تاریخ جهان گشای

ب نادرنامه تصنیف میرزا مهدی منشی نادرشان

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه یابان حکمت الهی واضح و لایح است که در هر عهدی
اوضاع زمانه منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستم کیشان گردد خداوند لکان
مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه لشکر فیض الهی تنهای خود
را موید و در عرصه گیتی مبسوط الید گرداند تا بمراهم مراحم و رأفت بادشاهی جرا
زلال کعبه سنته
قلوب ستمدیدگان پردازد و بمذاق تلخ کامان زهر حوادث را به شهد
شیرین سازد مصداق این مقال حالت همایون فال اقدس اعلی حضرت قدر
قضا توان سکندر حشمت دارا دربان ذیشان کیومرث عرصه خنگ رخش گردون را نام و ننگ

منظهر قدرت الهی رواج دهنده سکه شاهی برازنده تخت فیروزبخت جهان آرای
نیرو بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر کشورستانی و ممالک گیری سروری که از سهم مصاف قسورش
سطح زمین از رخ ترس سپر بر سر کشیده و بلند افسر چرخ از بیم رمح فلک شکافش سپر برین
حکم بر خویش در دورها فتح و ظفر تیغ تیزش جیب عرض گوهر متصل و از تندی سیف
خونریزش صورت از هیولی منفصل در قلب گاه نبردش قلوب اعدا قالب بی روح و
در اورنگ گاه مهرش ذایح شاه مدیح جاودانی بارگاه جلالش لطف ده روزه خدمت
و صد ساله نعمت نوید امیدواران وحی کوثر بگوش جهانیان میرسانند و خوان لالان
بزم نوالش از موائد الحسان گونه گونه لذت کام بخشی ایام جاودان نزدیک می‌خوانند
سرافرازی ده دیهیم صاحب کلاهی و شقه طراز لوای شاهنشاهی سرافراز فرمان داور کل فاتح
سپهر قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه فخر عظام الدهر مختصر العصر الخاقان الاعظم والقاآن
الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران خدیو جهان خسرو نامدار
فلک اقتدار لطف پروردگار ابو السیف السلطان نادر پادشاه است هر قدر ریزه ای بلاغت
نیز ترمیت و کیمیاگری آفتاب بکرمس طلای دست فرات خورشید عنایت ازلی
افروز مشیت قلم پزنگ گوهر ذات اقدس بالبته اقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه
رب پرورده صنع جمیل دقایق استفاضه فیض خدایی سابق و بمقتضای حکمت

بالغه باستعداد ماده قابلیتش می پرداخت تا هنگامی که خاک ایران آمیخته خون شد و
در عرصه هر آن سر سری گردنفرازی و صاحب لوای علم کشی چنانچه شاعر گفته (شعر)
ز فرط ظلم کار اهل ایران بسکه درهم شد ● برای انتقام افعال ظلم آمد مجسم شد ●
تخت سلطنت ایران پایمال دشمنی داشت خورد و بیداد مخالف از هر طرف بحر می رسید
تر و خشک شعله افکن گردیده بر رسم ملوک الطوایف بسبب شیوع فتنه و آشوب از اعالی
و اسافل وقوع یافت چنانچه از اقتدار اولیای صفویه طایفه غلجائی و در هرات
ابدالی و در شیروانات لزگی و در فارس صفی میرزای مجهول النسب و در کرمان سید احمد
نواده میرزا داود و در بلوچستان و سمت بندر سلطان محمد نامی مشهور بخان بولاد و
در خابنگ عباس میرزا نامی و در گیلان اسمعیل میرزا نام و در خراسان ملک محمود سیستانی
صاحب داعیه و مستعد گشته و گروه رومیه آذربایجان را از یک سمت از آن
جایی تا سلطانیه و ابهر و از یک طرف از کرمانشاهان الی کردان متصرف شدند و اروسیه هم
از دربند تا مازندران جمیع دار المرز را بحیطه تصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه صاین
خانی استرآباد را اکثر اوقات نهبه انگیزی و نهب و غارت معتاد بوده و الوار بختیاری و فیلی
و اکراد و لرستان و اعراب حویزه و غیرها در حقیقت کوه نشینان بیابانی دلاوران سر از
سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمقتضای کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا از فحوای

مصرع: تا پریشان نشود کار بسامان نشود ❀ حکمت بالغهٔ داور دادگر مقتضی ظهور طلیعهٔ طالع
آن خسرو فریدون فر اسکندر نشان و قدر مظهر آثار جلالیه و جمالیهٔ قهاری و الذ عقلا سحر آفرین
نقش غریب کلک بدایع نگار صنع حضرت باری است کوکب بخت سعیدش را کوکبه آرای
عرصهٔ جهانی و پرتو طلعت مهر گسترش را الروشنی بخش دیدهٔ پیر و جوان ساخت الحق
گنج نهانی بوده که دهر عاقبت اندیش از برای روز بدخود ذخیره گذاشته و با صفدر نامآوری
سروران حیله گر بجهت دفع خصوم در کمین باز داشته بود چون سلسلهٔ حوادث عالم
کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن خدیو سپهر اقتدار
حکایت چند افتتاح است لهذا نگارندهٔ این تاریخ دلپذیر و طرازندهٔ این شگرف
نامهٔ بی‌نظیر محمد مهدی منشی ابن محمد نصیر که انجا که لازم حضور بر نبود و بضبط وقایع مورخ است
به اظهار مجمل اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا آغاز جهانبانی شاهنشاهی
صاحبی تا ابد بوقوع پیوسته شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران
و ممالک چه قسم ویران بوده که رای حضرت بمعماری عزم متین آن ویرانه‌ها را درست کردند
و گلهای گلشن را که افسرده‌ها را که در هجوم سبزهٔ بیگانه پنهان و لگدکوب بوته‌های آن فرنگ از
تازگی بعرصهٔ ظهور آوردند فرد سرگذشت عهد کهن را از نظری نشنوند ❀ عندلیب آشفته
تر میگوید این افسانه را ❀ هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که در عهد

سلطنت خاقان سعید مغفور بر هم زن هنگامه ملک ایران که اول طغیان میرویس غلجائی
و مقدمه قندهار بود در سال هزار و صد و بیست هجری مطابق سیچقان ئیل بوقوع
پیوست تبیین این مقال آنکه گرگین خان والی گرجستان در زمانی که بیگلربیگی
قندهار بود و گرجیه به اتفاق او در قندهار ابواب بی اعتدالی باز و دست تسلط
بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجائی حاکم آن گروه از جان بستوه و از روی تظلم بملازمان فلک
شکوه آمده چندی در اردوی پادشاه گشته و در دولت سلطنت پناه بامور نیافت اولیای
امور بر ناتوانی و بمکه مصلحت شناسی و در ضمن عرض حقیقت تتبع امور و ملاحظه لوح صلاح نکرده
و عار کرده ملازم قندهار گردید در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در میان دو جبال
خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را دستگیر و به اتمام کار او پرداخت و بعد
از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او بسبب الذی مأمور گشته بجوانی عسکر با لشکر
گرجی و عجم و افواج مختلفه از اطراف گرج و عرب و عجم به تسخیر قندهار رفته میرویس را معتصم
گشته جماعه ابدالی قندهاری را که با افاغنه غلجائی معاند بودند جمع و یکسال قلعه
را محصور کرده نشست بالآخرة از دست شورش بر سر دریای قلعه انگشته بقتل خود
پیوست بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی با او مأمور گشته در راه مدتی طی
مراحل که هنوز تا رسیدن بقندهار زمان عمرش بسر رسید بعد از آن دیگر کار قندهار را زیر دامن خفند

تا مقدمهٔ هرات و شورش ابدالی بدست آمد و میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرده
بعد از آن عبد العزیز برادرش بجای او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت بعد از آن
محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان لوزنک موافقت نموده او را مقتول ساخت
و لوای حکومت برافراخت دیگر شورش و فتنهٔ ابدالی و سانحهٔ هرات بود که در سال هزار
و صد و سی و نه بعرصهٔ ظهور آمد تفصیل این اجمال آنکه شمری طایفه در عهدت
از علیجاه درویش و سالار تپت هزار خان ولد کم درویش می‌بودند عبد الله خان ولد
حیات سلطان صدوزئی بعد از نشستن واقعهٔ قندهار باتفاق اسد الله خان
ولد خود از ملتان نزد کرخیز و خان شتافته حاکم ابدالی شد تا اینکه بتقدیرات الله
تغیر و تبدیل روزگار راه یافت مقدمهٔ قندهار بان نحو شد و عبد الله خان
با ولد خود و الوس هرات لشکر جمعیت فراهم قلعه اسفزار را تصرف و بعد از آن
در یک فرسخ شهر با حاکم هرات جنگ کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته در ماه
رمضان سنه ۱۱۲۹ بر شهر مستولی گشته دست تیغ بیداد بلند ساخت و بقدر امکان بقتل
و غارت پرداخت و بعد از آن قلعه فراه را که در تصرف غلجی می‌بود با کوهویه و
غوریان و سرحدات هرات و مرغاب و بادغیس را تماما تصرف کرد و بعد
از چندی محمود ولد میرویس بعزم تسخیر فراه حرکت و اسد الله خان بمقابله پرداخت حین یاسین فراه

ورین دا و در محال موسوم به للالام جنگ نموده اسدالله خان مقتول شد و محمود جان
تصرف قلعه فراه را در حیز امتناع دید بهانه قتل اسدالله خان اکتفا کرده بصوب
قندهار رفت و در حینی که قزوین مقر موکب خاقان شهید بود امیر انسب از جلادت
خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض و امسالها دولت نیز بلبس او را اصیق فرض کرده
بصوفی صاف ضمیر ملقب ساخته حسین قلیخان خطاب دادند نکته سنجان قزوین تاریخ قتل
اسدالله خان را چنین یافته اند اسد را سگ شاه گیلان درید ۞ و بعد از آن
زمان صاحب زمان خان ولد دولت خان ابدالی کشته مرات را تصرف و عبدالله خان
والد اسدالله خان را محبوس ساخته نهال زندگانی از قفا بگمی قزلباشیه را در سر خیابان
باغ بودپره خونریز ساخته زپای در آوردند افغنه را در آن ولایت استقلال
بهم رسیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا آنکه بارق تیغ جهانگیر ظل اللهی
ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت نادره قالع بنیان فتنه و فساد گردید دیگر
تورش ترکمانان و صاین خانی استراباد که در قالع خوارزم شد در نواحی جرجان و
دشت قبچاق سکنی دارند اکثر در بعض اوقات نایره صرفه کار خود اظهار ایلی و انقیاد
بحکام استراباد می کردند کمی در اغلب اوان منشا تخم شرارت و سرکشی و فساد بودند
و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه آن طایفه گماشته طرفی نبستند و روز بروز فتنه

ایشان تنزل یافت تا اینکه خورشید جهان آرای ذات اقدس از افق سرور طلوع
کرد سپهر طغیان روباه پیشه سر بر اوج حمل کشیدند دیگر گردش ارکیه در غستان و انقلابات
حدود شیروان است بمحض استماع اینکه جماعه ای جاروتله که جزء الکه شیروان
را متصرف و ملتجی بودند ایلچی با طایفه لزگیه در حدود شکی وارد
اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کرده با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعه بر آمده بعد از
ورود بمحال شکی از جماعت شکست آورده حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیه لشکرش
از جاروتله الکای حسته اموال ایشان بتصرف آن طایفه در آمد بعد از چندی آن طایفه
حاجی داود نام سکورلی با سرخای لزگی همداستان گشته شیروان را متصرف گردیدند
حکام عثمانلی فرمان باسم خود حاصل نموده راه مدارا خلعی سرخای را رسید و بعد چندی سرخای
لزگی در جمعیت از حاجی داود رنجیده و بحکم فرمانده سلاطین بود شیروان را بفرمان قیصری
متصرف شد دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است توضیح اجمال اینکه در
سنوات ماضیه مطابق هزار و صد و سی و سه سمعیل خان غلام بمرتبه سپهسالاری فارس
و مأمور به تسخیر هرات گردیده ولاة ارض اقدس سید حسن ملک محمود حاکم تون را بنابر
استقلال ماده غرور و تکبر چندان لقیاس با برادر خوانین ارض اقدس
نموده سپهسالار تذکره فتحعلی خان قاجار بمقدم سام مشهد مقدس را با فوج از قزلباش

بر سر قلعه توس مأمور و ملک محمود محصور گشته یکماه تمام محاصره امتداد یافت تا اینکه سی نفر

از مردم که فرصت ملازمت در خانه فتحعلیخان کرده بودند از فتحعلیخان رنجیده خاطر گشته

خود در القلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی دادند روز دیگر ملک تهمت

اجتماعی برآمده جنگ کرده فتحعلیخان بزخم گلوله از پای درآمد و ازین معنی سبب اقتدار و

استعداد ملک شده بهمان منوال در آن سرزمین دم از خودرایی میزد تا اینکه مقدمه

اختلال اوضاع سیف الله رو داد و ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد شرح این مقال اینکه

بعد از قضیه قتل فتحعلیخان مزبور سیف الله بیگ ارض اقدس را به عباسقلیخان

شاملو در آن اوقات بیگلربیگی مرو و در مشهد مقدس می بود و اراده نمود که از روز

اختلال کار اردو مادو ما به انقلاب گشته اراده نمود سیف الله جمعی از طرف علیخانی سا

مولوی شنوده بهانه ... از وی سرگران بود خواست او را مسلوب الاختیار

سازد و عباسقلیخان از مضمون آیه کریمه و لا یحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته

جمعی از اوباش را که با او همدستان بودند بسراغ اسمعیل خان فرستاده که

از میان خیابان برده محبوس ساخت و فرید الکار را بر باب برداشت روز یازدهم ماه

محرم سنه ۱۱۳۵ افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز

در مشهد مقدس اتفاق افتاد بس گرسنه کار ... اواسط مشهد لغایت بعد از چند

بنجابه علیمجان رنجیده او را مقتول و اسمعیل خان محبوس را بر آورده بشغل حکومت
مشغول ساختند لاجرم بسبب نا بودن اولاد خود برای دفع مهمات کار ملکی برادر خود خواستند چون
حرکات آن جماعه نا ملایم طبع سپه سالار بود ملک محمود مراسله کرده او را بتقبیل ارض
اقدس که ملک محمود خفیه روزی را از خدا خواهان بود تعجیل ملا و ارض اقدس گشته
بساط بیمکنی گسترد اگرچه اولاد اطراف مکنون خاطر آنها بود چه در روز ورود ملک با تمام
کار پردازان چنین همه جا دست برد نشستند مکافات و عمل این دفعه جمیع کینه جو
طالب انتقام از ان ناکسته ملک را در تبه آنسرکان دیار بدادند و دست دلاو

ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض در بیان احوال محمود غلجائی
درآمدن او بسر کرمان و اصفهان محمود ولد میرویس در سالی که به اسد الله خان ابدالی

جنگ کرده او را بقتل رسانید این مراتب را بدولت صفویه عرض و استدعا کرد که
چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن دولت ازین ظهور رسید موکب پادشاهی
از یک طرف عازم خراسان بودند و سمه از قندهار بسمت هرات حرکت میکنم
که از هر طرف بدفع ابدالی کوشیده شود و مهم آن طایفه فیصل نماید امنای
ساده لوح آن دولت از تمیز عقل سطحیه آن فهم نقطه از خطا و درست از
غلط نمی کرد اقوال روبهی اندود اورا بسمع قبول اصغا در باب قندهار

را القا کرده خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسینقلیخان خطاب دادند محمود نیز بهانه
تنبیه ابدالی هرات و اکراد سیستان فهم کرده بوده در خلال آن حال بشهداد و بلوچ عازم
تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس مقدم محمود شدند محمود نیز وارد
کرمان گشته نه ماه بضبط آن ولایت پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار
به محمود رسیده باعث انصراف او بقندهار گردید توضیح اینمقال آنکه محمود در حین
رفتن از قندهار یحیی سلطان را که در فراه کسی می بود نایب قندهار کرده عازم
کرمان شد یحیی سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی کرده با ملک جعفرخان سیستانی
را در قندهار محبوس نموده بتوطیه و تمهید که باظهار دولتخواهی دولت صفویه سر از گریبان
تحمل برآوردند بسیاری از فارسی زبانان صلای شورش در داده جمعی از افاغنه
را که در قلعه بودند مقتول و جمع افاغنه بیرون و فرار گشته جمعیت و از یک
سمت داخل قلعه گشته یحیی سلطان و ملک جعفرخان بدست آورده با فارسی
زبانان قلعه بقتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و در سیر
کرده اینک بقندهار رفته و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر همتش
گشته هشت هزار نفر از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره را نیز خود جمع کرده آمده
قلعه کرمان را محصور و بقتل و غارت غیر محصور که جمعی از [illegible] طرف

احدی با ملو قلعه کیان نیز در حین اهالی قلعه با چار طالب امان و متقبل جنگ گشته
در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم
اصفهان شد اهالی دولت به تهیه قتال مشغول و در جباخانه آنکه بود هر لام روشنائی
و بازاری که هرگز از فنون جنگ عاری بودند به سیف و سنان و درع و خفتان مکمل
و در یال و کوپال هر یک را ثانی رستم یا سام ساخته در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان
به سبب اجتماع به استقبال شتافتند با اندک کر و فری شکست یافته جمعی از اعیان دولت و کبار
ذوی‌الاقتدار به قتل آمده توپخانه و تمامی اسباب اردو به یغما در آمد بقیة السیف رو به
شهر اصفهان و بنای سنبه بندی در دروازه و محلات گذاشتند بعد از دو روز
محمود افاغنه آمده در فرح آباد اصفهان نزول و در مرتب اقتدار افراشتند و روز طلوع
طلعه محمود ترتیب میمنه و میسره و قلب و جناح پرداختند کیفیت تسلط محمود با صفهان و
وقایع آن و این واقعه پانزده روز قبل از نوروز سنه مبارکه بارس ئیل مطابق
سنه ۱۱۳۴ در ماه جمادی الثانی اتفاق افتاد و در ابتدای سال تحویل سنه ۱۱۳۵ مطابق
توشقان ئیل ملک محمد سلطان والد الغ اسپهر به عزم تسخیر شهرستان حمله آورد از خارج
لشکر بسیار بر سر ایشان هنگامه بهمی و غارتگر شهر در گرفت و افغان نیز از دستان نمود و از فرات
فرح آباد جمعی و نزول نمودند به ملک و بلوچ و خان را که مالک بود تخت کلاه کرده محمود با ن

در کمال شوکت و استیلا دست نیابت و تاز دراز کردند که به اندیشه رسید که البته امداد از طرفی
باصفهان خواهد رسید سلک جمعیت جور را از هم نمی پاشیدند اعیان دولت فکری برای
کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم
رجب بولیعهدی برآوردند چون آثار رشد و فطانت از ناصیه حال او لایح نشد بعد
از چهار روز او را اندرون فرستاده جمع صفی میرزا برادر او را بجای او بر مسند ولایت
عهد تکیه دادند باز در بیست و هفتم رجب خلعت خانی جهانبانی دلگیر کرده قرعه اقبال
را بنام شاهزاده والاگهر طهماسب میرزا زدند و در شب سیوم ماه مبارک رمضان
او را در ظلمت لیل روانه کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیت
منعقد و لشکری مستعد کرده منسا العربی شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه مابین
محاصره کمک ساختند و اطراف شهر را سنبه بندی و راه تردد را یکباره بر مردم شهر مسدود
ساختند پس از تمام مجال خاص و عام را ه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت
گرفته آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت و تحمل مردم برای اکل میته مجبور گردیدند و ارکان
در کوچه و محلات اطفال در دیده ذبح کرده میخوردند دلهای برای گندم چون
گندم سینه چاک و اکثر اهل شهر دیار در حسرت دانه مانند دانه زیر خاک شدند
تا اینکه امنای دولت وضیع و شریف را بر سینه طاقت سنگ خسته شد و در یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵

خاقان سعید شهید بالمکان دولتخواه عازم فرح آباد گشته جمعی سروری را بر سر آن
حرکت تاج و فلفر رود همان شب محمود بکسوف اراضی ضبط خرابی و کار بحقی یاد
روانه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با فوج عظیم و بعد از آن سلاطین دار الخلافه
شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بعد از آنکه سنوح واقعه اصفهان در اواخر محرم در
دار السلطنه قزوین شاه طهماسب میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس کرد اواخر ماه محرم تاریخ
جلوس او آمد و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای تخلیل کار شاه طهماسب مامور قزوین
گشتند و بعد از ورود افاغنه بده و تسخیر قزوین شاه طهماسب با قلیلی همراه در آن
سر حولش و در راه آذربایجان پیش گرفته و محمود قریب بدو سال در اصفهان و ولایات
قزوین را بحیطه حکم در آورده اولغته بعد از آن وسوسه تغافل او را بفکر دفع بزرگان
انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور سلطان کبیر او صغیر سی و یک نفر بودند
معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستاد و بعد از چندی جنون قوی و فالج
شدید بر او طاری شده دیوانه وار خود بیگانه گشته اعروض نهی او حکم جمیل از نفاذ
و جریان عاطل کرده بد در اواخر حال الثانی الوس ممالک سنه ۱۱۳۵ اشرف بی غیرتی
با نتظار مرگ او نبرسته جمعی از افاغنه را با خود همداستان کرده از کنج اعتزال
بر آمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را هلاک کرده

پس اشرف مرحمت الله یغلان جاگیر سر بر حکم رانی گردید در ایام سلطنت جوار کرمان و یزد
و دنباله در قم و قزوین و طهران را تا پل دلاک بر سر حد عراق و خراسان از بختیاره تصرف در آوردند

بیان آمدن اروسیه بگیلان و وقایع آن زمان در حینی که شاه طهماسب در قزوین بساط سروری

اراده اسمعیل بیگ نامی با بنی وزیر اعظم را برسم سفارت بعزم استمداد به مملکت اروس فرستاد
جمع مستعطی شاه طهماسب از اروسیه بر کرد که سردار اروسیه آمده بنقاب گیلان در قصبه
لشکر توقف اما اخت وزیر رشت از در مدافعه برآمده مغلوب و اروسیه آمده رباطی را که در
خیابان شهر رشت واقع است محل اقامت ساخته با توقف نمودند و حرف اروسیه اینکه ما
بخواهش ایلچی پادشاه شما ورود اینجا کرده‌ایم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت از دولت ایران
و دنباله ایشان با خود استرداد بلاد ایشان اروسیه تفواصل کرده ضبط ولایات ایشان بدفع
دشمن پرداخته‌ایم و به این ادعا راه دخل و تصرف در ولایت دار المرز مسدود ساخت
تعرض را گشوده در آن هیچ وجه من الوجوه امین مال و جان و عرض اهالی نگشتند تا اینکه
سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده با ضبط جمیع دار المرز مابین ایالات بموجب نوشته
اسمعیل بیگ که بوکالت دولت علیه اروسیه داده بود بموجب حسب الطرف شاه
طهماسب جمیع بدفع دولت اروسیه مامور گشته در رشت تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه
شکست فرار در اروسیه رشت کمیدم را متصرف و به بنای مسارع و سهیم در سال دران توار

بعضی از افغان دعاوی و حوایج دنیوی برداشتند تا آنکه مقدمه قلندر مشهور به سیمعلی بیک از لزگی در باکو به ترکان خود خواند

تلف نمود الحال کرد و بعض حکومت و نزاع آمده لاهیجان و منجان از بر حدود تصرف قلندر بیک تصرف گشته

و اتصال به حدود آنجا باده کرد و از راه خشکی از سمت قلعه عساکر بیشمار و سالدات در بند و سالیان انجا نیز از

تیم غلبه بر کرده و روسیه ابتدا حاکم بود در بند و در بند لنگر و ضابط آن عثمانی بر جانب شد ارباب اطاعت در آمدند

با الیس پاشا بر کردند و تخلیه یافت قلعه در بند که شش هزار نفر تفنگچی با استحفاظ آنجا گماشته و باکو و سالیان تا

نیز متصرف و به همان افغان و مقاطعه با طهماسب جانبی اکتفا کرده معاودت بسلطنت خود کرد ذکر غلبه رومیه بر آذربایجان

بعد از آنکه شاه طهماسب از قزوین عازم تبریز شد از دولت عثمانیه ابراهیم پاشا حاکم وان از روم بر سر خوی

و عارف احمد پاشا به ایروان و عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا والی بغداد

به کرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حدود خود روانه شدند افغانان و ملک لشکر از دریا بجانب

را از حدود بحار صعبه گیلان آمد ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده عارف پاشا نیز با جمعیت تمام

ایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور چون از جانب شاه طهماسب امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شدند

و قلعه را سپردند و عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی نیز در همان سال بعزم تسخیر تبریز از ایروان حرکت کرده در حینی

که شاه طهماسب را ملاقات نمود بر سر تبریز آمد صورت تسخیر در آینه مراد در ننمود عطف عنان کرده

در خوی و سلماس قشلاق و در سال دیگر بازگشته تبریز و غلبه بر قلعه مستولی گشته اهالی آنجا را از دم تیغ گذرانیدند

و حسن پاشا والی بغداد بعد از تسخیر کرمانشاهان منصرف شد حسن پاشا بعد چندروزی

[illegible] جهان بلاد البقا رفت لشهریاری کریس [illegible] ایران عثمانیه سرلشکر عثمان [illegible]
لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و بعد از آن ارز مصطفی پاشا به تسخیر گنجه و عباس پاشا به تسخیر اردوبار مامور شده
بعد از جنگ و محاصره ممتد شهر گنجه بتصرف جیوش ظفر شعار رومیه در آمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردوبار شدند شاه
طهماسب صلاح در اقامت ندیده از اردوبار عازم طهران گردیده و رومیه آمده اردوبار و مضافات آن را [illegible] زنجان
و سلطانیه و محال گذارده [illegible] بتصرف در آوردند و اوقاتی در [illegible] شاه طهماسب [illegible] رسید [illegible]
یافته بوجهی [illegible] طهماسب [illegible] عازم طهران گردید در قریه
[illegible] طهران واقع است [illegible] قزلباش [illegible] مامور [illegible]
سمنان [illegible] فریقین [illegible]
[illegible] عازم [illegible] جمیع [illegible] محاصره طهران [illegible] به تسخیر [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] قزوین و طهران [illegible] شهر [illegible] ساوه و قم [illegible]
کردند [illegible] در سال [illegible] با [illegible]
از دولت عثمانیه [illegible] منصوب [illegible] با فوج عظیمی باتفاق [illegible] پاشا حاکم [illegible] و عبدالرحمن پاشا حاکم همدان
و حسن پاشا و قرا مصطفی پاشا و حسین پاشا حاکم موصل [illegible] خاقان مغفور سلطان حسین [illegible]
متصرف [illegible] مامور گشته [illegible] همدان [illegible] جمیع [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] باد [illegible] سلطان [illegible]

خاقان شهید را آن بی پروا از راه و رسم سلطنت عارض کشته که ... اشرف نیز از اصفهان عازم کلپایگان
گشته چاپار فرستاده طلب ... که گرد اصفهان می‌بود با دم تیغ حفاظت شهادت چشید ... نیز اولا
نزد ایلچی روم فرستاده جواب آن را بزبان تند شمشیر و سنان محول ساخت احمد پاشا از غرور حشم رومیه
گشته با لشکرهای سرحد روم با پاشایان عساکر انبوه از رتبه اعتدال [illegible] افراز بحرکت در شهر کرت
تلاقی عسکرین در شهر شوال ... بین الفریقین کردید رومیه مغلوب و مقهور شده ... غنیمت ... بی
هزیمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان شده در ساعت ... مسجد ... بهمدان و کرمان
بعقب ... لوای عزم برافراشت و طرح مصالحه انداخته از ممالک و تعیین حدود و تحدید ... این
نهج دستور کردید ... خوزستان و لرستان ... سلطانیه ... اردبیل ... بیت
عثمانی و ... سمت ... عراق و دار المرز به افاغنه مقرر و متعلق باشد و در عهد و میثاق صلح
... و رفع غائله نزاع ... کرده هر یک عازم ... کشتند در باب ... جلوس
اشرف ... سلطان احمد خان پادشاه روم رسم سفارت برای تهنیت صلح و صلاح
و تهنیت جلوس ... اصفهان ... محمد خان بلوچ به ایلچیگری روم ... ایلچی ... روانه
دربار عثمانی کردید در میان چند نفر ... افغان ... چند ... اصفهان ...
... کردند اول ... در سمت ... سید ... احوال ... شخص بود
... در سنه ۱۱۳۶ ... خاقان شهید ... گفت

از نامه مولانا ابوالمعصوم میرزا [illegible] تا ما [illegible] که در سال گذشته ام محمد حسین خان حاکم بختیاری از [illegible] داده

با میر جلیل بختیاری و جمعی از اعتنم و مقدم الوار کلاکی و محترم دسته سر بریده [illegible] گذشته [illegible] الیه

زنی را از شواهد اصفهان [illegible] که باغ [illegible] خواهر در یکی از محلات اصفهان گذاشته بود از خلیل آباد

خواجه سر الوادم قیرته الوار [illegible] به لقرلم آوردند و در انجا افتتاح کار که ارقام با طرف نوشت [illegible] جمعه

رابیع [illegible] زده خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خواندند اسم خود را نیز اسم او کردانیدند

و حکام شوشتر و کوه گیلویه و [illegible] ایلات الشمت نزد او جمع آمده مکر به اطاعت او تن دادند ولعرا برای خود

تعیین کرده در ان نواحی کمال تمکین بهم رسانیدند تا اینکه از جانب حضرت ظل الهی درحین [illegible] شاه

طهماسب در ارض اقدس توقف [illegible] به ارکان دولت علیه صفی میرزا [illegible] والا صدور [illegible] که

منحصر به شاه طهماسب [illegible] عالی [illegible] شخص خلاف واقع است او را گرفته [illegible] چیده لذا لهذا [illegible]

شاه [illegible] و اللات حسین [illegible] در [illegible] صفی میرزا [illegible] او را گرفته نقل [illegible] قصبه در [illegible]

شهر محرم سنه ۱۱۴۳ [illegible] مشهد مقدس [illegible] سنه ۱۱۴۳ ظهور کرده است

دیگر ملخص احوال آنکه بعد از واقعه اصفهان شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید و بعد [illegible]

[illegible] توقف و در آنجا [illegible] مهمات فارس و کرمان [illegible] شاه طهماسب باسم

خود [illegible] العلام کالانعام [illegible] جمعی [illegible] اوباش

و مردود دولت فارس [illegible] افغان [illegible] انتساب

منهزم گشته

محمود حاکم شیراز بود محمود را مقابله بسید ابوالفتح نرسانیده در سرحد خانان تلاقی فریقین واقع شده سید ابوالفتح

با برقو آمده محمود از برقو بالا کیفیت احوال او اطلاع حاکم محمد علی [illegible] شده او را گرفته محبوس ساختند

بعد از دو ماه فرار کرده به نجف [illegible] مرتبت و سلک جمعیت خود را تجدید نظام قلعه رونق دیگر کار خود

بدینگونه از [illegible] دارالملک شیراز را بحیز تصرف ضبط در آورده جمعیت موفور در [illegible] کرمانی

را تصرف کرده در چهاردهم ربیع الاول بنوبت سال [illegible] ۱۲۱۱ جلوس نموده [illegible] بنام خود راند

و سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی [illegible] او را مامور [illegible] ابوالفتح در قلعه [illegible] ایالت محصور

و بالاخره گرفتار گشته او را به اصفهان آورده با مراسم [illegible] زدند و [illegible] سال

از سرا و بیرون کرده و عاقبت [illegible] در آمده [illegible] محمد [illegible] مشهور به تصفیه

میرزای [illegible] کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم سنه ۱۲۱۱ در [illegible] در دولت [illegible] شده از آنجا

[illegible] گشته جمعی از اولاد [illegible] شخص در [illegible] ما

[illegible] صفی میرزا [illegible] دارالملک [illegible] و او بجا [illegible] علام [illegible] جمعیت

کرده خبردار [illegible] بسترست [illegible] نتیجه [illegible] بنبه [illegible] و فرار کرده

بجزیره رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد [illegible] قیصر [illegible] شاهزاده

[illegible] عثمانی [illegible] بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده [illegible] را

عثمانی [illegible] از دو [illegible] اسلام بول [illegible] مکان [illegible]

بر پای استقرار داده بودند و بعد از خلع سلطان احمد پادشاه روم به اعتبار صدور بعضی حرکات ناپسند از بهر سلطنت

در نتیجه منزل اشراف قسطنطنیه در نزدیک سی و دو سال در سنه و بعد از چندی از آنجا به جزیره ... فرستاده

کسان او را از حبس خلاص کردند و تتمه احوال او در بیان وقایع سال ... انشاءالله مذکور خواهد شد دیگر حسین

نام قندهار از افواه نقد ها رفته ... در رفقا ... ساختن ... و از آنجا همراه افاغنه

در کوه ... به اصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزا ... بیابان ... خان ... العباس میرزا

موسوم و ملقب برادر خاقان مرحوم کرده به تمنای ... کلاه ... و مسند

دعوی ... ولد ... حاکم ملوم اطراف جمعی ... آوردند چون کار ... به

حالت ... سر ... باز ... میدان عدم ... جمعی از صنف ...

نقود ... محمد ... ولد ... خاقان شهید مغفور ... سلطان محمد

میرزا ... شهزاده ... و در سمت ... صد نفر ... در

جمع که از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچیه با غالب ... آنجا ... میان

طایفه ... آمده ... طایفه با او متفق و عزیمت قندهار کرده ... میرزا داود ... در

آن اوان نیز در آن سمت ... استقلال ... با او محاربه کرده ... منهدم و قندهار را ... با

ضبط و مسالک ... تصرف ... بالاخره ... خان افغان جمعی ... با او

محاربه ... هندوستان ... تصرف ... ولایات ...

گردید دیگر اسمعیل میرزا نامی قلندری در لاهیجان بهم رسیده بود دلاور و ملد ابراهیم نام طوفچی بود با
چند نفر از درویشان در بود گرد قلندر آن مراحل بود و رفیق گشته در قریه نکام از اعمال دیلمان مضمون
آنکه بعد دو روز از مسیح پاشا ساکنی لنگکلاه نمد و پوست تخت بهوش و سر بر از جریده ساج
نقیر بعد علم و نقره لغاله و از آنجا در قلندری با لجرگاه دارالسلطنت گذشته باد عاشق شاه
سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده و جمعی صوفیان رشت و دیلمان فریفته و از بخت حکم
برافراشته دیلمان و بار کوه را متصرف شد و در این اوان محمد رضا خان عشارلو قورچی باشی
سالکه المعظم صاحب اختیار گیلان بود و در لاهیجان توقف داشت این خبر رسیده با دو هزار
کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه کرده شکست یافته بگیلان گریخت و قلندر در
همان روز لاهیجان گشته لاهیجان تا لاهیجان همه متصرف خود کردند محمد رضا خان باره
جمعیت خود را منعقد جمعیت عازم لاهیجان گشته در کوه تلافی واقع و قلندر مقهور بجانب کسما
با بوله محال رشت را متصرف و از آنجا عازم طلحال گشته حاکم آنجا فرار نموده آمده با روسیه از
تمام تا بمقامات اردو روسیه بعد روانه و بالاخره جمعی از طایفه همراه روسیه اتفاق درنشستند
بر رفع قلندر مصمم گشته در بابوله سر او را بریده از گشته سر بسر کرده کان اروس کردند
قدیمان بعضی حضرت ظل الله دام دولته و سلطنته بر ارکان دولت فقیه سن زادگان
آنانی علمی دارد [illegible] ملاحظه خود در پایین [illegible] فرزند

ما در زمانه باشد مفخر ترین ایالت نه مباهات بسیار همی بکند زیراکه مولد ابوالفضل کتاب این جلوه گاه :
نظر بلند بمثال بنیه ترین پایه سلم اعتبارات نایل ترین مرتبه از مدارج افتخار زمین مزبوره از فحول خراز
دل او خوب است لکن این وگوهر شاهوار تاریخ آن وزنگ دل تحمل ... معدن
حضور این برگزیده خداوند بزرگ کرده لطف ... تو از آن بعد از فضل الهی ...
سیم خراسان ... نیز از روز بازوی ایلات ... دیگانه خوانین و دودمانها از ... دودمان ...
دودمان افروخته اند وخاندانها از جمله خاندان ... چنانکه نام ... حکیم ...
دولت ... در ... و در تاریخ ... سلسله چنگیز و تاتار خلفه ... مثنوی ... تبریزی :
ز تیغ کج ... لطف :: اگر ماه افروزد از مهر چهر :: چو خورشید ... زند در سپهر :: اگر مهر ... زند ::
دم صبح ... بعالم زند :: ... زنیم :: نهند سر بکوه و بیابان نیم :: در ... سخن ...
... مطلب ... از وقایع ... مورخ ... احوال خدیو سپهان ... لوازم
... است ... بیان می‌گردد ... از ایلات ... از ... حسن
... می باشد و سکنه قدیم ایلات ... ترکستان بوده در ... مغولیه ... کوچ
کرده در آذربایجان ... در آذربایجان ... اسمعیل صفوی ...
کوچ که در سرچشمه ... در سمت شمالی مشهد مقدس ...
واقع ... در ... ودر ... می‌کردند

تولد مسعود آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم محرم سال هزار و یکصد و یک هجری مطابق لوی ئیل در قلعه بجنورد
دره جز در ملک ابیورد با نفعالی عمارات عالی پسر بنجا بعدالت و دولتخانه اشتهار یافته اتفاق افتاده باسم جد
خود ابراهیم قلی بیک موسوم گردید و در بدایت نشو و نما که سالک قدم به مراتب رشد گذاشت بنابر اینکه در میان
با جنگ و زد و خورد و بزرگ منظور کارهای بزرگ گشته در سیمای حال آثار رشد و فر اقبال از ناصیه
احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر می‌گردید و در عالم خود نام در آفاق بود بعد الاعم در ملک
مشهور شد در سال بنجام بخدمت حضرت ظل اللهی در آنجا که جهت از ساعات او را بخاطر مقرر شد
کارگاه وجود را بیاراست پیوند مراد جهت را آثار دلپذیر و چمن بقای بنی آدم رخشنده و با جنس الکنون طرازنده
جامه قوام و دوام بر دوش روزگار انداخته و تجرد مخصوص خداوند صمد است و تفرد شایسته لایزال که
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد حضرت ظل اللهی در آن آوان در ایام
شباب و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان ریحان عیش و کامرانی بود تا بالکه جهت با عبد ملک
کوس لعمدلوا از زد و بابت قریه ابیورد و همه در آن ولایت باتر کمانیه و ادکیه معرکه
آرای رزم و نبرد می‌بود و از جانب خانه نسبت خویش امیر خان افشار بیک حاجی منصور
صفت بحضرت طالب بود ورزد عیب بجوار سکان صلابت بر آن شده اکثر از سکان افشار
سالک طریق امتناع را بی خشک و نزاع گشته جمعی از رعایای آن طایفه با آن عالیجاه دشمن
شد و فسادی و ... و غشاشند بالآخره بحکم قضا امر و صاحب صورت وقوع یافته از آن

مخدره سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی و یک در روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الاول ده [illegible]

سنه بود گذشته شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا بوجود آمده بعد از پنج سال [illegible] متولد [illegible] مقام [illegible]

کنیزی صبیه دیگر از نژاد رسالت [illegible] به حرم عفت انتظام ملحق شاهزادگان کامکار نصرالله میرزا و امام [illegible]

کوهران [illegible] و لغزان [illegible] اند هر چند در [illegible] ظهور [illegible] افغان [illegible] وقایع امور [illegible] دره

خرد ابیورد و مشهد و قلعه جات [illegible] و بعد [illegible] افغان [illegible] و اکراد و [illegible]

و سایر طوایف و ایلات و عشایر به نوعی [illegible] و بعد از ارتفاع آن [illegible] جهان افروز [illegible]

ایران و بلاد [illegible] در انقلاب کار [illegible] ظهور [illegible] واقع شد [illegible]

زلزال [illegible] آرام کردند [illegible] هر یک تحریر [illegible] تاریخ [illegible] ارزانی [illegible]

و کتابی می‌گردد خارج از حوصله [illegible] در این روزنامه [illegible] مختصر [illegible] اصل

ضبط کلیات امور [illegible] لهذا [illegible] و ایجاز [illegible] قلم [illegible]

کردی ساخت بعد از آنکه [illegible] در [illegible] ایران [illegible] گردید و در [illegible]

از مخالف و موافق [illegible] طور [illegible] ترک و تاجیک [illegible]

خبر [illegible] [illegible] در این [illegible]

قولی در سنه [illegible] در [illegible] برون [illegible]

سنه [illegible] مشهد مقدس [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت مغان ملک دالکی و بختیاری خونریز جلادت شهباز اوج دلیری
سگان زری بوده مانند سپیر صبا بسته خویش طعمه بخشی کام بکام خویش بودند چون دربند سرکشی و حرج منابذ
لذا سیاوما و مهر خوبانه عسیم با ملک ایران هم‌ورد حریف متلک طرف زمانه از بدستی کامگار صعقا رکنت
وراهنل فتنه جویی ورهست دست تطاول کوده راه زنی بر بیرون و نزدیک رابست همگی را خوصله عزت
انحضرت برشافنه با الهام خداوند بی‌نیاز در ارسال بحث فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت همت
ارجمند طوایف روجلابر و اکراد و باقی ایلات را در کیش ابیورد و دره جزد و کلات بودند
مجبور بهمت حصار کلات حصن حصین قلعه خداآفرین بود با قلعه دستجرد ابیورد و آذر و سیستان خواهان
سیاهت کینه توزد مکین وماوای تنخواهان ازحد بیرون بود و رای افزون بیرون حکم لایق اختیار و مدار
کردکار غاز کار کفد آرای عصفور صولتی بمهابت صلابت نی در حیرانی جهان کسند کیج حمله وزند
هرکفار خصلت ازو ماه تاری بی جمع ملک جوید عون سرکش کیفن از اللد و بروردی همت کرکس فرز ارزان
کردن انطبق احاطتس حرم در بسته اندکی زدا دلاور کردن اطاعت بندگی خسلم نو و بلدت
عمده بیمرابی توفیق برقدم خسته سالک این طریق شدند دو فرقه بودند بکاف فار بهر گرفت
زنت با حضرت در نشستند و دیگر اکرادند که در دره جزد و ابیورد از ایلیات عوجه حکمران می‌باشند
هرچند طوایف دیگر نیز در میانه بهرد اندوز نه خدیو فرزانه می‌کنند لیکن فرقه در بدو حال
بهمدوشی تایید خدای متعال ماز بی اقبال خسروی را بمنزله دست خصم فلک بعد بخت فرمود را

بما عندی سعادت دو سنجه و نیمی شکل بودند و بعد از حصول بعض فتوحات به والاکاو [illegible] و امثال آن روی توجه

بودند [illegible] و سرحال مخلوب الارکان [illegible] فرقه [illegible] قلعه و جمعیت بعضی [illegible] مقال

و عدی خود مستعد شده با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی نزدیک ملک محمود سیستانی رفته با آن از در لطف در سازش

در آمدند و اراکراد دره جز د آبیور و جمعی با کراد خراسان پیوستند و گروهی با آنجماعه عهد موافقت بستند

و هر یک بقدر امکان رکهای رنجه شعبه ها برانگیختند و دشمنان رنجه با آنحضرت در راه انگیختند [illegible] جا نولد

از ایل جلایر و طهماسب بیک و کلب علی و محمد علی بیک و [illegible] بیک و باقی روسای خود قصوری

در [illegible] الخلاص [illegible] نداده در شدن و در ملازم رکاب بعضی از آنها و در تسخیر سیستان

و از حالیکه [illegible] قزلباش بودند با آنحضرت قلب [illegible] دیگر خصمان در میان سپاه زده با ملوک خوانین

گرفتن خود [illegible] از خانه [illegible] راست عزم آذربایجان و با هر فرقه [illegible] الارجاف

[illegible] عزیمت دفع خصمان [illegible] جلوه [illegible] تا طلوع [illegible]

و بلند پروازی [illegible] طلوع طلیعه [illegible] در مقدمه [illegible] سمت [illegible] بعد از آن

ملک محمود [illegible] ابدالی [illegible] خراسان [illegible]

خدمت او گردن نهادند و در [illegible] بابا [illegible] بودند

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

ملک ونسایلی که انگیخته جمعی در ملک خراسان مهیا به ارتفاع آن حضرت اندیشه‌مند و هراسانی می‌نمودند
را بیارمندانه نزد آن حضرت روانه کرده و پیغامها موکد بعهد و پیمان زبانه هر بار از آمدن بارض اقدس
بغیر از صیانت مسلمانان مرکوز نیست اگر در عالم ایلچی مسلمانی مرعی گردد نتیجه فواید خیر و عنایت است لهذا از راه
رفاه خیر خواهی بود آن حضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شدند و در ظاهر [illegible] با ملک اظهار ارادت
کرده خدمت او را از فع و در خلوت [illegible] رکاب [illegible] وجود کس را دفع کند تحت [illegible] و جلادت [illegible]
آن حضرت بعضی مهد کرده چه فرمودند در روز جرید بازی خود سازی کرده مهیا منتظر ایام که آن حضرت
در اثنای بازی و [illegible] جلوس ملک را [illegible] اتمام کار برداریند [illegible] نیز شریک [illegible] آن
و اتباع او در انگیخته ایشان را روکش [illegible] در انداختند روزی در میدان [illegible] مشهد
بملک رسم جرید بازی بودند بعد [illegible] عنان گیری ملک در دست [illegible] جمعی [illegible] تمام [illegible]
[illegible] دست مبارک در [illegible] تا [illegible] از [illegible] بر زمین [illegible] آن
ملک [illegible] جلوس [illegible] نماید ملک [illegible] باده [illegible] بخورت [illegible] نکرده
بعد از انقضای میدان [illegible] عطف عنان کردند آنگاه آن حضرت [illegible] در [illegible] به اینکه
نصایح مشفقانه [illegible] قلیچ خان [illegible] کرده با ظهار [illegible] ایشان را با جمعی [illegible] بعد از آن
ملک [illegible] شهر مشهد مقدس [illegible] آن حضرت [illegible] حضرت
[illegible] قلیچ خان را به [illegible] بعد از [illegible] اعمال

مشهد مقدس حضرت صدیق سلام نقاله را رکالدست که اول مقتضای عمل حضرت شاه بود دولتخواه بود طاهر
حضرت قصر بیع للق دیبی ستانی دو در طاهر ان سمر دیم از خیل خراسان مردمان را بر آن سیستند و لاله از بخارا عازم
ابو حد کینه الان خیر رحمع که بمب ردع کینه خواهان کما ستند ازین مجاز ظل بیجالی یا اکبر سپاهی
ملک محمد محمود بعد از وقوع واقعه حضرت اکبر حضرت از ارحج خلاف آن از اده بود و بعد نفر بر سیب
خبر کرمید یکانه بر تخوایه خلق و دیار کرابی زاله سری را بر دوش دلاور بر انکار تحویل ابلاغ عهد
حاشی بوده رخ اتفاق کردند روز در اول یک گفتم انکه از رجع نشسته کنند بس از ب بس با کار جمکر بست
در بار مجمع متفق شده بدفع از حضرت بر دارند یا کار خشک را آماده سازند اکرتخ جوب داده اند در اسحاب
کفل فر از سبب موید دولت سبط الید جمعیت بس از استحکام مکاس بر غایب استبهار بتصور بسمع از جو حیله
ضمیر مایل را بر خیال از بخت و قدر بی مازدن ملک حضرت معذرت ان را سوت نعت بد داشته از کار عالی جراز
لشکر روزه تمام را بیخته حضرت با بنو و بعزم تنبیه از انجا نفلعه حضرت راه کلاب صحیحه و منبه مشکل کو مشان عظیم محکم بشود
قلعه جات محکم بود و غزنین النمت را مفوض به صلحت بدرز نشسته با بیخ کس بر ملک از راه دز زاد کافی مجمعه
حیوان کردید در مزاک امر بود مجدد الکلاوس معذرت خواه بود ملک فرستاده نظام کردند کرحب
او عیسی حضرت اکلا و معنی تزاع و فساد استاد از بی ما جرا در کرد از بیخ بر ملک را کلاده خوب هستی
در ماحی شده بود اکر اود اقطاع شد که بار کلاهی را اعنی سبب بعد اتحی عموم اکلا گیسه با سعاف
در از م کسی بر جنت بوده مدام فتحه بس آمدند از احمد با عدی بحمی عملو کشته قرارش بقلعه جات خود متوسل

شد بنده ملک محمود ملاذ مانع دلفکار جور گشته ماکد بسر قلاع اکراد را جمعی لشکر
والطاف الهی نوید ال ودر لذهن اقدس کذشت زمام جنبان را بدست کو اولاد نامی حسن قلعه
را بوده زرده وسخ جنبان قلعه بقال جماعتی بودند الخاطر خانه محاصره کردند خلل
آن حال خبر بوجه آن امد بلاد ناکهانی لشکر قزلباش رسیدند بی‌مقال آنکه بعد از وصول خبر ملک
سمت جنبان حضرت ظل الله باکوکبه و ساقی جمیع محجوبان وعده جنبان با فوج لازم کوکل از
راه بعضی تعرض رفت اکراد برد ورادی کامد و دره وسخ جنبان تقرب آلهی شکر
سپاه تحت اور ارشید عقد می‌آوردند چهارکسند الکری را مقتول و معدودی اسیر کرده باز
ورطه بلاکت جان را سپرده بریک و ملک محمود از قلعه تحریر کرد قلعه کبیر را بنام اعلی حضرت رکاب داده
رم کرفت و قلعه در برف سخن بر دفعه حضرت ظل الله با خوانین صفوف لشکر دلیران کوه عزیمت جو
دلعزیزان ازان کشت زمان کوه لذ نصب وحمله قلعه پیکارف جنبان محمودی ارزافه خود را
بیای قلعه کیان خود آوای تحصن بستند وارمکان محصور تجات یافتند ملک حیدر ارد
نابر مرسم حزم دخول قلعه بسکری رتیب داده بود بعد از وقوع ملاقی و طلوع سکسار زور قلعه
فزرد دیگر جو تحصن تقصار که حضرت ظل الله عورات الطاف ابدا قلعه را با اهالی آن از
قلعه بالا در اطراف قلعه جانب دست زبیل وندل اکراد بر از حق ملک محمود
کشته بودند قلعه وردو بوکبی اقدس جات مانت با فیه بارو بامر قدم خانه محمد امیر الامیر بستند

و تجدید بنای مصر و قبض منبر را بستند روز دیگر که ملک سپهر تربیتی خورشید جهان افروز از افق طالع

گشت متوجه اینک خودنمائی کرد ملک محمود اولوالعزم از خیمه طلوع جنگ انتظام جمعی جرات بر افرازد بدید

دست سعی از آن دامن مطلب کوتاه ساخت و با صدمه شکسته عنان بیکدیگر سنان زن بایفی و تفنگچی و توپخانه از حصار

خود ملاحظه یکجایی ارض اقدس رسانیده محصورین همچنان با عسکر آباد جنگجویان از اطراف ملک گرد آمده نظر

کردند سایر ملک از شاه توپخانه بمعرکه جنگ آمده فایده نکرده جمعی طایفه رب اکراد و بازار سپاه

عرق تفنگ همیشه تبع و سنان حصم انگیز میدان جنگ میزدند تحصیل در اوجین زبان از توپخانه

تفنگ مناسب سربده و شاه خرم در نشسته بکار رزم کردند غرض آبادان الکا اولاد حصن خسته خود بجا

امید بعد و ایام و ملک سرحد از بار رزم در نشسته ملا عوض فیض مقام کردند تسخیر سایر قلعه جات رود

برد باز نمی شد ارد و جمعی قلعه جات اینولایت در تصرف بابر لشکر بود محمود شاه شده و دید

محض بودند لشکر جمله جهت ایراد سکنه قلعه و فتح اینولایت چند روز بجنگ مشغول

دل لشکر بر مانع بکرتا ... توان بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا مصمم گردیده باید بقید

نکو از شیمه طرف مرود و فردی ... گشته با دیگران عرصه تنگ قلعه را بلحاظه و اطراف

تحکیم شفاهی امان داشته بلند کرده از روضه خانه بقلعه بستند آنگاه نماند پس جوانه و گرد

بسته قلعه کمال ... و تفنگ سنگ بعد از چند روز صعوبی بلند گرد هست از نقب

آتش افروز بود آن قلعه بجنگ المتین استمالت جمعی حصار بیان ... بودیان کلهن بر افقه

لدی الشنیدن حضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را که مقید بودند مانند نور کواکب در مجال پراکنده ساختند چون
اهل قلعه با جوانان دلیر مسکن طایفه کشتند یعنی قرار بر ربقه اتباع ملک محمود انتظام یافته ترح
از انقلاص بر تافته بعد بعد از جنت کار بر قلعه ربت متوجه با ضرب افراخته و مدت سه ماه
آن قلعه را مضیق محصور اندر خشیه تخت از هر طرف حواله ها ترتیب داده با خاک ریخته بلند کردند تا دل
نقب زنان و جاها و جوال یک فن از فن نقب زدن کردند مقارن وصول نقب بر سر حصار اهل قلعه از
نجات ماندن دلکش نقب کر تیر بیرون برده سر رشته نقب را بدست آوردند خواستند که آن
را بهم آرند پس فتیله را افروختند بیرون پایان تیر دستی که نقب را با بدر آتش زدند چند
نفر از قلعه گیان در میان نقب زدند و دود از نهاد ایشان برآمد با دل سوخته و جگر تفته روانه عدم و دولاید
قلعه منهدم گشت اما کمین قلعه با خروج و خاک با موضع ریخته راه وصول را بر سپاه نصرت بستند
چون نقب کاری ساخته نشد بیلداران بیل تولان از اطراف جمع آوردند چهار صد قلعه را للفاصله صد
درع کما بین اخراک و شاک شما به بلند بر سر در عرض سه درعه ارتفاع آن کوه
بسته از آن آب جاری که در عرض و عمق آن از احاطه حصار که خندق بر اساس و قرار دولک
قلعه اندر حیث بنا قلعه تیر دستی سلسله لاان چون خاک چاپ ما رسید در برج و بیوت لار جاو
سعی و سهاها ظاهر کردید ام ... گوکب طالع را در برج آبی منقلب دید بیاد از جان بستند و از غین
اضطرار ... مند ... رنگ از خانه چشم روان گشته از روی اندر منت بنای سر و ... فرو ریختند خدا ... چهار نقر

از ادای انطاقه را که سرمایه فساد بود معروض تیغ بیباک ساخته برای ایام کذرانی قلعه سالار و قوم سلطنت حیله بود
بقلع و نهب کشانیده تیر و اتبعه سپاهی تاب قرشت ساخته برای تسلی باز پرس حوالگاه که ساکنین آنجا را لابد انقلاب
دیگر فرستاده و بحالی بیرون آمده تحریک لوای ظفر پیوند و بعد از چند روز همت بلند عزم باب فتح قلعه را که چند
کردند چون قزلباشان به سر برج قلعه بودند جمعی از ترکمانان را با جمعیت خود خسته سوار بی دولتخواهی ملک الملک فرستاده
روز و حضرت ظل اللهی در حین اشتغال محاصره با عساکر بعد طهماسب بیگ وکیل جلادت برای
با جراح بیک افشار و جمعی از دلیران نامدار به لطف الهی نابره با مور چون آن زراه چند از چهار دره
کلاه شرعیه سعی بسیار مامور در دره عمران سایه نقب کلاه کشتند برج زیر بنیاد دادند در محل آب
که بکذرانند در دلالت قلعه بتوفیق الهی جوانان با جمعیت خود بعزم مدافعه بر برج آمده با مامورین مجادله
و شکست و جنس قلعه جمعی را القصه جراح بیک بلاد سکر او با طهماسب خان روس مکه در درون
آن حضرت استخبار نمود و فرار غنیمت یافته و الوا انجام شده با حزم جلال اکبر با رض اقدس رسیده
سپاه از همت والا العزم بکار راه فرار چند چیقال جلادت برد و سرپنجه ساز اخوتر برسانید حکام
شام بختیاری استعجال حرکت و از سر راه میان جبال با دلیران معرکه جدال هوا از بیچار دربار بند متوقف
سپاه را جمع و پنج بسیار قلع و قمع که در برابر راه چند جلو ساز سهمیه کی چند کشته
جمعی از مالکان جلادت قرین بلا بدر قلعه تعیین نمود که به تنهایی راه قیام و اگر جانبه قلعه قصد فرار
نماید اعلام کنند در دوری روز قلعه کمان اقبالی که خدیو بلند اقبال بکار در آمد کنند از اتفاقات دراز

شب فوجی از تاتار مع ایلدو قراول خان با جمعی از قلعه کنار آمده ایلغار در کمین باز داشتند حقیقت بالقلعه

بادکان در قلعه خروج آن جمع را از قلعه تصور فرار کرده مخفیه خبر بحد بوده لشکر رسانیدند بندگان حضرت

صاحبقران صبح بعزم قوی بر کشتن ترکمان سوار شده در فرسخ از انصار دو روز غلامی چند نزدیک شده قراولان

دفعه سپاه محمود شیخ از قلعه برآمده بر کنار آن سمت میمنه و تاتاریه از سر او ارکمک اینان با اندازه تا سرهای آنها

از هر طرف بر قلعه سپاه کینه خواهان چند و آنحضرت ما بین ان میمنه بود الی ... منکم ما به تعلیق الهای

از دست خود و بعدت لشکر کرده اند که با دلیران فرستاد یا نجابت فرار کردند و در دست استعمال از

حرب و پیکار برده در اندک زمانی جمعیت طایفه چیره خوران تاتار و ترکمانیه سپاهی پیرامون واد بر قرار شدند

با موکبی والا نصرت و فرو فتح و ظفر بجا رد کر کشته مقابل جمعی از تاتاریه ابدالی ترسم را تعداد

بحد مفسدید بوکا ملکها را آمده از ستدرش بیا دله کرد تا از احوال حرام و ملک موفق آنحضرت سلف مدرکشته گرفتار

از طرفین مرخص و سپاه تاتاریه جانب و جانب عازم مرو شدند روز دیگر سلطان از هر منظر ارم از

قلعه چهارم ارتب قلم کبری بر افراخته در افغان نشسته مقفا بدر افغان به از خیبر آمد از جنس مفسد بود از جند لعزم

رسانیدن قلعه کار را به چند علائق لوری طغیوند کم قرا افغان جمعی حال حفر آن ماه در روز ادا ساده دید

دست در داد استامان زده از قلعه بر آنکه متعهد کند به نقبهای تسلم قرآن بر دانکی آنحضرت

نیز بوانی عالی الدوله العفو معونی و ترکمانیه قلعه را کوچ داده با صاحب امور بی توجه ترحمه تفصیل

نظر و حال هر ... ر قدر عرض ثمانیه یکی بود رحمت مغفر نکاتیه عجب و هر روز بدیکر مهمی در حد دم

بار درون میمون نمودند و زمانی از رجال اعوالی سعید سلطان که از بیرون درون با رجاله الفرار بیرون کردند

و ولایت را تصرف و که حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از اسفرباکه تا زمین عرصه نزدیک الکاو محمد حسین بیک ولد

سام بیک وکیل جمیع کار نیز اظهار نمود و لعل علت این عهود امانی ایشان کسی که از جانب الله اشاره آمده بود جمیع

را اکراد و اموال از حیوانات موکب مقدس بسیار سعید سلطان در جنوبی حال و قیمت کشته حمل طرف

مقاد نشست ندر با تمامی ترکمانیه شمس و الکاو با عادت فرستاد و از آنجا بر بیهوده سعید با جمیع ازدوی

لشکر کوه رفت و اندرون الدراک خدمتی اقدس گشته اظهار نمود و در منزلگاه تجدید عهد صداقت بیعت کردند

زمام عزیمت بجانب امیر ابو سعید معطوف و محمد حسین بیک رخصت انصراف یافت در خلال احوال یار اوزال

منحوسی را بر تیجه خدمت کرد گشته با چند نفر رضا طرف رسید نجم کور عسیا تعقیب کردند

بدرالت مقدس یاد نمایند که از افعال گذشته تجدید گردید ایشان را العوض خدمت بودکی این رسانند تا

را این معروض نشنیع تیغ سیاست و تارک بودکی زبان نشسته بیان نسبت و پسر ولی مشرف کالد

در اثنای این احوال قاصد رضا سلطان نام از اقارب طهماسب بسر داری جماعت کشته ارضا و جسمی

عازم ملازمت شد باشتها را آوازه توکل بحضرت ساطعه فروزه روزه نزدیک علیم که

رخصت با درود و دعا وحوالی نمیکشته ببیت جمیع را با اکراد تنعما داده بتنبیه بلک مروانه حمل کرانی

مقدس شد بعد معاهده اتفاق الکاو با حضرت متبع الوقوع التماس با دیگران کرد خورد لدماء

نصرت قرین اولیای نعمت بجانب لس اکبر از چمن تنزل مرسوم لشکر نزار کرمانشاه و حضرت مقدس در تیم خیابان

و لیکن چون ملک نادر پاسخ نامه ملک بر سنغلو با مقابله رفتن و نهب بایره جری مشغول بات
پس دلاوران طرفین تیغ تیز از برای حکم و خیر نمودار کردگان آن را روانه دیار عدم ساخته
از صدمه جنگ سپاه زابل ملک بدین مانند صید خستم خواهد گشت یال خود را پناه بکند خود بسیار
نیز در همان روز از الکای سهراب امیر لعزام جواد صرخام رحمت برخاسته قلعه طوس اکه موسوم بقلعه جاجی برات
و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس در بقاب بود بالفعل تمرکوکه طوفان مس کوه راه آمده بر ملک نشسته
بر دو سه روز یکدفعه اقدام برکام با فوج خود کرده در حوالی قلعه جو ابن مسیلاد بند و نیز جمعی کار با تیغ و سنان
رحلت اندو هر دو برابر خاطر محمود بان می‌کشانند چون ملک زرکم زنی و مبلی داری محصور مشدند و معلوم
لا ابو هر یک مسلمان صرفه بخواه ایلوا بهر حد رسته لیکن بقلعه کردن رسیدند و خواستند قوم را ایع
و فوج حد بمنزل محصور لعبت یکفند همان چار دلاور بهر اولک مالک کشت و در میان این حال رضا قلیخان
ولد جوسان که شاه بهر دو تخواهیلو با جمعی دیگر همراه رضا قلیخان بودند بعید اکثر بر دو کشته مردمان قلیجان
کردید هر که محصورین تحوالطهار تعلیق در جنگ و عرصه را بر ملک تنگ و بعضی نام ملک از فراق
بابر دلاری تو زمیه و نصح زاعلی کافی ستر رضا قلیخان بعد از استماع این سخنان کاملم ملک جون شوع را
نه او محصورین فرستاد معاکم کو و جنگ با ملک مقرون بخرم نیست و احتمال دلاوری رحم ازدلگفر موجب
لخسلیل کار بود بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ پیغام بحضرت بر دو بیت از جنگ باز ایستادند بجا رکردانیده
بنام قلعه جاجی برات مقر کوکبی نصرت ایضا حضرت ضمیر دلاور کرده اکر او حوالی جمع کرده عام مشهد

مرحله پیمای وادی متوقف گشته ملک بعد از آنکه شنید سررشته کار و زمام جناب ... سردار درآمد چون
حالی بود ... علوم ... بعد ... طلوع ... روی گفته با خاطر ... از مشهد مقدس بعزم معامله تفکچی
و توپخانه از راه ... سرکشیده روانه ... و بعضی طی مسافتی که ... و سردار دررفته ... و
از قلعه جای ... گذشته ... دامنه ... اتفاق ... متوجه ارض ... گشته در باغ ... یک فرسخی
مشهد مقدس نصب خیام ... نموده ... خبر ورود ... اهل مشهد مقدس ... علم ... داده ... از
اطاعت ... ورود ... ملک اتفاق کرده ... درونده
کسود ... ملک ... در میان ... شهر ... چند نفر از اعیان ... غرب
... فتح ... دار ... بعد ... کیفیت ... سردار از
راه ... عازم ... قلعه ... نزدیک
در جانب ... قلعه ... روانه ... سردار ... باغ ... کرد ... از آن
خبر ... گشته ... ملک ... و اقع ... دیگر
دسته ... ملک حمله آورد ... ملک ... توپخانه ... خود ... چند
در ... تفکچی ... ملک ... کار ... بودند
... سردار ... ملک ... گرد
... گرفتند ... اکنون ... بعد

لذا روز بعد خبر رسید که حاجی سردار افغان و دیدن شیخ قاسم خان گشته در مکان نزد والا و همگی سردار

نمود و سهام الدوله را گشته سردار نیز با محمد خان حاکم سبزوار و نظام الملک جوین با جمعی از ملازمان در حصار

تعجیل به شهر رفت که تا صبح به شهر رسید حسب الحکم صاحب‌قران حرم و میوه‌جات خود را به مهدی تمام

مشهدی را در ارک امامت کرد و دوشنبه بود مجلس صحبت او را در ارگ گذاشته بود و سیصد

نفر کشیک بانک را برده بر برج اطلاق در دروازه ارک متواری و معطل و فارغ خود داشت

همان حکم بانک بسر راه به واقعه که به همه ملک فی الفور با توپخانه جمعیت خود بجانب شهر

که از دروازه ارک در اندرون مهدی بوده داخل شده او را با سنگ کوفت و کشته

نیابت الدوله و دارالصبر و قرار مقدمه و شهر را گذاشته قرار کردند ملک بار دیگر شهر را متصرف گشته

اتفاق الیس را مواخذه و مصادره بسیار نمود حضرت ظل اللهی سرخیل را متنبه آنکار حضرت

انجام رعیت الفقیر شد و نوشته از آن کار سردار با برادر یکی قرار حواله رفت لا بعد از آنکه صحیح به

این رو مبهم در کلیت رسوای آنکه معلوم نشد که بی‌آن زحمت نکرده بود در وجه ما دین آن طایفه را الجمله ملک

باری و کلمات احوال سال اقدس بناری در بلی که سردار در ملاقات شهر عزم امور کرده

سردار نیز متوجه خراسان بعد از دو سه ماه در بهته سردار را از کشته و الکاء او را در برگرفته

به حکم و او علی آن زمان الله در رنگ کرده بر مشهد آمده با ملک مقابله کرد خیر سوار اورا

بطرف خراسان کرده خدمت و بکار کار سردار بالمره علیه نظام عالی گشته دیگر اولی قصد کس هم علم کرد

ارتحال محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود و محاربه او با حضرت ظل اللهی و مغلوب شدن او و در آوردن

لشکر بجانب تون و کوکبه طهماسب میرزا بود حسین بتحریک سبع عشر الف الی رسیدند قدم غفل بر صفحه احوال فضلای

گشتند محمد خان ترکمان که در بلاد خراسان سورت ختن داشت از آنکه محمد خان والی خراسان بود

ملک محمود سلطان دید و اولاد او بخراسان بود و بس سلطنت تنگ شد و از بلاد خود و ایران بود

و سپاه جماعت کرد و ابد حسین در عرصه خراسان بر در آن حضرت رسید و امیدوار و نوع مردکار

صاحب نمی دیدند در مقام شفاعت در آمده شفاعت در آمده حقیقت حال آن حضرت بوعده اعلام کردند

بعد در میان حوالی و کم قریه ایلغار و بجانب ایشان بیا تا کشته خود را بتعد سلک جمع زیاد

از بار به و اکراد و کلان در رحمة انبوه متعهد حضرت متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد روانه و اکراد خراسان

نیز موجب اشاره اقدس معبد فردوس اثر بما ایل نوشتند بعد از ورود ایشان بود ملک استحقاق مغلوب

و مقهور و جمعی از اتباع او از وجه حساب در گشته خود کشی در باغ محمد بعد از دو روز ملک محمد رفیع

کشی رفیق اقدس بر آمد فضلای عرصه بود از انتخاب ملک برای صلح دلت اسیر و ولایت آن نزد

جمع بسوء جوانمردی دفعه اقتضای حاجات و عاجز در این معرکه مردی کرامت معطل شده ملک

رسیدن از ممکنات تخصیص خصوص روانه ارض اقدس نعمه معامله شام حوالی ملک بیلاد جمیع آن

در لعل آن جمله سنگ والی ولایت او نیز در حضور کرده طایفه حسین زاد اکراد و شاه بردار افغان

زدن با ضعف ضعف را لطف گشته قصد کشتن او و اموال ملک را منسی کردند و الله اعلم ۱ از حمله و روانه

لدی الورود آن حضرت خدیو سلیمان شأن در دست بندر در عقده امتناع ماند و در مقام مخ... بحث

ایستاده ... اکراد اکلاو از ... کسی ... در یره ... انگیز صورتی ... لعلها دیای ... دوران ...

د ... ملک محمود ... حال و قوع ... رعب ... عازم ... بود کردید ... ازمنجیم فرار ...

آن حضرت ... ره ... اکراد ... بود ... مجادله ... جبل ... و ... ایران ...

کسی ... جلوس ... خدیو ... صاحب ... میدان اقدام ... اکراد ... اکجه

... نهدم ... معدوم ... جند نفر از اکراد ... زبر ... زن

... کشید ... ابراهیم خان برادر آن حضرت ... دیدند ... بلاکه ... اکلاو

... انجام ... در میان خود ... کامل ... فاری ... آن حضرت

... شاه ... نبودند ... خدا ... شهاب

مجادله ... اکراد ... ...

... خود ... میدان ... الجماعه ...

... بعد از ... کسی ...

... بعد از وقوع این حال ... محاصره ... حصار ...

... قلعه ... حکومت ... فتح علی خان ... حاکم

... اکراد ... حاکم ... نشاند ... فرمانده ...

دست استیلا که از سنگ جیقه زرین سکه سلطنت بر سیم و زر زده و جمعی خود را منسوبان سردار کلاه لباس

بر خود ترتیب داده و دیگر یاغی از کفران ... خوانند نظم نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند ۞ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ۞ کلاهداری و آیین سروری داند ۞ جمعی

نو قمیص در قصبه ... با مشهد مقدس و ... اطاعت ... بعد از آنکه تسخیر قلعه ملک اسحق را

از مامور ساخته ... طلب الیه ... تا وصول آنحضرت ... امداد و کار از کار

گذشته ملک اسحق نو قمیص را تصرف کرده بعد آنحضرت ... بحوالی مشهد مقدس رسیده ... کمال عقیدت فرمود

ملک ... از مشهد مقدس بیرون آمده ... آنحضرت ... بخراسان ... که

موضع مشهد ... در دست ... اتباع آنحضرت

قیان و دیگر گشته ... عزم ... آنحضرت با دو نفر غلام وارد کلات ... ملک ... خبوشان

گردید و بعد از صدور این ... به اصلاح ... جمع

آمدند آنحضرت ... ابیورد ... تصرف نمایند آنحضرت ... کلات ... جمعیت ... فرمان

قاهر عازم ابیورد و در جامع قلعه معرکه ... برگشته ... شکست داده

از ... جمعی را ... مقتول ... بعزم مدافعه ملک ... خبوشان ... ابیورد

... تا وصول ... ملک ... اکراد ... و ملک محمود ... خبر

... آنحضرت ... ابیورد ... گشته ... گردید بعد از وقوع این مقدمات

محمد قلی خان قاجار از رکاب شاه طهماسب بولایت مأمور بود و والی خراسان که فتح علیخان [illegible] قاجار
ملک محمود بحکومت نیشابور اقدام داشت بوصول خبر آمدن حاجی ملک در مقام خودسری بر آمد که [illegible]
که ملک در باب اراده زر اینکه بود که فتح علیخان بمقابله بر دارد چون از فرصت بهره و لشکر کرد
او بعد ضمیر گشت و ملک محمود بشهر نیشابور فرو ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزم ارض مقدس کرد
و بعد از تسخیر نیشابور بمدافعه با محصورین حاکم گشته ملک اسحق را با لشکر و جمعیت بلاد طلب
فرمود با کوکبه و اندجانیان بشهر مقدس نهاک کرد از اتفاق خدیو سپهان شاه طهماسب
کوکبه را نجلال [illegible] ارض جلالت گشته والی خراسان و الاحاجی محمد نامی [illegible]
قول فتح علیخان رو کرد و [illegible] بود ملک و در آن اوان ارباب او بر در [illegible] بود
بعد [illegible] آمده معلوم شد بقلعه [illegible] الا ارض اقدس عزیمت نمود بعد از ورود
مشهد و فتح مشهد از عزم ملک وا [illegible] گشته ملک را دل [illegible] مهر [illegible] کار
در سمت کوه [illegible] ملک و فتح مشهد مقدس را [illegible] گشته از آنجا [illegible] قدر در انجام
اسباب حالت از خدیو [illegible] داور [illegible] روز و شب [illegible] سعی تمام در ادای خدمت
روای [illegible] ملک [illegible] سید [illegible] اتفاق [illegible] وافاق
ملک اسحق هم [illegible] فتح مشهد داد [illegible] ملک اسحق از
[illegible] ملک محمود از طرف [illegible] نمود [illegible] طالب [illegible]

تیر با دلیران کلفتی فرا زد بار بی خیالی نیابا مرد و اوف سفاهت آرای مسکن سر و آواز گردید تا الفوج گوسفند سلطان
روز با رفیع جهان سوز شعله زحمی صبر و قرار ایشان در آورد جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار قید
اسار ساخته توپخانه و نقارخانه ایشان را گرفته ملک محمود و ملک اسحق ... از آن معرکه تا فره تحاب
قلعه شتافتند و ما بقی توران تحمل جنبش ... فرار ... معرکه را بایک ... سپهسالار ... در ... آن حدود به شهاب
عطیه اند ورود آن تحاب و جمعی از خواص ... آن ملک ... مامور بکلانی کشته کوکبه اقبال اللهی ملازمت
از نصرت فتح با ملک محمود ... فوج ... ایشان نیز [illegible] ... در ... مالو ... نشست
ورسیده ما تعقیب ایشان ... توپخانه درون ... واکلا حوالی ... سپاه ... آن
جاهت سپاه ... ایشان ... تدبیر ... بندگی ... باید
[illegible] ... با ملک محمود ... با سپاه ... الغداد ... را ... لشکر
سلوک ... اینمه ... زمانه ... کشته ... تیغ ... کشت ... جلوه
که مد بین روز کرد بیدار ابیورد ... روزگار فتح و نصرت ... را ابلاغ که صبح ... دیگر
درباغ ... بر سر ترکانه ... فلک ... انجام ... رجع و
دلدادی ... آن ... ماه ... تحاب ارض اقدس
جلوه فرمای ... عزم ... افراز ... کشت ... از سهم خدنگ
آن ... دسته ... کمان ... زد که ... با جهار ...

با نصف بلوک ربع ترا از سیم سحر و الوار قلعهٔ موسوم به بهار و ملک محسن نیز از زند بود بقلعه گوار شد
تهمتن تلافی فریقین نزدیک شد که بحضر تقصد امکان لیس الا به یکبارگاه دلیران خان زند آن صید خون
گرفتار را تیر رسانده جنگ کرده تاراج قلعه نمودند کمیت برف بک را رکزیه سوگرم عشاق ویکران گروهی کاب
ارباط بر قلعه وار و خار زندیه جولان خستند ملک جان بمدد عالم برده بود بعد در نظم جمعیت افتاده
بسیاست محمد علی خان شعار قیصر رسیده و بازالد کرد و از کرم کرد بیعت کرد و فرزند از طرفین بعمل آمده چون در آن اوان
سربازان جنگ را از حصار جه و دلهای بلند زراعلی رو بماند تا درجه بالگی فرزند بود بمقام
راه گذری گرمی سکنه شد و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت ظل الله نسمت اشهر و دولت آقا و ارکان
نادر انقلاب مرو متوجه امیر تاجکیسه بوضع ایتقال انکه از قدیم الایام جمعی قاجاریه در دارالملک
مرو و طایفه تاتار و اعراب در خارج قلعه سکنی داشتند فیمابین قاجاریه بجهت ارتجاعات متعصبات
عالمگیر و فساد امت اعداوت نفاق و نزاع شد امیر جماعه دیده خرد از ملاحظه عواقب کار بسته
و هر یک بتفوق ارباب تجمه بر تحمات ایشان بدفع یکدیگر پرداختند تا تاتاریه بعضی را مغتنم شمرده در صدد
تقویت رأی فاسد برادر جماعه در آمدند تا آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته از طایفه
بعد از ظهور ملک در احوال قاجاریه جماعه یموت را که از خوارزم آمده در محال مرو مسکن نموده قدرت
گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام حمله بار آمدند قاجاریه نیز چند نفر از روسای یموت را القلعه برده
محبوس و مقفله بر ایشان انبار گفته جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعه تاتاریه و

دار سوبست کوچ کفه مصر مهر یکل در قلعه فرح مرد واقع و در راب از راه عسکر مرد بود و در آن دارا و
مارو جانی در کجا به شمعون کفه از بالا قلعه کیان مقطوع و اہل قلعه بالا از عسکر ممنوع کفه ملک محمود از
انتقال اوضاع مرد بان قوم کسسته بر طبق شرعی تا مارته یکفو از آن بحکومت نوبت حاکم مرد بودن بانفاق
از ربار روحانی در کجا نه در انتقال در آن و بر یا لیه الی خراج از خبر و تار کردند جمیع اہل قلعه را از قلب ارث
و اندوه کار نقلاب که فرزند که بر جد ملکی الخا مید بدست تو سلطان بدیل که و در دل محمود بدست و بر دکان الخصن
زده بعوض احوال حرص بر دست الخصر بر از آن تعصب الهیت بعزم تنبیه امر جامع ازاله تن زده عزیمت
بر هر ستیبال مقدار سرحسن در موسم درین سفر روی لوا جمیع مو کب و الا بعلاوه طربان که دیده به غبار
طغیان آن عیوب از زود خاطر بیکسته در سمت آن کنت واقع سمی از ضد کاه غربت یاد سختی
بازگشت با کوارح مکته باز طبع عنود و جمعی طایفه از بیم مقبره حرس کردکی مولی قلعجان حعفر حاکم بخارا
در سنه دافواه مذکور بود از کنار طرق نیک باعث حرص کفه از بیرانه منوعه مو کفیند بر زر دست
آمده بار کل ربدی با تحمل که لباس فاخر طلمی بر قامت سلسبیل بر تک الی جبل و ز خاک سپهر کرد
در آن سرزمین از کثرت للی و کلک مالی لیست و اقعات سو کسیلک ربا بعض آن کردستان
لعو فوج یکدیگر را با آن موج کم کرده هر یک سمت اقامه و ازاکم تشتت باران دگر کل ر جا نه جابت
رکوب بعوض قدرت نزول سررشته جاده از آرد ملک بدر رفته پنهانی طلی الی سبب دریغا نیک
لیر بیکه بیکاه طلوع اسکر فتح نصاب قلعه سر بند مولی قلعجان جمیع لوازم ر سبیل مرد جانه خود مهمان دید

جز انقیاد چاره ندیده اولیای معذرت کسالوی بندگان حضور ارسال و فرستاده ملتمس تجدید مراسم ولایت سالار گردیدند

قلاع دیگر نیز از اطراف و اطراف کابل تصرف در آمد چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه بر نیامد خشت بگو جا بنشستند

بعضی از ایلات لعزو الله عرض الدعا صدور یافت که محمد علی سلطان خفتان خجاب تحت

قلعه جات لغمان آمد درست در مقام ممانعت درآمده بالاخره معلوم گشت که قلعه تحصن با باهالی آن از

در اطاعت درآمده محمد علی سلطان را با جوان و اتباع گرفته بحضرت اقدس آوردند تحصنی آن

باب بر اهل خانه ولد ارالدی سرحد و توابع آن کوهستان بسمت کلات و استعفا فرستاده خود متصل

بر سر ایمورد ها از آنجا محاصره قلعه قورخان و تنبیه اشرار مرکز جهان از جمله قلعه جات قشایره

قورخان بوجه متعلق به علیار توریک تسخیر آن در عقده تعویق مانده بود چون علیار توریک با

وصول ایشان با آن دوامان تحکم محاصی دردسر دل کاشته و حق را که ان لم یکن الا جعفر قلی ملک

شاد لوکه الله دکا بیجا تمسک گرد جوشان بود در تخار ابن بالاد و بسم شاکن او

آمده بود لهذا بر روی طغرالنوربخش قورخان نقد گشته در اطراف قلعه بر جای نشین و سیبانی

محکم ترتیب یافت جعفر قلی ملک اظهار نمود که مرحمت خطاکیش او را با طایفه آورد حضرت

عذرسلالی دارند علیار توریک فرادی با جمعیت خود به رسم قلعه داری بر در چند از نموده فال

در ایام توقف کوکبه منصور در خارج قلعه مزید اتفاق افتاد اما که چون در این سابقه

عدم مسالک الحال صعوبت سرحد احداث آن اکثر اوقات جاللف اورا که خواهد اسم

قبول بمودن بیگلربیگی تصوّر نموده از حضرت در میان عهد الحضرت اظهار فتنه جوی ورزیده سالی چند بر کنار حدود و
مرز بر کنار بیکه بر دفعه از ابتدا معلوم سپاهی مقارن مقهور بکلی تا آن معارک بسیار کشته بیگلربیگی ترک
تقارن آن دولت در آن گرفته بنابر [illegible] ترکمان و بنابر آمد و رفت تجار و قوافل گذار [illegible]
اتفاق جمعی از تجار خوارزمی بلاد قبض نموده بنابر آنکه ادای خبر در عهد [illegible] واقع و ملازم ایلخانی دولت
ملک سلاطین بعضی [illegible] علام کوه بر رفته همراه کفه قافله ز [illegible] مطالبه
باج تجار [illegible] التفات نمی‌دیدند و اموال ایشان بر تصرف کشیدند جمعی [illegible] شوکت
و اقتدار الحضرت الحق [illegible] ملاح خراسان و از سطوت [illegible] خیل [illegible] قبله انام
و مرجع خاص و عام بیگلربیگی [illegible] التجا آورده [illegible]
اموال منهوبه [illegible] الحضرت لازم [illegible] ادا [illegible]
[illegible] معمول [illegible] رفع [illegible] بنصرت [illegible]
خاص موسوم [illegible] جلو [illegible] خدمت و امداد روانه [illegible] جماعه دریای قلعه
[illegible] سربلندی [illegible] ایشان جبینی [illegible] شاه طهماسب در آن اوقات در
مازندران [illegible] ملک [illegible] الممالک [illegible] الوند
[illegible] خراسان طالع شده [illegible] عالم [illegible]
مأمور [illegible] قلعه [illegible] مقدم و [illegible]

و الله چنین کلمهای نگار رنگ سعادت کرم کار الف لطف خسروی بحضرت فرستاده و زبونه گرامی ذات بعد از
چند روز با دو امر خاص پادشاه طهماسب از سمت خراسان تکلیف و تحریص فرمودند عزم ترکمان عباس آباد کن
در روانه به تجدید مخالفت که در بلاد سابقه سرار گریبان گرفته کشتی را آورده بعضی بیابه آمر طایفه را
مجدداً دیده سمت منظور ظهیر الدوله ابراهیم خان با جمعی از سپاه نصرت قرین محاصره قلعه فرزغان
مامور ساخته بهادر بیگ و جانبازان خاص جبادول به قلعه خور رسید مساکن ترکمانیه بود ایشان خزینه اموال و دواب
آن طایفه را بعرصه غارت ساخته ایشان نیز در قلعه بر آمده مهیای جنگ و جمعی از ایشان از سمت
سنگی برف گلوله تفنگ کرده بند دلیران بر سر قلعه یورش برده سر جاچی را تصرف کردند و قلعه
در تسخیر بر آمده اهل قلعه بر دامن ایشان او بخته حضرت ظل اللهی را با بیان احتمال آن جدر پذیر
گشته رایت انصراف افراختند بعد از ورود کوکبه والا به نزدیک قوزغان عالی گوهر بیک قلعه دلالی سال
بی فایده دیده قلعه را تسلیم نمود سر بلقه لنقبا کرده پس که آن سر غازی را مرحله درد رکاب همایون
سالک طریق سربازی بودند بعطایای ارضیعی یورش که امر خاص خسروی حبیب شبه تا تاریه سپنی الضبر
قدسی نظیر بود از آنجا در حیوه و حوض خان و عباس آباد دست مور ابحاج قلوب عالیه پولی گور شد
دنیا کرد امید بند او که ملازمت فرستاد آمر جامعه سردار اعلی برتافتند بحضرت منتصر ان کشتی فیمابین مجادله
واقع و آن جماعه مورد شیب تیغ و جمعی عوض شیخ بیدریغ کش کلفی خود را گذاشته بسمت بند مرود
شتافتند و قلعه با مال و حال و نسوان و گل آمر طایفه به تصرف در آمد پس حضرت ظل اللهی مال و غنایم بغازیان

غایت و اساس دولت ابد پیوند را غرض حاصل خفته نرخم فتور معقد آمد جبهه عنایت اردو ستمان درآمده بحضرت طایفه

مذکور را که در جانب دلفان قلعه مردود گشته بود با فرقه قاجاریه صلح داده بر هر گروه را به خواطر و طغیان علیا و

ساکن فرقتین مترتب رکاب ملک محمود خان را با قاجاریه کوچ ابیورد فرستاد عازم ارض اقدس و با اهالی

مشهد آن نور شسته فرقه متوجه موکب مقدس گشتند قضیه حضرت شاه طهماسب بعزم دفع ملک محمود

بجانب ... حضرت ... بعد از حرکت موکب جهانگشا

ملک محمود حیرت گرفته خود را در حرکت خصم قوی چکاکی یافته مضمون اینکه فرد مهر دو حسنده

چو پنهان نبود شبره بار دیگر میدان نبود رخصت یافته از مشهد مقدس بجانب حرمین و سفر این مرحله

بیمای گردید و در آن باب جبه شاه طهماسب تسلط یافته با خلل کلی برداشته سررشته کار تست را

انتظام انداز و حیثیت مردانه که در فرزند حضرت روضه و حرمین بینداختن گلرنگ ... فسرده

او ضایع و ولایت از دلال حجیم تبع ابدال تازه تباره قرین طراوت لطافت گشته ولایت تو را

امور و مطلع ماه لوای فلک نورد حضرت بحی آباد شاه طهماسب اول ... فی در شاه رود و نظام نوفق بست

بعد استماع حرکت ملک محمود بجهت التفات فتح علیخان آن امیدواری یافت و هر ... از ... و مدد کار

آمد سر بمیان ... از ... جا به من و رسیدن روانه درین حرکت خود ... ملک ... ابا لک ... سا

بعد ... الله فرستاده تمنای مقدم آن سرور نمود در زمانه نمود اما ملک محمود تا انتهای قلعه حرمین بیکدر راه

محاصره کرده تصرف و متعلقات تسخیر سایر نواحی بتوجه آوران ... از حضرت موکب درین ارمغان خود عنایت بحضرت سبحانی

ارض اقدس و جهت تزلزل خاطر ملک گشته دست انگیز بهانه سایر محال بر دوش نهمت مشهد مقدس
ستان گردید و متقاعد آن کس عباس بیک نیز از جانب شاه طهماسب نجدت و امداد پیوسته خود را نیز
شاه طهماسب بمسامع اطلاع واقفان عتبه دولت رسید عزیمت جانب مشهد را موقوف و عنان همت
جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساختند و در عرض راه بمیامن الطاف خفیه کوه رخ جمل فیمابین
آنحضرت و اکراد سابقه نزاع و غبار نفار در میان بود ارتفاع رسید احتمال ملاحظه بعد از ورود موکب
دارالسلطنه خبوشان آن طایفه در میانه لعدت هنگامه شرور کار آنحضرت شاه طهماسب بمانعی منجر گشتند
از آنجا که خداوند مسبب الاسباب وسیله انگیز دولت آنحضرت بود عکس آن بمعنی از آیه تقدیر صدیق طهور
نمود فرد صد هزاران طفل سر ببریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این اجمال آنکه فتحعلی خان بعد
از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رو بدرگاه آن شاه آوردند لاکن جمله از طایفه
اکراد جمعیت کامل الفضا داشته شاه طهماسب را با خود سرگران دیده فتنه انگیز گشته کار خود پیش برد
وسیله جهت از این حرکت انقلاب جسته تقویت بمال آن طایفه انداز و نخوت عصیان ملک شاه دور اگر
از هنر جمله که نمود مأمور جهت رعایا افغان بیک حقوق نهاده بر سر مشهد فتنه با ملک مکافات جنگ گرم
کند تا کوکبه شاه وارد شود جهت شغل خود بدین قبول امر کرده بکلفت تحاشی در نخوت عصیان ملک
سر اعتدال پیش آورده شاه طهماسب در آن منع نمود و فتحعلی خان گردن زد و این مقدمه باعث
وحشت و حیرت حضار گشته چون اوقات طلیعه بروز خود گشته دیدند بهجوم عام و ازدحام تمام کمر لعین از کف رفته

نهایت مجموعی بنام ... بیک فرستاده جوان رفته در آنجا بنای صحبت گذاشتند و دلایل ... غلغله و غوغای ... بان
الکا و فضول ... زیاد ... بعد از آن بکرونی دست ... یافتند ... عیان می کردند اگرچه از
... بعضی از امور ... فیمابین آنحضرت و الکا ... ارتفاع ... درست ... عقیدتی ... جان ... دست ...
در ... چاره ... دیدند ... جمعی ... حکایت جازم ... آنحضرت ... در منزل
... در ... سلطان ... ایستند
وصیه ... بیک ... تاریخ التیام ... مجمع نام زدان ... برفع
... خوردند بمفاد آینه ضمیر فتحعلیخان صبا
عکس ... آنحضرت در صدد ... الکا ... فساد در آمده چند نفر ... راه
کفه ... محمد حسین بیک ... بیک ... بیک ... فرستادند ... حرکت ...
منجر ... دوستی ... مکان ... الملک ... فتحعلیخان فرستاده
... تقدیم ... سلوک ... ولایت ... غازی
مبارک ... مقرون بصلاح ... الحکم ... ولادت
شده الکا ... روز دیگر خسرو ... فلک ... حضور جلوس ... آنحضرت
باکوکبه تمام ... خواه ... الکا ... رفع ... کردند
در آنجا حکومت جوان ... آنحضرت محمد حسین بیک ... اولی

جهانگشای در بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۹ از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نمود و از الکای ملک را از رحمن

راه با طاعت دعوت که حبل الله است سرپنجهٔ عقلش گریبان گیر و برگشته بخت او گشته تقدیر به نزاع کشید

حوالی قلعهٔ کرسی بر رباط کرنیک (؟) دراز راه نبرد کرده در شهر رفت و ملک محمود در دو ماه صوب

جالع شهر مقدس و اندرون ارک از جانب کوه سنگین درکمال غرور و تمکین با کوکبه و تمکین عبور از

نقدسه خالصه رانده بطول مطلوب شد و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج شهر ابدا

توپ و بادلیج بنام باز کرد جمعی زیاد شد حضرت ظل الله با فوجی از لشکر دشمن کوب و

دریای حصار ارک ملک محمود پای آتش افروز بایره حرب شد که کام بنده عالمگیر کشیدند

و ملک محمود از ظهور طلیعهٔ خدیو سپاه در روزه نامه خود رسید از کنار برج

مینند در زوال دولت خود فال زده در شهر حمص (؟) کس هر نفر فدا نوار

با طایفه خود باره و باروی شهر حصار شهر بند رفته از قلعه برآمده سبت برقلعه کردند

میکردند تا آنکه قضیه قتل فتحعلیخان بوقوع پیوست و شاه جهان

در حین شاه طهماسب در ... خبر آمدن ملک محمود با جمعی اعیان ... رسید حرکت

قاجاریه ستر لباس بعضی مدارک استعداد ... اتفاق ... ایام سفر ... امتداد و ...

رسید و یافته ... میان ... بنا نمود هر چند فتحعلیخان بیک دفعه مقدر ...

سلسله و در ... اوقات ... کار سلطنت را منظور ... شاه طهماسب را از ...

و در میدید واز کارکنان آن حضرت چند لحظه اطمینان ندارد جاسوسان بالا را ایلچی کرده از حضرت شاه
طهماسب مستدعی رخصت کردید که سفیرانا دبیر نتیجه لشکریان کرده باز در ابتدای حرکت در روز هفتم نو آوران بخ
در رخصت اورده جنس و قبول مرحمت و بی حالت بعد چند روز این آن حضرت سرکار ظاهر را از اظهار رضامندی کردند
اما در باب نفک دفع او را لفاله حیدر بیرون از جانب آن حضرت از عهده گرفتن از انجام نمود نتیجه آمد و شاه
طهماسب در خلوت مکنون در وزرا با آن حضرت در میان آورده آن حضرت فرمودند که کشتن او با شکوه حرمت
منافی و همراه بی و قبیله او را که بی سرکاه خاطر ما بی بود متعلق بال او را اگر رانده روانه کلات نمایند
مشروط بر انکه بعد از فتح مشهد مقدس باز رخصت یابند شاه طهماسب بر این نهج اقرار نموده در سلخ روز
چهاردهم صفر از آن فتحعلیخان را با برادر قاجاریه دردربار شاهی حاضر نمود که اینک فتحعلیخان
را در خیمه آن حضرت محبوس ساختند شاه طهماسب جمل بیدار است آن حضرت نقل فتحعلیخان خواهد داد
نظاهر به البلاد خوی که طرف آن حضرت بوثوق تمام مستعد بود در دربار شاهی مشغول رونق
امور عیبت و شاه بعضی از ذلک آن شاه طهماسب و کشته فتحعلیخان را در سینه محمد دار شستند
فرصت یافته در جرود مشهد که مسمی نام قاجار را بر سر فتحعلیخان خون ابوالقاسب طهماسب
مقبل فتحعلیخان مامور ساختند که بعضی آن حضرت را خیال این که شاه طهماسب خودم کتب
امر او کشته البته به شاره آن حضرت خواهد بود حرمت منع نکرده مامور بانجام کار او پرداختند
و سر او را بحضور آوردند آن حضرت وقتی مطلع شدند هر کار از کار گذشته بود بعد از چند روز

او را باطلاق لقب سفیدلی قاجار کردند ملبس و حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات ملک خراسان
گشته بیگلربیگی آنجا بود لکن علیخان بیک ولد بابا علی بیک و نجفقلی بیک آقاسی بیگی بعلاوه حکومت
سبزوار و نیشابور و مروست بیک سنجر ابیورد و نسا تا سنجر ارض اقدس در وقایع روز ... سنه ۱۱۲۶
بعد از وقوع قضیه فتح علیخان حضرت ظل اللهی بدستیاری نادر دولت همت به تسخیر ارض اقدس
بسته هر روز بر قلعه فتح معرکه ستیز و آویز از فرود می آمد حیث الملک حسن سالجه قاجار مرید مطلع
شده حیات تازه یافته ... را مصمم ... اهل خود ... دلیرانه مصمم شدند بعزم جنگ بر سر
اردوی نادری روز ... حضرت ... انجم سپهسالار زرم بر سر ارض اقدس از خواجه
ربیع بجنگ لوای عزم کوه ... توپخانه و استعداد مقابله ... در نیم فرسخی خارج قلعه ...
فیمابین واقع گشته ... ملک ... جمع کثیری از اعیان و اعوان او با ابراهیم خان نامی
... ملک ... افغان ملک ... قلعه هزیمت و تحصن اختیار کرده دیگر
روز به آورد کاه ... دو ماه قلعه محصور دلیران جلادت ... ملک ... رابطه حیرت
دلوس ... معلوم ... روز ... اهل ... کار ... آباء محمود
... از ... ارود رحیم ... از آنجمله ... محمد ... که ... ملک ... سر داد
وحدة الملک ... ملک ... علیخان ... خود را
... ظل اللهی ... انور ... فرزانه ... اطمینان ... ارباب

بر محصورین حال تعب و مشقت تنگ شد دروازه سمت عیدگاه را که به ایشان سپرده شده بود گشودند و دروازه ارگ محکم کرده جمعی از لشکر پادشاه

در کمین بوده به محض علامت داخل شهر شدند بحضرت شاهزاده [illegible] الله فرزند نور الله [illegible]

خلاصی از آنکه باب قلعه که در سمت دروازه معهود در کمین بودند [illegible] ظهور [illegible] بر محجر ارگ آماده

و بر محجر برج متمکن شدند در نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۹ [illegible] برج گرفته و سرهای ایشان را پای قلعه

افکنده دروازه را گشاده خود را زده با پیادگان تیغ زنان و سایر [illegible] داخل شهر گشته

آن حوزه خلد آئین را از صحن مقدس و چهار باغ متصرف شدند محمودیان در محلات و بروج [illegible]

ممارست بودند ملاحظه این حال را کرده خود را به ارگ رسانیده متحصن گشته ملک محمود [illegible] طلوع

صبح از دو طرف یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگر از سمت [illegible] در کمال جلادت

یورش کردند [illegible] افکنده حضرت ظل اللهی نیز با پیادگان [illegible] خراسان [illegible] یورش

با سرهای [illegible] از [illegible] سخت [illegible] و تا پای ارگ [illegible] سلاح

و یراق [illegible] را کار کرده آینده و آن روز تمام شهر تصرف [illegible] نصرت قرین در آمد

بعد از آن [illegible] از خلاصی عازم زیارت و طواف روضه سعادت [illegible]

مقدسه ملائک مطاف گشته باز به اردوی خود مراجعت کرده روز دیگر حضرت ظل اللهی ارگ

یورش ارگ که [illegible] شب [illegible] سلطان قهرمان [illegible] جهان [illegible] عدم

ریخته ملک [illegible] راه تدبیر بسته و دست چاره [illegible] گسسته [illegible] درآمده [illegible] زیاده [illegible]

او نیز بر دوش نجابت و اتابت سلطنت حرمت کرده بود همراه اولاد سر دو دفا معهود آمده که در بلوچ [illegible] آن
کرمانشاهیان [illegible] و سایر آن عمال دستکاری نمودن با ملک کیلکی امیر کریم که در ریاست مسند کامرانی ملک
تکیه زده بود [illegible] سایر بیحد و عمال ملک [illegible] عفو و امان کنند
و ملک محمود از راه [illegible] فوق [illegible] بمقادیر کلی للذی بالذی [illegible] رایات را کلاه تارک بحر یک خته
سکه فتح [illegible] بحر [illegible] و ارض کار [illegible] دار السلطنت [illegible] قلندر درون [illegible] و
تحویل نموده [illegible] مقدس [illegible] حمل [illegible] حاکم جام و
جرعه نوش جام [illegible] سلطان فاتح [illegible] و
صادر [illegible] بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دولت بسته
تصرف اولیای دولت [illegible] در آمده [illegible] عزیمت ارض مقدس [illegible]
بصیمنه فتح [illegible]
نفحه [illegible] روضه [illegible] حرم محترم ارض اقدس [illegible]
[illegible] مستوفی و متقابلا [illegible] توقف [illegible] ساختند
و چون در [illegible] حالت [illegible] اقدس [illegible]
مناره [illegible] مقدس رضویه [illegible] والله [illegible] صادر گشته
مناره گنبد مبارک [illegible] دیگر [illegible] عشق [illegible] ساختند

و در حجج برین اعلی صعود نمود و مهر و ماه آل الله مبارز زمان بودند و در محاذات سلسلهٔ جلیله حضرت ظل اللهی
ابتدای فراغ از تعلقات معتقدات امور جزئی که بعضی از ایشان متعهد گوهر مقصود گشته سلف دربار منیع جوارش متعالیه
آمد شده بعد از زوال حکومت ایشان جمعی بعضی از جماعه عراقی و آذربایجان بر تصرف بلاد سلطنت مصطفی بودند از جانب
آنحضرت بمکین مهمات اقتدار آنحضرت در مهمات ملکی نا ملایم طبع ایشان بود خفیه در صدد تعلل آمده
سلطنت شاه طهماسب از طالع آن مصالح گردید طایفه سی عهد نمودند تصرف سحتی شده در زمان حضرت ظل اللهی
رای بلند مقصود با آنکه متعدد جمعی تحمل از نفس امرالله حوصلهٔ قوم با ایشان جرأت عار و حمیت عاری
باشند می باید با تحمل صدمه غیرت آنحضرت شد تا نصاب آن امر از الفرصه تیز که محاکمه کامل
نامو حواله بابت رجوع و در دم بر اخراج خلاف ایشان با اتفاق شاه طهماسب عازم حرکت گشته عیال و
ترتیب حرب ایشان از غضب خام عقوبت ایشان چند سلطان که در حرب ایشان شاه طهماسب دلاور حاضر باشند
بهر نحوی مقرر شده با یک بار فیصل باید مقابل ایشان بود و حکم سحابیهٔ حکم برداز بر آن امر دلاور
دلاوری شاه گشته محمد حسین خان حاکم حویزه نوشته سلطان شاه طهماسب در خصوص این مطالب یاد و تحریر و
بیچاره کیفیت نفاق از ضمیر هر مافی الضمیر که نوشته بود تحت آنحضرت از ارادت همت با وصف آنکه
آنحضرت صورت این معنی را در آینه حقایق داشته مطالب نکو مکاتیب خسرو و تدبیر و مراد از منازل بهره مند طلوع شده
آن تنها بسعی شهزادگان عزم گرم ساخته شاه طهماسب بر شهزادگان بدبیر مستعد آن رکاب و بمقتضای
ایام ... بر طلوع خورشید فلک جناب بر اسب سوار و متوجه بلاد و صحاری حاجت خود فتح و نصرت ساخته

جریده و تنها در کشتی نوری خود را به بندر رسانید و صبح روز دیگر که اول روز اعمال طلوع به نیابت قرب

کارخانه جات بنگاه ابوار در دو طرف و ارض اقدس بود برای اینکه با یمال تعلق داشت فرمود

تصرف دیگران نکردد مضبوط بلوچستان بتحقیق جز برای او در کار بود تحویل سال از رتبت دیگر را

بارض اقدس برگردیده از راه مزبور حرکت و در یوسف آباد در سمت دره جز تحویل واقع و بعد اکراد

بود نزول و راه آمده از قلعه کتابان مسرکو خنده و در صحن عمود حرکت و الله الرحوالی خبوشان

فوج از کردان اکلاو سر را در جنود جلادت بنیاد گرفته با رقبه یکان تیر و گلوله تفنگ مشتعل

نایره جنگ کرده انهدام یافتند شاه طهماسب تحریک بسیار نموده یا موزیدی خان و باقی عیان دولت

در ضمن بسیاری مزاج او بود بعد از روی کار بر دوش ارقام باطراف ممالک خصوص بحکام و امرا

و ما زندران و دیگر ابالکاشته خضرت ظل اللهی را بحبت بسیار و ازین گروه سمنان که ملک

محمود ملک سیستانی در اوج پادشاه بنده در اردوی همایون می بعد ارقام فرمان ترک وفاق آن

زبده آفاق نموده را دلقاق ترکیب کرده ملک محمود که تحت ایران فرمان شاه طهماسب نکرده بودند

و از نسخه مال بر زر خواهد و بعد از چندی محاکم قدس مب [illegible] بیعت نقار خاطر

و الا کرد ایلات از مولفه لشکر با ستم رسانیده تجاهل فرموده و بعد از چندی جمعی از ایلات

اطراف با مداد قلعه کنان آمده لشکر از اطراف بیرون و قلعه کنان بر ساخت محمود سیستانی

با مورات و بیله اندرون را تحریم کرده مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران ... از

دراخلاص کیشان جانبین بمعرکه کارزار برآمده فریقین بهم درآویختند و غبار عرصه هیجا بچرخ دوار
برانگیختند چون عسکر نصرت شعار دو [illegible] از معاندین جمعی کثیر بودند آخر زور بازوی ظفر نمون کشته جمعی
کثیر عرصه شمشیر آبدار و بقیه السیف گرفتار و بقیه آن گروه خیره سر میدان فرار سپردند و روز دیگر جماعه
قراچورلو که در میدان طوایف اکراد بکثرت [illegible] و بدلاوری ممتاز و مشهور بودند جمعیت کرده بعزم
امداد [illegible] طهماسب از آنکه قلعه که حضرت ظل الهی بعد از ظهور [illegible] آن راهزنان طریق [illegible]
بر لب آن گرفته از آنجا عبور جمعی قتیل و اسیر گردیدند و جمعی در صحرا و دشت جنگل فرار
[illegible] خصلت [illegible] در چاه ظلمانی خود کرده [illegible] مکان انداختند بعد از چند روز
لشکریان [illegible] مروت دانسته بمقتضای فتوت و رعایت ایام مرخص ساختند با وصول اینکه سرما در آن
سال بحدی [illegible] کوه و صحرا متصل [illegible] دجله [illegible] بود [illegible]
اگر [illegible] خورشید [illegible] چون [illegible] سپید [illegible]
که قلعه [illegible] بعد از چندی [illegible] آنحضرت [illegible] مطلب تکلیف و
آنحضرت هر دفعه [illegible] قاطع جواب [illegible] دادند تا [illegible]
دیدند [illegible] کار انجام نیافت متوحش شدند [illegible] از
[illegible] طهماسب [illegible] عارض
[illegible] کار [illegible] حکام

ولد یادگار در زمره مصاحبان رستملو که بود ... از قرار خود کوکل و امر نبود ابدی

شاه طهماسب از خویش ... که تسلق اهل ... حصول ابدیت که دولت

رکاب نزول که هرکدام صاحب حضور بعد ... قائم تصور نمود که ... اظهار

دل بر دفع کردند و چون دولت و ملکی از ... درجه ثبوت بودند و نقد و خزانه نیز

از عالی کار موکل ... نگاه و عاملان ... پدر آن شاه ... و جمع خلق زمانه می بود

همان کار ... فائض البرکت که بعضی ارکان خاصه طهماسب را

از مشهد مقدس ... بود و اراده پادشاه طهماسب و ... مدافعه کند ... را تا راه

می پیمود تا مقدمه ... واقعه و از سبیل کومک ... منزل ... محمد علیخان

قوللر آقاسی ولد صفی قلی خان در ایام ... فتحعلیخان قاجار از دربار دیوان دور و

زدن ... طرف مهجور گشته در مازندران می بود بعد از ... فتحعلیخان جانی تازه یافته

در رکاب شاه طهماسب مامور ... و ارکان سلطنت را که در مازندران می بود به اردوی

... را به رفیق ... و جمعی از علما و خاصان نیز از ... و مردان

فتحعلیخان و قشلاق مازندران متوسل ... در انتظار حکام ... از ایام قبل اقبال

شده ... الله النعیم ... اکراد ... کردند بعد از ورود ... جرم ... اعمال

کرد ... رحیم خان حاکم ... العقله جمعیت که ... ترک الکه ... و در از

ملازمان حاکم استرآباد در ایام ... صحیح صحبت و مستعد او بنده محمد علیخان نوری [illegible]

محمد علیخان کجوری محمد علیخان تالش خزینه دار ثانیه سلطنت ... فرار و حکم فانی ... آنها را بحوزه

تصرف و اختیار خود در آورده و این خبر متواتر ... طهران ... در احوال آن

راه‌ها ... طهران از احوال حرکت که در حوالی نور ... و ولایت ارض اقدس ... حضرت ظل الهی

که نفس حکم ... از ... و تمامی ... و ... مسموع ... و دل ... بادی ... و در

همان اوان حضرت ظل الهی ... بعد از ... همه ... اتصال ... بحر ...

و مشاهده ... و ... قدسیه ... عالم رویا دیدند ... بزرگ ... از ...

کوهی ... حضرت ... در ... بنشستند ... که ... ابرو ... انکه ... رسید

زده در ... بعد از ... مخصوص حضرت ... در ... حسینه د

حوض و در میان حوض ماهی ... بزرگی ... حضرت ... فرمودند

... که ... ازاله ... و ... انکه ... بلعک ...

و صبح ... حضرت ... نقل ... شخص ... شعرا ... خواندند ... اگر در حوز

... مرغ ... ماهی ... ماهی ... تعبیر ... صورت ... الدنام

و الجمعیه ... بزرگ ... مریخ ... زمان ... حسین ... حال ... عالم ... سلطنت

باشد و ... ماهی ... ناصر الدین ... ملک ... حضرت

حال تعلق با برچیدن ایران و هندوستان و خوارزم بخود نصرت رسید و آن حضرت ظل اللهی درباره
بحر جوشان و وقوع قوس ملک مرتضی الحسینی بعد از آنکه شاید گلستان بهار در بستان چمن را با جمال
رنگ و بهار جلوه گری کرده عروسان گل لالی لاله و ریحان در حجله گلشن بی سود نمایان گشتند
و مشاطه کان قوس نامیه صبح الله بغان نسرین و یاسمین را بغازه و گلگونه دلکش آراستند عندلیب
شوریده حال در عشق گل سودا انگیز تیغ زبان را تیز و غنچه از برنوخته در هوای سردمهری کوکبه زمانی
از سبزه نوخیز بهار و هلال شنبه و غنچه خنجر خول زیر کار و جسر ستاره کان قدم شهیدستان جهان گشت
جهت سخن آن مانند آن زرنگ سپاهی بی اعتباری با کمال زرافشانی تف عدو زبده اکراد
شکسته رزه جرد کلاه را بیخ بن برانگیختند و ابتدا در محال دره جز لشکر کردند بنام
جمشیدگک اکراد ... جمعیت بهم کردند تا به مرو نیز بجنگ ملک محمود طلب یاغیگری کردند
جمعی از قاجاریه مرو را مقتول و قلعه را متصرف گشته خطبه بنام ملک محمود مولای دار آورده
لشکر حضرت ... ظهیرالدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و ... تقریبا
رفع نیز رو کشیده با ابراهیم خان از در ستیز در آمده جمعی از لشکر خان مقتول بود ... شکست
... تنها ... بکلاف کلات ... در ... دیدبانی و ... از یک
سمت محمد حسین خان ... نورمحمدخان ... جمعی را ... داده با عده
... ابراهیم خان را در ... حضرت ظل اللهی

بعد از شنیدن این واقعه دلگیر از ابنا [illegible] طهماسب آهنگ دره جز کردند و در راه خبر رسید که

اکراد [illegible] با کوچ و بنه خود روانه خبوشان شدند آنحضرت شاه طهماسب را در میانه مشهد و خبوشان [illegible]

و به آن [illegible] متابعی گذاشته اگرچه مراتب نوازش [illegible] متوطن مرز و بوم آن [illegible] [illegible]

[illegible] و باقی اکراد و نوازش خبوشان [illegible] ایشان را لذت [illegible] [illegible]

متوجه [illegible] گشته [illegible] را [illegible] تیغ [illegible] و جمعی را [illegible] تیغ بیدریغ [illegible] تا [illegible]

تا [illegible] خبوشان [illegible] گرفتند جمعی از دلیران عرصه [illegible] در [illegible] آنحضرت [illegible]

فراریان [illegible] خبوشان [illegible] فتح [illegible] دارالسلطنه [illegible] [illegible]

جمعیت [illegible] بهبود [illegible] حضرت [illegible] را [illegible] را [illegible]

[illegible] که [illegible] سلیمان نام [illegible] بود دیگر [illegible] جمع [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] بحکم والا [illegible] را [illegible] طریق [illegible] قلعه خبوشان را محاصره [illegible]

از قلعه [illegible] درباره [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]

[illegible] وصول نمودند [illegible] ابراهیم خان [illegible] دارالسلطنه [illegible]

[illegible] در مقام طغیان بودند [illegible] قلعه [illegible] [illegible]

[illegible] اکراد خبوشان [illegible] نموده [illegible] گرفتند آنحضرت

[illegible] الله [illegible] خبوشان [illegible] طهماسب [illegible]

که در باطن طالب آن مطلب بود و بر عکس مدعا بوجود لا در ظاهر با ارزنفاقی که بعد از ورود بنخجوان
جمعی از محرمان حضور صاحبقران ابراهیم خان نیابت که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون
دیدند که از این بیشتر نفاق موافق تمنای آن ارباب حقد صورت ظهور نمود مهلکه خواستند
که اکراد را به بهانه اصلاح بتبدیل آنحضرت دلخالی کرده باعث سلسله کاری از پیش نبرد ...
هرچند حرب با آنها درست خود صادق و با آن حضرت منافی سد استمداد قبول کرده آن را
نموده دیدند که در سیاه آنحضرت بعد از ورود آن معسکر نصرت اثر در آن مادّه سعی کردن نقضی
بر عکس نتیجه بخشید ابراهیم خان و سایر ایشان ... این تدبیر را در فراخ اکراد ... اثر و بحال تمهید را
بی ثمر دیدند شاه طهماسب را از جانب آن بدرغیب نموده شاه طهماسب نیز که همیشه بی کسی عزم در راه
بی راهه تیز رو بود با جمعی از آنجا فرار و از ... در ... و بو جنبش قدم سعی را لنگ نموده
و بسیج خود را بیهوده یافت ما لا آنحضرت عذر خواه گشته بجای آن بود رفت حضرت ظل اللهی
دفعه کمر همت بتوجه بنیه اکراد بسته قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند
بجائیکه با دلاوری قرار خود بود ... و بسیار صف شکنان بودند علم داری را استمداد
که فوجی عظیم از ایشان بکومک محصورین رفته تو ... بر ایشان انداخته قلعه شیر نرابی جلادت بمیدان
از قلعه بر آمدند حضرت ظل اللهی فتح و ظفر ... در آن کاسه ... و ... در
معرکه بودیم که ... از آن ... اولاد را با قلعه کمان کردم گشته ایشان را ... سردار کرد ... و بعد از آن

تهیه کار در سرحد بسته قلعه جات ایران را بالجمله زمره متصرف از سیستم درید جمعی از ایشان را

بیک تعیین و قمع تیراندازان [illegible] آمده بودند بازگردانید بعضی را الحاق بقدم روانه [illegible] ارسال

در [illegible] خیر جمعی از آن جماعت را گرفتار [illegible] قبیله [illegible] خبوشان [illegible] حدت

اکراد جنس خود را در ورطه عجز و زبونی دیده بودند از در استیمان درآمده تجدید بیعت و اذعان نمودند سند عالی

از طرف [illegible] والتجا بمشهد مقدس و تعهد انجام امر محمود کردند [illegible] کفایت [illegible]

راه و رسم [illegible] مرخص و محمد حسن خان حاکم خبوشان را با اولاده و [illegible]

ملازم رکاب حضرت از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه شد بود کس [illegible]

تمشیت امر [illegible] و قانون به مشهد مقدس و خبوشان فرستاده بعد از دیدن

شاه طهماسب عزیمت [illegible] مقدس کرده از انجا بمحال [illegible] مقصود از خبوشان

و [illegible] هم مطلوب [illegible] حصول [illegible] نمودند اگر چه درین روزنامه طومار نویسی

و [illegible] اکثر وقایع ملاحظه تطویل مقال [illegible] اراده خلوت [illegible] در پرده

اجمال روی می‌نماید ذکر این گونه امور [illegible] عادی [illegible] خارج از دایره مطلب [illegible] است

لاجل مقدمه وصیت باعث [illegible] و بعد از آن این وصیت [illegible] دل [illegible] تازه

[illegible] ترتیب [illegible] بعد از [illegible] این دو [illegible] بودند [illegible]

[illegible] قلم [illegible] این [illegible] کوده [illegible] مقتضی [illegible] بود [illegible] این

و مهلت توانیست تا صبح دوری دیگر چون موالید قدرت در ترکیب عنصری شده بر کنار از فنا و اکمال

بر عظم ایشان عقد بعد از خود از پای عجز خود اقرار دهند و با خدیو آگاه عقد منت کامل بسته طریق خدمت اختیار

نمایند والا قابلیت این ماده چنان باده قابلیه نبود تو لید این همه فساد خونریزی و ابراز نزاع و فتنه

انگیزی کنند ذلک تقدیر العزیز العلیم گسسته سلسله ملک محمود و ملک اسحق بار دیگر قهر شدند

در خلال این احوال بوضوح پیوست که تا تاریخ سده بنام ملک محمود نقار با عصیان فرو کوفته قلعه

راضیه که بود و بند و ملک در خرد هر روز گوشه چشمان کوتوته از قلعه را تحریک لغایات مینمایند چون در

تقدمه حیوبان برخی چنانچه مرکوز ساز فهم را که از نواب شاه طهماسب معروض حالی لحضرت

صدور می یافت مخفی در شکسته خاطر انور ازین رنگ غبار آلود کلفت می بود در نوبتی که در زمین جات

ضمیمه افعال سالفه گردید لغایات لودر ایلق راجح آمده محمد خان چوله با مرتماوین از القصاص چون

محمد بیک چوله کشیدگان تیغ بیلاو یک بود با ملک اسحق به باز رسانید و ملک محمد عباس برادر

کوچک ملک بود به بیدر زود بفرم علیجاه سیستان فرستاده لغیر موعی الیه را در عوض خون علیخان

برادر خود عوض تیغ انتقام گردانید فرد هر کس کشت تاج برانکه بود گرسانی با قضا سر در سر بود دل

کیفیت و بعد از قتل ایشان ملک اسدالله حاکم سابق سیستان را که در آن اوان از سیستان بجهت

والده بود با لعزار محمد آمده از اقارب و کوچ و منسوبان ملک مرخص و روانه طرف بانوی خت شدند بخدمت

شاه طهماسب معروض نمود لدلغا گسسته برکان و توجه حضرت فلک الله بمعنی ابراهیم قاسم سلطان

چون از دیوان تعالی الله شأنه به حکم ما یرید حکم قضا نزول افغان صولت علیه صفویه صادر
و استیلای آن گروه تیره کلک تقدیر خداوند قادر در سلک وجود و ظهور آمد هر چند از کمین غیب جلوه بروز کرد
در اوقات صاحب دولتی سلطنت به حساب بعضی آن دولت محال قزلباش دلاور محال از آن جمله ارکان دولت
یاد شاه والاجاه طهماسب معین را کار انجام سخن ... را با سلطان جمع کرده مقربان
نواب سکندر ... آن صلاح درست می‌کردند ولایات در مصلحت بود جلوه گاه ظهور می‌آوردند
هر چند حضرت ظل اللهی ... پاس دولت صفویه بیشتر در مقام سمع و تهدید التجاء ... آن
بمفاد ما ینفعکم نصیحتی لن اردت لکن النصح لکم گریز می‌شدند با وجود اینکه عسکر ...
قدم از جاده ... بیرون نمی‌گذاشتند ملک جهان گرد ... را در جهان آن
زن ... در طلب سلطنت ... سخن ... کعبه ... سلک ... حلقه کوب
دردور ... می‌بودند و حضرت صاحبقران خاطر ... بمفهوم ... حال ... و منع
مفسدان ... تیغ ... درست آن اتفاق ... می‌کردند مقصود
اینکه از ... دست ... خیال ... کوتاه سازند حضرت با تمام کار افاغنه ...
اصفهان پرداختند بعد از آن ... حکمرانی ... دولت التجاء
... عرض ... مرض بود ... از طمع و ...
نمی‌شنیدند ... در ... صولت نادره ... طهماسب

درباب توجه موکب جهانگشای به اصفهان مکرر بآن حضرت با کمال والحاح استدعا نموده که حضور بهجت در
برابر این کیفیت و کوتاهی معاندین بیان موانع و محاذیر دلپذیر کرده می‌فرمود در مملکت الان هرات
دشمنی قوی را [illegible] برد تا کند ورزید عزیمت بدفع دشمن قرار دست اگر از کسل رویه حریم و نقوص
صحت عزیمت اولت به تنبیه دشمن ... باید بر ذمه ولیعهد از آن کار اصفهان باید درست ساخت شاه طهماسب
این حرف را باساس از میان در دفع الوقتی سند گذرانید و اصرار الخضری [illegible] امکنه فیما بین حضرت محمد
رنجش آن حضرت از الوص گذشت در شاه طهماسب از آن بود که سلطان آباد در سر حرکت که در آنجا سلسله
جمعیت را منعقد ساخته با تمام متوجه هرات شود پس در حدود سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی
بتهیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا [illegible] بعضی در آمد شاه طهماسب عظیم دیگر بر طینت فرود ... تازه
تازه کسب کرده از دایره موافقت خارج ایمان گشته عزیمت مازندران نمود تا محمد حسن که انجام
کار هرات و امور خراسان بر ذمه خدیو بهادر محمد علیخان و ارصلان خان نایب السلطنه و برادر
عراق را در انجام با ... بحضرت ظل اللهی بنظام فرزند ... که تعهد کرده اند متوجه هرات شوند وجهه تقصد
مازندران روانه شد و در بسطام خدیو ... از آن جانب با خبر ... عزم هرات گشته با ... اولی
فلک ... میرزا ... شاه والاجاه ... خلیل ... خراسان
دو روز ... که ... جدود خصوصا ... منزویان
جمع ... نصرت اثر ... والا عازم ... خراسان

اکثر بابی تقریب سبک تفرقه در میان عسکر آنحضرت انداختند آنحضرت چون زنج کار را چنین دیدند بنفس نفیس
را متوجه خراسان بجانب ارض اقدس معطوف ساختند اثنای آن جمعی از اجلاف بلاد جرکانات نامعلوم منقاعد
نگشته بر قلعه سکان حوالی ... در واقع و سکنای طایفه اعالی اختصاص داشت
کردند توضیح این مقال آنکه جمعی طایفه افغان ساکنه آن قلعه بسمت هواخواهی بحضور ظلّ اللهی در آمده کار
نمودند ... با طهماسب تفرقه و در اتصال این نوع طوایف بسمت بافصلی کمال تحریک
بعضی از اعیان و امنا قیام و ارکان آن طایفه را نصب العین همت ساخته جمعی را در آن زمان از
سبزوار ... آن طایفه ایلغار بقلعه ... و تاراج نهب ... سر قلعه کشیدن ... خلل این حال بعرض
رسید ... نام ... از اعیان ایل ... جمعی از افاغنه ... حجت
حضرت ظلّ اللهی فی الفور بقصد سر راه آن طایفه تحریک ... منصوره که بعد از ورود ... بر
... خبر قلعه ... مسموع ... شکنا ... طهماسب ... مقصود ... تنبیه
از ... احکام بمطالب آمده جمعی ... افاغنه در ... حال آن طایفه
... خود ... افاغنه و میان معمور ممالکت پادشاهانه و در کتبه ... مکان ... زمانه
جمعیت خود ... سبزوار ... راه ... نواب طهماسب ... دولت
... مکان ... سبزوار ... غله و ذخیره ... اعیان آن دولت
... تجربه ... معامله ... محمد ... خراسان

از طلب حصول حضرت نصرت اختیار ملک مسلوب الاختیار مهمات بسیع الکلب الحصن رساله در استحکام
تازه تزلزل بر مبانی شاه [illegible] از دم [illegible] دیدند که نفاق رایحه استشمام خرابهای آن حوزه
اگر از بوده قلعه ضبط مشغول [illegible] فرزند [illegible] حاکم خانی محمد حسین [illegible] رسید
[illegible] نعمتی آید [illegible] شاه [illegible] طهماسب [illegible] اردو به خواهد [illegible] الکا
طهماسب خراسان خبر از راه از آنجا باز گشته عازم [illegible] جنت [illegible] شاه [illegible] تعجیل [illegible]
رفیق [illegible] در کرده [illegible] از قصر [illegible] سلطانی [illegible] تیره [illegible] علم
کشی [illegible] تیغ [illegible] رسید [illegible] رفیق [illegible] گشته [illegible] راه [illegible] صورت
دولت [illegible] اعیان بعضی شده [illegible] قلعه [illegible] تعجیل [illegible] مدد [illegible] راتبه
[illegible] علی فرزند قلعه الکس طالب حضرت درآمدند [illegible] حضرت [illegible] قلعه در
بحال کار [illegible] راه [illegible] روز عصر تا قلعه [illegible] کمین [illegible]
جنگ بعام بلند آوازه گلوله صفر انکه [illegible] بسته درون و حصار توپ لشکر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] برآمده از قلعه محمد [illegible] هشت [illegible] باخود [illegible] طایفه [illegible]
راکه [illegible] استعداد [illegible] طهماسب حضرت [illegible] تفنگ [illegible] انداختن [illegible]
الی طالب حضرت [illegible] زمان [illegible] فرار [illegible] بسته
[illegible] در [illegible] عدل [illegible] رضا [illegible]

لا در اثنای تحصن و تحصین حضرت ظل اللهی را ملاقات می کرد خفیه در سرای مهر خود را از تعلق
به محمد علیخان تسلیم و او را به انتظام سلطنت مأمور ساخت که غلامان و محرمان را با طاعت او نمود
و تاکید نمود حضرت ظل اللهی شاه طهماسب را با عز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام داد و آنرا در بستر
راحت آرام دادند لاکن امرا و اعیان را با محمد علیخان از خصومت او در رحمت ... جمعی از غلامان
و مقربان شاه دین بعزم فتنه انگیزی ریخته به جانب ... رفتند که حضرت حق و محمود عدم و حضور
و غیبت [illegible] می دانند ... مانع کل نبود روز دیگر شاه طهماسب را
با اتفاق [illegible] و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس نمود و خود بسر راه ... المعاذ نمود
در اینجا خبر رسید ... چندی ... که ... از میانه ... گذشته ...
هنگام موکب ... الدین مراجعت و در حین انصراف والی قلعه ... آباد ... مهدی کلانتر
غلط ... کلانتر مزبور در قلعه ... در دل قلعه ... تمرد کرده ... غازیان
با ورود حضرت ... مانند بلبل در بند ... هجوم آورده قلعه را
تصرف و کلانتر را ... در آنجا مشهد مقدس ... شاه طهماسب را
در [illegible] ظهیرالدوله ابراهیم خان با ...
در ... مکرر ... بعضی از فتنه جویان ... طلب ... محمد ک
[illegible] در دل

و بعد از این وقایع در دشت بکشن درنشستند بعد از وقوع این وقایع و ظهور آثار نفاق از آن گروه محمد تقی خان
همه روزه با جمعیت متوجه سمت مهنه و درون ولایت دست درازی می کردند تا اینکه این خان لشکر نصرت اثر با اتفاق ساره
طهماسب بعزم منبه آن طایفه در صباح حرکت در آمده فرمان والا شرف صدور یافت که سیصد نفر از الکاو همراه کرده فرامرز جمع
همدرمی سفر خیر اثر در معسکر انجم حشم حاضر شوند آن طایفه خصوصا الکاو قراچورلو بخربگ محمد حسین خان
حاکم جمکرک سردار الکاه عصیان باز زده به رفای الکاو در سیمین مانه و سیقان در موضع مشهور بکرمه خان بعزم
فرار جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت مهنه و درون بود ظهیر الدوله ابراهیم خان با رحیم خان
کر ایلی و شغل موفور به تنبیه جماعت مذکوره خود از راه کلات دانوبر بسر نرگانه روانه
شدند و در موضع مزبور فی مابین ابراهیم خان و الکاو محاربه قوی روی داد و از الکاو معلوف
و جمعی از ایشان مقتول گشته بهنگام شام دلیران جمل شام بعد خود گروه برمی گشتند طایفه الکاو متفق
با ان هجوم آورده بجنگ در پیوستند و دفعه لشکر ابراهیم خان را پای قرار از جا رفته شکست خورده
و جمعی از سواران لشکری دران معرکه بمعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمعی خود از کهنه مشهور
تقلعه نیزه باشی سالم یافته محصن شده و رحیم خان در کدکان دیگر از همان خارج قلعه برمیده بخانه
خود عزیمت کرده ابراهیم خان بعد از سه روز در ظلمت شب قلعه دار آن قلعه جا ندانسته از آنجا
قلعه مزبور بجانب قلعه رباط شتافت و در خلال این احوال رایات نصرت آیات بالمجاز داخل
مشهد مقدس فیض واقع شده بودند از عازی قلعه نرگانه و کر الکاه بسمت فراعین و از نصرت بانه بوجه

در عرض راه این خبر بسمع خدیو جهان داور رسید با وصف اینکه حدود نواحی و سمنان در فصل برف
کوهستانی بهم نمود و برف راهها را مسدود کرده تردد سواره دشوار بود از عقب از کرد لشکر شاه وارد
روانه ارض اقدس و خود با ده طهماسب ارلاجیا کرمان کسب اکلاو بعاز رفته جابجا دکال
تکلش و کوچه برف ما مور ساخته بر آنکه ما ای سان بصعوبت کی راه را طی کرده و آلاو سمقان
و کرمه خان کشته ابراهیم خان با بقیه لشکر نیز از قلعه عازم خدمت شد بو کردون فرزند و انزروی حجی بیت
جبهه سای بار شد چون لشکر اردو در الاکر بود تدبیر دلتجات محمد حسین خان قسلا قمیر بطلو آمده بود
نا بر تمام صوبه لار بار و تنقیصات قوانین بساب اعز رالحجه بیر جبهه ما کشته اکلاو بیز بیجی جمیت احرار
و در نیه ما چند روز بیر روز از قلاع و تفنا قات مخصر بر آمده لشکر خرکی مثل از رحیند دار لشکر معانده سوای
خبر این جزیری اندرون حصار ایکه جمع کثیری لشکر آن نعمار رسیده با جار متعهد متعهد خدمت سعی کی و تنقیل عطای
و فرمان بر کشته عسکر قدر بعد از اذن رخصت مرکبی و الدلتامی بر کرکان بر رسم کرد کوچیده بالای ارض
اقدس نموده بحضرت تبریز رفتی بشند عا عمات و تحایف ارض اقدس بیشکش در عرض راه ابراهیم خان
و محمد حسین خان را در حسین حضور حضرت و بمقام معارف اکلاو بر طبق تعهد کوهستان خورد معافی برده در
مشهد مقدس کردند در مقام الحلاص و در بیرون حرم قبرت بافت سفید ز مسکر دند و از انجا رحیم خان
کر به را با استقبال طلب فرمود هاله ابر را ایلغار بر ورود و شهر ختنه نیفت به موکب و الا بجود و قاریم حسینی
حسکی را لعمان بنعمت و نبعک سمنکان بنیابت اثر تواریخ و قرصابا در اثنای قوی را با جنایت دارای ارض خصی

حسین خان برادر القاص سیستان و در حدود فراه می بود چون شاه عباس به ملک محمود سیستانی از اخوال و سادات
سیستان اعتبار رفته حساب کرده ناشنیده را از انجا حرکت در آن ولایت لوای فساد و دروغ برپای
کرده حضرت ظل اللهی جمعی را به تنبیه او مامور ساخته کار بر نشد جعفر تبلیغ فاغنه سمکان و فتح و نصرت نصیب شد نصرالله
بود در بیست و هفتم ذی الحجة الحرام سنه ۱۰۱۱ بموقف شاه طهماسب تا هشت نفر لشکر از سرباز این معرکه جان باخته
به همعنانی تائید یزدانی ارض اقدس نهضت و بهجت و وصول آوازه توجه موکب همایون باین سمت نزول در
میان انجماعت رواج یافته ملک کلب علی ولد ملک محمود یا ملک لطفعلی برادرزاده او ...
سیستانی فرار کرده به اصفهان رفته با برق قلعه پیوسته کمر ملازمت بستند و حسین خان در قلعه تحصن
جسته بعد از ورود رایات نصرت آیات در مقام ملازمت آمده و صدد عجز و بندگی آمده
بعد از رسیدن محال قبوله تا بعد از انجام مهام آن سرزمین کوکبه سکینی به سمکان نهضت کرده روز
فرموده سفر این شهیم بر اوقات عود و مکث نشده روز رابع ترتیب آلات دیت و انضباط لشکر ...
و نقش سایر جوانب روار بیش طرح دیوان پرداخته وارد منزل اباد دولت امانکه با همگنان
و زبر کوه ریگ بود بهم توپخانه در رنگ نشست لیس الخصر با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهکن
خفو پیشتر مانند مهر بر تخت سپهر گوشه در آن بعزم دریای همت برزده کام سواره و کامی
پیاده بکشش توپخانه می پرداختند و در رسید صنف مرآت محجر دردم سقف ...
و لیهم نصیب بعد الیوم یک سال ... روز از آن ... رحمت توپخانه را می کشیدند و در ...

صفه نزول اجلال موکب همایون به بیدلاش واقع گشته جمعی از افاغنه در قلعه بیدلاش ساکن و چند روز
بجهت کار صبوری باشند در انتظار مصالحه افاغنه از راه کج‌سلیقگی معی کفند شکل و جنای قتال آغاز کرده
بمکافات بعد نسبت والاتی ظلال آلهی بر دفع آن طایفه پرداخته ارتجاع عنان جلال خود را بکیفر عوض بلاد و بند
از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند سرکرده‌ها از قسمت افاغنه قلعه بار را در حالی خاطر و در
رکاب اقدس حاضر شده قلعه را تصرف چند تقاعد دیده بعد از آن استقرار امر عهد سرکرده ایشان از قلعه بار
آباد در قبض وده نماید حصن بیرون افاغنه بیدلاش را بستن و عده از جمع کرده نموده و مال و اعیال ایشان
بعوض نهب و اسیر در آورده و ندر عهد بالای محال را که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند بالکل داده از
مؤلفه ایشان با جد بویست و توپ اکتفا کردند بعضی از قلعه جات لطف نموده کلانتر
سمکان بیدلاش سور بار نمر دور زنده کسی از افاغنه ناصر و کوسه و مغوریان و ناکه مسلمان بود
امر قضا امضا بنفاذ پیوست جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را الارض مدارک محال ... ارسال
بر سر قلعه سمکان برده قلعه را محاصره و سنگر و ارد و موکب جهانگشا و طلیعه نصرت ... ماند در رایات
همایون در چهارم ماه مذکور آمده قلعه سمکان محصور و محاط ... منصوب خسته از طرفین باندازه چنین
توپ و تفنگ ... بسا عرصه جنگ ... بعجله ... در آن روز اتفاق لعماله مکیه در حینی
سر توپچیان نامی و اللکرم بر گردن ... قلعه بعد حضرت ظل اللهی دین
توپ را نشانه متوجه تعلیم توپچیان بودند و میان توپ ... کفند در اثنای ... سر توپچی توپ را جا کرده

دوباره بر میگردند بالهام غیبی آنحضرت شیخ حسن قدم زلال محض خضر آسا در بند ها کار نبود آب حرارت

درون در کف سزاره آورد و سعید سلطان کلانتر در دل و چشم استغفار نوبجان و ملازمان مردنی الکه

در انجا بودند ضعف و ناتوانی کلی حاصل وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید لا لا انجا در دل حقیقت

رسیت اندیش کوه پا برجا جهانی توگان وصف نیر سنان لشکر ابر زنگ در پای تحمل ابو النصر انگیز

رباح نوایت و لطمه حیرت امواج مصائب آنجا دهی انتظار امراء ابر الطریق کوکبه حشم بالغیر مجمل

ساخفند و بکام تمام از جحیم مهر ادمعرکه سپهر را بسر نزل عودت کرده است و ماه زرین کلاه طلایه داران

هم سر نجوم فلک رایت ضیا ابر افراز طلایه داران به پاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پرداخته

مانند نجم و الحجر از کنارها نمایان بودند تا طلوع صبح از شب تافته نور فلک قلعه سمکا گون نمونه

قلعه ذات البروج سپهر بودی از شرار آسمان نورد بوارق بادلیج و حرق فضای ها ملو عرصه چرخ ای انمودیل

و دود نفس بکلیه توپها صف شکن بروج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهمین نهج

توپهای عقاب پاکوس فرو زده همی مرد زن می بود تا اینکه از صدمات توپ حصار دل قلعه کمان

تزلزل یافته تکیه گاه بلبلج فرو ریخت دلیران میدان نبرد کوس نده شیر جاه را لتصرف کردند اوضاع

بعد از بلد حصاری حال از دود آسمان جدا آمدند روز دیگر صبح صادق تیغ ها بکف ابر اندر جسته

از قلعه تفنگ بر آنکه کلانتر سمکان آن را اسکان کرد دل خسته دست در دامن مندرت زده

متعهد دادن سوروسات و سرقلعه گشته بقلعه کریست و در باب کسر نشاد بنا الحق دفعه

آتش تهمتهای زبان شعله گشته و در حبس انجم لقربان ان سرور قلعه را در میان گرفته مشغول ... شدند
و در بیست و هفتم ماه مزبور قلعه به تصرف درآمده مردان و زنان ایشان عرضه قتلات ... کشید آن سرزمین لکرکوه
جنود ظفر نشان و اموال ... قلعه جات محال بابای کوه توکل ... بعد از این سرکار قلعه کیان ساخته و
قلعه ارس ... پرداخته ... مستحفظان فرستاده ... بعد از ... قلعه برات
به عزیمت ... سمت ... با آنکه ... بعزم مقابله ... زراکه ... سمت
واقع و قلعه محکم و مکان حزم ... قرار داده ... شاه ... منزل
و مکان ... معقد ... افاغنه ... جنگ ... بعد ... دلیران ... اردوی
همایون ... از انکه ... کرده ... در ... جمل
... ایران عموما از افاغنه ... و اهل ... طایفه ... حضرت ظل اللهی ...
فرستاده ... فتح نصرت ... بعد جنگ میدان ... بسته
... بعد از انکه ... شکست ... میدان جنگ دیده ...
... جنگ ... نشسته ...
... رفته ... بعد از ... در جنگ میدان ... حضرت
بعد از ... طایفه ... لشکر ... ایران ... آمده ...

صف نصرت اثر هم جلوه بادپایان خاک نورد آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشتند چون عساکر

نمایان میدان از جا درآمدند خدیو تهمتن رزم با فتح و نصرت روی به حریم عثمانی داشتی کوس عظیم زمان

کرده هایهای آن گروه آغاز دستبرد و نوبت تفنگ زده خود در دمه جمعی کثیر از افاغنه را به قتل آورده

شمشیر جرئت دلاوران طور التحمل از آن حرب گرفته القصه تا چهار روز در نهم شوال معرکه جدال و قتال

آراسته هر دفعه غلبه نصرت از جانب بر وجه خواسته نعمت آمد و در شب چهارم سپاه چهره سلخ ماه

از هر که سپهر از دایره هاله سپهر اندر چنبر و چشم انجم بر اکلیل در شب فلک انجم که افاغنه چون سیل

بحر آسا حضرت تخاب برات کوس اکبر قرار شدند تحصن تمام قلاع و قصبات الصلح دست بستند

بر سر برات فیروز دیگر موقوف و عنان نهضت عزیمت تمام تخاب ارض اقدس معطوف ساختند

ذکر آوردن ابدالی حضرت ظل الهی با سمت و مقتول شدن ذوالفقار خان ابدالی به تیغ قهر

العباس به قاسمت تخریب فیروز در روز مقدسه که مرکز شاه طهماسب در حضور

خود از ایلات در سلک آوردن که مخالف محمد علیخان کرد و محمد علیخان نیز با انواع غلامان

و خاصان حضرت ظل الهی حسب فرموده ابدالی را ... آمده بود و ملک

سرانجام گشته ذوالفقار خان و برادر خود را با اراده باعث نمودند و آنجا و اولاد ابدالی

و بعد از چند روز چون ابدالی استقلال نیز گشته نزاع و فساد انجامید و در آن ولایت

... ابراهیم خان قاجار ... که ... مقابل

رحیم خان گرایلی از رکاب حضرت ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته و الله قلیخان
عازم زیارت روضه معلی گشته از آنجا جمعی از قاجاریه چون مقتضی حضور را موجب جلای در میان شهر
تحریک اسباب فساد و ماده نزاع مشتعل و فتنه کار بجائی رسیده بود که اهل محلات جلای مال یکدیگر را
حلال دانسته دست به اموال و قتل نفوس و احراق بیوت همدیگر می‌بردند رحیم خان یارای ممانعت
نکرده عازم کرایلی و الله قلیخان ملحق استرآباد گشته پس روانه مازندران و ذوالفقار خان
در بار و بنه گاه رخصت گرفته بامداد مراجعت او بر جمعیت تمام آمده تعجیل بر دور و نزدیک
بعد از چند روز سر نخبه مویش ایالت کرمان گرد ذوالفقار خان و جمیع الله قلیخان محال
مید نیست او را گرامی داشته و الدین خوش بعد از آنکه این اخبار خبر بوکالت
بعزم قلعه آمد با جمعیت زیاد عین حق به دست عازم استرآباد گشته چون آواز توجه
همایون با حضور ذوالفقار خان را گوشمال داده نخجه در آب میان ...
بیانیه بالا در حصار بعزم استقبال بسمت خراسان برآمد ... لشکر ... راه
را کج کرده ... احاطه ... با زندران ... بعد از ... جهان به
بجانب خبر فرار ... و الله ... که در ارض اقدس ...
ساخته چون ... تکانه ... قوچان ... مظفر ... گردند
را ... استرآباد ... خود ...

در یک ... از نظام ملک و کشور ... تمکن بعضی ازین گروه که در ... عرصه ممالک ... عبادت ... شاه

شدند بعد از فتح سیستان ... طهماسب به تعجیل ... مرکز و الله متوجه ... زنده ... ساخت و طهماسب

در ... توقف در حصار ظل ... با حوش ... عازم ... کنند محمد علیخان ... از اول ... بعد

... منصور ... شد ... یعقوب خان ... گشته آمد ... انقضای خان

از ... محمد علیخان ... قرار ... کوهستان ... فی سنه ...

چون ... حکام ملک ... راه ... قرار ... سرکرده ... ماده ...

چاره ... جمعیت ... تحت ... سار ...

... او عفو ... از ... ماده ...

از ... با جمعیت اطراف ... بی ... عزم ... کرد ...

... و ... طرف ... خود ... و ... حسب

چون ... داود ... ظهور ... بعد از ... درگاه

حضور ... سرکرده ... در ... ساختند ... نظر

... در ... تصرف ... جمع ... المعابر ... خان

... سیستان ... محمد علیخان ... در تصرف ... مامور

... ساختند ... اتفاق ... خان ... زاد ... دربار ... مصلحت

حدود کیلیش وارد نمودن عزیمت تسخیر هرات در رمضان اقدس تصمیم داده بعد از آنکه رخنه گران نسبه
جدار از غصه دولت زایل و از انتظام مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل گشته ایلچی
انگلیس با دولت روسیه درباره رحیم خان والی اورگنج بالکل رابطه منقطع فرموده سپاه
انجم شمار وکرانه در اندرون نوروز موکب فیروز ملکی توجه حرم شاه طهماسب در قاپی ... و ...
گذرانیدن ایلچی انجمن و اتباع و منسوبان او دیده و از راه مازندران گذر گشته مشقی در موعد مقرر
عزم تسخیر هرات در مشهد مقدس حاضر گردید و بهجت خان رکاب خراسان که از ترکمانیه زرار از
راه ... رسالت و نحو از راه جاجرم ... بیدا و بلغ رارض اقدس را ... منصوب ساختند
منتقب ... کیل ... طهماسب و عبدالله رحیم خان با ... مامور موکب همایون بودند بعد از اعتبار
جعبه سه یک از یکانی نصرت نشان از انقطر و هرست در رسلخ فراغ کلی ... الوف مالی عطا کرده
... ساخته ... شهزاده ... از احوال ابدالی هرات در صدد تسخیر
سمت ... بار رفت در محرم سنه ۱۲۳۹ المحمود علیه ... مستولی شد محمد خان فغان ابدالی
... حاکم هرات ... بسوی ... شهر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را به تضیق محاصره
... ماللحه اطراف و نواحی را تا خنه رایت عزیمت منکوس ساخت بعد از ورود
... هرات افاغنه برادر ... ذوالفقار خان و الله یار خان از ... و هرات
حاکم ساختند در ... سنه ۱۲۴۰ ... مصالحه ... محمود ... خان

کهندل دز در ایام حکومت زمان خان تقبل کشیده بود بعزم تحویل جریده فلعه هرات کشیده قصد

تصرف و تزلزع کرد تا اینکه افاغنه از برای طرفی نایره بجهت ذوالفقار خان و الهیار بجانب مالخ زور رسال

بسمت قندهار و فراه روانه که الهیار خان برادر محمد خان الکوزی در سال هزار و دویست و سی و سه از ملتان

آورده در نیمی حکومت شمشیر خشند و چون عبدالغنی الکوزی بسمت جوانب ذوالفقار خان

جهت اراله یار خان موسس بود خود ملاراتی و چند اثر که عاقبت کرده لزوم کار رسانید

ذوالفقار خان را با خود آورده در سنه نفاق به اتفاق برادران مدت شش ماه بر جهد کل قزل

در بست تا اینکه افاغنه ذکر از اطاعت هر دو در جیده ذوالفقار خان را بجانب فراه و الهیار

خان السجب کاروحاف فرستاده بر یک مجلس با حسب الامالک شد بلجا کم در کله لسر می بودند و بعد از اینکه

خبر قضیه بوکت میض سکوس زیدان کشته با جا یا یکدیگر رفع کاوش و اغماز سابق نموده قرار

ذوالفقار خان و هرات را با الهیار خان اختصاص دادند و بفکر تدبیر کار افتادند. دقایع

پنجمین سالگی و توجه موکب همایون بجانب دارالسلطنه هرات در هشتم شعبان سنه ۱۲۳۱

تحویل نیر اعظم به برج حمل واقع گشته بعد از اجتماع عساکر دو شنبه بیست و سیم رمضان چهارم

جمادی و چهار شنبه نوروز و اضافه نمود از ارض اقدس بعزم سفر هرات نهضت که لوای یاقوت

رایات ... ملاعنه بجنح قرار گیری مرد منقره دلیران لعل خفتان رخشند و بجانب کوچ عارم

متوجه کشتند. در رئیس خان ... روز شکر تعالی آمدند و در اثنای ... خبر رسید ... افاغنه ...

آنکه قلعه نصیرآباد را محصور کرده اند حضرت ظل اللهی با سپاه ظفر قرین از دیلم متوجه گردیده
آن دیار بعجلت تمام ایلغار نمودند بعد از ورود به آن مکان معلوم گردید که افاغنه برگشته اند بار دیگر عساکر خاص
مراجعت و تجهیز کشیک نوای کسان که در نزد کار زیر ترتیب قراول و بعضی طرح و هراول و اردو و ساقه
و صفوف و تسویه میمنه و میسره و جوانغار و برانغار به قراولان باز دیده و در آن روز شمشیر کشیدند نزدیک
معابد و بلاد ... برزر نزدیک حصار برآمد جمعی از سپاه کارآگاه بقراولی مأمور شدند بعد از طلوع فجر
آمیرزاد لوای منصور که قراولان خبر رسانیدند که آن گروه با جمعیت تمام وارد کوه ... حضرت
لوای اقبال را به شیر ساعی حرکت داده تا ابدالی دوانیده که ملک صلح اکبر و الان را به ارجاعی ...
و تحصیل ... آنجا بجانب جویبار احاله بر آن سمت بر ... گفته روز دیگر بر حرص افاغنه ...
... طلایه ... مرتحح صلابت و سپاهان گیرای مهابت ... به پاسداری لشکر دولت خلاف ...
که افاغنه نیز آمده رباط دیوار بست کافر قلعه را حصین ... لشکر راه برده چند ... موکب
منصور از افاغنه روی نصب و ارسم فتح قلعه بجانب کوه متوجه گشت افاغنه از دره
سنبه و سکوه انسک مقابله لشکر نصرت اثر گردیده چون ... ذکر مافی الضمیر افاغنه به جانب
دره ... دلیر و بهادران سر گیر شده ... آن مشتعل و رعب ... به ... مشغول بود
آنحضرت متوجه گشته بر جانب مجاهدان عادل ... با طائفه خیره سر دست ... بعد از خود
دلاری قدم بمیدان کین گذارند و لشکر سنان جان ... برده متدار اللازم لطائفه ... بردارند

لهذا لوئی نجابت و تفنگچیان پیاده را احتصار لشکر و محیط عسکر حشم جمعی از سواران نیزه گذار و نگاهداران عجم
کمر و دلاور را در برابر توپخانه بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاهگری هنگامه آرای معرکه کین شدند
فوج افاغنه بجانب میمنه حمله ور گشته و پیادگان طرح بکومک میمنه در آمده جنگ در پیوست در این اثنا
فوج دیگر از افغان دست ستیز بجانب پیادگان هجوم آورده و در آن حال کشته شدن چند نفر از جهد
برده پیادگان پا پس کشیدند و از دیگران دلیران نیز بر سر جنگ پا فشرده کوشش کردند نزدیک
بود که شکستی بدید مقابل آن از فتح ایشان حضرت ظل اللهی تیز بعرصه ستیز تاخته و ایلغار نموده یک نفر
از رئیسان آن گروه را بضرب تیر هلاک انداختند به آب تیغ جان نوازش جراحت خصم را دیدار ساخت
خصمانه که به هیبت ازین حملات لشکر افواج پیاده را بستند آمده پیاده و سواران
افغان را از پس برداشته پای زر حضرت را کومک آن جماعت بزخم نیزه بر دار بست
جنگل بسیار رسید در آمد که بطور قرین در آن مکان و افاغنه نیز در حوالی کاف قلعه نزول کردند
صبح آن چون شب سحر گردید پیاده بتاخت آمده تاختند و بحو چاپا قبیله آن گروه عقب فرار کردند
روز دیگر سپاه بجوم رکاب قلعه ظلمت طلب ظلمات رحیل کوه نشین بحرب مبارک گردد افاغنه حرکت
و از راه کوه گذشته در یکسمت آب رود از دهنه اهل نیز سواران رفته در
یک طرف قرار گرفته آن روز از سمت طرف جنگ اقدام نکردند و از افغان طرف آنکه آن بود روز
دیگر بعزم کوه بالای طغرا فراز روز دیگر چون نوبت از آن دوران الفی گلوله توپ بیرون انداخت
در ابتدا

و عرصهٔ جهان را از سیاهی ظلمت تیره داشت معلوم گردید که افاغنه توپخانه خود را به جانب اردوی نصرت
قرین آورده مهیای جنگ گشته از سر اتفاق دود بسته گشتند فوجی از مردم دو غازه و جمعی از افغانان هجوم
آورده به سنگر رسیدند و از سر نعل خبر کی و اظهار خبر کی نفنگچیان مایه رسیدند استحکام بودند
از جا بر در رفتند دران اثنا بار دیگر یاران سیلان دلاوری و ظفر پرداز شوکه کردی از عقب حضرت
ظل اللهی ماندند شیر غران تا به سر ایشان خود را رسانیده قلب ایشان کرده زده از میان ایشان ملکان خود را
کرده لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور آوردند با همگی ظهیر ایشان قتال اشتغال داشت
بعد از جهد بسیار شکست فاحش باحوال افاغنه راه یافته جمعی کثیر از ایشان به وادی عدم شتافتند بقیه السیف
رو برتافته و اطفال خود را در قلعه جابجا سر راه بقید گرفته در دلیف خود ریخته با دروازه ارگ
عنان بازکشیدند و عساکر فیروزی با تردلجان کافر قلعه در وقع غنیمت و عنایت خیام و اسباب الطاف کرده
توپخانه و قورخانه را تحت آمده از مراحم عمیا بطهارت راه ارو و نوسای از رک
توپ سامه روان کرده خود با توپخانه جلو از راه بر مالک عازم مرالک شدند اله یار خانی واقعه
محمود را جمعیت خود را در سنگها با ابن شهر و با طیران هم در حیرت به استقبال آمده تحت سفری با
عولقیه مسئو طلب صلح تحت میرزا الله فرستاده بعد الملاحظه از راه تدبیر برآمده ار لشکر نصرت اثر
بجانب مسیره سپاه بلقی عده اقوالی که سالار گشته بجانب بیرون غافل آمد و خسته بعد الحصول
بجانب مجموع با سر آیش گفته در کمال جلالت نقلی سپاه نصر ساخته به یالکان جلو در آمده تحنید

خیمگی الله تعالی بجای محامد بهادر از تیر ملقاک گذشته تحریک کار و تسخیر دیت باز نیز بنده دار اقتدار

طلوع طلیعهٔ مهر گیتی افروز با نمود و رایت تیغ و خنجر دلاوران تورانی و توپ‌ها اند نو متحادلان

که هم نصرت شریف ابدالی بر خاک ملک افغانستان همه آن بیاک تحاک گور نیک باد صبا قصد بر خیمهٔ مقام

انفصال قوم که علاقه و ارتحال رو به حرم مانع آمده احدی حصین مافی و قندهار بسته بهمانی از کوه

کوکه عز و جاه همین زنیت حلب و دوست باد شدند برنجاف بجای بر نزدیک بود

که گرد خاک سپاه عالم امکان از آن عنصر از یا در سعود رود طاهی از گنز کوه خاک جسم احمد

بوسیده در همان مکان ملک که دیدار از حوم برگذری عجایب کمال تسکین بدبرقی و باد بعد از فلک

بر قبل رفته باز از رحات الله یارخان آدم آمده طبق مصالحه جهت تحصیل آن حال فرمود محضر

مکتوب بر عهد تو و باد صبا تقول که شادام جمعی از اردو ابدالی و داود حضور بگشته تعهد معد مبر سکوطی

بکنند مصلحت درآینه حصول صورت ندیدند بس از رحات الله یارخان عبد الغنی الکوزیع

و چند نفر از معتبر آمده عهد الحاج لشته تحصیل نبرد میان الحجاج عن الاقوال و تجاوز بر کرت

عهد و غلان طور شمول کردند روز دیگر خبر آن الله یارخان و عبد الغنی ابدالی آمد ما الحاج که بر گرد

معبر بعد رسید مسعو مرا اینکه ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار به کمک ابدالی آمده ملحق

بانی اطمینان از معاهده و ارسیهانی کشته اند بعد از وصول این خبر نزار نفر دلیران معرکه

رزم جمعی از الیمت فراه متوجه ذوالفقار خان بعد روانه و سکبان را منحنم از دنبال او نموده

پنجشنبه صبح روز دیگر که افغان از حال لشکر ابد اتصال ذوالفقار خان طلبیده با جمعی از
تفنگچیان گذشته در کمینگاه کمین نشستند و ذوالفقار خان با جمعیت افغان و اللهیار خان با فوجی از
جانب دیگر رسیده تفنگ ... ذوالفقار با جمعی انبوه از کمینگاه برآمده بر سر اردوی
همایون ... مشغول کارزار گشت ... ذوالفقار با مورد آزار
... خانی ... و از افاغنه جمعی کثیر ... و ... در زخم
تیر و شمشیر گشتند ... طرفین ... در حوالی قلعه ... کار محاربه
... روز دیگر ... سپاه طهماسب
را ... بر ... در ... لشکر
... و ... افاغنه ... خاک ... ذوالفقار
... جلوه حمل
... خیزد
... الله یار خان طالب امان شدند ... که از کرده
... از افغان ... بعد از ...
... غنیمت ...
... عرض ... افاغنه ...

برده عیش قدیم ایشان بعد غلجه بر صدد حسد گشته اول قندهار را و بعد از آن صفاهان را که دار

کاه تخت سلطنت بود تصرف کرده و ابدالی در آن هنگام هواخواه ایشان با غلجه در مقام جنگ و جدال می بودند اکر

مقتضای غیرت ایشان این نیک دانا را رضا داده در مقام مبالغه رعایت ما ضعیف بوده علو شأن

طوایف ابدالی و تنبیه طایفه غلجه را اهم و اقدم دانند بعد از آنکه اجتماعی کلی از ابدالی را داده بر سائق در صدد

این و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت بر دوش کشند خبر جمیع محال

رای شاه طهماسب و اعیان ابدالی بعلاوه حضور مصلحت آن طایفه را موقع قبول تحدید ایشان در

رخصت انصراف و زمام عزیمت بجانب مساکن الوطان داد و روز دیگر سه نفر از عظمای

آن طایفه بهکبس و بهادر با آرف ایشان از تقبیل رکاب خدیو سلطان نشان گشته بخلاع فاخره

بهره مند و چند نفر از آزادی هنبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته حکومت هرات باللهیار خان

استقرار و رقم باسم او عز صدور یافت بعد از آن فارسی زبانان را که در قلعجات توابع هرات بودند

با طایفه جمشیدی که با دغیات [illegible] بند بمحال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستاد مقارن

آن عرضه از لف اللهیارخان رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان از ترکان [illegible]

فراه رفته بعد فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست آورده جمله بر جمیع زبانی و اقارب ذوالفقار خان

اند اسیر و مقید باین رود حکم دارالدوله بلطف اسرا را مذکور از موقف

فرمان عز صدور یافت در چهارم در حجه آن ایالت بعرض و داعی و از دارض فیض مثال

گشتند و مدت سفر تا روز ورود بمشهد مقدس بیست روز کامل بود و از آنجا مجدداً بفلاح و خره

و شمس مصلح بر ابی الدوله خان ارباب و ارنر اسوار متفقانه بسمت خبوشان حرکت کرده از راه اصفهان

بعزم تسخیر خراسان بعزیمت جنگ و پیکار رفت بعد از آنکه مشهد مقدس منور گردید مقصود گردید از عید الصبح

عساکر فیروزی ماثر از رخصت مراجعت با وطان خود دادند مطلع نظر اقدس آن بود که در سال این

سال سر بر کمانیه دشت قبچاق رفته مملکت سهل است بلکه دست تطاول بر آن منقرض سازند و نزدیک رفع حاصل

والی مملکت کیش بخارا عزم افراد بمقابله اظهار لله والله شیبانی المتیابه جمله بحکم

قضا که در انجام بود از هم جدا بر احاطه حضرت سیف کیری و هر تمامیت خصم حضور از اخلاط تحصیل

و تدبیر فرستاده مضمون آنکه بزودی صید راجع لعنت الله سر صبا روز شیخ نقدی کرمان

خاطر و خیال عزیمت رکاب را گرفته جوانی بخراسان بسمت خراسان کشیدند و ملک خود گرفته نزدیک ضرب

دست حکومت آن جنید نبی سید تبعیت مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک فرسا بجانب هرات

وقوع و ابنجر در الطرف ممالک سوخته با ترک و علیجه متصدی کار سلطنت بود عرصه الغالی خدیو

سپاهان از شغل کار ابد الحد دیده با جمعیت موفور و کثرت بعزم مقصود در روز دوشنبه بیزدهم محرم ۱۱۴۲

مطابق سنه ... و خراسان را بر افراز رزم و پیکار شد هم اتفاق صله خدیو روز منور شرف

حمل از جیحون تیغ دلیران چکیده و در کنار آن بیادر از خنجر شیب رزمی بکام مهر و رنگ

ماه رعلی طویله کشش در آن بدیده بود این نوید نصرت انتما اتباع عسکر علیه رسیده فرای فضای بان اجتماع

حضرت ظل اللهی خود بسمت ... سبزوار و مشهد مقدس ملازم توپخانه را خود نمود

طرف سبزوار اکثر دست ... کرده اردوها بکلی بجز ... بلد و سبزوار بود لذا ... اصول ... در محل ... طهماسب

قاضی پسر قلعه را بتصرف درآورده نزدیک بود ... قاضی سمنان ... قلعه ... لذا آمده همراهان

مبادله باحتیاط ... اینجا ... محمد ... حضرت ظل اللهی ... سمنان بمحاصره ... اینجا انداز ... آلات ... را

قاجار ... چند نفر از ... طی ... بودند ... قلعه را ... قاضی ... سمنان ... اهالی

... اطفال ... موکب ... توجه ... اختیار ... اینجا اهالی ... سبزوار ... قاجار ... افاریه

... کنند ... بمرحله ... الکانی ... قلعه ... ثبات قدم

روانه توپخانه ... المحبس مقدمه ... سردار افغان ... توپخانه ... نیز

... قلعه ... طرف ... الحکام اعمال ... قلعه ... توپخانه ... در

... از ... قلعه ... فتح ... ملک ... الحکام ... سیدال ... طور ... مطالع

... موکب ... انجام ... روی ... بلده ... مصور ... کمه

... سلطنت ... قرار ... توپخانه ... ازدحام ... گشت ... رحیم

... ... کار ... توپخانه ... افاغنه ... سیدال ... سبب

... ازدوی ... سیدال ... اعمال ... متوجه ... حامک ... رسیدند ... از

... الله ... سنه ... شد ... سیدال ... سمنان ... مهاند

حسب تقاضا
در میان بلند درجوش و صحنه و جوی مواج درخروش آمده درکنار آن مهیا بنده و طرفین دست از جان
یکدیگر شستند در آن روز فیروز حضرت ظل اللهی تمامی لشکر فیروز را ملک قوای قراردلقه نفنگچیان
یا الرفوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خون خوار ساختند و مقرر گشت افواج طوفان پژوه در پناه
زنجیر سنگرهای آن نهج کرده در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار
که بیرون از محل خود ازجا درنیایند مگر باستعمال آلات حرب نشانه تا در مقام ترسیبه
از رای عدو بسر برست مقابل زرم لوای قرار افرازند به نهیب جادونه و هر لعلی کام از مقام مقرر
فراتر نتواند گذارند و سنگرهای حرب سپاه رستم سهام بضرب رسوم جرم بر بلاد نصب گرکار
گشته قدم ازجای خود نتواند برداشت در شام کین چون شمع لکن افروزی کند تو از مدرست
جقماق رخل بست و تیر سپهر جلب بخاری به قران دهنده صبح از جرلت گوشش نه افغان بر
جمعیت گرد آورده که حمله بر یاغیان کنند و سنانهای بیجان قرانک تفاوت اکثر مشغول داوری
شدند جمعی از جوانان نام آوران همیشه درمعارک حمله دشمنان بار و دو در عرصه خصم افکنی از رزم
بساز نوبت مهیا گشتن آن طایفه ابدا یکدیگر ثبت حمله آوردند همین که تیر و تفنگ و گلوله رسید توبخانه
و تفنگ انداز از دست بیتاب نبود قبیله ابوالعلاء بر سر گروه گشتگان بر سر عمد عدو رستخیز ساختند
ارتقب لکم انجار یوم تأتی السماء بدخان مبین یکبار آگاه و در پی این آیه یغشی الناس هذا
عذاب الیم بر گروه خصم پدید آورد و گلوله توپ الهی بلکه بار این عرصه بیابانی را بار چند نفر بنور تجلی

دلیران نبرد که چون بحر متلاطم در موج درآمده توپهای ابلاغ‌شکن در دست افاغنه را از صدمهٔ آن بحالت مانند
توپ آتش‌بجان لعاب دار ببال برآمدند لفظ از هر طرف به هجوم آور شدند خود را در دریای
آتش فشان و دیده بخت نیست افغان گشته توپ و دیگر علمداران آنها در آمد که بنوای قبال
ابر نگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و سایر چیزها گذاشته مانند بخت خود برگشته
رو بگریز نهادند و از روزگار سیاه شفق روز تا عصر یک نوبه جنگ و دلیری نموده فلک فیروزی بر دوده
جمعی کثیر از افاغنه و رؤسای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند کمیت ترکتاز شوق دلیران
بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان می‌کرد اما چون شور تجربه اندوز راه و رسم جنگ نموده حضرت
ظل اللهی ایشان را زعنان داری نموده فرمودند در وقت ضمیر اقدس به ولایت دار عنیبو شدن
بصلاح ندانسته متعاقب ایشان خود هم نهضت بیان [illegible] در خلال این احوال بوقوع پیوست
وقوع شکست افغان بر دست عزم اشرف مکنون رسید مرکب جهان گشا و الویه دامعه از آنجا
بدراهی جهان آرای صورت تمام امورات و بر نوحال ماضی و منقلب سرکار خاطر الهام [illegible] اقدس
مانده از سرپنجه بخت روز فیروز بالک زمام دولت دیده از همان مکان معتمد به طلب ولایات
اورا بجان بر سم سعادت [illegible] روانه گشته لوای همایون فیض بکور سعادت
اشرف که کوچ بکوچ عازم اصفهان بودند و باعزیمت متوجه مراتب از نوالی گشته در اثنای راه
باشاه طهماسب مشغول مقابله بودند کنت و کلی خاست امر حضرت ظل اللهی مغاالحق مر

بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده نقاره‌خانه و خیابان خوراسگان فرح‌آباد از حد لنگه از راه جلو
نجیب تو در دار شده روانه رکاب کاری چند روز فیصل کرده بر حسب نصایح مشفقانه تلقی کردند مفید
نیفتاد اشرف از زر ولایتی و دارنده شده در آنجا نصاب اتامی چند از حضرت ظل الهی
محمد علیخان نظام کامل در سلاح باده در سبب اسمعیل خان عرب روانه ساختند و دار الاکرم طرس
بار آورده بر کرده دو سوم روز در سمان با نصفه اجتماعی نوبت که باده را نیز اول عطا فرمودند
حاصل شد بار گذشته ارکلو راه بجنبش حضرت ستاره بدل العبد عبا رفا رازمند حافظ الحضرت
رود درس حصه ظل الهی حسنعلی قلیخان سردار و اعتماد الدوله خان حجی باشی بر سر سمت کیلان
صدوق با مور لشکر مقرر کردند ممانعه فرودی وطن دار کرد و جلای سوند و محمد نعیم فوجی از افاغنه
تحویل کوکبه عجزی رفت کرده بیم ساخته بجنبه درون اول نظم سپید ما که افاغنه طولانی بعد
ستنبلی گشت کی موضع شیخ سلام از معرض ملک العباس ارکه در میان بند العادات کرده
لعدجمع و نصرت تیغ نیز با جانیان ترجمع که قلعه الخالی و بی سر اصفهان قنديل حالت
عوام بند بعد از وار افاغنه میبلی ارک ریخته مشغول بنیت اعمال در آن باب رنجاع کشند در آخر
روز بر نوبت کمین بکار خانه افاغنه آتش تاره سوختگان یا ولی بر سر کرتخان روی
راه منحنیه ارکان خود نصو نکرده افراسیابی سرار باغی ساختند با جعل لوح بجانب خانه
دیده ناکامی شد اول مسعل ما بین افاغنه حرامی گذاشت بند دولتان نذر خانه

افغان بیاد کارزار مانده بود از آنکه ستاره اقبال متجاوزان در آسمان ... شکست یافته به دره لوگر برای حرب
میان جنگ سر دره خورد کابل رسید انگریزان به دفع آن گروه نامدار ... بعد از شکست مهمات عازم
آهنی و در آنجا اسلام خان حاکم طرلان دلاور طلب گشته تا آنجا مسعود و بیجهراد نور افغان جنگ جو
آمده سر دره خورد کابل در میان دو کوه واقع و بسیج بجهش مورد از دور ناگهان نوحه دلیران
فولاد پوش شده آهن گشت و آن گروه از کاه سیه را با توپ هاب از دو جانب فراز کوه را با تفنگچی انبوه
فرو گرفته خود با سواران جلادت آئین در کمین کمین گاه نشست بغافل از اینکه ... جنگ
سواران شعله تا بناک ... توان ... تیشه بر سر سنگ خاره ... فرو ... دیده ور
بود دیده ما بان ... النصر ... بر عصفور فرکه ... بعد از وقوف ... از
سمند ... گشته ... از ... و ... قلعه
جنگی ... فوج مقدمه الجیش که ... دو کوه ... آنجا ... را
از ... راه ... خود ... که ... از چند
بحکم ... جنگ ... دره ... انداخته
... ازور ... جنگ ... و دلیران ... مرح
... کوه ... و ... لعل ... جون
سنگ خصم را ... ها ی ... آمد مانند سیل ... فرا کوه

لشکر افغان سیصد اسب لنبان نیز از میان رفته توپخانه و اثاثه خود را گذاشته بحال اختلال

و خوار ... روز سه‌شنبه بجانب اشرف که در روز ورود این مسلوب فرار و جمعی کثیر به مغوله فنا موت دیده

شد بند اشرف بعد از ملاحظه این حال توپ و قلعه کوب را که همراه از اصفهان آورده بود در زردر

آنجا گذاشته سنگ توپ کسی که بیرون ... اصفهان مهمیز ... خبر ... آمدن اشرف ...

به سیدال ... نصاحب ... دکوع و امامع ... و اللا جمعی افاغنه و در قزوین بعد سیدال ...

در حضور ... ساخته ما با اینکه خرف ... و اعوان ... لذ ... و الا مورد ... شمت

ساد جلادت ... قزوین بعد سیدال ... ورود و قزوین ... و یافته جا ... کسرش ...

پیوسته ... و بالغشه حتی تحصین ... قلعه قزوین کشته با امور ... سیار ... اصفهان ... وقت و دفع

گذاشت ... و تحته تجدید بنیه ... و الوا اصفهان و ادلالم ... عی ... شکستی ... ولکنه ...

نو ... العلما و معاریف و سایر رجال ... کذارند ... ایمنی ... طهماسب نیز ...

و الا ... تنظیم و نسق مهمات ملک در طهران توقف نمایند که عبور توپخانه از راه ... متعذر بود

... که ... انزوا ... عازم اصفهان گردیده در ... قراولان ... یکدیگر گشته

سرور ... از ... جماعت ... حضور ... سالار ... کاشان ... عظیم ...

... جلادت ... و ... قراولان ... زیاده ... پنجاه ...

... افاغنه ... سرگردن ... محصور گشته با ... قراولان ... خسته ...

تا جمله عالم از میان آن بلاها فوج بر یکتا فته برست سر برنا فهندان اگر کجک ضعیفی یا بانغ
حور طلعت زمت الحضرت بنوبه سپاه ز قید بر بلند در آغوش و کار روباه ها منقلب و تعلیم جسمی برآید یا سیر
زهای مسترد جلوه کشی از بسم حبابه بحضر سم و میل یا جنگ موجیه خوانشعوب شیل ذایقه لوم
تیغ حجل جنس ازدر فرار عسکر روم در میدان مع بوده اسلوکه عسکر چند نو از
ها یان جملک الات زرا جمعیت بیان بمعاون اورد کل ناخته نوای دفع رومیه بلا بر تیغ
عومت باخته نا گوکیه در سعد او تمام و در تمام حیثیت [illegible] طی نهضت کرده در مرحله خولان سایه
تزلزل در اهتبه رایت جهان گشا نیز ازین طرف جامع میران فوج بحر موج خوارت ترو وصول گفلند
بخت فوجی از آن کلاو قزلخور لوعر لقرا و دنیلی لشکر همراه طلیعه نصرت اثر مامور بعد ما مقدمه افغان
ملاقی و شاهر هیکلین قلاع ووسان بکلش بهانه عمر دلیر کال و کینه اهل کار از جمله العزیزیم
شناختند و یک گونه سیدان خصمان را از باد و تاب آتش شمشیر تا بناک گرم شده حیات
ضیق الدبان سرنست نجات افتاده و از تعزیر گرفتار آن چرخ رو یا شیان لعم معکد
از رتق مورد ض حکمت اقدس شده از انجا که دریا عزم آن حضرت بحر محیط توکل
بوسته در هر امری ضمیر بحر حوصله کشتی سفینه لشبدر النا خدا لطف خدا لی کفایه بلبک تحمل
لبیه از ابتغی الاز مابح اتمام دانسته کسب فیض در [illegible] کان ها بحر خسم را زاه
طلوع طلیعه مهر ز رین علم توده صبحگاهی تیر ماه نهم الاعلی سال نو بخت ارد طرف

اردوی کیهان پناه آیین طلب رزم سلطانی بلند آوازه امام جهانگشا بی فنا کشیده صولت
سلسله و دبدبه هیبت سلطانی بی اشرف روان و به اکثر گروه‌ها بر سر انتظار خاک از غبار جدال
دلیران گردید چون نشده مواجهه جرأت محال زوال اردوی افغان و کوه بلندی که در آن موضع
واقع است راه را بر میدان جنگ بسته بودند آنحضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان رفته
از دامنه کوه جانب اصفهان شوند شاید افاغنه اراده نمایند روبرو که رزم آورند بعد از آن
موکب نصرت قرین پرده مقابل آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ مهارت
به اتفاق خود از سپه آرائی کارآموز و از طایفه جنگجوی جهان تجربه اندوز گشته بود این دفعه
در مقام معارضه نشان در آمده مقابله و آیین در معامله مهابت از شهریار کیوان بنده
بود در یک جانب رخنه افواج لشکر خود را در یک سلک انتظام و نظام ملاطفان را به توپخانه
کوه بنیان استحکام قلعه توپهای ثعبان مهابت را از جای تیر و گلوله ملاحظه فوج لشکر رزم
آزما میسر ساختند و جمعی از تکیه‌گاه کوه افغان هم قدم میدان دلیری که در رشته
بیدار دفعه بر داشتند آنحضرت از آنجا همیشه خداوند عالم را یار و مددکار نصیب فیروز جان
را در تقارب نمایان بهمراه نشد معید به سنخ دست ملکان نمسته نجابت ایشان زوری
آوردند چون سپاه روی جنگ بخت را به ارشاد پیر خرد و راهنمای الهام خداوند صمد در هر جنگ
به مقدمه وقت رو به خاص و سلطنت علیحده است در هر کرت طرح جداگانه در کار جنگ ریخته

توپ تشکیل نموده هم کین را که با لشکر فیروزی بخیر نظام حکم صف

با فرنگ بودند سلسله خود داس از کوه برداشته با تفنگ و جزایل و شمخال و قمبره و توپخانه روان

با ایشان از غلام طوفان در رشقه کین شاه شفقت آگین ... فرزند را حرکت دادند پیادگان

دلاور صدای زنبورک و تفنگ ساز اولتحاء جنگ و ولوله فلک ... قیامت انداز را در بازار

جان فرسای توپ اطلس گلنار رنگ از رنگ تصور که در آن دریای آتش نهنگ آسا بلجه خون در آن غوطه

ور گشته گوهر شهوار ظفر را بدست آوردند یعنی بدون محابا و درنگ ... مرده توپخانه فرنگ

به تیر و سینه ... جهان تصرف کرده به آب تیغ آتش بار آن شعله جهان سوز زبانه

آتش برزبانه سپر سیف فروش بند جانبازان عرصه کین در بسیط ... وکین ...

ستاره ... والا اندر ... حلاوت برانگیختند و از دو جانب بر او انگیختند

چو دریای خون شد همه دشت و راغ ::: جهان چون شب و دشمنان چون چراغ

ز گرد و غبار آسمان گرد سیاه ::: نه خورشید پیدا نه تابنده ماه

در آن مای کرد و داد شعله سیف و آتش سنان خنجر کین جسم ... و دست ... ساز تن

جوهر کار ... با فوجی عظیم از لشکر ظفر شعار و جمعی از افغانهم از سمت دیگر ...

فوج ... ور گشته آتش حرب بعضی ... باران ... و افواج ... بکام ...

مردکار ... خنجر دست ... لسان ... ساز گرم عساکر و نقیه را

محصلان تنهایی و ادبار دولت و محل الکلی خسته اسباب نصرت از هر جهت بعد از آنکه از طرف کانحور را
تمام نوروز هر سال سپاه دید جمیع توپخانه و اثاثیه سلطنت را گذاشته با دل افکار رفته طوارک
دیگران خندان و کلوس بر خراسان و راه اصفهان پیش گرفت و آن روز نیز از صبح تا عصر روز با جراکی
عصر تا زوال قتال اشتغال داشت سر روز پنجشنبه لیالی از لات طایفه در روضه بدست آمده آنچه از
روضه گرفتار کمند اقتدار دلیران نصرت شعار گشته بعد تمامی زر و جواهر و مورد نوازش
محبت الکه ظیف و یتعلم لی الاهله سر و را گه فرمودند چنین در روز جمعه
حرسانها منعلقات ستیز و آویز کار فرمای سیف خون ریز بودند جمعی از ممالک متزلزل که مایه
در دربند هستی خریدار متاع کاسه زر بستند و سیلاب زر رنگ تومن اطلس شفقه دار کوله
تفنگ بلولی قماش دراند کشته ولعزمه بر دخته و مطلبهای آمال خود دلگران با مال غنیمت خسته
بعد معلقات انجمه مر با داغ افغانان طمع کار از فوز بیال گرانبار و از فکر خشک بازیابنده چیزه
اندوزی هر مایه ایقاف دوسمی حالی الشکر گرفتار کردند تمامی فواح ملوث و جردل خیمه و خرگاه دارابی
دیعرولات وسایل القصبه لکه ازان فرقه جسته بجا مانده بود قضا ممن اینها متحمل و قیمت آنها
زندیران قیاس بیرون بود بجمیع که جمعی در نظر همت والا اخیار بود می‌ماند و جارلکی زدند
در جبال بحیره دار السلطنه اصفهان و از رود به دور کوکب والده به آن شهر جنت بنیان حمل از طرف در
شهر مورچه خورت که بجانب اصفهان فرسنگ تمام بود بسیاه دولت آن اصفهان گشته و در ظرف ماه عنه

بار دیگر شکسته بجانب شیراز به سمت شیراز فرار کرده آن صبح روز دیگر شیبان حوالی اصفهان شکسته

بشهر هجوم آوردند و اهل محلات افاغنه را در خانه‌ها فرصت کرده یافته بقتل رسانیدند و ازبکیه بیرون

کشته به بهانه غارت و تاراج اموال افغان مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان و

اعیان شهر را البته جمعی چهار ساله بحضور ظل اللهی عرضه داشتند در بیست و سیم ربیع الثانی آنحضرت

که موکب منصور عازم اصفهان بود اینخبر بعرض مقدس رسید برای ضبط خزاین و غنایم نعش خود

را سالیت بیک بسیهدار فرستادند بعد از آنکه خاک اصفهان به یمن قدوم میمنت لزوم همایون

در آنجا حکم سرمه اصفهانی یافت و دیر نو طلعت مهرآثار والا بر در و دیوار آن دیار افشان شد اهل آن

بازماندگان فغان از فتح فتح کرده آورده اصفهانیان از صحبت افغان می‌خندند باد

بسیم و کار در تیر روز ملک [illegible] فتحی و لکم فی القصاص حیوة جانی تازه می‌یافتند

و بعد از سه روز چهار افغان را بحیله [illegible] آمده شروع به سامان سپاه و ملاحظه عرض لشکر منصور

کرده تمامی غنایم از نقد و جنس و سایر طلا و نقره و غیره بر سم جواهر و نفایس مثل غازیان ظفر قیام

کشته کسی برای ایصال این تحفه دیدند و آوردند طهماسب روانه طرف خود [illegible] و ظفر

جمل به بادشاه رسیده نوازش و عطایای با مهر و ماه رسید حسب عرض صاحب اختیار سفر شیراز صفاهان

بود و مرزبانی مرکز کشتی آواره دیار ادبار گردید و حضرت ظل اللهی بعد از انتظام امور لشکر

خالع سپهدار تعالی ملک فرقه لعد [illegible] تقدیر سلطنت ایران

گویند شاه طهماسب نیز مرحله پیمای رعشه گشته در این هنگام حالتی الدمل وارد دارالخلافه راه بلند حضرت

ظل اللهی گشت دانشمند روان نموده هر چند در قلیان رقص آنحضرت خواست که در رفع محال الطاف بعد

الابتدا در آنحضرت صرف زمام عزیمت بجانب خراسان نماید از اوضاع سلطنت محال کارها که لکن

اول خواهد بود در باب فتح این عزیمت اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار که آنحضرت بار اول

گذرشته بود و دیگر بار شاه طهماسب سرآن سپاه را طلبید و اعاده همان مطلب کرده گفت

عرض کرد که آنحضرت تا مدتی با فتنه رب العزت ابتدای همت آن قدم در میان گذاشت

در آن ملک فی فرزندان توانا گشته کارهای فراغ و نقد دست فرا کوشی رواج یافته در صورتی

عوض بسلطنتی من بعد برداری در آنحضرت فرزند بیگ که از جانب سلطنت بوده راه نصاب خصومت بود

کرده این خود منافی سلیقه پادشاه است غرور او که عرض در محفل عالی نمود در مهمات

ملک اقتدار یافته ما بالغ شد امورات بدایه در این وسهمی نزدیک و دور حوالت

همان بهتر که پادشاه خراسان را معاف و دیگر از استکفات مهام در کار جهان مرحمت بسپارند

اگر در وهم قصور روی نماید هرزه در ایام حالت بهادران آنحضرت مینماید ظاهرا عرض محل گفتگو

استدلال فتنه های عامه نزدیک بوده رنگین از افعال لکن سلطان بر دل رنده طهماسب

لسفک خاطر و ملال خاطر کرده از روی طرح سرد مهر از نغاب برآورده بر زمین جهت

اجمل دیدند که این سخن قطع او نمود بهم اتمام کار بالکلیه در مقام

رعقد نموده بوقوع انجامید کرده اظهار کردند هرگاه ارسال مقولات خاطر پادشاه باشد رضا باهم
منوط برضای باب عالی شگفته بودیم حرفهای تحت را کنند آورده بدینهم استماع کلمات آنها را به
دستور العمل اداره دیار بکری کرده از روی برات شیر اجعت می‌افزایم خبر رسید مستعد ستیز از مقال نه
سفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر لشکری انجامید که نذر رضا قلیخان ملو را در عوض او با ایلچی روم
در وروانه و حکام تبریز تحریره و کوه گیلویه و بختیاری و دولت‌آباد تابعه تعیین فرمودند حسین تحویل سابق
لکارس با نیت حسن قلیخان زنگنه ذوالفقار خان با جمعی مامور سمت ساوجبلاغ و قزوین بودند که دال
با جندی از سرحداری کار اصفهان در دیوان استمهال نموده و مقابل انجابت مستخلص را استعجال نموده
با کوچ و بار بجانب سلطانیه در حوزه تصرف رومیه توقف نموده پس حکومت قزوین و ضبط آن
ولایت در عهده اهتمام محمدرضا خان شاملو مقرر گشته حسن قلیخان از سمت فراهان و کلپایگان
مامور ساختند در آن مرز بوم از احوال عساکر روم خبردار باشند و مدتی چهل روز در الکه مزبور معطوف
دفیروز کوه مکاری و حکمرانی عیش اندوز گشتند توقف را بسمت ایلچی بسر رسید کیفیت جنگ و رقابت
و شکست و انهزام افغان بعد از چهل روز در حضور ظل اللهی بار تشریف حرکت و ثبات فرخ
باجلال در اصفهان متمکن و مستقر صف سلطنت و دولت اقامه صورت تعجیل به تشخیص معالی فرمودند استماع و الالا
حصول ما فاتحه بموقع کشته علیهم السلطان والسلام ذکر الله حضرت دلیران رزم کوش
را از امور که در سر زبانکه مشغول شغلها و جمعیت اعدای سعادت دولت و بابخت و سمت فارس در ایام

حضرت ظل اللهی دوباره میسان به دفع آن گروه فرستاده روز نهم جمادی الثانی که ساعت سعود بود از زمین ساری به
بلند اولا و رایت جهانگیری شاهانی برافراخته در عین زمستان از راه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان
عازم شیراز شدند و سیدال ثانی که با جمعی از افاغنه صف شکن در زمان مذکور برخواسته از دو اگر دولت
مذکور رود کس در کنار بند رطوبت رکاب فرستاده گرد و بعد از ورود موکب نصرت قرین بدان سرزمین
وسیع شیراز سرکرده ماربخد جمعیت تمام که با استعداد تمام مقابله پرداز و از طرفین توپ و تفنگ
در میان اصحاب سوکیشته تخت افاغنه سیاه محمود ... بیشتر قوا به اول حمله ور گشته خیره گردیدند از
نسل عجیل کردند به پیادگان حمله مقابل شدند تفنگچیان چابکدست به گلولهای جان سوز
ان ابدال را پست کردند ... دفع ... میمنه هجوم کرده به ایرج خان ... تفنگ ... سعود
علفه ... فیروزه به رنگ سار نمودند حضرت ظل اللهی با فوج از دلیران عرصه دشمن کاه با دل
میمنه شتافته حملهها برده کردند و صدمات طاقت نیاوردند و میان فرار گسسته جمعی را
معرکه هلاک از افاغنه اثری باقی نماند ابدال ... قراولان افواج خصم ... تا
دار ... ... فصار همراه ... للله ... دشت ... محاکم
رود جحیل کردند روز دیگر میان صبح صادق ... بود میان
صیقل ... با سیدال ... از جانب ... و ... فراز اندوز
نقد عشق ... جمعه ... الی ... جهت ... خند

اوقات حسب الوکیل حسین آقا مهتر جلوباشی محول شد در حالتی که راه بخارا و ملک ... سرتا
زرخیز بنان خاقان ساکن مغفور با سرداران ایل جلیل همراه دلالت کرده اودرانا تسلیم نموده خود
دسته دسته در ممالک محروسه سلطانی مقیم و در کلکته ان زمان ملتزم خدمت سرکار نصرت تسلیم نمودند
ایل را نیز بیلاق و وعده عفو یافتند و مرخص شدند صبحگاهان صبح بخت
آسمان هودج زری مهر با نان آراسته گشته صبح سفید و ماه زرد کوس محمل گرمی عماری الکار
شدند میان صدق ... عفو ... مهد علیا و سیر کبیر راه افتاب ... بر در خدمت آلبی و در
یافته ... دمان می بود با خلاصه ایلات ... رسانیدند و همه باره رفتند ... را
سلطان که ... سنبل ... روس به ارض ... آمده بود ... کوچ ولایت ... بال
خوار در ادراک ... محصور بودند ... ناحیه ... الهی ... قلعه ... نیز
... حرم به ... نوشتند ... که ... مملکت ... محمود ... لذ
اولاد و بنی اعمام او سرزده ... زنان دختران ... محمود ... بودند
فرصت ... در زند گرد ... خواجه ... را ... جمیع ... وخود لکادر
کرد ... قند ... داد و خلاصه ... ممالک ... فرصت ... را
در ... خوار محمود ... بنده ... محمود را ... کرده ... کرده بود
... طوف نهادن ... صلح داد ... صبح ... عفو

به شرف نپیوسته بودند سردار لشکر علیه اضطرار در ضعف حال که قرار نکرده فرار و فرار لشکر

نصرت شعار [illegible] و کردن افغان [illegible] سعی کرده [illegible] اخبار [illegible] و الا آمده بودند در

عرض راه به آن [illegible] نفر [illegible] را باده با [illegible] نفر افاغنه [illegible] را باز گردانیده آوردند

حضرت ظل اللهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible] به درگاه آمده بعد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بودند [illegible] و

[illegible] و بعد از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که در

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیز

[illegible] آمده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کردند

[illegible] [illegible] نفر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بودند [illegible] از [illegible] افغان رسیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افغان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

افغان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] افاغنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افاغنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفر از اطفال خرد [illegible] [illegible] [illegible]

در اثنای [illegible] [illegible] یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود

در حینی که طایفه‌ی الموی شدند و قراولان سر و زنده بسیاری بدست آورده سوار جمله متفرقین
میان جمعی بعد از آن که از عقب کشتگان ایشان روانه گردید و از فرقه گرفتاران میان صدیق
و ملا زعفران بودند که ایشان با برادران بوده هر دو اسیر و گرفتار گردیده‌اند چند نامورین
پا بسته کردند و عظمی عظیم در زیر بند در حضرت ظل اللهی رسانیدند و آگاه شدند که بیان از حلب
بعضی از افاغنه تا خبر و در مقام قندهار رود و در آن مقدار بوده در حینی بسیاری از این طایفه
به کرسته بعد از حضرت جهانگیر آن سپاه سلطانی در رسیده نخست جمعی
سرکرده اکراد را غیره للناظرین به شماره نکشته چند نفر از ایشان را بعد فرار آورده سرکرده فرارند
را به قطع گوش و بینی و جمع کردن زن و اطفال [illegible] مقصد
بعد از آن که بعد از بیست فرسخ راه طی که جمعی افاغنه به تعجیل گریخته بودند از سر راه عطف
عنان فرموده که در مقام قضا انجام با طراف و ممالک عظام قصد فرمودند و از ایشان اراده عبور نمایند
سر راه ایشان بگیرند و از جانب اولاد عزیزان و همه‌ی محمود و کسی فرستادند از راه کرمان
روانه ارض اقدس و میان صدیق و ملا زعفران و گرفتاران افغان را به سوی پایان و کسانی
جاندار حاقان معفور که اسیر افغان بودند روانه اصفهان ساختند و از معجزه کارش
و ملازمت ایشان [illegible] سپاه معیار جمعی که داد انصاف داده و بیات
لکن چون روزانه کفن گرفتاران بر آن امکان متحققان فی معفور ملا زعفران احمد

صورت وقوع معین ارباب [illegible] بعد [illegible] منهزم شده بحوالی اصفهان از آنجا در خود ندیدند مخفی گشتند

برای دفع ملا اعوان کردند مشورت می‌کردند فی الاصفهان مقربین مجلس سپهسالار [illegible] در بهبهان یافته

اصفهان تحصیلدار امر بقیه داد [illegible] حسابی [illegible] ارباب [illegible] سکنه خوار [illegible] دل و جان

آمد مخصوص اقبال تائید علامات [illegible] زدند کفن [illegible] کلاه جهان [illegible] در میدان [illegible] رسانیده

عبور سواری [illegible] روزی شوال بلده دراین توقف درایام [illegible] تعالی [illegible] سپهان [illegible]

[illegible] کار آمد [illegible] اقبال [illegible] خاقان [illegible] خلعت [illegible] کتاب [illegible] مقصود [illegible] و مرور

باج حال بالای خوبان [illegible] چراکه باج [illegible] ازهمه [illegible] آمد [illegible] کردند

[illegible] آب تو دهان شهد [illegible] خراج [illegible] تو باجی [illegible] گلستان [illegible] رقیب

[illegible] که مبرکه [illegible] انوار [illegible] داده [illegible] لعل [illegible] مصر [illegible]

[illegible] علیه [illegible] ظهور [illegible] حبیب [illegible] ایام [illegible] اصادر [illegible] بعبارت

[illegible] محلات [illegible] مقصد [illegible] طایفه [illegible] ایام [illegible] در [illegible]

[illegible] دل [illegible] علم [illegible] مجالس [illegible] آن [illegible]

[illegible] کردند [illegible] علم [illegible] روزانه [illegible] فصیح [illegible]

اند [illegible] دهانی [illegible] ظاهره [illegible] محل [illegible] الله [illegible] بیت [illegible] فقره [illegible] درا

[illegible] آن [illegible] فیروزه [illegible] تدراه [illegible] جمع [illegible] فقره [illegible] دل

و چندی بسبب سر ابدار در موضع هامون رنگ خوبانی چکان و ما از زخم ها منسانی و در ظلام موزلان بر درد خسید با کرم

زمستان الوصاف به حرز سید جهان تا رسیدن بیشتر از افتتاح عروس بهار از گریبخانه بهار با بهار

خواسته خیمه قلع ماده سمی دو شنبه فتح فارس سر سبز و حال خصم ابتر گردید در چند روز عزیمت خراسانی

در خاطر اقدس تصمیم یافته اگر از سمت کرمان برمی گشتند بیابان بود و راه جبال الجبلان و جزیره

و شعله سرکتاب الهی اردو کنند در حرم مکنت معجو بود اگر از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند

بسبب طلوع نصامل فعان و عبور و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع تحملات دوباره برای اهالی انجا

میرفت و بعضی را حوصله مروت بر نمی تافت و از حالت رویه نیز جوالب صحیح در باب ولایات

اذربایجان بر ضمایر عالی ابلاغ داده بودند در هنگام سعادت نفرموده که ترکیب ممالک عراق متوجه نیست

نهادند و همدان و از راه سمت ارزن و کارزون بر دولت گشته در سلخ ماه مزبور مراتب اعلی

سولشان مضرب خیام سرادقات عز و شان گردید وقایع سال فرخنده فال تخاقوی ئیل مطابق [illegible]

دلسنجیر نهادند و همدان در بیست غره شهر فرخنده فرجام صیام خسرو کواکب حسب تعیین منجم از

نهانخانه حوت بشبستان حمل علم افراخت از برای بزم تحویل از آنجم دلخواه نمود مرضی و کم

خسرو هر یک از سلطان و سرداران بخلعتهای فاخره برودوش امتیاز ارزانی شدند و مانند غنچه

و حبیبا پر از زر نوروزی کرده بجاهای تو به دار گلشن قامت خویش چه برافراشتند و روز

لاغیه و لعوز بمقر اهالی فرود گشته از انجا عازم همدان شده امیر دولت جوهره با صباح عز ان

و بکلید شاکوه کهکیلویه بارو بی ممالک ادراک تعالی مقتدر رکاب نصرت انتساب نموده حسین علی بیک
معیر الممالک نیز از لقای شاه طهماسب وارد و در آن باب فتح تبریز از حیفه دار ممالک ملکوه مرزبانی
الحضرت و تشخیص حقیقت خلعت بحقیه رسالی باه نصرت شاه آقاالعه خبر رسانیدند و شاه طهماسب فهمید علیا
از سر حرکت بود ساختن آن صبیه و ملا شعرانی از سر ابدرقان فرزند الهوی محصن نشان زنت
ساخته و حسین شاه طهماسب در ایام تعهد در خراسان محبتشاه از اعتضاف میرزا بعده متصاعد
مبلاور نمودن معیر الممالک وارد مسجد دار او را به اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی نزد شاه طهماسب روانه
دار حرم سلطنت از درج بکبق ارمانات کرمانات خاقان مغفور البحته شاهزاده خرم شمس بتمام
دادند حسین عاربان راحی سعی در شاهی ساخت برگاه خراسانی زاینده ممالک سلطنت موضوع
و اختیار امور باستقلاف محمل و مرجوع کرده دیر آینه خراسان رسیدند بی به آنی دستی ومالک سلمی
خواهد بعد کس کوکبه اقبال از زاینده حضور قبل ز تو وصول الکنده از انجا دارالسلطنه ستوده اصفهان
والدین سلاله آثو الفصحی حولش محمد علیجان و للداوی مرجوع و معتقد و حسین مدبر و نیز در آن
منارهای شاپور دوالاکتاف سلسله مردم هود وصولش تو همت الاهی در مناسب
سد اسکندری از شب برسید آن هنر بر دخته معماران مهندس شنیده وکار الکان در رشت
اندیشه بر سر کار بعضی ملک و اقطاب انزال خزانه عامره معمور ساختند چنین از طایفه عرب
ترکمانی سپاه عجم دافع می ساخت مناسب البال از کبریت رطانه خراسانی و وقایع مو جوده از جیف

از حضرت معزی الیه دلالت نمودند و بعد از ورود او به نصیحت نمودند قبول محمدخان بلوچ را از طرف
عالیجاه محمد که به روم رفته بود در هنگامی که مقصد متصل دولت افغان را شنیده ناچار ولد او معه عسکر فروز
اثر و نامه مشتمل تحف جات را که از جانب سلطان محمدخان پادشاه روم و والی آن دیار بلال از طرف
عمه او ملحوظ نظر انور رسانده جمعی از دربندگی درآمده بود که بعد حاصل ارجمند به ایالت
کوه گیلویه سربلند گردید و بعد از آنکه رودخانه در قول طغیان بسیار داشت لفریان و الله کلک یاغی مرتب باقی فتنه
به اختیار رسانجان و سر دستی [illegible] با ایل جنود مسعود ازان رود و در چند روز [illegible] کلک یاغی شدند
فوج نجوم [illegible] ملک گشتند و در عرض راه از ابلادی کوه گیلویه و انوار بختیاری و [illegible]
حویزه و [illegible] طوایف هرکجا بغی و مخالف بوده به تنبیه و سیاست منسوب و حکام [illegible] ولایت با مسکوب [illegible]
از راه جاده خرم آباد قبایل وارد بروجرد شدند و در قصبه بروجرد مشغول [illegible]
حدود ملکانی فراخان مأمور بوده [illegible] با [illegible] منجده وارد اردوی
نصرت [illegible] کرمان [illegible] سرافراز [illegible] مأمور به تسخیر کرمان [illegible] عازم آن سمت
[illegible] گردیدند در همان [illegible] ممالک و میرزا ابوالقاسم [illegible] شاه طهماسب
عهدنامه والی خراسان را [illegible] ممالک خراسان [illegible]
[illegible] عراق و [illegible] کرمان [illegible] متعلق [illegible]
هرچند [illegible] سلطنت [illegible]

مجملاً این بود که به تقلیب غازیان و تنمر ضاحی خاطر اهل خراسان را بالعوض حجب مهر ستم رسان از بابت [illegible]

به مهابت خداداد و تقویت بخت این دولت قوی بنیان العبد [illegible] رضاء را در دولت ایران مزبوره سکه

نامی سلطان اقلیم گشای والا تبار [illegible] علی ابن موسی الرضا علیه السلام رواج یافت و تعبیه موکب ظفر

پیوند بجانب بهادر به بهمونی بخت بلند دریا دلی [illegible] ارجمند آغا محمد خان با دیده فتح و ملک

دلبسته چون در بروجرد [illegible] رضاقلیخان [illegible] ایلچی روم خبر رسید عثمان [illegible] قیصر [illegible]

تعلیک گذشته جواب صحیح افاده فایده کند [illegible] کلانتر نهادند بعرض رسانیدند رومیه [illegible]

تا تخت و تاراج [illegible] تصاول الجبال بحجه [illegible] حضرت [illegible] کار [illegible]

تنگ [illegible] افتتاح کار که در لعل [illegible] با کمال ارزانی جلادت شعار [illegible] صاحب قرار [illegible] سلام [illegible] ده فرسخ

ابلاغ که در هنگام طلیعه فجر [illegible] ترکمان [illegible] خبر [illegible]

تاختن آوردها [illegible] علم [illegible] طالعه [illegible] صبحگاهی [illegible] رومیان [illegible]

عقلبی [illegible] برین [illegible] عثمان باب [illegible] روسیه

نهادند بود چون همت اهل ایران را معلوم [illegible] دیده بود به آن خیام عرصه جنگ

و اهتمام [illegible] بعد از [illegible] اشتغال [illegible] بافته [illegible] رعایا [illegible]

در [illegible] منتها [illegible] کرده با چند نفر [illegible] و [illegible] در [illegible]

مرسوم [illegible] بود [illegible] جمع کنند [illegible] اموال [illegible] عساکر [illegible] شعار

در آمدن و هزیمت یافتن [illegible] از وجوه رومیه و تخلیه قلعه بابان [illegible]

بعد از آنکه بر نهادی دولت [illegible] ولایت [illegible] مساعی اقبال [illegible] تیمور پاشای
والی [illegible] و خانها پاشای بلد سلیمان [illegible] از دولت عثمانیه حاکم سنجق بود با چند
نفر از پاشایان عظیم الشأن تجهیز فراوان قریب هزار نفر از توپ که گذشته
بعزم جنگ [illegible] گشته اند حضرت ظل اللهی همیشه [illegible] را [illegible] اعطای
ایزدی می شمارند فی الفور [illegible] طوعا [illegible] تا [illegible] افراد عساکر اسلام
نصرت پرور گشته در صحرای [illegible] نزدیک [illegible] عسکر رومیه [illegible] خدیو بیهمال
موافق طالع [illegible] در اکثر ممالک [illegible] سپاه منصور [illegible] قرار داده قول
همایون را بوجود میمنت [illegible] رومیه [illegible] جمعیت [illegible] داده [illegible] جلادت
پیش نهاد [illegible] عرصه کارزار [illegible] افروز [illegible] جنگ [illegible] رعد [illegible]
بتعداد [illegible] جمعی [illegible] گشته [illegible] گرم [illegible] میمنت قرین
از آن گذشته [illegible] حصار کرده [illegible] از شکفتن
شکوفه‌های [illegible] گلگون [illegible] گردید [illegible] یکدیگر در آویخته
بودند [illegible] علم [illegible] نصرت [illegible] نقشه
رومیه [illegible] تمامی [illegible] خود را [illegible] جانب [illegible] جانی

اوقات پناه عافیت و کمرگاه لال از دست و پا کم کردگان است گریخته بهادران خراسان که گروه

دیوانیان و عمده نجد در سلک سپاه ریف عنان صرصر جولان لرستانی بیک استفلاح و اهل لرستان درازا

خارا ارادوی قصیر بحصن و طراد بیدرقه با توسرکانی و جمله همدانی متوغیران با مرکب دلیران گنجینه

جمال سپاهان رومیه در سلک اصحاب فرس بحرید و خراب معتاد و مع الکیریف بیک دلیران کوه پیکر صرصر

نژاد بوقت یورش اکثر رومیه در ساکنان کاخسانی رسید و لشکران طور گشته فوج عظیم عرصه سپهر آرا

و جمعی دیگر پاشای بستر و دو چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنائم بسیار بدست آن فوج

ببکان یا درفتار بحوزه تصرف درآمده بعد از ظهور این فتح سبحانی قصبه توسرکان مفر اویه

نصرت لعزان گشته بهادران لشکر فیروز و لغزیده سلطنت فوج عرصه [illegible]

جواهر و عطایا گردید روز دیگر موکب جهانگشا در [illegible] نصرت تعویض ولایات عبدالرحمن

پاشا و حاکم همدان سر مانند [illegible] رومیه راست [illegible]

موکب فیروزی آیات از توسرکان ولایت همدان جمیع ارباب [illegible] ملازمان [illegible]

رومیه را که در [illegible] ده هزار نفر [illegible] رومیه از ممالک عراق

دار [illegible] فرصت [illegible]

راجع [illegible]

مرخص [illegible] عبدالرحمن پاشا بعد [illegible]

بهمان تا سنج که بیست فرسخ مسافت است در یک شب طی کرده از همان راه تو لعه بیات با [illegible]
بغداد مسافه اکراد اردلان در حین عبور لعه بر ایشان تاخته عسکر رومیه گرفته تا آن حد سر و زنده
از ایشان بدست آورده بعد از رسیدن سر مقتولین با گرفتاران در همان ملحوظ نظر عاکفان دربار
عظمت و شأن گردید و رومیه سنج نیز از بلاد حیله انحلال [illegible] سنج که ولایت را خالی
و از آن یوم و بر دفع آثار بد سگالی گردید بعد از هیچ یوم در همان [illegible] شده بود
خبر شکست حسن قلیخان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از برد و حرب تسخیر کرمانشاهان [illegible] شده بود
بعرض والا رسید بتفصیل آنکه حسن قلیخان از سمت کوهستان فیلی [illegible] جلد
جاده عازم کرمانشاهان و از دو فرسخی قلعه شاهان [illegible] حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله
برخاسته بر حسن قلیخان فائق شده جمعی از کسان کلهر را معدوم نمودند بمجرد وصول این خبر نواب [illegible] توجه
بجانب کرمانشاهان برافراخته و فوجی دلیران عرصه دغا را بر رسم منقلا [illegible]
پیشتر از موکب همایون روان ساختند حسن پاشا بمجرد شنیدن این اراده [illegible] نهضت رایات
منصور بجانب [illegible] و در آن [illegible] بجانب بغداد [illegible] کرده حسن قلیخان بلا نزاع
و منازعه قلعه را [illegible] در آورده [illegible] کار از [illegible] صمیمی [illegible]
بود بعد از استماع این خبر از استرداد [illegible] عزیمت کرده فرستاده در کرمان
شاهان [illegible] قلعه جدید [illegible] زنگنه و کلهر [illegible] ملازم [illegible] امور ولایت را

منتظم ساخته شهر و قلعهٔ قدیم را خراب ساخته و شهر ساقی[?] ... و الله‌وردی بیگ ... بوده

حاکم بختیاری معزول چانوزند بعد از بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان سکنی

داده بودند بعد از آن در آن طایفه موکلی والا بار دیدند که چانوزند جا و مکان معمور گشته

از روی بادکانی در دولت چانوزند باز فرار کردند حکم والا صادر گردید که هر زن و هر مرد از ایل

جانفشار را در هر ... طغیان ... طایفه ... بودند از آن جمله ... برادر ...

و بعضی از ارباب را که سرکرده راه فرار بودند مقید ساخته به میر محمد خان حاکم

جام سپردند بعد از آن مبلغ ... بعوض دو دست چانوزند چهار صد چانوزند از روی بانی

... محلات مزبوره ماندند ... طایفه در حسب ... با لغایه الحال در آنجا

لازمه ... و نهب و غارت ... بعد از ... طایفه

جمعی ... قلع و قمع ... طایفه ... که از خراسان ... از

ترکمان کوکلان ... نشان شده ...

... و تحمل ... حکم ...

... از ...

... وجود عدم ... طایفه در ...

... از ... در ...

کلیات مهمات صدور این حرکت از ایشان بر بسیط ولایت خوارزم آمده طوفان نام فاجار سیل
با موج امواج و ارسلنا علیهم الطوفان بکرفتن ایشان بعض محصلان بعد از خوار
خوار شدن ایشان در دوچار کشته بمدلول فاخذهم الطوفان وهم ظالمون درباره ایشان
بوقوع پیوست و تتمهء ایشان با دفع از عقب ایشان روانه ساختند بیست هزار نفر از جمله کوکلان
یورجی استرآباد و نواحی صدرست جمعیت نموده اکراد ترکمانیه و دیگر و با افغان همراه
با فرحی تحصیل با خود و مستحصل ظهیر الدوله ابراهیم خان مرسم حدمت تقدیم رسانیدند بسیاری
از اولاد ایشان را محل قتل هر یک طوایف ساخته بجای در پیش امور ونظم در ترتیب ملازم و
مداخل ایشان برود چند بعد از اتمام از انجام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میرسید پس
تسخیر سریر خاطر اقدس تعلق یافته مستقل حال را از دیوان لسان الغیب فال فرمودند
این غزل آمد ؛ اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است ؛ ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ ؛ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ؛ در غره شهر محرم الحرام
سنه ۱۱۴۳ رایات جهانگشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد و شنیع گشته در اثنای منزل
ملا زعفران نام از رحمی پسر برادر محمود وارد و عریضه مشعر بر مژده ایلچی خلاص
و رسیده ای رخصت اولاد و نسوان محمود که در اصفهان گرفتار شده بود بخاطر اقدس سابقه خبر قبل
از ورود ایشان جهت صحیفه معروض مطلب کرده بودند بعد از آنکه مقرر گشته او را از ایلچی او را ملحق

دلاوری فرار شده بود بحسب الله رفته جنگ هم جا لا قائم گشته زورد و دوکرده و در بار منع عبور اتفاق
بوقوع صدور یافته بود و اهل قلعه الارد در ربیع الثانی بسته راه مخالفین گشودند ایشان هم
از ترس و بیم مقیم در جای نکشته از راه بم و نرماشیر و سیستان بسمت قندهار فرار و مردم بلوچ
مزبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خار مخالفت بر سر راه ایشان ریخته نقد مقدور
باری توانایی ایشان را السنه ملقوه ناتوان میساختند اسیر و حمل سبب قلیل محمود از قندهار
کناره جو بود از کنار هیرمند از راه میانه اینک بلوچستان گردیده بعضی از جمع الکای یافته کار بلد
از قندهار رو گرد و وارد فره یکی از عمال آنجا که گرگ نام سرگشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی
بطلب ایشان تعیین نموده ابراهیم مخصوصاً و انهر سعادتی آن ایلغار کرده شب در ظلمت صبح
رو گرو باکه در سمت سقلان شورانک واقع در مقابل گرگ نیز در همانجا اتفاق افتاده
بود و اراده کشته گرگ بار تکاور گریز مهمیز زده بدر میرفت و ابراهیم سعادتمند آن مرد
تا اینکه با تفنگ جبا ملاقی آن کشته همین که توپ فتیله بدماغ گرگ میرسد خنجر از کمر
برکشیده بجانب ابراهیم دوید ابراهیم نیز بر دست تفنگ را خالی نموده عقده را که
در دل تفنگ گره گشته بود بسینه گرگ حواله و او را از دایره هستی ازاله کرده و لاش بنجف
چند تن از مات عکر ما خانان بمعسکر همراه گرفته نقدها رسانید بعد از ورود ملا
زعفرانی حرکت غلبه حبشی های با نهج صادر شد بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نمایند

دو سه سالی او نیز رخصت خواهند یافت و نیز از وقایع در ایام توقف رایات جهان‌گشا در کرند
قریب هزار نفر از افاغنه و درگزینی به سمت للدفر از گرده فرمان رسانیدن ازین موقف زد نال
باب‌ ز مرقوم و منصور شده بود از روی اطمینان و آزرد در بار غوروشانی نموند بحکومت حکام
تبارک را دست آویز خود نموده از اللهیار در فروج اصفهان بار یافتی و هر جا دست یافتند
تاراج نمودند سینه خراش دلهای ضعیفان گشتند مال ایشان را غارت کردند بعضی منازل را آتش زدند و در فروغ
گذشته در حدود ملک سلطانی سخت‌ساری میر محمد سلطان حاکم جام محصل از کجاخانه نموده خود حمل
فرمان مطاع را که حرکت دولت و دشمن دعوی بازوی ایشان دیگاه است در دست داشتند
میر محمد سلطان متوجه آن گروه الطاف نمی جمعی گذشته خود را انفعی شد در رسانیدند
چون قبل از این جمیع ... سرکشان در حربه تمنی شده بودند در موقف که اینجا متوجه
خدمت والا شد تا ... الیعادت ناموری قلع و قمع محصوری روانه شدند
در حینی هم صفا فانه لفت مرکز دایره اقبال ... رسیده که تیمور پاشای
حاکم ... و عباس رضا پاشای حاکم ... باتفاق پاشایان ... در قلعه میان دوات
... دم دم ... جمعیت عظیمی منعقد ساخته ... و ... مشغول داشتند
خدیو کامکار ... مکان گذشته طاق عصری از آن منزل ...
... طلوع صبح ... قزل ارزن

کر آن اردوگاه تیمور پاشا و عساکر رومیه بود واقع شد از آن طرف نیز رومیه از وصول لشکر منصور
مطلع گشته بعزم مستعد و تسویه صفوف پرداختند و متهورانه پیش آمده به ترقیهای کلکون لعزر ریختند
همین که از یمین سمت اردو به طور متحرک گشته گرد سپاه خونخوار لشکر ایشان در آمد پای ثبات و
قرار ایشان از جا بدر رفته بدون تلاقی و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند و دلیران
طوفان نشان دو فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و جمعی معتبر از ایشان زنده
گرفتار گشته توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده ولایت و مردم سپاه و جبه خانه بکلی و مراغه
و ده خوارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید روز دیگر به دارالسلطنه از اردوی معسکر والا
پیوسته عساکر منصوره سر زنده رومیه و ملحقه را از انظار انور گذرانیده مشمول عطایا
گشتند بعد از دو روز که حرکت از مراغه مخیم اردوی همایون گردید بعرض رسید که جمعی از عسکر
رومیه بسرکردگی تیمور پاشا به چارقان چهار فرسخی مراغه بر سم قراولی آمده لهذا موکب
طوفان نشان عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور شعله لوای جهانگشای سمت قزل اوزن پای گشته
بعد از طی یک فرسخ مسافت گرد عظیمی از آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در
حوالی تبریز واقع است از ارتفاع بافتح حصن ظاهر اسپ توپخانه همایون را با جمعی از تفنگچیان در آن
مکان گذاشته خود با سپاه جرار رو به تبریز نهادند بعزم اینکه سر راه بر ایشان گرفته بکشند از آن
که مقصد اقرب بوده شتابان گشته معلوم شد که گروه سپاهی و فوج است که بکار در سمت تبریز رفته

در تسخیر بیشتر نمایان می شد پس بحضرت فوج از دلاوران گزیده را متعاقب فوج پیشین بی
خود با بقیه سواران و تفنگچیان با آن جمعیت فوج اخیر شدند مخالفان آن قزلباش خبر رسانیدند
که اول از مصطفی پاشا حاکم تبریز و محمد افندی و تیمور پاشا و سایر پاشایان روم که از ابتدای
تبریز رخنه گیر بسته اند از راه عوفیان عازم فرار شده کردند الی القبه عسکر روم که بقدر سی
هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متوجه سرخود برگرفته
متوجه دلاوران که دنباله روکار روان شتی بودند بسبکعنانی با پاشایان مرتق جولان خود
را تا بان فوج گران رسانیدند جمعی از پاشایان را عرصه شمشیر خونفشان ساختند و بسیر دلاوران
در طرف راست ارد ها جنگ چنگال طمع بجان فوج دردمند کرده بودند بیشتر
آن گروه نزدیک شده بمحض تقارب جانبین آتش توپ زمان و تفنگ خود را وبا نجات
تا که همراه داشتند که گستاخی بیم جان خود را در راه کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع
است کشیده دلیران طوق میر اطراف ایشان را گرفته افکن دست بر گشته در کو
هر جای را از رمع المکس فام لعل گون ساخته کوای مقتولین هر عدد پاشایان فزون از
حوصله شمار و تحسین بود هزار نفر زنده ماریان جبه لمک و سایر ثلث منع و عثمانی
موفور و اسباب ما محصور بتصرف در آمده معدودی از آن گروه که تیغ خونفشان کامیاب
و دست از میان ملک مشکل بدر برده بودند بمشام سلطانی جهانگیر منهزم در خاک

شجاع را دفع علاوه و از موکب سپهر کوکب مصاف کرد قریه سهیلان که در آن ناحیه واقع است
در آن مکان هم که نصرت نشان گشته و احیانی لعاب سپاه نیز کمین صاحب بحیح آوردن اشرار را
فرمان نافذ یکی از معتمدانی سپرد و در شهر تبریز با طلاع امنای محکم شرع اطهر به اولیای دولت
رسانیدند بالاخره از سلوم حسم یکانه با طایفه نصاری دست درازی مردمان عثمانی واقع
شود پس روزی دیگر هیبت در هفتم شهر محرم بود که دلاوری چابک از جنس شهر تبریز بود تحت با
گشت و از موید آن بعضی از اهل پسته رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم هشت رود و دوان
بود حیی بود با فوجی از عساکر مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب با چند نفر از سفال
انجر [illegible] روانه تبریز گشتند چنین تبریزیان شنیدند سلب لباس رومیه از خود کرده با اطراف
سپاهیان مخلوط [illegible] تبریز [illegible] شدند بعد لشکریان را [illegible] نصرت ملزوم تبریز گرد
مفوض شدند و [illegible] روز رستم پاشا را اذن واقع [illegible] در جنگ
که پاشایان [illegible] بود [illegible] نصرت مآثر در خارج شهر با دو و چهار [illegible] با جمعی
که در [illegible] گرفته [illegible] کامکار آورده و از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان [illegible]
بودند [illegible] حالی [illegible] گشته رخصت الصراف [illegible]
[illegible] مامور شدند و از آنجا [illegible] کوه [illegible] و توابع [illegible]
قاتل را که در محاربات رومیه [illegible] آمده بود [illegible] ساخته و ابراهیم [illegible] پاشا [illegible]

و در بیرق عجم بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه در حینی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا
سر عسکر و عبدالرحمن پاشا بود و تمامی فراه و فراه رود و گاکین در قبضه اولیای دولت
عثمانیه مقرر جز عادت از دولت علیه باب قرار یافت و فیمابین الحال ایشان به رسم عادی
طایفه ملکجی و صاحبان اوجاق او ها را باذن و فرمان قیصری و دار الحکومه ملک و مبالغه
گروه عثمانیت را که مبلغهای خطیر صرف شده است صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان
در رضاقلیخان شاملو از جانب الحضرت العلیه والا بالمقاربه وارد استانبول سلطان
احمدخان و ابراهیم خان پاشا وزیر بیت آنکه این اشعار را آوازه مرکب بقد از فزون حضرت
ظل الله را ضمن بعقود مصالحه ورود ولایات گشته طایفه ملکجی در روی اوجاق رسید
تصرف در کل بین آنجا محکم جهت بدرنیع قطع نهال توقع از آن سرزمین نمی کردند
بدعوی بر خواستند در یکجا و ولایات را بجا منفرد شدند یکجا بعجم رو نهادند که تعلیم مرتب
می بود فایت اصیغ نمی کردیم چه جای آنکه زر داده خریده باشیم اگر زر عثمانی
خون و مال عجم مباح بود چرا محرک سفر عجم و باعث سفک دماء بین الاسلام شده فتنه
خوابیده را بیدار و جهانی آرمیده را فتنه زار ساختند و اگر مباح نبود حالا چرا بود در مقام
زر و دادن این پاشا بر قبلع فی خالف شایق انجام کار بودند تا آنکه آوازه قلع و استیصال
دولت افغانیه در عدالت لوای منصور بجانب اردوی ایشان انتشار یافته

بقلعهٔ استخر حصر در شهادند و بعد از آن رخت هجرت بسر الان کشیده بودند متواتر و اولاد آن حدود
وکیفیت حال را اندکی مرحمت پادشاه و وزیر اعظم لازم نمود و دستیاری دولت نادره
برای حل راه افواج رجال سایره بعزم سفر آذربایجان وارد و مشکوک گشته و بعد از ورود
گوکبهٔ قیصری با مکانی با دربنام دللک در زمرهٔ اوجاق ملکی بود و احداث ضرب تفنگ
کرده جمعیت عظیم در معرکه فراهم آورد وزیر اعظم ناچار بیلکی لشکر تا بره سر بعلت ملاقات
اردبیل برگشت عزیمت معزوده به استنبول بجهت چاره جویی دفع آن فتنه گرگشته چون کوشش
بیفایده بود پادشاه برای استرضای اهل فتنه در راضی بعلت داماد و کتخدا شده وزیر اعظم
را به تجته ملک ویران بلای سوده اند انجمن بر وفق مراد ایشان حبس آیین کرده دهشتم
لطف نبود پایه دارد و نه قهر شه نه بر در کس را لطف نگشت در مسند سلطنت و کشتن
درنشت با وصف ایمنی مارکان طائفهٔ ترک از دشمن قمع هجوم و غوغای عام نکرده سلطان
احمد از قلع و قمع سر و تدبیر ابنیای بادکی سلطان محمودخان برادرزاده و خنده القصه این خبر
در شهر تبریز که مرکز روضه صفت عالیها سافلها یافته بود متواتر به دولت گشته
با بادی برای دلهای خراب بر دو خندید عجب التسخیر بجوانی والیدان در فضا طاقت
تسلیم در تجره ماه صفر جا بیاید صاحب شاهزاده صادق میرزا در دولان
دوازده ساله بود و از دختر زادن افاغنه مر بیت بر سر الارض لقدس وقایع آن سمت

را بنوعی که اکنون باید انصراف موکب همایون گردید

سابقاً ذکر وقایع هرات سمت نگارش یافت

که در ایام سفر هرات بعد از وقوع محاربات الله‌یار خان مجدداً ابدالی از ولایت با ... تسلیم

گشته عفو تقصیراتش فرمودند و بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق وارد بجان

حسین غلجه در قندهار ... در حین ... دست ساعد ... را ... بود

در خصوص ... ایران ... پیدا و بر ... او بوده لذا بعد از این سفر نوبت کار را خواهد بود

با طایفه ابدالی ... در آمده ... بجماعه را ... او

منور ... تا ... اقدس ... ضمیر ... سردار الله‌یار خان ...

... متواتره از روی ... بجانب ... با ازجاده همان ... ف

... ابدالی ... در ... ذوالفقار خان ... و ...

او نیز بقصد ... بر آمده وارد ناحیه هرات والله‌یار خان نیز در مقام ...

در آمده ... در میانه افغان ... به همین ... در هرات

... تا آنکه ذوالفقار خان ... در ... ماه شوال ... داخل ... و ...

با ... و اتباع خود روانه قلعه ... گردید ... از طایفه افاغنه ...

... و در ... ذوالفقار خان را بحکومت ... نعیم

تاخت ارض اقدس [illegible] تلالی قتل کردند و الله یار خان نیز کوچ و منسوبانی خود را در قلعهٔ رادکان
گذاشته با محمد قلیخان حاکم سرخس و بعضی از حکام ادبار قبیله به اتفاق در بستند سه روز
بیشتر از ورود رایات ظفر ملحقات بارض اقدس کرده ابقای ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز از الطاف اکرام صنف
و مراعات تمام نظم [illegible] و از انجا [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] صورت تمام قضا و قدر معضات
متصارعین نادیده و ناشنیده از سرادقین [illegible] با خبر بود [illegible] عسکر [illegible] از دو
رفع حاصلات املاک با حسن [illegible] خراسان خواهند کرد [illegible] اصفهان [illegible] مسعود را از
نصرت نشان روانه و از همدان [illegible] با [illegible] خان [illegible] سه هزار
تفنگچی [illegible] استراباد [illegible] موسوم [illegible] حضور [illegible] ابراهیم خان [illegible]
ابراهیم خان [illegible] و [illegible] غله و آذوقه و ذخیره بسیار در مشهد مقدس [illegible]
کرده بعد از ورود [illegible] قلعه [illegible] گذاشته از معارضه [illegible] ماند اما [illegible]
تا هشت هزار [illegible] افاغنه [illegible] ابراهیم خان خبر
ورود [illegible] ده یازده روز [illegible] قلعه [illegible]
تا اینکه [illegible] محمد [illegible]
[illegible] تاکید و سفارش [illegible] آمده [illegible] عالم [illegible]
[illegible]

خود را مهیا کرده کم فرصت نمیابند و مقابل دو صلات ایشان افغانان ساختگی ایشان پیوسته

وارد ارض اقدس گشتند بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سماء خاطر آلی در باب

او قبال ندر حضرت یا ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده مبدا نشنیدند کلام حضرت

مستطاب آیات و ما ینطق عن الهوی است تحریک بعضی از هواخواهان حضور و نزدیکی

نوکر طمع غیور باد منصور را بر در از دو دفعه زده با کمال جند در سهمی کرده سنگین

را که رنگین را حرب از اوجه افاغنه نیز مقاومت نتوانسته در اثنای گیر و دار با فرمان

که برگرده تفنگچیان پیاده بود در ضد ارکسته فوجی از بازدکان او که تو نیار را به قدم جنگ بودند دل از

دست داده روی نیز بافته ابراهیم خان با چند نفرات برانگیخته بود و ایشان را اسیر کرده تفنگچیان

دیگر در سر مکام بود و ایشان را اسیر کردند تفنگچی که نزد او برگرم بودند جرکی را در انجمن بودند ز نشسته

سر رشته جنگ را از کف ... دادند لشکریان نیز ضبط عنان خود داری نکرده روی بسمت ... کردند

و دوران خود سواره بی آرام گشته جمعی از بازدکان نیز با غضب مجروح در حیرت ناک خود در نجات

قلوب ایشان چیزه جامه سیلکون خود را بتمام خواهش ایشان ... دونما و توپخانه و قورخانه تصرف افغان درآمد

و ابراهیم خان بمشهد مقدس تحصن جسته داعی واقعه در بیست و دوم ماه محرم سنه ۱۱۶۲ در صحرای

درست و زر کرک مشهد مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه خبر آنکه حضرت ابراهیم خان

از نجابی جالب عرصه بود شاهزاده رضا قلی میرزا امیر ... لایوری ... جان و جمعی ...

خدیو کامکار [illegible] حضرت شاه ملک‌پناه بر سعایت امرای بیهوده‌گرای بکرر زبان جاری

ساخت که موافق عهدنامه تمام اهل عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای دولت آنحضرت

را ملک علیحده شمرده ما را بکور کرانی لسان الصباح شدند و یکدفعه در ملکوت خود بنیان حصین

تصرف نموده بودند حضرت ظل اللهی آن امور خر را از اهم و تنبیه برکنان شکست عهد برذات

را لازم دانسته بتدبیر تنبیه ایشان مصمم گشته متوجه جانب آذربایجان شاهزاده اعلام فرموده که

در حصار [illegible] قلعه دارالسلطنه بلاد ساکنان ولایه رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند

در کعب پروردگار با دلیران نصرت شعار مانند بهر کینه لغوزانلی نسب [illegible] مرحله

پیماگشته بر قبض خصم منیه کارزار [illegible] تبریز و محال حال ولایت

آذربایجان سرافراز و جمیع [illegible] در قلعه تبریز مانده بود و صدور الدوله

متوجه بود با وعنایت متوفی جمیع الاملاک آن و مقدم ترکمان را که در

تبریز ساکن و مشهور است در ایجوزانان کار را در سلک ملازمان انسلاک و بحکومت ولایات

را متعلق بحکام نسبت در خدمتگزاری آنحضرت جان و جان کوشند و در آن فرخنده اثر

ایالت فارس و عراق و آذربایجان [illegible] و خرجی داده کوچ ممالک خراسان

[illegible] بندگان الله [illegible] ترکمان [illegible] قلوب ایند

[illegible] آنحضرت [illegible] ایلخانی [illegible] آنحضرت [illegible]

قرقلو و جمعی الشان طایفه بامروالاکوچیده در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند عوض ایشان را

از قرقلو حدیدی در مهمات و تتمه را در کلات به اولاد و جهان شاه هزاره خانه و ولد دیگر

ترکمان و اکراد و چخبارکلو و بیات ایلیت متفرقه و طوایف مختلفه بودند حسب الدستور آنها را انداز ارکت

دیده در ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان ییلاق و قشلاق بجهت هریک معین ساختند

بعد از فیصل امور

ولایت دلگشا و کار نزدیک بود و از عروق را که در سنه با یکی یاران عرصه و نفاق بجانب

خراسان ایلغار کرده بدون مکث و درنگ وارد قمل اوزان گشته در آنجا چاپار از

ارض اقدس وارد و خبر رسانیده بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه کشته بودند حال

هر یک ابی کار بی باک شده از نام ایشان شمشیر بر روی ما حرکت شدیم دشمنان ایران که بیرون

میکنند ایشان را انگیز بری برایست دود از نهاد قرار و مزارع وحرمهای توابع شهر در آورده

نوعی بایره میلو از دختند نزدیک بودیم از نیراد ایشان نفور و ریز خرمن باره و دسته سنبله و

رها بکیکان وحوش بودند در مزارع سیر حرج بری درکسر و بهمه جهت سی و یک روز در حوالی

ارض اقدس مکث کرده بعد از اظهار تحمال لعنی دفا و روانه هرات شدند بخصوص از استماع

رنجر تاکت ایلغار سلطه در انجم صفوف ولاو فروجید بجنه قشون عروقی دفتر مختلفه بود بوا

خراسانه مهیا را جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان نزد کرده محمات و ترسانده به امر و نهی حصار

خدمت کنند و در اینجا خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه

والاجاه روم برسم سفارت بخدمت دولت روانه کرده مشعر بر اینکه این دوستی و اظهار محبت جهة خبر

وای جنگ و آشوب کدام است مقصود او اینکه باین تقریب اطلاع از احوال عساکر حضرت ظل اللهی

را ملاحظه و از روی و خیال حصول نیز مطلع شود امر والا بتوقف دولت محمد آقا را

بعد از ورود به تبریز روانه خراسان نمایند و نیز برگزیدگان افاغنه که در حرب ماروی بنجاب

از دولت عثمانی بدر آمده بشفاعت سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف خان کم بر دو نفر

استقبال اردوی همایون باز نامی دولت عاجز نواز آورده بود جهت پابوس سده سعادت قرین گشتند

و سه روز در مکان عزیمت آمدند مقرر گردید و بکنی گشته از راه طهران وارد اوبا کعب و جلی

ترکمانیه دشت قبچاق حسب الطلب تمرد و نفاق سلوک ترکمانیه کوکلان که در

حدود گرگان سکنی داشتند در تقدیم خدمت و دادن قربان مهلان که محمد رستم بخبر باف

رسم قربانی بر موکب سپاه از مراتب مذکوره بمنازل گشته چهار هزار نفر دلیران نصرت

نشان از راه بسطام موکب جهانگشا از سمت مازندران شعبه کیا غلام طرف جاجرم شد

بتاریخ دهم شهر ربیع الاول موکب والا از بسطام چهار فرسخی استراباد بر سر موکب

گرگان بر سر کوکلان جاپل انداختند تاخت هر طایفه در یک روز اتفاق افتاد

از آنجا سه جلد شوار شدند که صبح روز بعد از آن لشکر و مکان مهور

بصاد بود جلوه‌گاه نکرکیل سپاه منصور ساخته معلوم گرد که در روز ورود موکب همایون با بر

مازندران آن طایفه بسوی سلطان ترکمانیه آترک رسیده که در میان کاله در بایکن دار زنند توجه رایات اقبال

دیگاهی یافته بسمت جوره و جمعیت کوکلان نزد اطراف اللداغ و سمبار فرار کرده اند بس معاودت

به استرآباد کرده فرامین مطاع بوکده بعموم سرحدات خراسان گشتند که راه مقابله را بالعموم

ترکمانیه مقطوع و ایشان را از رفتن غله و ذخیره ممنوع سازند و در عرض ایام اناطی از راه کالان

از کنار دشت مشهد و دامنه و سملقان روانه مقصد و در محال [illegible] فرا رسیده و اعمال گرایلی

جمعی از روسای ترکمن کوکلان از در عجز در آمده وارد خدمت والا و مستدعی عفو تقصیر و متعهد

شدند که در دولتخانه والا یورغه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند بس عساکر طوق و امان

را فوج فوج مرخص ساختند که روانه و ما روا اوطان خود گشته در پنجم ولو بعزم سفر هرات

در ارض اقدس حاضر باشند

جمعی حضرت ظل اللهی منازل ترتیب مراحل را لسان آفتاب جهانتاب رسم الوالد و سکر می

نمودند در اواخر ماه مزبور صحیفه‌های [illegible] جند ارقلیم چهارم و کرپیر آرائی اریکه بلند طارم زر

سفر جانب عراق یافته از دروازه افق قدم بشهر بند بیا حصار سپهر گذاشت کوکبه

خسرو ملک سروری بسطوت بهرامی [illegible] وارد لاهور فنضر برالدوره [illegible] بخت

چهار پایه مند روح [illegible] عنصری قرار گرفتند و جمعی در آن اوقات حادثه شکست بدلهای

اهل اسلام دیده روزگار داده ماتم زده کاشان هنوز در ماتم کشتگان خود سر بر زانو نهاده بمضراب ناخن
چنگ زنان و از جور افغان بجنبانیدند و افغان در گوش زمین فلک خروش افکن بودند و طایفه‌ای
دل را از ریشخندهای سینه چیب نیزه کرده و از لاله‌های داغ جگر خون ریخته و برای کوفتن هنگام
از سوز جگر آتش بارش‌ها برانگیخته بودند صدای کوس انداخته و شادیانه و آهنگ شادی جرائد
ممنوع رشته بهمان قوارع رعد آواز دبدبه جهانگیری سلطنه و ورود از مساع دور دشمن
رسانیدند و بعد از هشت روز حرکت از آنجا راه اصفهان گزین شدند بخت بلند خسروانه
رفت زینه ایلچی از فارس و عراق و اذربایجان و خراسان فرستاده بودند برده و جمعی از
جوانان نامی لزگیان بر رسم ملازمت شیخ علی خان فارسی فرمان برمعالیک سلطان
فرمانبرداری و برای تعلیم فنون [illegible] اسپاهی کردی لزگیان کماشته با همه بزرگ منش جسم جوان
باطره دلاویز دستاری معصم دیده قبا دلیران بالحال سپه تور آبرو و در دلهای مرکان
فلک سکینه و نشاط انگیزی کنند بمشق و تعلیم پرداخته در اندک زمانی هر یک در فن خود
رستم‌وار در فن رزمی فرزند رشید ال جرح و جلبیدند لعابت شدند فرد اکرامی دلی لد کار فرما
در میان باشد :: شاخ سبک را آیینه سیما ستودن کردن :: و چون سفر نهضت در خاطر اقدس
نصیب همایون بجانب اطراف ابدالی مرتا آن زبان در ارض اقدس مهمان و مولد خود خان رجحان مج بود
سید علی اکبر رفته در مازندران توقف و تعمل و لایت افاغنه بوده با بر بر سر راه مهر لت یا در لک

ملازمت پرداز دهند او را به تفقد والا فرموده و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص عطا

داده و رخصت روانه ماوراءالنهر ساختند در سابق بقلم کلک بیان شد که سکنه کوکلان نیز از ابواب

گرایل آمده اظهار ایلی و تعهد کردند که هر دویست خانه وار از رسم یورت مال آورده در مشهد

مقدس سکنی دهند چون در انجام امر او تا آخر تعلل نمودند سپاه نصرت اثر والا صادر شد و شغل آباد

به بهانه [illegible] آمده در سیحون توقف و منتظر صدور فرمان بودند حضرت والا در دیم

جمادی الاخره تا قبل از خاصان جریده و سپاه به عزم تنبیه آن طایفه روانه و مقابل ورود کوکمه

والا بحوالی مرکز ما به نشان فرمان وارد گشته احباب حضرت ظل الله عطوفت شعار به ارض

اقدس فرموده و در انجا جانور معهوده به ارض اقدس سکنی داده و متعهد گشتند که فوج

از جوانان سپاه ایلی نیز را در رکاب نصرت حاضر سازند چون به نحوی که مذکور شد حضرت شاهزاده

در صدد سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد سپهر اذرع

عناصر و العوام مهین فرزند در اعلی اولاد امجاد شاهزاده رضا قلی میرزا ساخته بود و در توقف

کوکبه مقدس بیت البلاد ارض اقدس تحریک نمود و لوازم مطاوعه نمودند تمامی امرا

حکام و سران جنود نصرت فرجام و عطایای کرام در بزم ارم تعظیم سور و محفل جشن را حاضر

کردند پس کارگزاران بدایع طراز ملک زینت صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری و استوار

منصوبی ما نزدیکی در اندک زمانی عمارت چهارباغ را نمونه بهشت برین و باغ بهشت طرح

چراغان رنگ رنگ صبح منور است و آیینه بندی ساختند و در روز جمعه بیستم شهر رجب المرجب
که قبه خضرا در رنگ رنگ چتر طاوس بود شاه سلطان در فرخ بخت جمعیت افزای حجله عروس
آفتاب خداوند بود و قمر کدخدای خانه زهره زهرا سرود خنک و صفای مجلس طوی با هزاران فر و
زیب ترتیب یافته دو هزار دست خلعت گرانبها در آن روز لشکر کامیاب و امرای بارگاه
و بندگان دربار و چاکران جان باز از جامه خانه لوازم عنایت گشته بر دوش هر یک مانند کوه
آراسته خلعت فاخره سنگینی و لباس شاخ کاکل چه بوس اولی بود و تاب دار رنگینی گردید سایه گیران
مجموعه خاک و باطن طارم استند و سبع حیات افلاک بار کوکب بود و در قصر بر حور بستند شکفته
بر بیت نهج مجلس جشن و چراغان و آیینه بندی و دولت عموم خلایق از افراد گویا کوس لذت اندوز
انواع کامیابی و خورسندی توده این عقد هر هفت شمار ایام و ملکونه جمال بهور در عالم بود
تا اینکه در شب جمعه نهم شهر مذکور قران سعدین و اتصال نیرین واقع شده این عبارت دلنشین لند
پرتو در ورود مسعود و هو الطلعة بهیج دست ... کردید و بعد از انجام
کار طوی بر رسم سپردن ... جانب ... و کلانت ... اصبار انحضرت بود نوبت فرمودند
و سیاح مرحمت ... آن دیار ... دیرآید فالنفس الدنقلد بودند کردیدند
و جوان ... اکثر اوقات آمده وطن ... معموره مرصدای ... بود
... اعتبار و در ... و در ... اطاله ... تقامل ... کردند

اگرچه ظهیر الدوله ابراهیم خان بمقتضای حکم والا حسب موقوف در ناحیه بروجرد متوقف و به تنبیه الوار
مأمور بود لاجرم عزم بلند همت کردن متوجه حضرت گردید تمتع امداد از کسی بیشتر دیگر
به امید برادر و ... نگذاشته ظهیر الدوله را به امور احضار و در سیم ماه شعبان از توجه
از قدر ... خان شمار الغارت جبال و منبع و نهج در سه روز طی کرده در محال سیلاخور طی
سر و قت آن کرده رسیده جبال آن عرصه ... و عورات آن اسیر گشته نهب اموال
و اسیر و احراق بیوت و ماکن آن طایفه روی به احکام نمود آمده ابراهیم خان نیز از معیت مأمور
شده ترکمان ... سکنه سرحد آن طایفه ... را به استعانت دلیران کردن فرار کوهسار
کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نمود

سوانح نهضت موکب ... با ... حسین علیجاه در ...

رایات منصور ... او ... بجانب ... [illegible] ... خلود ... عهد
بسته بودند تخلیص ... کرده ... خبر ... [illegible]
بجانب ... افکن ... روز نزدیک گردیده الفقار خان ... رحبی ... شاد
بمفاد النوایب ... لشکر خشیش لازم استمداد ... را نیز ... کرده ... العزم ... ابدالی
... شد ... یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فرار ... جهان ... حرم
... شدید ... للناس ... تصور ... عالم ...

افگن مقهوریت گشته اند در انجابت کسی نیاسا که راه مرسلات را بخصوص کند بر کعبات
بسته بودند و بعد از ورود به سفر ارشیان افغان از طرفین صورت استحکام یافت و جمیع ایلات ایران خود
را در تبعه عمدالسلطنه علیه سرکار … امیر سعود و ستدعی خصوص اولاد ولیوس محمود گشته
بنا بر منسی خنه مصحوب ملا غفور اند معتمد خود و … سلطان ناصر حاکم سابق بزد که از جمله اراد
تمکردهای عفو خداوندانه بود از ایام خدمت خود به بهانه کرده اند مستعمل از در تبعیه قبول یافته تمامی
اسرای لور را که مذکور و آنان چهار صد نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده بر آن را ما ملک مرزم
وحصول کام باز گردانیده و چنین بر چهار نفر از محذراین از دوق سلطنت صفویه را که در ایران سیستان بار
و محارب ستانی رسیده در با ملا غفور و … سلطان روانه آستانه سپهر روانی حضرت فیه در جنگ و
صلاح در تمکین و در مک ندیده از فزا … فتنه ها کرده به او صفحات شاید زنجوع لطف و عنایات
سرشته دلم الحیوة بلند تبعه صدق سجده ناصف باطن ظاهر کرده در سنه … الحجه را
بر کرده که سیداد با عنایات ابدا … ورساله آرباب حضرت … الی بعد از وصول تسخیر
معتمدی تعین که علی … عنایت اول ازمان عرض راه با خلعت … اصفهان روانه کرده
بحرم ایالت … منزل … بسته اند … قلم … در مضمار حقایق … ذوقایع … ملب
یاد توجه موکب منصور آیات بجانب هرات و صادرات آن اوقات …
مددی ماه فرخنده فرجام صیام سال … که عزم عظیم العزم تسخیر … حال … عبدالله

ریاحین دیگر گلها باغ ایلی زده جمن در سرها فشانی لب نسیم ربیع بستان نسیم گرد شکوفه الوان
جوش لاله از ایمن بنفشه جمع الطایف امیر بستان باز نوروز فرودین رسید معهود ابلجار در منشد
رسید لاله کلاه جلد در لاله کلش بنفشه کلاه کلعن خاتم جم رنگین های ابرو بسر ریحان لاله
کرد در ده ز ربیع از ان باران چشمه در سیر و سیم سبز که برکه و برگرفتن صبح دستنه سبزه هنگامه
راه بهشت
ارغوانی خود آورد در الملک مدار جبین فرو زلف بر سر خود کلاه شکوفه از درختان دو
کوه کوه از زرنگار خلاع دستبرد از دلبران مهر قافیه یافته ترتیب حروف بزم است ستان کرد لعل فتنه
کرد رسید جشن النقصان بعد تحویل درد الماء با سپید و ربیع از ان آمال آمال ولیان وجب
خاتم بصف طوق نشل اقدس از ارض سعادت و ولکنه کلو و فریدی باز فیجام معاوف سید آمد بزدیم شبیه
فروسته دلدل روزه دهان حنه دشمن حق نحو ار جندوره دلبران که قناب روی
خشم بر خصم حنی تشنه در ایام ده و حبس تمام کام و ساغر خون ارایدی دستنه خود عید را روز آن
زنم دهان بگسند روزه مهر کنند بهلال نوال راز سنی سبح بشمرد بودند حیم رسنه غنایم مرجوردل
مکان در را عوق دار منه جام محالت مع یکسان جام طوق بوکب وصال از بعد سکنند
و راحل حیر در دست دفران و حرج نعش زمین بر رویه در سپاه کرد اولاد موافق آنچه کند
نوال و ساقه مرغل برای کرده توکل رسن حشر محشر لشکر کرده فنان منتقلی سوی
کلاه جدا که بنود ورد دانه قربان ابن مرخ آن جبال و قری رانج از انتقال کذا از زبره و کمین و طمع

تعیین عقبه اردو قبه شمس بیفزوده از راه رباط تومان اعازه نورد وادی کلک گشته شد فوجی از مقدمه
دکرمهتی بدان لشکر برجسته و طی مسافت از رباط مذکور جبال المجال دربند سیستان و غوریان از راه خسته
تمامی آن مجال المعرض نهب و یغما درآمده قلعجی که در راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده
قلیلان مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح گشت و در روز چهارم نزول بمکان موسوم بسفره سه فرسخی هرات
مقرر و عین شان زرین کمر و آهن قبا بلکن فولاد پیکر دیده دیده خصم ذوره در چهار آینه بلکه
ماندان سبزه خوار شش جهت رویی العین معاینه دیدند بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز
دفعة جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت قرار گشته ذوالفقار تیر براین اظهار جوهر جلادت
ازغلاف برآمده از زور دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله عرصه تنگ نزدیک ما غاشت
بر طایفه باغی سکان مساز عرصه جنگ گشته در حوالی سالم بر طرفین دست
و با از مضمار طعن و ضرب کشیده سیدال علیجانی با جمعی کثیر از سوار و پیاده بعزم تسخیر شهر مصلی را
در حوالی اردوی همایون پیوسته بر جاده مقصود تاخته از میانه آن جماعت یاد دنباله
روان کرده طرف میمنه گردید چون سحر خروش را از پرده داری طلعت بیات و هجوم کرده لشکر
وخیل دیده شتا ساخته گشته در جنب قیچان مهیب و الواچیان کیوان نهیب
دست از ضبط صفوف و نظم و ترتیب برداشته اکثری در منازل خویش بآسایش گرایدند
و جمعی هندوی دفانه زمین بودند آن گروه دفعة در کنار اردو رسیده بی شلک تفنگ حمله

درجنگ مشغول شدند اتفاقاً برجی در شهر بنده به حکم والا السلطنت باشند بلوچ مخصوص آن حضرت از وصول بیم معطل
همایون سپهر کوکبه بسطوت بهرامی و صولت ضرغامی برای تفرج اردوبان برج بلند ارکان
برآمده به حجره صلات نمودن آن را لمو به برج برساخته بودند مقابل امرای افاغنه نیز از سپاهی
آن با فیلهای بوزران مانند حباب نجم در رود که کمکهای ظاهر شدند جمعی از ایشان که اطلاع
آوغ از خیرگی کفد خدکوسر دل در زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابت آن ... نهیب نفوذ
از علامات ممکنه در درون زهاب در موقع خدمت حاضر بودند بدلیفه بردند از توپ زر فقا
تیغ و تفنگ آتش تیغ خاکی را به برج آتش منقلب ساختند دلیران خصم افکن و بهادران
قلب شکن نیز از صد طوائف بیاله و در دست شمشیران تیره روزان در او بحیه ارحوی تیغ
آبدار ندر آتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از پا در آوردند و ساخته روز دیگر طرفین
مستعد قتال و مهیای جدال گشته از ابتدا طرف با کوکبه و ذریحات تخت نفر و در برافراخت
و نغیر بانی کوس و لوله و خروش در خیمه چرخ آبنوس انداخت سوار دیاله افغان نقیب
جنبه برای ارخنگ ما تنند زیر و بم نغمه در لب مقرر که بخت نفر وزارکه فتند
آن حضرت نیز با کوهی از لشکریان گیتی نیکوه متوجه رکوه گشته جنگ در پیوست
بعد از آنکه ابداً از جوش کودر حثّ اعدا اطفائی یا تیره حراری و بسکن نیز برکرات
شده جانبین از سنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر بر دول حاضر شد و

واقعه خورشید نقاب بعود طوس عزم منصرف کوه حمرین که سه فرسنگی آن را دروست
در عرصه شمال طلع نور شمس افکنده از غلغل رعد کوس حرب و کوکب برق آتش افروز غیب
نائره ستاره‌ی لمعه حرب و باران از غارت بارش نمود جانبین سیر آمده گشته کام معود مقام
خویش باز گشتند بعد از چند روز ذوالفقار خان بموجب ... چند کس در زیر
زنبورک جلد دست را با دیماهای در نشستند خود را در مکنان زنبورک دیده نزدیک شد که جا به جای
ترتیب در بند بیماران را موکد با یکان ساخته ممهد کردند در این دفعه با رتق در بهمن دارند تکلیف و
کوشش بر بلادند روز دیگر صبح از سوز درون سینه چون خاک کرده ذوالفقار خان بعد شکسته
با گله افغان بکبل و یکجهتی بهاب محوعی بیرون آمده قلعه سقلاز را از نزدیک معسکر طوفان
نصرت و ورود افغان توقف کرده هر روزه از آنجا بهنگامه آرای جدال شدند از طرف
نیز صدای کوس سپهری باز و فروش صف آرای عرصه رزم آوری گشته او ... بلند
ذوالفقار جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جلد و شمشیر غزنی زدند و از بیلاغ ما ...
برق لعلت پاس گرفته بمقاد کریمه سیهزم الجمع ویولون الدبر بعلم بوت
و تأیید الهی پای ثبات دیم ... از جا رفته پشت الکا هکه با زمان عرصه وغا
جلوه برق تیر لطائفه حمله گشته جمعی کثیر از افغان عرصه تیغ و سنان و بقیه ره
بر طریق فرار چند ... توپخانه ذوالفقار جانب ان ز بدست آمده ... نصرت

رفتند مقرر کرده فیروز هر روزه طلیعه‌داران می‌نمودند و عدم تکلم لله معاینه کبیره با صدور بهادر و تحمل
لهم ما لیساوی قلعه‌ها مجرد بنیاد دیوار عزیمت را بجا و از اطراف بر رنگ حشر لب به بیعت برابر
اما رسیدند توپسی پر اموال حجت به کشف آب درآوردند و در محاصره هر روزه از قلعه برون آمده بیست
بحصار اغاز رزم سازی که از رکاب دلاوران همکنان هیبت نمایان حال نبود دلنوازی و تفنگ
سنان سرافرازی می‌یافتند روزی که گذشت هر نیزه خطی دلیران چون خطوط اشعه مهر تابان
سر از عقاب فلک جاه می‌گذراندند و شمشیر صولت بهادران مانند جامه نحی الغول
با دست و پنجه برخی سر سر بحی منجلی رسانند و وقایع ایام توقف اینکه السیار خان سابقاً
از ارض اقدس روانه ماردجاق بعد از قتل مزبور با سه هزار از عساکر خونخوار با حسن بلاطف
واد ماموریت بعد از ورود بانجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه جاسک جنگ کرده حاکم قریوا
با جمعی از رفاعه مقتول و سر او را با گرفتاران اتفاق حضور داد قلعه جاسک دیگر
نجود لمصرف درآورد و حسب همت یکی مقصود بان بود در اطراف از رعیه رات محصور
جنود منصور بود و در ششم ماه شوال ظهر ز لفر از سپاه نصرت قرین را لشکر دیگ کارآگاهان
رزم دیده با توپخانه و سپاه سردار بی‌ست شکر نفره ماموریت ساخته چون آن بر رود طعیلی
دست از سمت انجدان و کبوترخانی رهگذرگاه او ست با رجاها بهتر بود به عازم ملک
با الال گشتند و هنگام ظهر محکک سوم بر تو محال نزد اردوی نصرت نشان در گرد قلعه را ز

از چند میل راه سرگرمی دیده افواج گردید و تصور حباب مال لشکر طوفان آتش گرفته دلیرانه از قلعه
تا برآوردند و تهیه سیم اسباب در حصن مغار بود اما چون جنگ شد بنا علیحضرت ظل الهی مرسان جبین ارادت
بودند فی الفور سروران سپاه و عموم لشکر ظل الهی که از رشته مرکب گردون خرام سوار و مستعد کارزار
گشته تفنگچیان جبال و توپخانه را با تجمل همایون از پیش روی مقابله افغان فرستاده [illegible] کارزار
مشغول جنگ شدند و حصن [illegible] با فوجی از دلاوران لشکر در [illegible] در آن عرصه [illegible] ضرب
تفنگ و توپ خود [illegible] و سنان خون [illegible] جنگ در [illegible] خصم
[illegible] گروه [illegible] قلعه [illegible] شدند از
یک جانب دهان [illegible] تفنگ و توپ از دم تفنگ زبانه [illegible] رقیبان [illegible]
مشتعل [illegible] و از یک سمت رمح و سنان زبان طعن دراز کرده هل تجزون الا ما کنتم تعملون
[illegible] افغان [illegible] از طرفی [illegible] گرفتار [illegible] دیدند
[illegible] افغان [illegible] به ستاره
سر از [illegible] خود کشیده از دو طرف جنگ و جدال [illegible]
[illegible] چند جمعی [illegible] رشید [illegible] القصه
[illegible] علم [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] فلک [illegible] صلح

مغلوبین را به پیران تنقید هیشتی رفتار از نهایت دلیران عساکر ظفر قرین حسن اتفاق آنکه جمعی از قشون
نمایان از سمت لشکر نفره به ضابطه نفره در اطراف رودخانه به فراوانی اقدام از استفسار حال
گرد در سرفلک شرکرده به سدّ شبه ناط فرار آن طایفه کرده و از صفحه صحرا از زور کار زمین
در حلک قضا بخط غبار گشته بود دریافته بگرفتن سرداران از هر رود که گشتند به جنگ
سازی و باهای حصار [illegible] اقامت امات که القرآن با بهم با [illegible] تا محالف لوازی
اعاز منصور است ضرب سر سر رخمه زن او بار چهار تار یک عنصر ارکان شدند از خر دفرده جنگ
حرسند خاد دین با کوکنه بنک لغتی را نهاب سر تابان فخار است این روز ناف سالم گرد از تیغ مالدان
کنند در چشم گاه روز و بکر نفر به با کمان در کنار بالسنگ واقع بوده نصب خیام آقا کرده بحکم
داد و خرم این رهای مستی را طواف از زدن طوفری سرسد سر بی بوده تا هر یک از ارکان دولت
لشکر در سمت خوخنق و موجات رمیده داده جانی نور در صفحه خاک انداختند و بفاصله
ده یوم رستم در قعده بوجه باید دلاور خان نامی که به حکومت او به سا دلیل و ر [illegible] بلندی
دادند با سه هزار نفر تا میزد او نامه وارد معسکر فیروزی اثر و از طور [illegible] خدیو منده بروز
وارد عرایض امور آنکه در همان ایام روزی که خدیو کامکار از طرف عرض الاولین قرحی کرده بودند
در میان خیمه همایون اسلحه از خود کنده بتوجه تفرج بجانب بیابکوریک [illegible] بحکم والد
نماینده لکو آیند بماندم تو بجان فوعان خیمه مبارک را از نظر آورده تو [illegible] خنده و گلوله

سقف چادر از کافه در جبال مسند بود و رکنا ز زمین برزمین آمده یک ذرع بیشتر بخاک نشست همانا
که دیدن این نوع خطر از وقایع عجیبه بود و خبر سیرداران حضرت اعلی ذکر ابابت و فتون افغان صاحبقرانی
خاطر الهام مظاهر اقدس مجملا میدارد و تعیین مینمود نوع دیگر بجانب شرقی شهر حسن بخیال مرسوم فرو زده
کمک جانب شمال بسمت جنوبی هرات در عمارت از ترک نقره باشد مقرر دلیران آنجا خام جانب جنوب
شهر حرب بالان با بسر حسام فلک فرسا شد و طرف شرقی شهر خالی بود نیز دار در چهارم ذی قعده
فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و بیدار کاسایان مامور ساختند که از آن بریج دعبور و در محاذات
قلعه کهنه در جانب شرقی شهر والی توقف افراشته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند در روز
مامورین عساکر سمت شرقی شهر بود بند در تلخیص طلب الی ارسنو جلیل عساکر سمت شمالی از لشکر
نقره متوجه گشتند تا طایفه سمت شرقی مواجه شدند در و مامورین لدی جلسات خاطر در مکان
مقرر برج دیگری برای خود بوا نهدند مع هر سرداران با فوجی از لشکر طلیعه اردو در جلادت درآمده
سر راه بر ایشان گرفته خاک در چشم دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و جناح زده
تفنگ مدافعه اقدام کرده از طایفه سرکشی فاش داده سروز بیشان باشی بدست آوردند و بعد از چند روز
چون محال توقف ازو بر شرقی ارقلعه در اواله بمدد الله به نصر این مکان تعلق یافته بیک سمت زدند
در نحجه با جمعی از خواص عزیمت آن سمت کرده روز دیگر شبانگام صبح پرتو سیارگان نجوم از جهت
فلک عزم کوچ سلطان زر گلله مهر با پیکر کیتی فروز در اسکر شرقی از نظر طلوع و طلوع کرد

اردوی همایون را از بخارا حرکت داده متوجه قریه ارحین یک فرسخی شهر گشتند و اعیان [illegible]
گشته بسیاب مجموعی از بابت مخالفت درآمده بکیه باران طرح بحکم والا بر سیاهیان ناحیه [illegible] شدند
سپه [illegible] نموده جمعی را بالک و جمعی را [illegible] نامی [illegible] ساخته و دوران [illegible] ساختند درآوردند
و [illegible] نصیب [illegible] در [illegible] را [illegible] و بعد [illegible] آمده قریه اردوخان را
[illegible] مستقر طرح کردند و وقایع متوجه آن ایام آنکه در شب نوزدهم ذی حجه سنه ۱۲ هزار
[illegible] زبان [illegible] حکومت [illegible] بلخ روانه و مامور [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] و جمعی [illegible] در آن سمت [illegible] بودند [illegible] ساخته [illegible]
و [illegible] محصور [illegible] گشته و سرکردگان [illegible] جلادت [illegible] بهره [illegible]
[illegible] سلطان شدند و هم [illegible] محمد [illegible] بیک [illegible] سابق از [illegible]
بحکم همایون [illegible] عبدالله [illegible] حاکم [illegible] رفته بود [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] احوال آنکه عبدالله خان بعد از [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] الکتاب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خته [illegible] در [illegible] آن [illegible] حال
حاکم [illegible] عبدالله خان [illegible]

جمعی دیدند مهر بر سر گذاشتن جمعی از قصبه آمدند و از معرکه جری یافته امیر محمد و امرای افشار و ولد
عبدالله خان بوالهوس بعد از سنوح این واقعه شقه مصحوب شیخ علی جعفر به رفاقت مؤمن بیک قورچی ارسال
اعلیحضرت فرمان از اعالی بلوچستان باسم امیر محمد ولد اکبر عبدالله خان اصدار و برای او و بعضی از
اولاد و برادران عبدالله خان خلاع [illegible] جداگانه از خلعت و سایر لغایت بعمل آمد [illegible] فراه
و محصور در آن نحو که سابقاً اشاره به آن شد محمد سلطان یزدی [illegible] تا [illegible] نواحی فراه مامور
گشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط اموالش و کذلک در همانجا توقف [illegible] الحال امام وردی بیک سابق
نایب کرمان و حاکم سیستان و قشون سیستان و کرمان به اتفاق محمد سلطان به محاصره و تسخیر فراه مامور و مقرر شد
و ظهیرالدوله ابراهیم خان سردار قشون سرحدات خراسان از راه طبس [illegible] عازم فراه و بعد از ورود ان
نامی سرکردگان حسب الصلاح از عدم رسیدن [illegible] مانده و در حین آمدن امام وردی بیک جمعی از
قشون او [illegible] [illegible] بنا [illegible] [illegible] فرار [illegible] کشته ماموری [illegible] سیستان
و اهالی قلعه به القتال و تفاریق کردند مقابل جمعی از افاغنه غلجائی [illegible] لشکر کرده تا رستم خان
نامی [illegible] در ایام [illegible] حاکم [illegible] بعد از مدافعه [illegible] صید [illegible] مامور [illegible]
و غنیمت و [illegible] برگشته به امام وردی بیک [illegible] لشکر [illegible] فراه [illegible] ابراهیم خان
سپهدار [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم خان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] معرکه [illegible] [illegible] [illegible]

و اطراف مشهد مقدس فیض نمون دیوان بیگیان کوهکلین و بموجب متعهد داران جمعی ملازم گشته بودند
قدری آدمان ملازمان مزبور را بجز مقرر سرانجام ورود ساختند بعد از ورود و تجدید استقلال باعتبار
زنت رخ برحسن انخالفه الفاد نابره گرایی و دوار و سایر [illegible] آن محال را بغارت
کرده عنان برتافتند بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بمقام معاودت فوجی دیگر از لشکر
نصرت اثر لر کرد بسرکردگی اسمعیل سلطان حرمه و شاه قلی بیک ساز لو با [illegible] امام وردی بیک
مامور گشته قرار بود نعاد معینه [illegible] امام وردی بیک با ورود سرکردگان سرکشی علی بیگ امام
وردی بیک جلادت حسب حکم والا در انتظار ورود سرکردگان نکشیده بنابر اظهار جلادت در سه تیم
شهر جمعی [illegible] ارکال [illegible] نورالله [illegible] قریب دهم فراه واقع از لشکر
نزول [illegible] علیمردان خان برادر ذوالفقار خان ابدالی سردار
در فراه می‌بود با افاغنه فراه [illegible] کوه فراه رود سرراه [illegible] گرفته محمد سلطان
با سرکردگان دیگر [illegible] در معرکه مقتول شدند و افاغنه جری دست شده روز دویم
نیز بعجلت مقابله پیش آورده روز سیم در اثنای گیرودار سرکردگان [illegible] که از عسکر همایون
مامور شده بودند [illegible] رسیده دست فتح نتیجه بر [illegible] سرکش را با [illegible]
و پانصد نفر از ایشان [illegible] جمعی زنده دستگیر گشته بقیه بجانب فراه فرار کردند و امام قلی بیک
بسبب این [illegible] لشکر را [illegible] داده [illegible] و دور کرده [illegible] رسیده بدارالامارت کابل

و بر گردیکی لشکر منصور پیوسته پیشتر گردیدکان عبدالله وران دراز از شرح مورد عتاب مجمل از

شاکی گشته بعد از رفع موکب والا عبدل باکمال حسرت از برای و بافته بعادت تسلیم در بار رسید بستان

شد نشان بن برکردیکی رستم خان و ابراهیم خان زنگنه با فوجی از افواج قاهره مأمور بمحاصره

رسوی شده بعد از چند روز جمعی از لشکر گردیکی سرداران سلطان قراجه بعزم سیر روانه دلکشا گردید

مأمور به تسلط قلعه حرکین در نگین کلی گشته بنگام بعثه صبح جهان افروز معدودی حمله

کهیدان ظهور در روز گشته افغان قلعه نشین لوای بلند ساختند سپاه کرده با کاین از قلعه که حیله داد

در گنجیه رزم جویان بهرام کین از مکمن در آمده مع سرداران بنیاله سرور بیرون دوید

در عالم لباس پیستان آوردند و مکان مجاری بر رباست مرتب که در ایام توقف بوقوع پیوسته بساط

رحال آنکه روز یکشنبه ششم محرم سنه ۱۱۳۳ افاغنه بانفعال بجدید معاهده کرده تا رفع

روان بیات نشان در کوش گرفتند پس درب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام لذ

آن سر دو عبور نمود وقت از نفرت نمود حصر خطاب الهی از فرار منظور بر ایشان تمامی قضایای

شهر و دشت مرتب بافته بعد از نبرد ها مشغول نظاره بودند بهر دیده لقد گشت

این مقدمه که بعد از آنکه فراوان خبر رساندند مرکب اقبال گشود با افواج خونخوار عازم کارزار

گشته فتح قلعه بدست آمد نفر اقلیت نفس و خود با جمعی که بستر رای الحکام نیل از اندرجه برکنده

منصور از ایشان بدر آمده قتل نفر اصحاب و خود را بار رده جمعی نامه زنده که بدر آرسته شد

ذوالفقار خان نیز در دو خانه از تسلط علیحده تیر و سپر طالع مردی لارست عادل اوباش در
مدت آمد و چون نمک زیاده بر پا کردند در قلعه هرات با باب بود و ظلمت ... فوجی از آن
طایفه نمک با سرس برای تحصیل نمک نشستند کج رفته بحکم والا فوج به تنبیه آن طایفه نمک گیری دار خنجر
شمشیر بر ثرات کوفتن تلخی نو دوزادگان میلان برانگیختند و هر روزه دست قضا ... هیچ از
پرویزن جمع نو و چشم نمک بر حرم آن گروه میریختند تا آنکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت
سیلاب ... از ... چنین غلبه با فوجی بمعاونت امداد آمده بود چون اکثر لشکریانش در محاربات بعضی
هیچ فنا و بقیه انقدر قوت که ... ریح و عنان شدند بعد ... صفوف ... بر آید
بی نیز دادی کربرکرد بلا فاصله چون ها تحت ارشد و ... از دست بی مند چند نفر
زار ... امداد ... الله یارخان ... در مشهد مقدس بود اقلیم ... ... کوه ... غنیمت
امر ... کار هرات و ... داده خانه وزیر جمعی ... امداد کشته بر ... تحقیقا
ببند ... بتحصن ... در قلعه ... ملک ... بر ... اما ... صلح ... تسلیم کار
آن طایفه ... ظاهر ... کمر ... بعد از ... ظهیر الدوله
ابراهیم خان نیز در همان روز ... روانه فراه گردید ... اغنه ... حسین
بعد ... آید ... ابراهیم خان شده ... ملک کرده ... داده

افاغنه برای تحقیق اینخبر کسی روانه فراه کرده اند بعد از وصول خبر مقتضای وقت عمل کرده خواهد شد

اینحرکت مرحمت نشان باعث عجب گشته فردای آن والاحضرت روانه شد تا ملاحظه احوال آنجا هم نیز کرده شد

می بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در محال نفی و قلعه داران گوشزد نمودند از بابت هرات به الیه یار خان

و ظهور تردد و سنگباران روز دیگر منقل نیزه روانی سب از جنب و کوکب سنگ فتنه را انداختن گرفتند

از بیخ دروازه هرات از نیم روز روان چند نفر ترکمان ابدالی و الوار اردوی همایون و بعد از

تقرر و منع صدور منشورات و نبازند نوشته های هرات به الیه یار خان شدند در باره این

نمانده برای اتحاد گشته در مقدم ما مذکور روانه هرات شده بعد از سه روز الیه یار خان با سه صد نفر

از سپاهیان تحت دروازه و رویای جناب هم دروازه وار در اردوی ظفر بردند و سنگسار عوض سنگها نظر

ساختند و مطلق عوض تحاشی موکب ذوالفقار خان با برادرش احمد خان مرخص بوده روانه

فراه شده آقا مسکین زاده آخر کل ولله یار خان نیز ترکمان رخصت الطرف قلعه باقی

غضب دیگر افاغنه بالی خان فعل از فرساله عوض کرده در حلب نیز از علیجه ممدو ابدالی فراه

می آیند و رفع دیوان مرخص باشد اولاد به نسبه علیجه برداشتند حتی اینحرف دور دیگر در ایام

تفاسی انفدوع باقی از لطف وحیله سیلاب عام ملاذ فردا هم نیز طلبیدیم

سالها رسیده راه خانه و خرد بر در آمده علیجه ملا بدلی هرات با یکدیگر از انبساط صورت و معنی ملاذند

باهم اتفاق کرده با پادشاه نصرت شاه در صورتیکه چون ازیشان مانده بود در دهی دلهی

پس مورخ در این باب متعهد جدال گشته نهال نیزه و سنان را که در این چند روز با نصارا بسیار بکار

در حدیقه ظفر خشک نیز و زنگ گرفته کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب ساختند القصه بار بر گردگان

از سنبل خبر شگفته حال گشته بار روی شان زیر کابل خود بود نیمی تو اترا آدفعه جمعی عیان طایفه

ماند سخاوت ثانی و اقامت شان اعتبار نمود عبد الغنی بالعرض از رکعتان مامور موقوف

در اردوی صاحب والا بار خان رخصت معاودت نمود در ایام بیع الدولت عرضه از جانب سرگردگان

مامور به سفر رسید مبنی بر اینکه ذو الفقار خان تعدادی از اردو بفرار بسلسل از اردو

فرار با انزمان در اینجا توقف نمودند افاغنه سفر را کوچ نمودند و روانه فراه جمعی از جمعی

از دلاوران و فتحه نفاق بر یوسف سرکرده بار بکران سلامت نمودند جاکران در بار روانه

قلعه جنه مالیه یار خان و تعمیر گردگان تحدید دست اکثر و معاملات حکومت امر فرستادگان

بار گشته خبر ساختند مر افاغنه مالیه یار خان اطلاعیان هم دل گشته در مقام تلوکس شدند پس

عبد الغنی را بالعرض از اردوی شاهی در عسکر نصرت اثر بودند نجیب نظر مامور جهت سرگردگان کم

ارفوده جهان مرکب بودند مانند جوی جال افکنده از هیچ بکقلم سر خط آزادی برات صفحه نوشته

نوبت فعد جمعی بار صدقت ورزیده آمده بود سر جلادت حکم العلو لیوسف از اطراف

از اصحاب تخلیه کلکم بیان طغیان الیار و وقایع آن دیار رجب الدیار یغان سرداران حصار حصار
و بیخ ریزی مساب دلیران کار خود را از نفاق و دو رویی بکردکرده رشت امید خود را از خیل الهی
لن امر بی باید گسیخت و در مربع بروج استحکام در میدان بر دا چند رنگ سبزه زاری زنجیر و در سیزدهم
ربیع الاول فوجی از ارکوکلان نفاق سیاه را از درست با سمت قلعه سفید فرستاده از آنجا نیفه
از تیغ تیز دلاوری خود از کرنع ساحت مسجد و داغ بر رالطاف باد حسن روانه کرده آن نیزه بازی تیبند
و لیسر باز آمدند و میر موسی وکیل با جمعیت کامل [illegible] ابجدالی حشیم در تعاقب شتافت با دعاب
رفت فی الفور با مرو ال جمعی سرقی آن مامور کوکبه دلاوران فوجی از بهادران جرار در ترکیب در
قبض روح خصم بالی غول ادبار و عقارب زم محلت موسوم بحرامی معرضادقیان گرفته اغتنم
بهیأت مجموعی از قلعه بیرون آمده بیادگان [illegible] از جانب کوه بولان در دست [illegible]
ساعتی بیتابی را تیاره زبی کلوله نمونه رزق قیام داد هیب و بیاریک شعله تفنگ [illegible]
سطح زمین را از رنه چرخ سفالی قائم چشند در شب الغدیر فرو دو برند مکان [illegible] سیاه درکرد
بنخود و بر شب آمند صبحگاهی با بدلیه با رجالی بر آمده در دو بند کالیسر بانی قرار فرار ده [illegible]
دنبال جلادت کردند حی معلوم [illegible] دلاوران [illegible] مو معرکی بودند با [illegible] رجوع
تمامی مجادله و دفع دار شنعه با شاک سیف الدمع بر بر نصرت دلیران [illegible] السابر فاطمع [illegible]

از اتفاقات غریبه سپاه ایشان دیوار حصار و برج عظیم الشان مستور است فرمودند نه سنگ و نه خاک

عرصه سپاه و برز البرز فنا شد تیغ رویین تن حمیت چون سپاه دین زنگی دیار روس رسن را ارشاد

کشاکش کش کردند و یکبار سهم المنایار خان در سمت کمر ارانی در جنب هر دو برج خرد و

بزرگ قلعه سکاهه ارای عرصه کارزار شده کوکبه والا با توپخانه بمقابله بر دیوار رسانید صفوف

حصین ماهی تیر دست تر لمعان آتش دم بدم بر می دمید و در آن لهیب آب از دهان توپ

زبانه آتش نجوم سما می رسید یعنی آن قسماند از آرزوی جمهار کاری از خزانه فلک برای

عوض نجات سپاه بیکی بکی می شمردند دلیران یکه تاز حرف هستی را از روزنامه عمر اعدا بکلک

تیغ جانستان می ستردند بهنگام شام بر صولت قلعه دلکد یعنی سورت هر یک ... چار

در مقام خویش کشتند و عجب تر آن که رسته جنبان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم

سیف و سنان از جان سیر می گشتند و با وصف اینکه هر طرف ... از ارکان حصار بدر می کردند

تیغ معبود سکافت دلیران در سر ایشان سر توی خود دلاس و نیزه بلند بهادران کوتاهی

در دل اندازی که باز از فرط جوع در دل ایشان بر آمده برای دانه ... در پی او بخشند

و برای ... کاهی کاو ... کنکاش فلک می نشستند ... ماحل رسیدند و سوی تر

تا صبح چشم سفید می کردند گلوله از دهان توپ ... دل افلاک می کردند ... عرض

تا آنکه خصم تیغ‌شان منهزم گردید روز چهارم با دشمن بصبحگاهان فرسید سپهر جهان
خون‌ریزی عرصه حضور بنشیند سرو بالا شمشیر زیاده از حد عرصه تنگ گشت چون
کوچ و متعلقان اسد خان در بار رو چنان می‌بود جمعی را با حکام بار نجات بمحاضره از آن که ساخته
تا مورد انکار را تصرف و کسان او را بند آوردند بنا بر وقایع محاربه بسمت تیمور خان دو توپ
نمایان تا بید از دشمنان در بست و بکم ربیع الثانی جمعی از افاغنه از اول بند بروازی بر سر لشکر قاله
بسمت کیقباد خان بار پرورد کوده بعد از حرس القاعا آن لشکر به عسکر فیروزی از جمیع اطراف
تمت تا مورد کشته طرفین مانند سپاه و جمع دنبه و سر ربع ملاقی بلد یکدیگر شده جمعی از ایشان
بو برانه حصاری که ادنا در سنگر زنی بود تحصن جسته دلیران سر با خاطر مهابت فزار در مقام
فتح حصر و نزول فرس مهربا در آنکار سبب تیر کام سهد کرد نسفهان جهان لشکر فیروز کیش دلیران
طفوری متبع گشته اسد یار خان نیز از قلعه بر آمده فوجی از قلیچان کریزرا امید محصور تعین
کرده از اطاعت همه جا دوش بدوش حرب بازو در هم کوس ما دوله وحوش روبه اکنان
کذشته دریای لشکر فیروزی اثر در محیط ایلی ویرانه بود نجیب عصای موسی زاعجاز یک ستاره
والاعتدلوا فالعلق للنحر و کان کما قیل کالطود العظیم کوجه دلدار ما انطافه
دلخاک حصار کشته بیاران خود پیوستند بس بحضرت سلطان خود تجاوز و دلاوران بنیزه کذارند دسته

رده هر دسته را در سر راه لبان زنبک سمت تفنگچیان جالاک و زنبورکچیان بهادر در محاذات
راه بازداشتند افاغنه بعد از لحظه در یک گردون پشت به پشت مانند موج ابر به یکدیگر رالان
و مانند سیل کوه با لبی عربده کنان بجانب قلعه شتافتند سپاه خیوش سحر روش بر فحول فغشیهم
من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرو گرفته فحول قال بل تمام الموج
المعتر فلن نعفو آوردند و جمعی کثیر از افغان حربی لحظه فنا گشته بسیاری که سروار
سران ایشان کدبت و جمعی بسم بعقد ساز گرفتار گشته زور در دار محابس بهو مال آسیم
عبد الغنی و باقی سران افغان را در ارک قلات تمثال بعد محال ادویس باز دلعه
هنوز آقات یک هر بلند تمله ایشان را او نصیحت بر سر ملید کوب کوه کال مواع
عجاو نقال و روسای افغان سر زیر افکند حیلی و للفعال گشتند جان تصرف گردید
افاغنه قلعه ادبه وتحیله آن بعد از وقوع این فتح دلاور در همان روز طرف بام
خبر رسید که افاغنه ادبه را تصرف کرده اسمعیل خان سخلول را از استقرار مأمور
باستحفاظ آنجا شده عزیز ابراهیم کلانتر پیش مرده در آن وقت بحکومت غوریان سرافراز
بود وقفای ایشان را مقید ساخته بعضی از اجالب که جمعی اکثر فارسی
زبانان ادبه در جزو با افاغنه دستان هم زبان بودند اسمعیل خان مار فقا تحقیق
احوال ایشان بر سبیل حساب ایشان ما مور گشته با علم کلانتر ادبه جه نزد لو فغان.

بسر کردگی سیرم و کوک سلطان و ابا زمان از بزرگ عازم ادینه و بعد از فتح قلعه کمنی که صبحگاه
در دریچه ای تکلیف معبر نمود کسانی که در دروازه قلعه مفتوح گردید و اوغنه ارکبکفا بیرون آمده قلعه
را با نصرت و سعید خان در تقاول را اور القصار بتیه جمعی قلعه محل برجزیره و از بو نماز از قلعه
داری کنار گرفتند پس حضرت ظل الهی فتح را بمحاصره قلعه مربوط نمی نمود و فیمابین معابد و قلع کشته سیرم
و ابا زمانی جمعی بقتل رسیدند و دیر در خلال این احوال خبر گرفتاری در روس علیخان هرات بعرض والا رسید
توضیح این مقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بحدود مرات حسین روس علیخان بنا بر محاذرت
با اوغنه هرات از جهة سیاست در کاهشان جاه بار زرد دلاوران به اهتمام جمعی از دلاوران
خراسان به تنبیه او مامور گشته با موری گرفته قلعه مرا از مکین او بتصرف ملازمان آن کبد جمعه
بدرگاه معلی ارسال معلی الله در روز ورود در روز تسلیم را که تو گاه کش
ببیع تیرکفن تسلیم نموده بالا با جلب کفل کسب برد در اوایل رجب الی بار خان
مسیح الملک زاخته را با معتمدی روانه دربار عظمت ساخته تعهد نمود که هر گاه از اوغنه
اولیاء منصور الله کوچ و تنبیه او که در اردوی همایون کفد بدون عذر جهت
استان آسمان قدر حواله حضرت شوال در سال دو سالط
مامور توقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ الله یار خان ذات طلاق محصوری لازمه
نفاذ صدور یافت الله یار خان بعد از حصول کام دمار مرام با دسیه کشیده مخالفت

آغاز نهاد و در چهاردهم ماه مزبور حضرت با فوجی نصرت کارزار توجه به قلعه [illegible] نمودند

جهات وحشت‌زا از نعره [illegible] عبور نمود و بکوس ایران عبور نمایند با بأس سخت سفر و کارزار

بود که چون [illegible] از افاغنه فتنه جو [illegible] ابدال [illegible] و در

و جمعی سلطان قوچانی در جنب [illegible] اتابک [illegible] الله‌یارخان [illegible] می‌شد [illegible]

اعتبار یافته و به اتفاق الله‌یارخان به قلعه هرات سابقه زوار [illegible] ساخته تا فتنه انتشار [illegible]

الله‌یار با طایفه قوچانی مخصوص [illegible] متعهد گشت که [illegible] از قبل اولیا [illegible] طایفه [illegible] بود

راه روی کمال [illegible] خدمت خواهد کرد برای امتحان این ادعا در [illegible] جهت امان

قوچانی را از جمله [illegible] الله‌یار [illegible] دولت [illegible]

در این اندیشه [illegible] گشته به تقدیم [illegible] رسانده و الله‌یار نیز [illegible]

از همه [illegible] بیدار [illegible] در مقام صلح و جدال در آمده [illegible] در اثنای محاربه به قتل رسید بعد از

ظهور این واقعه [illegible] والله [illegible] در جمع [illegible] امان [illegible] رفت پس در

هر طرف از اطراف [illegible] و جنوبی و شمالی هرات نزدیک به قلعه [illegible] که قلعه [illegible] سنگر بستند

از هر سنگری فوجی از سپاه [illegible] در [illegible] محاصره کار بر قلعه‌گیان

تنگ [illegible] گلوله توپ و تفنگ بارید بعد از چند روز [illegible] دیگر [illegible]

اطاعت [illegible] در آمده مستدعی رخصت [illegible]

و مشهد مقدس را ... افغان شدند پس در غره ماه رمضان المبارک سنه ... اردوی ظفر

حاکم شهر دلیران ایل ارغن ... رسانیده فرو ریخت و از نقاره خانه اقبال آوای نصرت ...

فتح و غلبه جوش کرده فرو نشست لوای ... آوازه کوس ... مخالفان گشته ...

صاحب ... برای ضبط ... قلعه تعیین و هر گروهی از افغان بموجب امر اقدس از دروازه

بحث خود فوج فوج درآمده ... لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولّوا الیه

رخصت ... قلعه ... آمده با رفقای ... مشمول عطیه امان

شده بعضی ... المشرکین ... فاجره حتی یسمع کلام الله

ثم ابلغه مأمنه ... عفو و بدرقه ... سالم و غانم روانه گردیدند و برای جمعی که باقی

افاغنه هم ... انجام ... از ارض اقدس ... والی ...

... روانه خراسان ساختند

و ... محمد سلطان حاکم جام که ... احوال او ... خامه ... گشته ...

... در عقب ... ماه رمضان ... جام ... و جنود نصرت ...

قلعه گشته ... بیان ... وقایع ... سال ...

که از ... ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از ... به تنبیه جماعه افاغنه ...

مرخص گشته بعد از ورود ... وقایع ... استیصال

سنه جمعی را که برای نفر مهمات تعیین شده بودند با سوار بیادار قلعه کلات مخزن ملازمان مرکب همایون
والا و دیگر جهانبانی پناه و مامور بفراه گشتند و ابراهیم خان نیز بعد از انجام امر و ارتقاع نظم مهمات
سرحدات خراسان بموجب اشاره والا متوجه ابیورد و سرحدات و وارد اردوی نصرت قرین
دار السلطنه هرات روانه فراه گردیدند و چون بیست و دهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک توپ نصرت
اثر ... فیمابین محاربه واقع و شکست فاحش بان طایفه راه یافته و سرکرده آن طایفه با جمعی
بمعرض فنا در آمد پس ابراهیم خان باشاره همایون در مقام تسخیر سنگر برآمده قریه موسوم بـ ... را
برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران آن مکان آمده مشغول ساختن حصار شد
افاغنه از مشاهده انجام مهیای قتال گشته از قلعه برآمده از دو طرف هجوم آور شدند
دلیران خراسان نیز بتایید کردگار و اقبال خداوندگار بکار صف آرائی عرصه کارزار گشتند
ارکان آن بی بنیان در صفحه حرف القلم بود قشته ... وارد و لوله ... در آن
خاک ... و یقول الکافر یا لیتنی ... بود قیامت ... گشت
در یک ساعت هزار و چهارصد و سیزده سر در عرصه میدان غلطان و گوی چوگان ... گردیده
سرکردگان و ... و سرداران بحالت ... اختصاص یافتند ... آورده ...
می باشد ... فراهان ... علیحده استمداد کرده ... جمع ... ایشان ...

در جهت بلوچیه در دو روزه آنجا چنین بود مطمح نظر نواب از مرمت بود سید طهماسب
قلعه بیک را با جلادت حجی باسی لشکر طوائف را با فوج روانه فراه ساختند که از اوغانه
قندهار اثر ظاهر شود با اتفاق ظهیر الدوله محمد قلی بردل خان و اللهیار خان را چاپ تحمل الیس و دیانت
جنت قلعه بلوچ را باعث حمیت افراز داد و بعد از روانه شدن طهماسب قلی بیک
جبل مجید الدوله حسن خان برای اظهار اطاعت و اخلاص با تحف و سوغات لایقه وارد دربار
طوائف حضور گردیده بنا بر اغماض ضمیر معامله شناس اقدس اقتضای آن جهت که در سرکرده طهماسب بیک
را به معاودت مأمور ساختند تا فراهان بعد از آنکه همراهان را در مانده روز خوش و گرفتار در طلب
و نیوش دیده از آمدن دستان مأیوس گشتند چند نفر از روسای فراه را که بر سم [illegible] جمعی
و رساله [illegible] هزار نفر از جوانان نامی خود گرد کرده سد سبیل معاودت ایشان [illegible] بوده
در مقابل آن الله یار خان وارد فراه و فراهان آن جماعت را کشته مظاهر سداد اطاعت
این خدمت را از حوصله قبول امر محال دانسته از اغتنام علجه [illegible] از اول کار [illegible] قلعه فراه
ازین خلاف آغاز کوچ کرده با برادر [illegible] قزلباش [illegible] که بعزم قندهار بستند نصف [illegible] پنجاه قزلباش
بعرض ظهیر الدوله رسیده فی الفور جمعی از سرداران عرصه با تعاقب ایشان [illegible] نیرو زنده بسیار
بدست آورده جمعی اکثر سپاه رزم ساز از راه غلبه طمع و از که در چنین اوقات حیله دیده
تنهائی و بر ورده راه سپاهی می باید گشت عنان بر دل [illegible] بعد بقیه السیف خود را به منزل رکاب رسانیده

قلعه قراره با دلیجک و دولالام و توابع بحیطه تصرف بندها درآمده تمامی مال و اموال اهالی قلعه که
جا مانده بود به لیرانی طومان عاید مقرر شد و ابراهیم خانی با افواج نصرت شمول روانه
موکب همایون گردید پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و ربط مهام و فیصل و تسطیر
امور خاص و عام در نورد دسم ماه فرخنده فرجام صیام سر بشهر اینک فخاک و سنگ اهل اهالی
ایلا از خرام رسید صرصر تک عنبر رنگ و با لعل بدخشی همسنگ فرموده از رکاب فیض ورود زین
ظلمت و نور انار فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة بجلوه روی و نفس قدسی مثل
جاء الحق و زهق الباطل بر صفحه وقوع نشست و خدیو سکندر اقتدار مانند پدر ارمیان
شهر گذشته با بابای میلان خارج شهر بنده رسیده برده اطراف عصر مستقر دولت مراجعت فرمودند و از جمله
وقایع در خلال این احوال بعرض عاکفان سده جلیل رسید مقدمه سکنه مانش حضرت شاه
طهماسب از روم مستدعی آنکه سابقا سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز حضرت
ظل اللهی به صولت خبر سانحه جراک فتح عزیمت سمت ایروان و نخجوان کرده بولی توجه
بجانب ارض اقدس پرداخته با حیث رومیه را دست از کار فرمه کبرائی و دل از دست رفته شکیبائی
یافته به اطمینان خاطر تضرعات [illegible] شاه طهماسب بتکرار اظهار می کرد [illegible] حضور
ملک جداگانه است و در استرداد بلاد آذربایجان اصلاح [illegible] بعد از آنکه
عساکر بجانب استخلاص [illegible] طومار گردید امنای دولت [illegible]

بمضمون آنکه بها دعوی درست نبود اثر آن زنگ بر دل شکسته بالجمعیت رومیه از آشیانه قلاع رم کرده
طایر مراد و مرتبه مرام و قلعه‌ها دربسته بیابت مرام آلیان درخواهد آمد هنوز ارض اقدس مقر گوکبه
دولت بود برای رفع ما اهال یکمین ضمیر دلداده خاطر از حضرت ظل الهی اعلام کردند از آنجا که حضرت
رعیان دولت شاه طهماسب را در میدان مملکت داری تمهید نرسید تا به ممالک کبری حجر رسید
در مقام منع درآمده از آن سال استعمال تا ملک تصرف معقد لیکن حرف از حضرت درجرم کاح دماغ ازرای
صاحب رای با قبول نافذ در الهام موکب والا شعاع التسخیر برات بعد از اصفهان با گوکبه تمام و
احتشام بالکلام بعزم تسخیر نقبه ولایات آذربایجان رایت فراز عزم گشته بعد از ورود
بهمدان و تفلیات کمک بود ایران کو از هیبت جلوس سلطان محمود خان با نامه غضب روانه دیار
روم تخته ولایه تبریز و از آنجا با تمکین عریق دار آذربایجان و حکام اطراف از محاسب ایروان
لکا در انگیز گشتند جماعه رومیه اردو با دو تخم بی زاری که بقلعه ایروان نزد عباس پاشای اوغلی
در آن وقت از دولت عثمانیه سرعسکر روم و باتیمور پاشای اوغلی مستحفظ ملک قریوم شتافتند
در کناره رودخانه کیرنی سه فرسخی ایروان تسویه صفوف و تفرقی گشته ذکر تابنه راعیل توس جلادت
سرکش و نعلب با دیای عزم در آن نیز بوعثمان خودداری از دست داده بمجا با و در زنگ مرکب نموده جنگ
راندند تحیه میمنه رومیه بسمت میسره‌های محمد خان بلوچ تعلق همت مهاجم گشته محمدخان را
عنان تحمل از دست و پای قرار از طاقت بالذغره حملات سابق طرح تعلل بدکیر گشته

پرداخته راه غلبه وقهر بر رومیه مسدود داشت روز دیگر شاه طهماسب با بنه واوج گلستان در قلعه
ایروان در آن طرف رود جای بر رتبه نزول فرمود و در خلال این احوال غله مرد با تحفظ و
غله در روی بارتفاع گذشته راه لعدوقه ترقی کسی بسته شد تا آنکه روزی از تبریز چند شتر بار غله به اردوی
سامی آمد شاه طهماسب بعزم صحبت سلطان لله از اردوی خود پیش گوکبت و چهار صد تا پانصد نفر از اردوی رومیه
در بعضی تا لکع قافله غله از قلعه بر آمده از آنجمله معدودی نصف جسته بد بسته بلوچ و مرارة حمله
کرده آنجماعت با عدد خود تا صدمه آتش جانان شاه وردی بیک مقدم دلل دسته به حسن
خان بیکدلی یک تیر بر خورده نظم و ترتیب سلطان لله از هم گسیخت تمام رومیه آزرده این حال
در جلادت گرائیدن بر قلعه سبات مجموع لوکبان در او بخند ... نیز در نظام لعناد
شاه طهماسب بازگشت و بعد از سه روز محمد خان بلوچ در طلب کشته با قلعه مرادی کس لزوم لشکر نسبه
بر سر قلعه سگند با فهرکینت صبح روز دیگر جمعی از خلل حال الصدر عدل در گذشت و بلکه بوقت
را مقرون مصلحت ندیده حرکت از راه و قوز بوم لداللت ارس گذشته در عرض راه هم جا ردیه
دست درازی که بجان و مال اهل اردو قالع میشد تا بکیفیت از جای خود بهمس وارد تبریز
شدند سپاه واهلی اردو با بخانی از مله حفظه اسباب رشته جمعی از اندوخت داده از نوفک
کردند الحمد تا بالاله بسته لون و رشته انجیر با عسکر نعل لذا ... که کلاهان مرد شاه طهماسب
شاه در تبریز ... واقعه ... رسید ... تبریزیان بر سلطان ... نزد ... روان کرده

کوکبه شاهی عازم بجانب کلهر و سلطانیه بود محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس
باستقبال موکب شاهی به اردوی شاه طهماسب بود لذا راه کرمانشاهان متصل همدان گشته دوباره بجمع آوری
قشون و جنگ همدان و ولایات نواحی تردد داشته از قریه موسومه بکردکان محال همدان جانب تویسرکان
بر افراشت و بعد از آن نیز به دو فرسخی اردوی شاه طهماسب رسیده از آنجا سفیر نزد احمد پاشا فرستاده
داده اظهار صلح و آشتی نموده که اتمام امر شیر دستان شاه خود و سرمایه تنگی غفلت شود
در بار رادمردی ... بوده به نقد جان خریدار گشته محمد پاشا از خشمگینی اردوی رومیه سفارت
نمود بعد از آن در سه روز دیگر طلیعه لشکر رومیه نمودار گشته لشکر شاه طهماسب که در کرمانشاهان
در کش مکش خوف و رجای صلح و جنگ و دامان خواطر ایشان گرفتار خار خار گردیده در تنگ
بودند ناچار شورش کنان مهیای کارزار گردیدند در این اثنا فرستاده احمد پاشا از قبل عسکر رومیه با پیام
مصالحه عتق الوسائل انکار است که شب بر اردوی ایشان شبیخون برده از مصاف شغف حصول
توکل دست کرم سائل گشته به آواز بلند صلح نشود ولیکن با مردمان رسانند در آن روز
شاه طهماسب قولی بزرگ با محمد خان بلوچ و غیره به انقیاد امر سپرده خود در جانب دیگر قرار
گرفته تدبیر امور جنگ حواله رأی فرهنگ محمد خان بود محمد خان با جمعی از رفقا چند نفر بیشتر
به اندک طعن و ضرب عثمانیان با جاه فلک گشته تو تیر کام جنگ رکاب ز میسره خلل نظم قرار
میسره متزلزل اختلال بعد از این و بعد از آن رومیه بجانب ... تمام

رایت تقرر ایشان را بر گماشت حسنو چهار پنجاه هزار نفر از سواره و پیاده قزلباش در میدان معرکه قتل
و گرفتار و تمامی توپخانه و انبار و اسباب شاه طهماسب را مالک گردید و متصرف رومیه در آمد السیف
لشکر بیک مدیار و دار طاق خود شتافته شاه طهماسب تا قبل از فاصله عازم اصفهان و لشکر پاشا
کرمانشاهان و همدان را الی ابهر به تصرف ایام سلطنت اشرف افغان بحیطه تصرف در آورده اند عثمانیان با
ازدرتنگ گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعه ایروان را محکم و لورست ایالت ارمنیه را
محاصره کرده اما رخنه در اساس قلعه داری قزلباشیه نتوانستند افکند بعد از یکماه فتنه مراجعت و تبریز
را تصرف کرد و ولیعهد پاشا در ازای این فتح از دولت قیصری خطاب پاشا سیدرباشی از روار
یافت محمدخان در مزار سادات قم اجمال قتل عام الفاحش افغان مخمر برده با جماعه هزاره قرار
و تمرد اظهار کرد ما الآخره با اسماعیل محمد علیخان و غیر او ما کشته نزد شاه طهماسب آمد و از وقایع
آنکه شاه طهماسب برادری در شب مرقوم به اسمعیل میرزا در صفر محمود غلجه از تقلب برادرکان
نامدار که بود الماس نامی به لباس خدمت و مزدوری قیام و مستخفی در آن بود چون اسمعیل خان
میرزا انعام همت از راز خم دار در حوالی که از میان مقتولین برون آمده اسمعیل میرزا حیران بهر
سمت که در بیابان می گشت تا عبور بولایت کوه گیلویه و در آنجا الوار اقتدار افزا بود در ورود لر
اطلاع یافته لوای الحصار کوشش و بعضی او را بعید رحضرت اسمعیل میرزا بازمانده صحرا نورد وادی
حیرت می بود تا آنکه در ولایت اصفهان و در محله عباس آباد کشته در اداد قاتل شاه طهماسب از ارد و ن

و رجعت ... شاه طهماسب ... بن سلطان حسین شاه

و تحقیق احوال او نموده بعد از صحبت ظهور ... در جزو باورداه ایران کرده ... شده بودند
شاه طهماسب را بر طرف و او را برادر تک سلطنت متمکن سازند یا از اهل طهران نقض عهد نموده شاه
طهماسب را از کیفیت حال در قلعه ... در رونی در مشهد بوده ... در ... را به طهران ... شاه
طهماسب ... حسینه ... اسمعیل میرزا در حمام ... از حمام
در محضر طلبیده بعد از حرف سؤال و تحقیق ... احوال در صدق مقال اسمعیل میرزا تجاهل نموده
در حضور او را گردن زد و برادر والاگهر را به تیغ جفا از پا در آورد ... کیفیت مصالحه شاه طهماسب
با رومیه ... رضاقلیخان شاملو از اصفهان از جانب اقدس ... ولایات
و ... قلیخان کمک بود از طرف طهماسب برای تهنیت جلوس سلطان محمد خان روانه روم شده بود
بعد از آنکه خبر حرکت شاه طهماسب بر سر ایروان و شکست او با اولیای دولت عثمانی ... رضاقلیخان
را در قلعه ... قلیخان ... فرستاده محبوس ... صلح و جنگ را ...
میان ... بعد از شیوع واقعه شکست ... باحتیاط آنکه مبادا حضرت ظل اللهی دوباره از هرات ... بقصد
اعانت شاه طهماسب وارد گردند ... صلح شده ...
و ... ساله ... مصالحه را انجام ... شاه طهماسب ... محمد رضاخان ...
در آن ... بوده ... انجام ... روانه بغداد ...

را باین نحو بیان کرده و متعهد گردید با اینکه حضرت ظل اللهی منع و تکرار و تاکید کرده لهذا او بنابر قدیمه

منصرف گشته از سرحد آب و ارس سه ایروان و آنطرف دولت عثمانی متعلق باشد و بعد ازو

آن سه محال از محالات کرمانشاهان تبریز با ایروان بوده بصیغه ارضی لشکر کار العهد با مقرر گردد

را بهمین نهج سد و سپهر نمایند قرار یافته از دو طرف ثانی مغیره مرقوم قلم معاهده شده و بواقع

در صلح نامه از مصحوب حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا کاظم خلف میرزا ابوالقاسم

و حکومت یکی را اعلام نموده مشار الیها در اداره خود سلطانی و جنگ کار مرات بنزدیک باتمام

بود وارد دربار سپهر احتشام شدند چون نقص مصالحه خصوصاً بعد از آنکه باطلاع عهود اقدام

دولت نمایند از صلح مزبور را با مرضای منوال معروض ساخته دربار دولت علیه در مرضان

آقا محمد نامی را در عهد سلطان العهد برسم سفارت لطف ابراهیم پاشای آنکه بسبب

خلع سلطنت از سلطان العهد و قتل ابراهیم پاشا حوادث و عقده بعوق و در ارض اقدس مانده

بود به دولت طلب خود باستعجال روانه استنبول دربار شاه و الاجاه روم اعلام کرده اند هر بابی

بیت را رد نمایند یا آماده جنگ باشند خبر توجه موکب والا بعد از بلاد عراق بالعهد با شاد

نوشته در تنبیه کار بوده مهمان پذیر باشد و معمدی از اشراف به اسلامبول روانه از اصفهان

ساخته دربار فسخ قرار داد صلح مزبور با عیان دولت تاکید بطلب وقرار والا بلاد

ایران به عزم توجه موکب همایون با مرجع نوازش اسداب یا سر قرار و آنکه کاغذ را وابسته

واقعه ممالک محروسه ... موقوف ... بعد
ترکیب ... سپاهی اهل اسلامی و الله اکبر ... فتح ... اهل ... حالت
ناموس دولت و ... نصرت ... و ... اقبال ... را
... فتح و ... قلاع و بلاد ... دیگر ... اولان
... عصفور ...
... انهم ... فسوره ... ظنوا انهم
... حيث لم يحتسبوا ... وقذف في قلوبهم
الرعب ... ارکان صبر
... جمع ... ايمان امده ... مضمون
آیه کریمه ... ايتها ... العفو
عند القدرة ... الامان ... قلعه ... فرمان
... قلعه ...
... ممالک ...
... فتح قلعه ... اطراف ... قلعه ...
... اتفاق ... فتح ... غلا ...

احوال را از انجام مهام دولت فارغ ساخت دیگر از جانب خاقان
رابطهٔ کمال برسوم بیدم تو نیز عالیجاه محمدرضا خان بجد التموس بسعی بر آنکه ثمرهٔ او وابسته
عنهای خویش قرار یافته ممالک النمت رود از ربط دانتحاف نفرانس تعلق در سر تا ابد التحق
این مصالحه در نظرها حکم نقش بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصد صلح استخلاص زیرا
زان بعد مطلق باشد برد حشمت دلی العزایم در ضمن صلح مذکور و شرایط رفته اند و وجود سالها
نامدگان در نماند کردگار رتبه برتری و اقتدار یافته ایم برای بماند تا منقضی کلاه واقع
ظلم و تعدی ... یافته با این ضعف نموده بر مخی نفس را از سر سلطنت منع فرموده شاه
زار مراح مملکت ستمع گشتیم امکان غفلت بردل زده تابع رای دشمن رضا جوی خصم شده نکس باستم
سجل امر تایله و قوه تعزیز زر و تدارک عالی نیزه دست اقبال خسروی خیره و ضعف خداهای قوی
غلبه از دیمی مرتضوی است بدر صورت ارتباط لطفکم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف
رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنه ... صلوات شافع مصداق حال ایشان است تحمل ایام
کردن از جمعیت دور و منافی طبع غیرت است جمله مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف
... لشکر ابدی حاقد بودیم تمرد مقرون نقودیم از آنجا که ... طرف
... حضرت امیرمومنان و مولای متقیان علی کلب آستان علی ...

در جمعی ساخته با جمعی از رسای قزلباش بیرایه کوس نقاره فاخره مرخص فرمودند که بساکن خود رفتند
در روز حرکت رایات مهر آیات از نجف بعراق با سپاه مبلغ محمد حسین الملقب دریکتوب
والد حاضر بیایند شانزدهم ذیقعده بعزم تنبیه و انتظام ضوابط حدود دشت ابیورد و مرو که بود
قدیم مرخص گشت از راه کلات عازم ابیورد گشته هم روز در کلات و قلعه بند جدا از فرزن
وار امکنه عرصه ... خطه دلگشای ابراهیم خان نیز با برادرکان و روسای عساکر سرحدات
ن وارد حضور گشته صنعت و ربط مهمات خراسان و بنیاد سلطان مرو بابا و غوص
و بعد از یکهفته از راه دره جزشمات و کلکان و حرم دره کز مرتع ایلچیان خاصه بود ادهم زرین
ستام را صرصر خرام ساخته از تیاجهای کلکن نزاد تیزکو و خانه زادهای خراسان گوهر مون
نورد بمیامن رکاب ظفر انتساب و جمیل مسجد محرم نزادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع
و از جنبت ... و مولد اکثر امرای خراسان رحجان دارد و در مسجد با معماران همت بلند و بنای
مهندس طبع ارجمند سابقا در آن عرصه بلند عمارات عالیه که در نزاهت و صفا کم نظیر
و در فضیلت در عمل رنگ جورنی و سبزه طرح افکنده بودند و از روی مکان خلد آئین
آمده دنشیمن ابهی قدوم میمنت قرین عرصه افزای بهارستان ارم ... و در روز دوشنبه
در پنجم ذی الحجه ارض اقدس را ... کوکبه شهر بر خسرو مفارقت از اهل ملک ... کامه
و کلانتر ... خیال ... مارکاب اعلی ... در نزد ده بودند وارد ارض اقدس گشته

اعوذ بالله بعد از رسیدن خبر کوچ خود را از سمت شمالی رود خانه به جانب جنوب آورده از رابیه
الی حد اردبیل سکنی و هزار نفر خونیان کاری بجهه سفر عراق در سر راه حاضر ساختند و در [illegible] ماه
مربوط لعدم التفات سرداران روسیه در دربند می بودند با یکدیگر دعوی للفه ولاد گشته
سوال صدر عظم امیر محمد ساختند و بنی بر اینکه مقدمه گیلانات حوالی برای رای اقدس و موقوف
بر رسیدن بشارت و دلالت تنبیه از انتقال آنکه حسبی تحریر یافت حضرت جلالت الی در حینی تار برداران
رامفو کوکبه فیروزی نشان ساحت ایلچی بطلبی ولایات جلالتمر روانه دربار روسیه جهه ابلاغ بود او
آنکه خبر فتح اصفهان در تبریز و غیره بممالک روسیه رسیده بود بحکمه برت ولدیحان رامیول و
دانجام امور السردلان خود در گیلان می بودند محمل و موکول و ایلچی را رخصت انصراف
داده در اوقاتی که پیرب مصر بر اوقات دولت بود ایلچی معاودت و حقیقت حال را عرض و الله
رسانیده از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانه اردوی شاه طهماسب شده فیمابین
رعایای دولت شاه طهماسب و سرداران روسیه او مصالحه حین انفصال مادة محال
گیلان بلسان [illegible] متعلق ایران بوده از روسیه باکویه و دربند و سایر محال
آنطرف بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه بعهد ابراهیم پاید به تصرف اولیای دولت
داده بکمو و از جانب شاه طهماسب هم فرمان برنت فرمان شد جمل دو دست
[illegible] رسحواله ذات مقدس و قائمه و عهد اقدس را باعث [illegible] و موجب

قرار و ثبات از سکان آن دیار بعید بود ملتمس شدند که از روی عنایت شاهنشاهی حسب الاراده
انتظار دیگر نکشند زیرا که حال کار ایشان نمی بود بنابر رویه که در تخلیه ملازمان بارگاه دفع آن فرمودند گذشته
فرموده بودند که در الکای ایشان تصفیه شماری فرمایند و در حرب روز پیشه نمایند تا آنکه انجام کار
هرات و توجه موکب والا بسمت عراق تحقیق یافته سردار از راه عافیت کس روانه
خدمت مشیر الملک اعراض نموده فرمان آن حضرت چند الطاف آن حضرت بر دولت معتمد
بهتر مأمور گشتند در رفتن روسیه را از دار المرز اخراج کرده الطاف نمایند مخبر
طغیان ... در کنار طوع توقف اندازند حکومت را
سرکار حضرت بعوض والا ... تا به الملک
بالاتفاق ... از نظام امور خراسان حاصل کرده روز جمعه ... ذی الحجه
سنه ... الحکم فرمان ... خطه قضا ... چهار دفعه ... الطاف ...
چهار باغ عازم طوف روضه رضا و استمداد از روح مطهر سلطان کشور ولایت نموده
عمارات قدیم را ... علم ... در بیست هفتم ماه محرم ... کرد
خالع ... جسم ... متواصل ... و ورود منزل ...
... از راه ... روانه کرده موکب همایون ... عازم
منقصد ... ترکمانیه ... فرمان ... کرده بودند.

ور ... ع قاهره از راه جام و خواف عازم هرات شدند مقصود آنکه
اگر کارخانه دولت هند اظهار نمایند از راه دشت به قندهار بر دل قضیه به استرآباد منصرف
و اگر رومیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند از استرآباد و مازندران بلادهای ... و نزول
آسمانی مبنی و سعادت عرصه جانب ایل مرو ... مهام زنند و در روز ورود جاجرم
پانصد نفر از کارخانه مأمور ... ملحق موکب جهانگشا گشته بسمت دشت قرار گرفتند
جمعی ... ایل و ... بابای ... و ایل ارسلان ... جلد اثر
اسب ده هزار نفر از ولاوران لشکر ... رکاب ... ده روزه
قدم بوادی ایلغار گذاشتند جمعی در ضمن ارجاع جاجرم مقرر شده بود طهماسب خان جلایر
در حدود ... قلعه بود از راه دشت ... ملحق گردید ... را به ... عازم
خدمت خدیو کامکار ... لشکر ... سپاه نصرت شعار
... مکان اقامت ... گشته ... طهماسب ... نوازش
آن ... گشته با ... حوالی کوه ... و مشهد مقدس معاودت
بان طایفه ایلغار ... گرده مانند ریگ بر زده و مرغ بریده ... طایفه ایلغار
... مانند ریگ بریده و مرغ بریده ... در ضمن ... طهماسب خان جلایر ... فرستاده
بیرون زده ... قلعه ... را که ... بلاد خراسان ... آنجا

عازم هرات گشته او و پیر محمد خان حاکم هرات هر یک بشش و پنج هزار سوار ابدالیات

در طول غیب کار ادای ملازم گرفته بتلاقی ملک بکر مهمات الشمس الا از نظام افتاده نسبت کار فرمانده رد

اظهار موکب مسعود غیب ابکن دنبال فاغنه آمد و بار سپاه و اور الا از بحار خصم دروانه

موکب والا از راه ترک ستعود وقت و چهارم ماه بکنار رود کرکان وارد گشته اراده توجه

بسمت کیلان بنقاط اقدس مظاهر تصمیم یافته مستعر عرایض محصلان و اهالی کیلان رسیده

مشعر بر اینکه روسیه بمحض استماع آوازه حرکت موکب منصور تمامی کیلانات را خالی نموده سپرده

پس بحکم میمنت انجام حصار عمال دولت علیه کیلان عونفا یافته والا از راه عیار بلاد مجیح

و امعان در قتل فرستاده اردوی همایون ملحق گشتند و از آنجا ولایت طبرستان مخیم خیام محتشم

اهالی کیلان نیز در آن مکان شرف یاب تقبیل عتبه همایون گشته و بعد از تصحیح محاسبات

و تشخیص معاملات انولایت آنها از خصوص روسیه عملا جمله سال عسکر فرستاده

کرده موازی پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک سپاهی بر سم انعام بجاهر رکاب

عنایت فرمودند و در آن سال بار محمد خان بلوچ که از جانب شاه طهماسب بایالت

کوه کیلویه سرافرازی داشت بتحریک والا اعالی گشته جمعی طایفه بلوچ و اهالی ولایت ازلی

حسابات او بکل بیگانه کوشیدند بهنگام عرض بجا آورده در آمده محمد خان بیگلربیکی فارس

نیز جمعیت کامل از وسعت فارس و عرب فی منعقد ساخته از راه قم موکب والا نمود بجلو در گذشتها

اقدس این بود که چند روزه فراهان عازم مقصد شوند چون شاه طهماسب تکلیف آمدن قم و طهران

نموده بود شاه طهماسب از بیم عقل نفاق کیش و بی اذنش بمملکت [illegible] قصد تاخت و تاراج

دیار رومیه بنای اساس گذاشت چه در حین وقتی که او خضر بملک فرو روم شتافته همت والا

مصروف مخالفت شاه طهماسب شد فاسد و مقتضی مقاصد بود از این اصلاح حال او عطف عنان

بجانب اصفهان کردند بنا بر آنکه عبور لشکر منصور از معبر معهوده به سبب شتا متعذر بود پس از

حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قهرود و نطنز متوجه اصفهان گشته

مواکب الویه آسمان سای و اعلام فلک فرسای در حرکت آمده با پنج هزار جریده برای

نزول موکب برفوریت تعریف یافت در دو منزلی [illegible] خلعت سلطنت [illegible] طهماسب

و کیفیت آن چون خدیو ثریا جناب شدت گرما و تابش آفتاب تابستان جهان تاب که با افواج

کواکب [illegible] در ساعات و منازل ها برسم قطع مسالک و مراحل می‌نمودند در شب سه شنبه

چهارم ربیع الاول [illegible] قبل از طلوع صبح از [illegible] حرکت و [illegible] از جانب حضرت

شاه طهماسب باستقبال آمده بعد از [illegible] سطوت ماهره و ازدحام جنود قاهره توفیق کامیاب

بوده در زمان [illegible] بهنگام طلوع طلیعه فجر ماهچه رایات ظفر آیات [illegible] فضای شهر گشته در حین ورود

[illegible] از [illegible] کوه [illegible] شهر و میدان نقش جهان جلوه طور همعنان

[illegible] های سپهر بنیان دوختند عقده عشرتی را که در دل کره [illegible] بودند باز نمودند [illegible]

بر عرصه بساط انداخت از رسائی آغاز کردند و از عربده توپهای گیتی دوز ساعت
بخت خجسته در خواب نوشین بیدار و دولت مستی طالع هشیار گشته بیگاه گاه شرف ورود فتح و اقبال
را در یک زمان طالع یافتند القصه حضرت ظل اللهی تا باغ هزار جریب سراپرده نزول موکب مسعود سعادت
آباد خیمه شاه طهماسب نیز وارد و بر سر نزول اقدس و بهره تا ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت
خلوت بساط نشاط گسترده آن روز و شب را با شاه طهماسب و خاصان محرم طلب بجمع افراح
راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی بر داختند عرض التزام خلوت گشتی بوده در آن شاه طهماسب
پیمانه پیمایی نموده باده اطمینان نوشیدند و آینه دلها را صفا و باره بدگمانی را در باره یکدیگر لطفا
داده جسم از گذشته ها شستند تا بعد از انجام کار رومیه للنصرت کار همایون و الا الحکر یکسان شاه
طهماسب بر وفق خاطر خواه تکفل ممالک دبلنو و هر یک از رخنه گران نمایان ملک را اگر خواهد کفیلت
و دخالت سازند بر جدا از حضرت از در التماس در آمدند شاه طهماسب ما فی الخاطر حاصل نه
و سخنهای للطامات بر درخشید چون حضرت این حجت ورزی را در طبع او بلکه در ناصیه دید
همگی با حضار امرا کل شاه روانی کار آگاه فرمان داده مجمع کنگاش آراستند و گفت و گوهای
دوستانه را بیان که فرمودند چرا که در این دفعه دشمنی دفعیه مقاصد عظیمه انعام نمود پادشاه
همه جا مارا مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه اطمینان بر این ما میسر خواهد بود اعیان
و اکابر عرض کردند که رشته نظم این دولت یکسر دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود

سو حضرت نسبت آمد شاه طهماسب ارزانی لقابلی در وقایع رسید عشرتی از طرف سرودلی
ممالک را روفق از روصت و سلطنت حق نوبت بحضر لشکر از قنوای آن بحاکی که چاره در
تغییر او و جلوس نواب عالی عباس میرزا ولد شاه طهماسب که در آن وقت هشت ماهه بود بحضور
ملاحظه نظام کار و مصلحت ملک از قرار حضرت صاحبقرانی را بر سر عباس میرزا که هشت ماهه بود سلطنت بنام او
بلند آوازه ساختند و ارض اقدس را مسکن شاه طهماسب مقرر داشتند در ... سنه مقدسه رضا
بجهت سیاحت زمین ... دیده نوازند سلطنت عالم هفتم عبادت ... چهاردهم
ماه ... اهل حرم با بخشیدن ... کاشان ... راه ... ساخته ... سنه
آنجا ... خبر ... جهار ... خلاصه که ... با رانوات ... فراحوز رتبه
دیار ... عظام ... کاشان ... مقام عثمانی ... صاحب ...
را روانه ... شد ... محمد علی خان ... با ... مطلب
ولعهد خانی ... خان ... خبر جلوس ... شهر
... حضرت شاه عباس ... سلطنت مقرر کرده در حال آن احوال خبر طغیان
جماعت بختیاری و مفصل ... خان حاکم ... والد ... مامور ... سمت
سبب این احوال آنکه بعد از ورود ... به اصفهان ولعهد خان ملا قاسم خان
محمد ... ثروت ... ملک ... حکومت بختیاری منصوب گشته ...

از دور خلعت آمال در مقام ضرب دستم یک نفر بختیاری برآمده یک نفر بضرب دو تیر مقتول
والقلم لعنه بیر عبدالصمد خان زنگنه اورا لازمه باز آورده که بحکم بحجابت کرم سرفراز کردند فرمان
والا بعز لقاء معین سردار جبیره در سلک بوده با جمعیت خود عازم شوشتر و با باجان چاپلو
سرکرده لرستان بر لر و لرستان با سمت رودخانه بر معبر آن طایفه آمده سر راه بر آن طایفه
مسدود نمودند در بیست و هشتم ربیع الثانی بهمراهی بابا بیک با فوجی از جنود ظفر نمون بعزم تنبیه آن طایفه روانه
و مقرر شد که اردوی همایون با توپخانه و اعزه شش روز بعد از حرکت موکب منصور از اصفهان
روان گشته در دارالسلطنه سپه سالار و بهاء عالی توقف منتظر صدور امر مجدد باشند در روز نهضت
لوای آسمان سای محمد خان بلوچ را منظور نظر رحمت نموده به نیابت کوه کیلویه سرافراز ما مور ساختند
و بالقاب امیر خان بیک قرقلو نایب فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی و عربان حوله و باقی از بنادر
بر الکاء پس از راه ... متوجه کوهستانات آن طایفه در دعوی و بلندی ها ... بختیاری منزد
رسیم کلک ... با از حال ... کرشمه از صعوبت و سختی ... بر دلاور تا آمد در قلعه ... حرانی
دست و بلند سر کردیم قدم در پای عجز و ناتوانی خواهد بعد از ورود کوکبه مسعود با حرف
در یک طرف جبر در قلعه قاف نامی ... قلعه ... محصور گشتند و بعد ... یک روز
... تنگ و پای کوه ... آن ... و در ابتدا ... قلعه قاف
بحکم ... بپا رسیده مقرر گشت ... خانه ... رحمت ... بنده

روانه خراسان سازند حکومت به ابوالفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته رایات جهانگشا
از میان کرمان چون از راه [illegible] وارد کرمانشاهان در روز نهم [illegible] اردوی همایون نیز
از زاویه امامزاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست و نیز پانصد
[illegible] خانه ولد ازطا [illegible] زندیه در ایام استیلای افاغنه تا آن زمان در همت سرا [illegible] و سلاحخور
[illegible] بر سرایت مشغول [illegible] بودند با وجود المعرض [illegible] در آمده
و افواج قاهره که بر لرستان و همدان مامور بودند در کرمانشاهان بمعسکر نصرت انتما ملحق گشتند
[illegible]
[illegible] و از کرمانشاهان [illegible] علم گیتی نورد فلک فرسا
وطنطنه شوکت [illegible] ساخته در بیست و دویم ماه [illegible] حوت
محال [illegible] صحرای [illegible] دشت [illegible] علم کردید [illegible]
باجلان [illegible] بغداد بحکومت [illegible] کرمانشاهان واقع
منصوب [illegible] جمعی [illegible] و عساکر عثمانی در [illegible] مامور [illegible] اردوی همایون [illegible]
اردو [illegible] ساخته مقرر گشت [illegible] کوچ بر کوچ [illegible] آمده [illegible]
[illegible] با فوجی [illegible] جنگ [illegible] و بعد از وصول
[illegible] جمعی [illegible] ساختند

بقراولی افواج دارا پس آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار از لفاف جنوب کوه بلندی دیدند که

شکوه کاروان انتهار دارد بخاطر در آورده اقبال ازلی الهام ربانی در نهانی تائید سبحانی عزیمت

با انعطاف منحرف ساخته بلدهای مجاور ... صحرا گرد و کوه نورد و لادن قریه بقریه رسیده بودند و

الحاح بخار بندان توکس عزم خدیو صاحب ... در انجمنه عرض کردند ظاهر و صبح بلند

مردانی در عهد و اولاد عبور آن مکان پامال نکوده ... عزم صبح کردن ... نقد ...

این کوه فلک شکوه از تنگ صعود ننموده آنحضرت ... که همه جا افواج ... در ...

از دامنه گروه های کوه و ... شغولیهای ... منظار ... بودند ...

صعب المسالک ... راه عبور ... تحمیل ... از ...

... شمالی ... هر روز حمله ... بر گردن ...

... قلعه ... دریای ... بر گشته ...

القصه ... کوه بلند ... قلعه ... الصعوبت ... کوه ...

نزول ... بر ... نظم افواج قاهره دسته بسته مرتب ...

مرحله ساختند در عرض راه ... پرده داری ظلمت ... جاده ... آنحضرت

بحمد ... راه ... تعبیه ... بر دور اطراف ... (۱)

... بروانه ... شمع بودند ... خدمت اکثر ... تعبیه ... آمد

بعد از آنکه یکشنبه در طی جاده واقع شد دیده تجسس‌شان مغلوب راه زبان خوالت حالی بزیر
فتح رکاب ظفر انتساب شد و مقارن طلوع صبح ظفر بحضرت نزول قلعه شده ابتدای جلو ریزی جان
کن گشته از آنجا که همت بحضرت خدیو عیسی را یار و پناه تایید الهی را مددکار خود دانسته در فتح قلعه
تمیز شد و بجهت فتح و تسخیر مستعد می‌باشند بعد از تیمار اردوی حاضر رکاب رسید نهایت
حساب دلیران اغار و مرکب ترکتازی جلو ریز کردند رومیه در اصطبلات شان دلاوران ستیزه گسسته
تهوری فاسحوا لی دارالهم جابجا خیل لشکر را با وجود مردی و همتی در سر از خلاف برده نشستند کار بر
بالین دیده سر سنبه آهنگ گریز کردند جمعی از آنان عرضه تیغ بیدریغ گشتند و بعضی بپای جلادت
بالکه سران و معارف رومیه زنده گرفتار گشتند اقتدار روسای فلک خرام جور هردم و بادبان
خاک نوردوس [illegible] بالجزیره و کسب [illegible] غازیان نصرت شعار گشت الحق از زمانی دولت
تا بهار راه معارف رومیه بست و چهار فرسخ مسافت دلاور الا از راه و کوه [illegible] پنج فرسخ
شده با وصف اینکه کوه را برف فرو گرفته بود بهمراهی تایید الهی در یک شبانه روز طی
شد پس از توفیق بعد از هیچ روز موکب والا جهت اطراف قلعه‌ها را مستحکم نمود
ترتیب داده جمیع را برای ضبط و جمع محصولات قلعه‌ها را از برجها مستحکم ترتیب داده
[illegible] برای ضبط و جمع محصولات قلعه‌ها تمامی رعیت را برای ضبط غله و ذخیره دیوانی [illegible]
خزانه [illegible] تعیین نموده فرمان دادند [illegible] سپاه بیک [illegible] بعد [illegible] کار [illegible]

و قشون اردوی همدانی را در سر راه با جمعی قشون ساخته از راه قلعه جوانشیر روانه اردوی

همایون بغداد انجام این مهام روز جمعه غره رجب از رهای انبار بلوای ظواهر آنجا که محل سنگر بود قلعه

بغداد معلوم و منحوس بود اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحصن خواهد پرداخت

نزول منزل از راه قلعه شیخ بابک عازم کرکوک شد احمد پاشا بی توقف مسیلی را که وسیع و دیده

بود که خشک بر آید معدی تیقیا ده از راه بلاد تبلده ها بعضی از ارزاق و دولت ایلک اردوی در حین

عبور از آن می گذرانیدند و مالها و فنا و قشون آنحضرت در ساختگی تر دستی لیلا کرد از آن را

سالم از آن می گذرانیدند سنگهای بسیار از عموم مسیح و لعمری کتم فرسخ بالاتر از اسماعیل حاجی

راه در معرض حال آنحضرت مدلل که از مردم را ابدا بنیت دمی دفع کنانیدند و در نزاع حمانوی حسام

دو ملکی بدره جمع بیش هوسنه انتهز از نفر از سادات از منحجی و دسته و دسته و زرحست مرزده را

باخت باجی بقعن و حصه لشکر قوچی را برگرفته می شب کرکوک انقضای وهنگام طلوع صبح حامل

سمت قلعه ابدان حیه سرور بیش و غنیمت بسیار بدست آوردند و افواج مور منیر بر یک سمت مامور به

ما بین رزانه و اسرو مال و اسباب کثیره اردوی همایون ملحق کشتند و قزلرقانه و الوطایفه ما

راه شب فرسخی کرکوک مامور ساخته تولی نصرت انتما مجانب درسکو بیش بعضی از راه قرایه

عازم بغداد گشتند از روانه نطع علی بیک نامی تیرنیش مرابد بقوعی گرادربا لجان و در بلد

نوزدلاور آن اردوی والا وارد بطرف انگیخته جبر راه بسیار بیمک لعوبه نمودند که نطع علی

با فوجی بر سمت منقلبی از دریای کورپی عبور و محاذی دلت شهادن را جلوه گاه جبل سپاه منصور ساخته
کوکبه والا نیز روز دیگر از دریای کورپی گذشته قراولان جلادت اثر از دو فرسخی اردوی ظفر مکر سپاهی
فوجی از رومیه را دیده خبر رسانیدند فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی از یکه تازان برابر ایشان
شتافته معلوم گردید که فتاح نام سرکرده عسکر روم با پیاده سوار با دوازده هزار نفر از رومیه از جانب
احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده ماندگار نشسته افتاح کار کرده جمعی را مانند مرغ بسمل از اسب انداخته به
اردوی همایون آورده گرفتاران در سلک غلام زادگان توپخانه والا منتظم گشته روز دیگر بعد از
ورود مراکب رباط جهان نورد مهر سپهر تعداد اردوی همایون را در بلخه با مورچگان فرموده جمع ساخته هنگام شب خبر
مجدد رسید که ملک معرکت افواج نجوم سحابی گردید با جمعی از اعیان مرتب کردند خبر بهرزر از الطرف
مستحفظان برآرند آن شب تا حوالی صبح اعیان که ظلمت شب مانع وصول مطلب گردید از آن جانب
بسمت بغداد و حیادل انداخته دنگ و سنجه قلعه جمعی از قراولان رومیه بموضع قلت و جمعی از اعراب
کنار دجله نیز در کار بغداد تحیر سرو شب در آمده و جمعی بصد بعضی نوبت در بغداد باب
درگاه دل از اشارت تفرقه و لوس خاکر پرحسته نقلعه داری پرداخته سالار بحاسب بحکم
در قرارگاه اردوی ظفر قرین بود عطف عنان فرمودند از تواتر اتفاقات آنکه جبر گرفتاری
خیا جو در نجه قراولان در بغداد رسیده بودند محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از ارباب ساکنان درو
رومیه و قوم ... سواد حراز ... گذر از راه ... پاشا برای استخبار حال جنود ظفر موفود و تحقیق

کوکبهٔ مسعود از راه ارسمت بجانب ... عزیمت کرده آنحضرت از سمت دیگر قدم فرسای [illegible]
وهچنک از آمد و رفتی ... کردید و آن هنگامه ... بودند صبح ... آنحضرت زمام عزیمت مستقر و الی العطاف دادند
ان ... بیکانهٔ ... دیده و درال فرداکه گشته براثر لشکر روانه و عسکر روسیه کردیاه اردوی کیهان [illegible]
را در سمت ... دید ... بسمت بغداد ... گشتند در عرض راه ... جا ... گشته اولاد ...
کامکار ... از ... نامدار ... تا ... که ... نیز ... بود ... [illegible]
در ... پیری ... ضرب دلیری ... ازهای در آورده ... که زرکرد ... جنگجویان رزم [illegible]
در میان آن گروه و قلعه ... بودند راه گریز ... در اطراف ... عرصهٔ تیغ ... خم نکمند
افواج ... گشته محمد پاشا ... سلسلهٔ ... فتح و فیروزی وارد
منزل ... گشته ... بر ... عساکر ... در آن مکان ... در ... بعد از آن حرکت کرده ... مکان و
نزول ... فلک ... را در اطراف قلعه ... سران ... در محاذی زادینه
مقدسهٔ کاظمین علیهما السلام ... بغداد ... اختیار ... شعبان ... در آن
... را در آن مکان ... بهره ... ناگه ... قراولان رومیه
با محمد پاشا ... گشتند ... عباس ... را ... دراز ... [illegible]
را ... فراک ... غو ... جاده را ... [illegible]
... صحرا ... صبح ... [illegible]

خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند نفر از قلعه با کمان از در وروان رسیده چون پای گریز
نداشت تیز دستی کرده سر را در گوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفت که بعد از خدمت
آنحضرت میآییم و به پاشا پیغام زبانی داریم پس از آن قلعه نزد پاشا برده بعد از هیچ از جانب
آنحضرت ادای پیغام نموده چند روز در آنجا بسر برده جواب کاه دلیری طرف ایشان با بیرون آمده
جنگ کن مقیم قلعه را با پاشا در جواب گفته بود آنحضرت بزرگ و فرمانروای ایران و دوران
و والی صاحب اختیار بحل و عقد امور اند لیکن بار از حضرت قیصر پس برین قلعه ما دو نیم و بجنگ
مأمور پس جمعی را از اسلحه همراه که از آنجا بجانب شهر برسانید بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس
کردند فتاح سر کرده دیار را الغدر خواهی نکشه مطبوع رسانیدم باتفاق صدق جهته فتح تمام نموده
و صورت واقعه بخود دیگر بود نزد پاشا فرستادند و در چهار شعبان محمود و کهک ایل را در ایجا
بهر صورت انهام یافت و جمعی از احرار جان لعنت عزر الامام اعظم ابو حنیفه نبش کنند
حیله بعضی از عوام مصدر خلاف احترای شود و چون قلعه کیان ذخیره نواحی را پس از رفت
بقلعه کشیده بودند معتبر گشت ولک اهل اردو رفته از چرمانو ذرات و منه لیح ادوقه بقلب حمل
نموده مابند دنیا برانکه گشتها و صلد تماماً روانه دار الخلافه حلب جمع و حکمه بغداد بعد التحصیل
ازکمی در حال دوالدس پاشا شده جمعی از افاغنه را سوار آنها که با الظاف ایشان بسیار دیدند

سنگری در آن سمت ساخته بودند فوجی از لشکریان به مدافعه ایشان برخاسته جهات نفر را مقتول و بقیه را
خود را به جانب نخلستان کشیدند جمعی از لشکریان به دلالت غوره و دلیری مصطفی بیگ از لشکریان دانسته بعد از آن دجله
را در میانه حاجز دیده با فوجی از دو سه آن سمت گذشته بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در آن طرف آب
احداث سنگر و مورچال کرده با توپخانه و اسباب کارزار نصب هوای قرار داده بغداد و مکمل حافظ
بود بعد از آن بیرون درمیان سپاه بخوض دریا بد جوئی تعلیق جسر درای گرد نصب با فرار
و سر با بنای آن می کردند تفصیل این اجمال آنکه در خلال این احوال بنحوی بعد بر سر سکن آن
از جانب ناو شاه سه دوار سد در بار عسکر مدارک شته به تعلیم او حکم محکم ظل اللهی فرمان جانب
دست در نخلستان آن خانه ناخنه های خطر عظیم و چوب های بزرگ خیمه که خیاره زرده قطع
سمت شرقی کوه کوهان لارالله در محاذات موکب برخاسته در هفت فرسخی بغداد واقع است حاضر کرده
خدیو گیتی با جناب بعد لند تقل اسباب سکه امام باز لله نوجی سالم روانه المکان مرتب
از نور این تخته چوب ها بسیار گرفته صبح ملائکه بهر این ده فرسخی بغداد گشته الذی چشمه در بهار
محکم و طناب های قوی ملکی به پیوسته خیلی ها بزرگ را لیریا کرده بر این چوب ها بسته مانند جسر برای
هر طرف از آن نقی همه دو عمود بزرگ محکم کردند بعد از آن خدیو دریا دل با هم رأی بعد نور اردو
لب از این عبور کند بقاصد هم در غره صیام زرکشین تیغ هلال نصرت خاقانی شد و قبل
عرصه صندل کوه سر و همین مقیم محضر را دلعالم غیب به و از ملل النمرود الم مراحل

لشکر ترکمانات اند مفسد یکمی لسایرین انکیخته با همان فوج قلیل آهنگ راه کرده مقرر داشتند که
تا قلعه لشکر هر قدری میسر شود از بیک و کلک نگذرند گذشته متوجه موکب فیروزی اثر ملحق گردد
ظاهر شد بعد از رود بار پنصد نفر دیگر فرصت عبور یافتند بر رکاب ظفر رسیده قضی را در زیر پای آتش نوازان
اردوی سلطنت و فوج ناکهانی متعاقب موکب اقدس روان گشته متصلا حضرت ظل اللهی تا صبح
ایلغار کرده شب هفتم شهر پایان وارد در مقابل اردوی همایون و خطره
اماس کاظمین علیهما السلام پای افسرده اند رسید بسبب [illegible] و اعوجاج و
راه هنگام طلوع فجر در نیم فرسخی بغداد رسیده قزلباش [illegible] یکدیگر گشته
روز او [illegible] طایفه از دم تیغ دلیران زنده بهره خبر عبور سپاه جهانی آشوب را
بروده [illegible] فی القعده و [illegible] غرق [illegible] بجانب بغداد [illegible] جبل [illegible]
ایلغار [illegible] آن روز در آن مکان [illegible] و [illegible] از آنجا عازم بغداد و صبح
روز [illegible] رمضان [illegible] مسجد [illegible] رسیدند [illegible] مکان [illegible]
و [illegible] مقام [illegible] اجمع [illegible] جهان افروز
لوای فیروزی [illegible] داده رایت ثبات و قرار [illegible] بعد با
ملاحظه [illegible] قلعه [illegible]
ما [illegible] و [illegible] کردند

لحظه بلحظه بنای ستوه مرد مصطفی پاشا بمقابله فرنساله از جانب فوج فوج از اطراف سران سپاه مصاف صف
زمره نگاه فسطاط جنگ افکنده تخت اکرا دفراجود با همم کشتند سر بشمشیر برقلب آن گروه همی بارند
و دوران لشکر را برهم کاران اکثر حیات و بیوتات حکم قادر بهویت بسیار شان لذت سنید زنبکی را در آکام
للت اینهم سازند بالکان رومیه که با شر را بر یک سوار از کم در کمینگاه بلخار بود شده دفعه
نیک الان بزم دلیران بر بروس با مدسر آورس رم کردند بسر بر کجا بنه گوکلان زبدنعامه مورجه سا ران
نیر بهمن منوال زعی بر باضسو مجنین دسته بند با مورد الدمرکب جلادت بمیدان با جمع با انتهاب نوابر
لعک مناورد باز تشتند بولی دلاوران بر دریای خون شتسوه پا بر ملاس کرفته هر دفعه بر رومیه با سالان
حمله کردند سنه را هدف تیر بلا و اما جگاه سهام قضا ساخته بر بالان در دهان توپ حوالی سلسالان
میدادند جمعی اکثر بیاده و عدد سالان لنجد ریا دو توپخانه در سعد لکهما سان آماده کیوان زحف
هم سواره و چند روز بهور بدسعی و تردد قدم فرسایی بوده در علکارهکار زماکرده بودند لین
زمینده رسر پهلوانی با هر فرقه در مقام دلدادگی برآمده لیان زرا بصبر و تحمل اردو معهد هر چند
معلوم دلاوران مے بود اگر ازدسیم رونق هند مانند دجله عوض خون بخون دود قلا لا حیل معامله
کم لیها پکمر تو فعی برپست دلی انحرف بسکر از آتش افسرده غیرت غازیان را از آن نکته بردنک بود
در باب عبدالکمال گرفتار کردند خدیو یحیجوحله زاراری داقعه دلک دربار بانده در شکیبه صحرا
ادراکه لحظه بلحظه از جانب حصنوع جهه سپاه نیا بسلوطی ابدالقرا ضلال کلمات تغیر بر زدن اجمال

لوازم سپاهی فیروزی اثر از آن گذشته متعاقب می‌آمدند از چند مسلک راه عقب ایشان گرفته سر به سر حشم طغیان بجا رفته بوده
خصم خیره سر گردید بس که حد بوفور قسر یکران جهان پیمای تاخته فی الفور سر حال برگرفته مانند
لمعه برق و لفحه صرصر از یک سمت دسته افغان را از سمت دیگر جناب رومیه حمله ور ساخته
تا مدتها به سطوت اقبال ظلب ... قرار رومیه منهزم و بجانب قلعه منهدم گشته شتابان تا پایان قلعه
شتابان کرده به حد بلند متجاوز از ایشان تا پس دست سعد دلیران بکمین اسب بادپایان
بخاک افتاده و توپخانه و اثاثه الباقی تا کهنه بغداد و سرحد به تصرف دلاوران درآمده سرکار کامیاب
مظفر و بلوچ مرام بمجاورت اردوی ظفر فرجام ارتش رومیه بود با گسیختن عسکر کیوان
مقام در موقف در آن روز طالعه افاغنه حتی مرصد مرصد شبانان در حیطه منازل فسیح نمایان
شده بعقد بهره یاب جایزه و حسان مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراجوری
و دیگران را که بعضی از دست هزیمت یافته بعد عرض شفاعت ترکان را از قطع لسان زبان زخمهای کاری
بردل و جان زدند و فوج را بصر کامره متحد و کربلای معلا و نجف اشرف ... در باب
... که بکلی آن محال را بالجمله بتصرف درآوردند و قلعه بغداد در تصرف لعد تا پایان
مانده هر از انبوه توپ و جوالهای رکوب شسته هر روز تزلزل در اساس خاطر پاسبانی و قلعه گیران
می‌افکندند پس از انبوه توپ و جوالهای رکوب شسته هر روز تزلزل در اساس خاطر پاسبانی و قلعه گیران

می‌افکندند پس حسب الحکم همایون صادر گردید که سپاه جلادت اثر از نهر ولی از راه کشتی با کشتیبانان گذرانده
در برابر زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام همایون طبق مذکور لنگر بستند تا آنکه سپاه بشکوه افواج ظفر
قرین با انحراف آن آمد و شد توانستند نمود پس از آن موکب همایون کوچ کرده در زیر دیوار مزار امام
اعظم قبه‌سا درون عزت و تمکین را در سایه سرادق سپهر برین خیمه زدند و از جانب عسکر در ناحیه
کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متین ترتیب داده و نیز به معماران حکم نمود که قلعه محکم در جانب
غربی کهنه بغداد در طرف [illegible] و قلعجات دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی به همین حصین
استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته به محافظت هر یک از قلعجات فوجی مامور گردید و در سمت
شمالی قلعه در کنار دجله قلعچه ساخته جمعی را به محافظت آنجا مامور و کشتیها و کلک در عقب ترتیب
داده جمعی تفنگچیان قادرانداز بر آنها سوار کرده در وسط آب سلسله لنگر انداختند و
همه جا صف آراستند شیخ عبد العلی بیگلر به جمعیت زیاد هم به تابع بغداد بود و ولات در کنار
[illegible] کشته مقرر شد و در حویزه سلک جمعیت الغفار داده از راه حویزه متوجه شهر
از راه حویزه متوجه تسخیر بصره بود لشکر انصار در رکاب امور آنکه شیخ خان حاکم جهرم با ابراهیم خان
بیک فسا و حاکم کازرون با ایشان مخالفت کرده از در خودرایی برآمده و میرزا باقر کلانتر
لار به جمعی از الوات قلعه غرض آنکه مسکن شیخ احمد بدلی بود جمع به سر وقت محمد خان
بیگلربیگی و حاکم لار تاخته از آن مقتول و اموال او را غارت کرده بکرم سرایت نزد

شیخ لعهد بدلی کر نجیب الله احکام مصر کرد کاغذ حویزه و کرمان باتفاق امرجان بیک به

تنبیه المری و مفسد نامور گشته مامور بمرض را به زاویه عدم فرستادند ... بتوجه

[illegible] بخجسته بنیا در آن اوقات ارشد

محاصره کار قلعه کیان بغداد بجد اضطرار انجامیده نوعی آتش غلا بالکل قحط بر بلده

جمع از قحط گرسنه خوراک الخ حصار و برج زیر انداخته و لا در عساکر قزلباش می کشند

و در اوایل محرم سنه ۴۴ ارتی ئیل افندی دفتردار و محمد آقای کتخدای بغداد ایلچیان

لعهد بار بسم رسیمان والا بار بیهدد مثال و در باب سردن قلعه بغداد بالغرماه بعهد تشنیدن

کو الفصه لکلید اندوز سفرالاول کفت و کو در میانه لعهد بار دامنالی از دولت

ابد پیوند مفتوح بود و در خلال انحال عثمان پاشا با آسیه عسکر با صد هزار نفر از سپاه کینه

خواه روم و الوس کرکوک و حوالیس در کنار ببل انجر القلعه رسانیده لعهد بار در القاء

عهد شکسته و در قلعه داران سخت کردید بعد الورود عسکر بعد بامره حضرت ظل الهی

ده الف هزار نفر از غازیان و تفنگچیان را لسر کرده امیر سنکار کاه بمحاصره قلعه و محافظت

بروج قلعه حاکم در اطراف قلعه ترتیب داده بعد مامور حسنه بجنگ ضابطه را مضبوط

کردند بر قلعه کیان مفهوم نکردید قطره از آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید امانان

کم کشته مشلاح نصرت پژوه لاجوق جوق و گروه گروه کعبه قبل از حرکت رایات

ازدها پیکر سبقت بمتولی پیکار و مقاتلان لشکر ظفر شعار روانه و خود در یکشنبه ششم باقبال افواج بحر
امواج انظار اعدا را برسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر هنگام صبح نقوش ... بلخی و در این طرف
کوکبه سر عسکر در کنار آب نمودار گشته جمعی از روسیه از گوگچه ها جا کنار ... را معبر خود ساخته
می آمدند همین که آتش ... بحر خونخوار ... نقش بار ... شدند در همان مکان چ
... بهم ولد در سمت ... نقاره ... نصب خیام قرار و طاق ... را مورچال و سنگر
استوار ساخته قلعه آهنین و حصار ... از ... بر ... دلیر و صف شکن در اطراف ... قزاقان باد ...
توپ ها ... بر زنجیرهای گران یکدیگر پیوند داده مقابل مقام ... مستور توپخانه و تفنگچیان کردند
... نارافکنان ... برداخته خرچنگان لشکر جلادت اثر روسیه [illegible] ره سحر
کوکبه ... انداخته ... ترک ... کذار ... ظلمت ... همت
یک حمله ... را از پس ... بر ... نهفته ... تو ... از ... گشته
همه ... بپناه ... سر عسکر ... همان دار الحرب ... گوگچه رفتند
دلیران ... بسیاره ... مدفوع هجوم ... جهان ... کوکبه ... روسیه ... اداز
هجوم گشته آن ... پایداری ... داده ... خود ... از اطراف
... با فرو ... توپ و تفنگ ... توپخانه ... ان ... جنگ کردند
... ممتد ... کبیر و دار ... بود ... حضرت ظل اللهی [illegible] توپخانه ... میان ... سنه

مابوکان تفنگچی را از دو طرف مأمور به یک ساعت خود با فوجی از تفنگچیان خالد دلفا جنه
بی باک رسانیدن حصار آن حمله ور گشته چند نفر از روسیه خیره سر را تارک ونیزه نصرت سمر برف
از برد وسیکان فنه ملفات توپخانه و بعضی از توپخانه را انصرف کرده از سمت دیگر متوجه
مرکز سران گشتند مقصود آنکه در همان روزگار بتفصیل سازند را بات
عهد سبک نیره توپ بزرگ ارمنی خباح لال استغراق همت به بلند پروازی برد گان
جلادت گستر هوای ظفر از چشم زر نصبگاه خصم افکن بال و پر گشوده بدون لوزمون
از مکان استغراق پس آمده سواره و پیاده یکدیگر را بختند هر کس تمنای خود را بی اعتنا بی
بسمی بر انگیخت القصه زبان حرب ملاوان طعن و ضرب از جانبین با غصه یک زبان و ما فتنه
چون لت مفصح جنگ در سمت نرفی معکر روسیه در نقابت اتفاق افتاده بود درجله
در انصرف روسیه و موسیقی نوزار نکلف اسلام رسید بدانصوبی سورت کرما وارنگیاب
سپاه ولی سوز عطش تحیفی ما نرسانیدن زر اشتعال داد که حوت در تابه فلک بریان وعلی التنور
بنشنه کالی شیرین هست دفقاکر بان شدیه * زخورشید کردون موش بهم * حال افتاب
اسب افروختنی * ز تابش زبان ودی سوختنی * چو روی شیلی در جلوه گر شد زتاب
خورش سوختی بال و پرش * دل خاره کار از تف تاب بود * سر کوه از چشمه گرم آب بود * سمند را در
اسب افروختنی * اگر عمل آتش آید بگفتنی * القصه چند بوبهار در جنگ حرب با فوج مادوکان

ودر همین جنگ که روداد بود که امرا و پادکان رومیه درازی دست و پای از شجاعت ازسلام آنحضرت
دلاور جمع سفله خود را اندازی بخارا رسیده مرکب تازی نژاد دلیری همایون فر در زیر پای لیکن
سرور دلاور شکستی پس جا پا کرده بدسگالی مشغول داری حسابی لشکر ایشان به خود رسید عالم
نورد در برابر فوج لعنت ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشته دیدند هر خدیو بهره ور شدند سمند را
اسب و شیر روبهی بر بمی نا بیکرم سنبر گشته از اطراف آنحضرت تفنگ خطا کردند الا حفظ حضرت
خلاق الهی سرداری و رشادت های نکهداری نموده گزندی بدان ذات اقدس نرسید و خدیو همایون فر دیدگی
شعیر جوشن بباد دیبای قوام با دبای بحر نورد در دو حمله آن اسب و دریای مرد شاد در بود چند نفر از دلاوران
رومیه را بنوک سنان جان ستان از خانه زین بخاک هلاک افکنده و یک نفر را به نیزه زدند
که مرد و مرکب بر خاک افتاد بر سر آنحضرت ... اسب نیز زخم کرده بر مرکب دیو
شخص خورده بار دیگر بر آمد ... ز ...
بر زمین شد از تارک شاه تاج و کلاه ز زمین را از روی ...
در جناب خاص ... آنحضرت بار قدم در حلقه چشم رکاب ...
التهاب ... حال ... سیاه از فرط ... آن ...
آنحضرت علاوه علی ... دلیران ... بر ... کشور ... از ... اقبال را
در ... جان ... دادند ... نصاب ...

مریخ منش را از ضرب و تفنگ آن لشکر عاجز شده دست باز داشتند خود نیز کردن توانی ناچار آماده
انجال جنگ کنان عطف عنان کرده پس در رسالت به اردوی همایون واهالی قلعه با اطلاع کوچک
موکب همایون ملحق گردیدند و خود بجانب ... توجه فرمودند و در این معرکه جمعی از ایلات آن دیار را در ... کرده
خود را برنگ ... در دریای ... زدند و جمعی فنا نوشیدند و برخی دیگر از ... تقیید
بر لب دجله روان گشتند در بیابان مرگ جمعی بس آب نوشیدند ملخص آنکه همه جنگ ها ... سواران
لشکر و پیادگان تفنگچی و عمله توپخانه عرصه تنگ گشته توپخانه همایون نیز تصرف روسیه درآمده
جمعیکه در سمت شرقی دجله بودند بی مانع عبور کوچ کرده در نهر ... والا نوشتند چون
بعضی از اردوی ملکه ... از روسیه که تخته ابحر را از بغداد برده جمعی را از قلعه کیان برآورده جسر
دجله را قطع و جمعیکه در مقابل در سمت غربی دجله بودند و بقلعه جات السمت اقامت داشتند بان
سبب راه عبور بسته دیدند جمعیت از راه ... از راه حله و نجف با غایت طایفه ... ملحق
شیخ داود خزاعی خود را بشمال عاقبت ... لشکر بغدادی واقعه بغداد و سه روز
تلف کرده را عزیمت بجانب کرکوک از راه ... و موکب همایون بغداد ورود ... الوند
مشاوره بر بعضی سران در سرکردگان لشکر نموده فرمودند ... شکست ... مقدر
و در پرده غیب مستتر سر از پرده تقدیر بیرون ... حکم قضا و قدر ... رحمت
نمی گردد ... قرآن ... جهان را ... فرمان ... بتقدیر

محی و بیست از آن ادعیه بیست بهای عقیده صاف عرض کردند : توکل به یزدان از حد

در الواح ازلی به فرمان همان سپاه بر زور کس کند الهی ما : لبریز توجه آن بار سنی ما : نداریم اندیشه

از روزگار : تن ما و تقدیر پروردگار : پس آنحضرت بالخلاص کیان با اهل حرم فاتحه خوانده

از خیمه و دولت بیرون آمده سوار و با ما بخناح در ارض عرصه ملک و بالا شده بود

و اللیات گشته فرامین موکده دربار انجام آنها به اطراف ممالک فرستاده و نیز بالکات

کوهستان و دیگر با کل شاهان و عمال حکام [illegible] و امنای لشکر [illegible] کرده ابابت

کوه گیلویه را محمد خان بلوچ [illegible] به نیابت استقلال [illegible] و قول

دمغور و معقود به اتفاق امیرخان ملک [illegible] فارس روانه تا مدت دو ماه تجدید

اوضاع سپاه خود کرده [illegible] و نیز [illegible] مقصد [illegible]

قلیچ خان جلایر سردار قندهار و حکام فراه و [illegible] و سیستان و غیره شهر [illegible]

لشکر فیروزی [illegible] بودند در مشهد [illegible] حاضر [illegible] محمد خان [illegible]

هرات [illegible] مقرر خود [illegible] صدور قندهار را [illegible] جمعی از [illegible] عزیمت

خراسان در ترتیب [illegible] و کار [illegible] بودند با استعجال وارد

اردوی نصرت [illegible] حسب [illegible] ایل [illegible]

ضمیر [illegible] و [illegible] موجب [illegible] ایل [illegible]

فتح و اکراد اردلان بسبب اینکه کار در سمت عراق اتفاق افتاد به تنبیه حدود و ولایات
و تجسّم تفقّد مقام در مناسب وقت و مکان ممکن نبود بتعلیق انداخته عازم همدان و در سمت دوم
با جمعی وارد آن خطه نزهت بنیان گشتند و مقابل دولت هزار توپ و توان برای تجدید
و استعداد و جبر نقصان دست بر بسته و جوقه جوقه بجنود مسعود از خزانه احسان
خدمت گشته بخشش و داد از امال ایشان از نقود و غنایم مالامال شد و هر یک را که اسب
و توانائی سقاط شده بود اسب نو ارزانی عطا و همچنین از شتر و استر و خیمه و چادر و سیم و زر و سپر و جوشن
و معمول باقی الات حرب بسیار و اسلحه چون نعل و میخ و ادوات و جزئیات دیگر رونق فراوان
و هنگام قدر از قرب ممالک محروسه روز بروز محصل و مسیر شد قضا بین آن گروه جلادت
بروز نقد قسمت انفاق و در عرض بیست روز جمیع امور که موقوف علیه نهضت رایات
ظفر فرجام بود صورت انجام یافت و لشکر فیروزی اثر از انواع جمعیت کشتر در مسافت متوالی
یکدیگر مانند ابرهای بی‌سلک کوه‌های انجیر قطار بودند و از دارالدوله نصرت پرور
و دار احلاف معکوس کثرت و طول کشتند و از سوانح حیرت افزا که در ایام توقف موکب والا
در همدان بوقوع پیوست آنکه نمودار پاشای ارزنة الروم حاکم وان بعد از سنوح واقعه بغداد
لشکر بر عسکر با جمعی از گروه جنود رومیه عازم تبریز گشته در سمت قراجه داغ
طوسی جلادت جلوه داده تبریزیان قبطین مأمور محصل سفیلان العلاقه حرکت نمود در آن حدود

در صدد تخلیه قلعه و دستهای سبز نزد آمده آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیک باب مجهز

بمخالفت بر ولقعه بود مفید بقبال نهر الغالی و الظهار نافرمانی دیدند بکلی اکثر لطفعلی بیک ازروز

تا بشام معدودی از دار به و ملازمان خراسانی همراه نموده درپناه چند جبرت بسر برد جمیل

ضبط قلعه را با جمع قلیل در تحدید ممکن نحو لنس ناچار بالتماس بجانب

شناخت عبد الرزاق بیک تقدیم در آن وقت از جانب آنحضرت حاکم المرملک

دربروی لطفعلی بیک بسته راه بدبختی گشودند ناچار لطفعلی بیک عازم خلخال گشته حقوق [illegible]

رسانید پس از وقوف قتال بعض از عساکر منصوره بمحافظت حدود دارالمرز مامور و مکلف گشت بیک قرادلو

بدرا مأمور و چون بخلخال رفت و سردار ولایت دارالمرز و اتابک استاد را سرافراز و با جمعی از سپاه جهت شان

روانه گیلان و لیسان از ملازمان آذربایجان را که در همین هنگام مأمور گشته از معسکر

لطفعلی بیک فرار و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند موجب امر والا بدست

آورده در آن اثنا الشیخ سیاست برای خاطر جمعی هم در اطراف ولایت سپاه نادیب

گرفتار گشتند و نیز طایفه بختیاری در کوهستانات خود از کثرت مشغول قتال از استماع حادثه

زلزله سر لشکریان خمول آورده یکباره ترک اطاعت و فرمانبرداری کردند چون بوستن اسناد

ن بود بعد از فراغ مهمات روم حضرت شاهنشاه از جانب خلد

معادات ارض و ... میان ... ولایت گیلان ... فضای خالیم دیگر ...

سردارا ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد هر کارها صورت نوعی که بایست تکمیل ظاهر نیافته بود و ملک عساکر
ملک باسیری و میرزا کافی خلف زار ابی آورد شاه طهماسب روانه اردوی اقدس خسروی شاه طهماسب
نموده در بیست و هشتم ماه صفر با مأموری از مشهد مقدس حرکت کرده در عرض راه بود که بسانحه بغداد و چا
[illegible] سپاه عثمانیه جهت سلطنت آن مرز در حسن قبضه عزم همایون خلل الی مقصد
دکن خواهد بود از مصلحت دولتخواهی تعطیل امور فرمایند و الا عرض صدور یافت که مأموری که از راه
و مغان در موکب شاه طهماسب وارد مازندران و مخدرات سراپرده شاه عباس [illegible] دران
آوران سکه [illegible] نام او بود از قزوین حرکت داده مازندران [illegible] حضرت [illegible] مقر کوکبه
خراسان سازند و طهماسب قلی خان جلایر را بحکومت اصفهان سرافراز و زمام مهام عراق را
بقبضه اقتدار او تفویض و جمعی از امرای نصرت شعار بمعیت او مأمور و روانه مقصد ساختند
و نفر دیگر از ایلات و احشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق و
ممالک محروسه مهیا و مستعد بوده از هر طرف رخنه جلی که [illegible] افراد جمعیت خود
به [illegible] پرداز و جمعی هم تحدود سلطانیه تعیین مؤکد و [illegible] خان سردار کیلان و [illegible]
و حکام فارس و مقدم و غیره که از جمله دولتخواهان خبردار بوده در هنگام ضرورت [illegible]
یکدیگر اقدام نمایند در بیان وقایع [illegible] ئیل مطابق سنه [illegible]
[illegible] و اربعین و مائه و الف بعد از اجتماع سپاه

وازین نظام در نشان آن دار السرور که بر شهر ایشان بهم عنانی تا مید بنجای بانوکی رسکندری و فر
سلطانی یوسف ملک عثمان پاشا سرعسکر از بلده همدان رسیده لعرر بولاکینه جلوس ملک سلطانی
شده بود در روز ورود به کرمانشاهان آن پاشای متمهان رزبان خبر رسید که فولاد پاشا والی
اربیه و پاس پاشای و چند نفر از پاشایان معتبر سپه از نفر جنود روم را ده ان فرمهما
ارجاب سرعسکر در قلعه کرکوک توقف نموده در کنار آب و پاره هیئت فر سخر راب در
مقابل سپاه ساخته دلاور نصب خیام اقامت کرده منتظر اند که موکب والا کی برسد سر بر
منصرف کنند بن سمت کرمان شاهان رسیده جلادت افزا بوده متوجه کرکوک و بغداد بوده
بمقابله برداشتند چه بر ترتیب فر بجرد ستماع انجر به و اغروق را گذاشته با فوجی از ابطال کرین
و بیا در بن طور فرمی ابلق رسیده منزل از در شبانه روز موجای خیل ها درقار خشت
مصلح نظام آمر بوم رو بر لشکر بخون برای اهل نفره سپاه زند تعلیف و تیسکا معبر ماند کرواک
ولعر را جاده مرادات فلک زود تر گذشت و ماهیچه لوای جهاد آرا در کینی فروزس لرعبود کوکبه
فروز جلوه کر عرصه ظهور گشت آن نیر جهان افروز بر کوهستان بر هم جا با مد طوف اساس لشکر نصرت
رتر بعضد بر بنهان رای آفتاب موبد بر فراز منبه پیلند در آن نزدیک واقع بود صعود فرمود نموده بحقیق
ملاحظه فرموده آن دریای لشکر را دید که برادج سپهر نیلگون موج میزد در دوره اضطرابات جلال
تموج ضیا رجانب بکون ... بر انقلاب دیده دوختند آن گروه از هیجان غبار و کرد کهر حجیم

تمیز کرد میر سید بسیار از وصول حضرت کرده از غلبهٔ صعوبات دولت افغان و با ارکان ساحه برآمد
بر پشت کوس کبر آمده اند و دلیران خون آشام با ره و الله جلوریز تا آنجا که رب زند رخنه
بیان از توفیق و سرو زنده لب بار و اخترمه معنیها رسیده آوردند و جمع احمال و اثقال و
عائله جابجا بحیطهٔ صفاهان آمد و دلیران رستمانه روز بار است در قمع مرحله پیمایی وادی
سعت قدم قریب برادی تعب گردند مالک قطار و مهار رسیدند و سالکین جام از زر سعت
و سالکین سیار در راه سفر حیرت گشتند و بعد از هر روز در همان مکان خبر حرب از والی طغیان
محمد خان بلوچ و فرار جمعی او را عرض را بعرض والا رسید بنصحای مقال آنکه محمد مزبور که در ضمن
صادرات احوال افاغنه مجملا سمت رقم یافت باتفاق محمود غلجه از قندهار آمده بعد از آنکه نوبت
سلطنت منعارف سلطان حسین رفت از دلف رسوم ما مور گشته تا برکشتن او بخیر برف تیز برکشیده
بعد محمد حسین در سنه محمود الله تعالی گسیخته تا فیصار بدر صفهان وارد و نامه و بدرابالی
که برای ... آورده بود با قدام امیدواری های درکها، و الله قدرت خدیو فرو بسند در عرصه عزادد
تا دره کش مهرسا نوربارش بر نسب و فرزند سیب و بلند است ما وزرد صفحات جر توانی برآمده
با ما الف کوه کیلویه عز استقبال داده اند بعد از تمعاونت توکل والا الحجان ان روانه زدبان مسان
رعایا دولت ما ... تا اظهار جوهر حرفها به کار تیغ سیاه آبدار شد و در حین ورود
مسعود کوکبه والا بعرض همایون رسید که لعنت شعار حسین خیران افغان ... از دور درگهت

موکب جهانگشا از اصفهان به جانب [illegible] روانه و در ذره پروری آن خورشید علم دولت
[illegible] احوال ملک و دیعالم [illegible] سیستان [illegible] گشته زمام اختیار [illegible] ولایت فیل و کوه گیلویه
و فارس [illegible] گشته برای اینکه اولاد [illegible] از وجود [illegible] خالی [illegible] احمد سلطان
[illegible] ملک [illegible] فلور که [illegible] مهرداری سرافراز [illegible] کوه گیلویه [illegible]
در جنب [illegible] محمد خان [illegible] ملک [illegible] عزم [illegible] شدند [illegible]
[illegible] محمد خان و [illegible] جان [illegible] گشته [illegible] خوانین فارس
و [illegible] مقصود [illegible] فارس [illegible] امیر [illegible]
[illegible] همراه [illegible] عازم [illegible] گشتند [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] از [illegible] در [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] در [illegible] مقصود
[illegible] وقوع اینگونه حوادث [illegible] دریا [illegible]
[illegible] خان [illegible] در [illegible] دلاور [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible] مقابله [illegible] حالی [illegible] وارد [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible] سلطان [illegible] عتیق [illegible]

بالجمله چون آن لشکر در حوالی موضع موسوم بعبدالله چه در محاذات قلعه کرکوک
در رفع رایات تسویه صفوف ظفر و تسویه جنود کوکب فر گردید عساکر فیروزی مآل از امرا تا یکه رجال
و بهادران تومان و گروه گروه نظم پیوسته دادند طنطنه دلاوران رزم کین دبدبه کوس رویین و غریو
نای رویین بذروه چرخ برین رسید کوکبه و آیینی از آن سلک و نظم و فر و شکوهی از آن آیات و
عزم مشهود و دیده ارباب رزم گردید چشمان تیزبین حسن نظاره آن جرأت و رزبان در
دیده عالم افروز دیده نیاورده کاری آن همت بلند آورده خود [illegible] سلیمان [illegible] کوه شکوه
نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت کس این رسم و ترتیب و آیین ندید فریدون بدین
شوکت و حشم اضعف ندید عثمان پاشای سرعسکر بعد از مشاهده آن تعداد با انواع مباهات
و افتخار در قلعه کرکوک و قطاع آن کشور صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار و رفع لوای اقتدار
و اطراف اردوی خود را سنگر و خندق و ستور را گرد آورده کار را بتعارض دیده پهلو
بستر ناتوانی نهاد و جمعی از سران لشکر بقرار آن سیاست بقلعه روی گریز آورده دست دلاوری
بازکشیدند از شکاف تیر دلیران رویین چنگ نصرت لشکر و ضربت تیغ مردان پاشا و در تنگ
معرکه کین از هیبت دمار قمع [illegible] آن [illegible] توپ و تفنگ [illegible] در نایره جنگ جمعی از آن
طایفه سر بلندی و بعضی [illegible] کام کسان علیحان و فوج دیگر سر خود گرفته از راه
سمت ارزن الروم شتابان گشته بقیه در قلعه تحصن جستند [illegible] منصور [illegible] تنگ [illegible]

گاه جنگ قامت همت افراشته پنجهٔ کین بر نگار ماهیچهٔ رزم گروه را به میدان کین بار می‌گرد جمل اثنی
از عسکر ظفر اثر بظهور رسید در عیان مکان ناگشته تیر و تیر و به بوزند نیزه از اکمن مملکت
و کلو کبر محاب با عسکر بسلک بحر در آورده مصحوب بکین از گرفتاران فرستادند منشور آنکه
بلحوق بلدهای لحسان راه دور دراز طی کرده آمدیم اگر اراده نشان دارند بمعرکهٔ حرب قدم
رنجه ساخته مانی و بسیک لعطاف عنان را بر خود حلال سازند پس بر انتظار جواب زمانی
درنگ کرده از آنجا که وقت باعد دولت اعدا تنگ بود عطف عنان بمستقر دولت فرموده بروز
دیگر بسمت منوال بر قلعه زدنه جست نمسب عزم توپال پاشا را در مضمار گیرودار لمک دیدند مبعد
بانجام کار آن بگذشته تسخیر قلعه سودن ملحد محال وضع آن ورود منزل آلوک برافزوده
رسیل و مقام جمعیت اکراد و بتلیس و مسحوان بدجزیره دغله مقابل بود دجله بهمت سپهر مجالس
ساخته از راه آفاق در بند متوجه نشیمن گشتند سایر بعضی محرک سلسله صحرات
زعسکر شده از در مقابله درآید و در روزی که موکب جهانگشا سایهٔ وصول بان مکان
می افکند قلعه مزبور بحیطهٔ تصرف درآمد جمعی از اکراد با ابلیس از محال العده با ستظهار
مسافت حصار از بیم سیلاب شور افکن صولت جنود قاهره شبانه پای قلعه را شولد برده بودند
حرب ضرب تیغ آبدار لسان بر از دکو دو امان بعد گرفتار گشته طعام موفور بعرصهٔ سپهر فتح نمایان
و به پیمانه مقصود برنا فضال جمال الله بر امر مقال با فتح محاصره بغداد پس نهاد عزم بنیاد بود

فرامین مطاعه بعز نفاذ پیوست که امیرخان تمکین با قشون خراسانی و فارس و کرمان که در رکاب ظفر انتساب

کرکیان و کرمانشاهان سرحد فرمان بودند آمده در کنار ارس و بالای دره جمباه که آرامگاه اردوی فیروز پادشاه

بود رحل اقامت انداخته تا برج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردبیل و کرمانشاهان نیز با جمعیت

خود رفته غلات شهرزور و قلاع اراضی را تا به ایام محاصره بغداد ضبط و از کردستان و نواحی آن

و دولت داود پاشا رفته غلات فراهم بود از لشکر امیرخان تمکین نموده در برج انبار نمایند

و بعد از رسیدن علامت طوع طرازان آن مکان را غارت تمام نموده منزل دوم جمع کنگاش انعقاد داده

در باب عزیمت بغداد و بتربیت سپاه که فرمودند آنکه ایلات سر راه صعب است

هیچ بار بارگیری از ... بردن خورش گرفته اند اهل القلعه با تن و تفنگ بدر کاملا نکرده دروازه

بیابانها مثل دریا بکرده با تحریر خار در بیابان و در صحرا هند کوه شاه جهان قشون در جانب قلعه

از معاودت عسکر باکوبان دیتولش محفوظ غلامان سنگر گاه این سلک تحریر تخریب قلعه

بغداد و آن مکان محاط محیط لشکر اهل امان نمود قلعه حکم خانه خراب و بنیان حوالی قلعه

کیان صوص نقش بر آب خواهند داشت ○ بالای ما که جیه اول خاتم الجحیم در عقب دولت پادشاهی

رکن نمودمان انچه سعی اکمل عرض کردند سرحد اتا جانی در تمکین راست با از طرف بالای بحر اعظم

کشیده در جانب ایلی و فرمان بر خواهیم کوشید بعد از این مقامات امر والا بصدور پیوست

ایلات و دو ایلات بدره خود را روانه شهرزور و علف و غله یکماهه را حمل کشتی بالا نمایند بعد از

ورود موکب والا بسعد الدار الجنان قبجاق و انتقال اردوی همایون بماهی‌تبار آمدن عثمان پاشای سر عسکر بجانب

قراباغ و وقوع محاربه فیمابین و انقلاب سپاه سر عسکر موکب والا و اولاد محال موسوم بقراباغ که اکراد

ملاحظه کردند در سپاه نصرت پناه ذخیره غله یکباره و ماله جمع و بآن نوع حس کرده می‌آوردند

گمان کردند ضعف و قصوری بحال ایشان راه یافته بالمره در جانب ایران خاطر جمع داشته

موجب عطف عنان نهضت اولیا گشته سر عسکر را از این خبر آگاهی داده او نیز از بی‌خبری از این قبیل و بر ضعف

امر بلوازم و محولات حسنه جنب زوال کوکب او دلیل بود نیز اقبال حضرت ظل الهی مقدر بود و ... با

نامی را که عمده پاشایان بود با طایفه‌ای بر لب نهر فرستاد همه جا در ... اردوی همایون که ... جلادت

جوشن ... متوکه جبل ... در رود نهفت فرسخی ...

محکم و در میان ... واقع و ... پنج فرسنگ راه بود ... ساخته ...

دلیرانه ... خدیو کشورگیر رسیده روز شنبه ... الثانی ... فوج ... از

راه ... جاده عبور ... اتفاق

خواب غفلت ... رو به ... در خارج راه بودند ... از عبور موکب منصور ...

ناهنگام صبح ... خدیو ... مند

کشورگشا ... زور ... جمع ...

دست ... استعمال ... اتفاق ... سر عسکر ... روانه کردن ... پاشا ...

ممنون پاشا بحضرت ظل اللهی شاه عالم آمد و گوی یکتایی را از میدان ربایید و دست حال رفقا زرد

بتقریب امداد ادمی آمد و در عین کر و جلادت بار قبا دلیر و تفنگ جسم مهر و ماه را خیره و گرد و غبار

عرصه کارزار ادراک روی سپهر نیلی را تیره ساخته بود طلیعه رایت نصرت عسکر نمود لهذا سپاه سکندر تقدیر محاذات

آن در بند ترجمان یولج اللیل فی النهار گردید پیش از وصول کوکبه

نصرت عسکر در سینه جنان فوج بجد و مرد در مکام دلی خبر مغز کرد سوزش زبانه آتش قلق خاطر

گردان طوائف گردید اما بعد از ابطال اینکه شعر بیج ز رحمت آن جوی مطلب ز رگ شد که کله تو تا بی جسم گرگ

رسیده را عین مدعا دانسته خود عقبی با عجب آن داور جهان پرور کوکبه سازان طرف شد بعد

تلاقی فئتین مسافت ربع فرسخ رسیده بود جماعت مردانه و صد ها دلیرانه افواج نصرت قرین مهته

راس سردار شنه تعلب به نصرت عسکر نا سپاه مشاهده این حال از احوال نصرت عسکر اقبال و ادراک

خراسانی بر جنبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید دلیران سپاهکش و یلان عرصه کین متعاقب رسیده

بال و تن در راه بخشند و حسب حکم ظل اللهی بعد از طلوع و بروز صبح فوجی از دلیران ابرار دلاور خان معین

کوه منتهای در بند مامور ساخته بودند پس بعد از ظهور آثار شکست سر راه بر آن طایفه بستند مامور نیز از

جهات مخصم انگیز بر ذات خشن و سر و سینه آن طایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قریب صد نفر از

ایشان کرده عرصه شمشیر و سه نفر را زنده دستگیر نمودند عسکر را در اثنای هزیمت آن طایفه باز نام

گرامی بنام گسست افکنده سر اندر سر دادن منظر عنبر سردار جمع اردوی ...

واحمال و اثقال دیوانخانه و خزانه عسکر بیک بیرون در تصرف عسکر نصرت اثر در آمد چون از اغوای

بر گردنی سرداران لازم بود که عسکر را بعثل الذمم؟ و مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی

که از گرفتاران این معرکه بود با تخت روان زخمی بر بده در مملکت روم رساند و از آنجا باز

بفرمایند مستقر موکب [illegible] کامران عطوفت عنوان کرده [illegible] خان حاوش [illegible] بیک

ایشان را با جمیع تعین فرمودند [illegible] سرحد [illegible] ولایت سنه [illegible] اشرف

کربلای معلی [illegible] صحیحا [illegible] آورده [illegible] ذخیره را از [illegible] قلعه [illegible] بغداد [illegible]

ساخته منتظر ورود موکب والا [illegible] خصم [illegible]

ن [illegible] فولاد پاشا که در میان [illegible]

گردیده [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] فولاد پاشا که در کنار دجله [illegible] کرده [illegible]

عثمانی [illegible] بیک [illegible] در قلعه [illegible]

قلعه را تصرف کرده [illegible] صورت تحقیق [illegible] بجانب قراتپه قرارگاه اردوی

همایون بود [illegible] داده از [illegible] دارد حرمان [illegible] کنند و ورود [illegible] محمد [illegible]

معروض شده [illegible] تفصیل این مجمل آنکه [illegible] محمد [illegible]

[illegible] بعزم فساد دولت [illegible] در اول [illegible] کرده [illegible]

که در قلعه ورقول بود بمقتضای سرشت زشت در روزهای مکرآمیز نوروز فتحعلیخان بیگ زناصیه احوال
او سیر انبساط آثار نفاق کرده از ورقول عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره محمد او را تمکین نکردند
فتحعلیخان بیگ روانه بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بیگ سر او رفته او را با اتباع بدست آورده
محبوس کرد ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خواست محمد علیخان را الحکومت شوشتر فرستاد معین
و آنها لی آنجا مقدم او را معتنم ساخته خیانت را کلاه سرتر بر هوا انداختند بعد
عنقریب آن بهولی که از آن لشکر برونی خواهد آورد و به یاد دلیرانی خیال خ
کالشکریانی خواهد که و اعوان و عیال خود را شریک او ساخته موافقت
دادند و او خود را به سید عبدالرضا برادر سید علیخان و کوه کیلویه رفته شیخ فارس را که
توقیر نموده آهنگ اسیر از کردند و در یک فرسخی شیراز از لحمه سلطان با جمعی از قشون حرکت بی
وغیره که عدد ایشان سه هزار نفر میرسید بمدافعه بر آمد مغلوب گشته بقلعه تمکین جست و بعد از سیزده
روز که در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات گشت
محمد تقی خان که لحمه سلطان بالضروره با اتباع از قلعه بر آمده روز دیگر او را با رفقا بالتمام و در
محلی با کوچی سیلوستن قاسم بیک خنث آنها و اعوان ایشان در نهر جمعی با او موافقت ورزیده
بشیخ احمد مدنی و شیخ جباره که روسای آن قوم بودند دم از یکرنگی و وفاق زدند و رفته رفته ثبت
او شد که ایشان از لفاع یافته عدد ایشان به ده هزار رسید پس از وصول الخبر مزبوره جمعی محاصره قلعه

بغداد و محتاج جمعیت زیاد بود بنابر آن امر محمد حسین خان بیگلربیگی استراباد در اوایل که والی خراسان و تنبیه
مفسدان ابواب و تسکین سید علیخان والی حویزه مامور و فضلعلی استراباد و عزیز الله احسان و ...
روانه و اسمعیل خان حرمه حاکم فاین را با ما الی کوه کیلویه و لغاز و بهبهان و ولایات فارس حاکم جداگانه
از اردوی همایون تعیین و در حقیقت هر زد بقوا عساکر قزوینی انتزاع امر فوجی حکام مزبوره روانه فارس گشتند
و حکم والا صادر گردید طهماسب قلی خان جلایر حسب اختیار بعوق بعد از آن اصفهان و
اسمعیل خان حرمه الکاب کوه کیلویه با حکام و خنجر خشم در دستان جمعیت و بیگلربیگی بلخ
سند بدفع آن فتنه بر دل اند و رایات جهانگشا از مراد جاوید عازم بهده می رانی کشته بر امداد
زبان بیکران فیض مبادا شدند و لذا از آنجا عزاص ما جانی تنجار حجاب بارگاه سپهر جناب بعد
از عبور از دجله بکشت در حوالی کشته بغداد با تختگاه شاید عسکر روضه منصور مقابله گشتند کرده
چون قلعه کبان را انحصار به بانی بر در الملکان وقوع شد بود سکنه خردبرد از خوف حانی تموحتی بای
دماغ شده بعد از آنکه عسکران لشکر در سر لجه آن روم در آرا باکشته جلی حلقه بر در می زد بنفس کسان حرب
بار بغداد رفته در وی کر بر ترکان تیغ بی صحیح متصع کمر حلقه زن تا رسپهر اند در کرد بانجا جانب تحالت مقصد
رو گشته اهل حله و اما مین مقدسه نامیح کذا ابدا الفاک شدند و موکب جهان ارشم برای عازم
بغداد گشته و در رسید ترتیم حلیه آن السیکر قدیم کوکبه قزوینی بنیاد گشته سرادقات جلیل تحایف گرد دشت
قرشان موکب اقبال القلال سر بر بر اقبر خبر اطراف حرز ان منتقل محل قرار و مقام رسیف عساکر ظفر شعار

عبدالله احمد پاشا بعد که روز معتمدی را که از عتبه بدربار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و تجدید
دار دولت علیه عثمانیه در باب سنور از حد دستور قدیم و رد ولایات ادعای کفالت و ابراز فرمان
وکالت نموده بعد از تکرار معاهده مرخص و از رای عهد و بیمن زبانی باز عروض تقدیم خدمت
صدیق پاشا علاج نور از حی کرده بودند و کلام خسروانه نیز برای استمالت و دلجوئی اوزبکها برای
انوذ قبول گشته احمد پاشا فرامین آنحضرت بجانب عثمانیه رسانیدن کنجه و شیروان و ایروان
و نقلیس در باب تخلیه قلاع گوشته با معتمدان خود از برای کماشتگان ایشان روانه کرد اگرچه
در باب تراید ایشان از قلعه بر حسب فرمان همایون دولت عثمانیه معدرت خواهان اما کبسهای للای ندهند
دیگر فساد زنان از طرف او که در جنگ سهلان از شاه طهماسب و در جنگ عثمانی پاشا دستگیر
سپاه منصوره در آمده بود مصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه و لوازم خدمت
تقدیم رسانیدند از طرف نیز تمامی اسرا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا
و رای در بند گرفتار گشته بودند و دیگر طوایف بودند مخلع و مرخص گشتند اگرچه در سفر اول منظور
نظر ان بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند
آن حضرت مسکنه بود در بنوبت از ای اوان فصل ها فی بلد فاضله عزم زیارت کاظمین علیهم السلام
کرده از آنجا از راه حله با دراک طواف مشهدین مقدسین نجف اشرف و کربلا فایز گشته عطف عنان فرمودند

توجه موکب والا بجانب فارس بعزم دفع محمد خان بلوچ و شکست محمد خان و فرار او و وقایع آن آوان مسلسل آیات

جهان افروز پادشاهی شهر چی در عرض شش روز در ستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده و توپخانه از لاله
خرم آباد و قشلاق روانه دار السلطنه اصفهان گشتند چون ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر تخلی از سابق
ایمای پادشاهی سر باز زده بر جبین خط بطلان بر صفحه دنیا و دین کشیده از اصحاب محمد قلعه شوشتر
... که مصالح حویزه در قبول اطاعت و ... قرار کرده بعد از کار ... حویزه معاودت
... شاهنشاه از راه با علی لوای ... هزار ... بعد از ورود بقلعه ...
... روانه در ... جمعی را بر شوشتر تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه
... دار حویزه گشتند محمد حسین خان سردار که ... جلادت
... ما عزت ترکمان ... در قلعه ...
و در مقام مخالفت ... روز ... مکان ... مهمات پرداخته
عطوف خان ... شوشتر ... نمودند و در عرض راه خبر رسید اهالی شوشتر از وصول ...
نوحه ... افغان ... چاره ... قلعه ...
گشته روز دیگر سلطان ... سار کان در خلوت ... کرده ...
... ملک ... قهرمان ... حصار ... عباس ... بغداد ...
شوشتر حاکمی ... طایفه ... پادشاهی در
... سر ... بغداد ... جان ... از دل ...

دولت

در ماه ... ها وهشت و چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری آن ... به ترتیب ... ها ... ازاده

سردار الملک کوه کیلویه است متوجه گیر آمدند و نه ... در ... گذاشته مورد داشتند که

نیران منزل ... موکب منصوره روانه شود در یک منزلی اصفهان خبر رسید که طهماسب قلی خان

از اصفهان ... خان ... بکلا ... کوه کیلویه از ... حکومت حرکت کرده آید ... یکدیگر

ملحق گشته به دفع و رفع محمد بر دارند که محمد نیز با جمعیت خود از شیراز به مدافعه ایشان می‌آید بنابر

... از اصفهان گذشته ... خبر ... والا ... خواص سپاه ایشان اضطرار ...

در ماهور ... در محال موسوم به ... کنان ... طوفان ... نشستند و در آنجا معلوم شد که

محمد آمده در دربند ... توقف و جمعی از مقدمة الجیش ... جبل ... قراولان

از طرفین ... [illegible] ... هزیمت ... [illegible] ... جدائی ...

مکرر که جمعی از قراولان ... که خبر ... مسعود ... محمد ... محمد جمعی از ... کوه

اند ... خبر دار ... دلیران نصرت ... ماند ... نعمت در ... فوج ...

طلیعه سپاه ... قصور ... با ستحکام دربند و عدم ... خود ... اطراف کوه ... سپاه

و جمعیت ... راه عبور ... منصور ... فرود ... سپاه

دربند توقف و صبحگاهان بعزم دفع ... کرده با جنگ ... ان

مریخ صولت ... در محاذات ... دربند ... علم ... افراختند

و بخت خراب جانی هر کس از تفنگچیان صلابت قرین را از آن جانب گرفته و غرایب کوه نمودن ناچار با سوار شدند

فرهال بسیار از ان بمعنی ابوالدلبری طرف تاره کس افروخته نامدند شعله آتش درمیان برگشتند تنگ صعود

کرده هر چند تفنگچیان محمد آذر کوه را آتش از اعتام تفنگ فرو ریختند در تیرباران از ... قصد ایشان

سیاری ور سحاری کوه پیمائی تصدیق کرده به تبر در دست قدم گذاشته در میان سنگلاخ آن قلعه رسیدند

مردود سیلاب سیلابانه بیک نفس تمام از آن جانب تیره کورو شش شغال در ... اکثر هم بعزم

بی کوه بر آمده همین که حقیقه مردانگی همان گل شنود و نظر ان دفع حصار

ن تنل در مرحله عسرت طی شده ابی الممقو کوبان شند برکر بزا بهتر از لکو

دسته نجیل از داشته بودند بحکم والد فوج از راه بیلهان و جمعی از

راه ملک کراه عباس سردار و خته باده فوج رسید دلاوری را غازی و در زدن دستی و کشتن و

فکندن سپاه از رو سیاهت از قصه تیغ و سنان بکشیدند حتی محمد ابراهیم سردار رفیق بلکام

شام صرف زمام تعود بمقام که سه هزار اند بتو منتجا و دار تفنگچیان محمد حرم وصیت قرار اند ساخته

در فرار کوه بحکم اصلاح الدین جنابکر بر مکر دیده بنام و دستگیر دلاوران ملک کوه بوده است مطلوب شیخ

روان گشتند و جمع از بیرون او بود آن فتنه چون شکر ایشان بعوض کسب در آمد و از همان مکان طهارت به

قلیچ سردار با فوج نعیر انیان ما مور ساختند از آن از راه حیله و ربی خدمتی اند و امان خود را

نکوه کشیده شب همه جا بر خلاف جاده از راه سنت تار و دار دستیار آن شده زبان خوف او که بهر در سر اند

پناه بهم برده پس از راه جهرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز جمعی محمد باقر حمال از نقال
خود را با جبا خانه و اذوقه در دارا قرود قلعه سرکشیکلو لشگر گشته جمعی از افغان و بلوچ را ملحق و تحفظ آن جا گذاشته
فوق مستحفظان از بابت سیاهان در آمده قلعه را تسلیم قاسم بیگ داغستانی لعد سلطان را که با ورلان تا مقید
مقید در شیراز مرخص ساخته نمود میر سردار گردید سردار بکرون ها با انتظار جمعیت با مکنت و باز
سقاف ان با آنکه ایلات گرمسیر کوس عزم را بر رای کرده روانه شد لشگر محمد بعبار و رود لار محمد خان
خان بلوچ را بر سم استمالت بر اهالی انجا فرستاده کوتوال قلعه بحر را با رفقای او گرفته محبوس
محمد را به پیام بز و نفنگ ایلات قلعه گشا با کوس خنس محمد با جار بجانب ... شتافته
مقابل لشگر سردار تا خطه لار اضطرار زمام عنان نیکه بود وارد شیراز گرفتاری را روانه دار الانوار
خیر الامان حضرت ظل الله بعد لار گشت محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست و سیم شعبان
وارد شیراز و ... از راه مهر خدا گشته بود در هشتم ماه صیام مومن ... حسن
خبر فرار محمد ... عوض ... نور کرد ... او همایونی ... بمقدوم طهماسب خان
سردار عالی حضرت شهریار را در ... جهرم گذاشته ... عازم درگاه جهان پناه نمود
سردار نیز مقدم ماه ... علیه شهریار ... ارشاد ... مستعجلا کابل
رفته از ... فرصت ... بنیه محمد ... لعد ... در قلعه کعبه

جمعیت هستند با فارسی اکثر طالب امان و متعهد خدمت گشته اند مقرر گردید که مشایخ مذکور را
با اولاد و فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه استرآباد دست خوش عساکر منصوره لذا راه کوه لرستان
وارد اصفهان شوند و در آن اوان شاهزاده کامکار مرتضی قلی میرزا در رفیق فرمان از خراسان
مامور بحضور شده بود وارد شیراز به نقش بساط کردون بساط اقدس سرفراز شدند وقایع سال
فرخنده فال اودئیل مطابق سنه ۱۱۴۶ نوروز فیروز بهجت انجام عشرت آغاز روز بیست سیم شوال
... بشر لذا اتفاق کنار الشط اجل احمد پاشا والی بغداد در عهده دو ماه برای
... دولت عثمانی استمهال کرده بود خبر صحیح نیامد و بوصول عریضه اولیای
ابدولت ... فارس در انقضاء امر صلح و استقرار امور بدفع الوقت می گذرانیدند
فیصل و تسلط مهام حورستان و بنادر فارس و کرمانی را به لطفعلی قلیخان سردار موکول و تمام مهم محمد
و شیخ احمد را با محمل و میرزا تقی شیرازی را که تا آن زمان با استیفای فارس سرافرازی داشت به منصب ایالت
سرفرازی داده و خاطر از نظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذیقعده بامداد روز
از نوروز بهجت اندوز انقضا یافته بود بعزم استرداد ممالک محروسه از تصرف روسیه در روز سه شنبه
نصرت طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت و در منزل ارس و بیس بمحال لرد
خواجه بن حاجی اسلام از خراسان وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال
ابن شاهرخ میرزا خلف ارجمند شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا که بتاریخ یوم الاحد نهم شوال روز

نوروز مطابق سنه ۱۱۴۶ بود بشارت عشرت کبری از زوار گذشته از آن جمله مخدره سرادقات سلطنت فاطمه سلطان

بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم بعرصه وجود گذاشته از ورود این نسیم بهجت شمیم ابر مرده روح مرور

گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفهای شگفتگی در حدایق دلها شکفته گشت و مؤلف این تاریخ محمد مهدی

در تعیین تاریخ مولد این نوباوه دلپذیر بفال حال فرخنده مآل آلعوض رویند حدیقه اقبال از قرآن مجید تفأل

نمود این آیه آمد و کذلک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث و الله

غالب علی امره و حسب الامر همایون بضبط این بشارت مبارکه مأمور شد و شاه رحم با ده تاریخ آرید و از

نسل فرخنده در کمال بهجت و سرور بهضت کرده در بیست و پنجم ذی قعده اصفهان را مورد مقدم اشرف

ساختند و اهالی اصفهان بکوچه و بازار هنگام ورود نشاط پرداخته میدان نقش جهان در دستور ایام جشن اعظم آرام

یافت و از دروازه تا در دولتخانه طوطی‌های بحر عمان و این منزل بساط گلدوزی کشیدند و اهل نغمه و ارباب

طرب فوج فوج در هر جا مشغول رامشگری و رونق ستگی بازار نهره مشتری گردیده بودند و در همان روز عبدالکریم

افندی صاحب عسکر روم در محاربه عثمان پاشا بر دست عسکر نصرت‌نشان گرفتار بدست پای مصحوب او ارسال

بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با نامه خلاصی ایلچی رستم سفیر در دار الحکومه اعزاز و آمده در اصفهان

بوقف رسید رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر برین بود که عبدالله پاشا

کوپرلی در باب از دربار قیصری سرداری با امور صلح و جنگ مأذون و در دربار گیتی توقف وارد و معتمدی

نیز از این طرف نزد پاشای مزبور فرستاده امور را بنحوی که مصلحت دانند بانجام رسانیده ... [illegible]

نزد و الا الا لایح بود غرض اولیای دولت عثمانیه تأخیر و دفع الوقت است بنابر آن بشرط ... [illegible]

رای جهانگشا را از قصد منحرف و خصم به بهانهٔ اظهار جمعیت شکستهای کار خود را در نظر نماید لاجرم ان

سجیهٔ مرضیهٔ حضرت شهریاری است هر اوان که بمطلب مقاصد کارسازی مفتوح شده بدون تصدیع وصول

و بکلی این مدعا تحصیل بوند و برای اتمام حجت احدی را باتفاق رفیقی از راه بغداد نزد عبدالله

پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود از جدال این است که اگر تصرف دادند فبها

والا هر مهیا و مهمانی پذیرا باشند هرگاه خود از اقتضای ایمان غافل رسیده بنا کار را یکسو بریم

[illegible] حالی روی سیه کسلا باشد [illegible] خالی کرده سپرده در پای

شهد ششتر و قلعهٔ ایروان را تسلیم کرده بودند در اصفهان [illegible]

دولتجاه را روز [illegible] تا مورد [illegible] و متوحش شده هر جا در موکب همایون باشند در بیابان

حرکت موکب همایون از اصفهان بجانب ششتر و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ و وقایع عرض راه بعد از نظام مهام اصفهان

در دهم محرم سنهٔ ۱۱۴۶ الوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید

که طهماسب قلیخان سردار بعد از [illegible] از [illegible] جهان بسنجر قلعهٔ [illegible] و قلعهٔ عوض مسکن

اعراب [illegible] پرداخته بعد از انجام کار [illegible] بمحاصرهٔ [illegible] مشغول [illegible] قلعهٔ [illegible] متعلق

به شیخ احمد مدنی [illegible] اکثر مخالفان [illegible] جمعیت کامل [illegible]

و اتفاق [illegible] محمد بلوچ که در آن [illegible] قلعه دستی بود [illegible] گشته بعزم [illegible]

از شیخ احمد عازم کمک شده و در یک فرسخی آن مواضع جمعیت خود را بر عدلش و مبالغه بکر سند
رایت قزلباش افراخت سردار از استماع خبر دار گشته جمعی را به محاصرهٔ قلعهٔ باغ و گوشمال طایفهٔ باجی تعیین نموده
خود با فوجی بر سر محمد ابلقار و جمعی از جوانان او را گرفتار و قتل کرده محمد با معدودی سمت بولحات دیلمان
فرار در راه دیبی شیخ لعهد از مبادی حال همیشه منشار اختلال امور بولحات و منشاء مفاسد کلیه از و صادر
می‌شد سردار به تسخیر قلعهٔ او عازم گشت و در اندک روزی سینه بر قلعه رفته گشته شیخ احمد [illegible] را با تمامی
اهل قلعه دستگیر و جمیع مساکن را خانهٔ [illegible] در بنا در پی بود بتصرف جنود مسعود [illegible]
قلعه‌ای را که آشیانهٔ فساد بود ویران [illegible] و اهل قلاع را که [illegible] بنده [illegible]
واحد بدکور را با چند نفر از رؤسای [illegible] بدرگاه سپهر اقتدار فرستاد [illegible] در [illegible] نمود
سر بگریبان سینه کشیده پناه محمد بعد از فرار بحوالی قلعهٔ کماک راه نجات از هر سو مسدود دیده بجانب سوانقلب
ساخته از آنجا به کشتی نشسته بر جزیره [illegible] مسکن اعراب بود آن کتخدا شیخ علی و کدخدا
رسید بود که کوچ او در شهر بجبل گرفتار [illegible] زبانی شده بود محمد را با رفقای او دستگیر کرده بمدد
دست آویز نجات گرفتاران خود ساخته در ازای آن خدمت بعواطف و احسان و حصول مطلب
بهره‌مند گشته و سردار محمد را با رفقا نفیه روانهٔ اصفهان ساخت چون بکرر حضرت ظل اللهی از قصورات
او اغماض عین فرموده مطلوق النصار خاطر رحمت [illegible] ساخته بودند در اوایل [illegible]
بود او را [illegible] کوه کیلویه سرافراز کرده روانه ساختند در عرض [illegible] آن اوراد [illegible]

باشمرده فرمودند که اگر این مقوله مصدوقه حضرت ... باور نمی‌کنی چشمهای تو نمک کوران اوجاق خواهد شد او

نیز نکرده قبول بر دیده نهاده مرخص شده که در ... و ... که این ... دقایق از دولتخواهی بعمل

ورود او باصفهان ... همایون در همانجا ... وعده ... آمده چشمهای او را بعبرة للناظرین

از حدقه برآورده و چنان از حدقه برآورده و چنان از جا کنده که ... مولانا ... چشم کور شده بود در بیا

را بچشم خود معاینه دیده و بفاصله ... روز ... قدم براه عدم گذاشت و در ... ماه صفر موکب

همایون از همدان حرکت و چون ... شده بود ... نورخان بابالو که در آن اوان حاکم اردبیل بود

سنه ... والله ... به اردبیل ... در قلعه ... محال ... موکب ... مصطفی ... خان ... سال

را بر ... فرمان ... کرده ... از راه ... دار المکان و خانه ... بر ...

دیده روانه ... خراسان شدند ... عازم ... گشته چون معتمد ... بالطل بود

... قیصری برای تحلیه ... بودند ... بمجلس ... احوال ... در تبریز

ساخته بعد در روز ورود موکب ... الامرا ... سعادت ... جواهر ... و

رخصت انصراف یافتند ... خان ... دار المرز ... جمعی از ... احکام ...

... احکام ... و تقدم دیگر ... نمودند ... با جمعیت خود در آن ...

توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ ... محمد ... چون جمعی از طوایف

... در ... جاهای ... خود ... از راه ... بخت ... خان

فرو گذاشت محالی که نه بظهور می رسانیدند لهذا حکام آنجا را وارد ممالک و کیلات جمعیت آنها گردانیده
وقوع اضطرار خان حلوطرف سمت دیه تنبیه آن بغی گستران کرده را که در شعبها حکام دگرگونه
کوه تحصن و خفا اختیار کرده بودند بر وجه شایع گوشمال دادند حالا که سیم ربیع الاول خطه ارزنه بلب
منعقد گوانه عطف کردیم

در بیان کیفیت تسخیر شروان و قاضی قموق و تنز ... داغستان و فرار سرخای

بعد از
باردوی ما تا جا بار القصا عبد الله پاشای سر عسکر وارد و عرایض رسانیده مسئول اهالی
ولایات را موقوف داشته بعد از آن ایلچی معتبری نزد پاشای عثمانلی فرستاده و ادای رد عطا
این دولتین در برابر قبل از رنگی برآمده و خشک وضع منتظر کرده و ولایات را سپارند و اخراج
بوسیله فرستاده انصراف انتظار سیف جواب جنگ انتظار کرده سر پاشایان سرحدی بحرکت باز رفت
بود این قبض اقوال نکرده فرستاده آن الحمد پاشا را راه گفت و گو نداده اند و بدستیاری جابجا
دستان سعی کنند بر حکم آن گفته و در کمکره در ماخ نیست سر عسکر و پاشایان دیگر جابجا جنگ از
جمله پاشایان مربور فرمان همایون بخط شریف با اسم ایشان موافق قانون در دولت عثمانلی اصدار یافته
بود سرخای خان لزگی بوده و در اوان ارحاء دولت عثمانلی و در ایالت شروان و داغستان در حوزه فرمانده
دولت و حاکم شروان را بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود برای سرخای ارسال و
سرخای آنجا فرمان را برگشته جواب للطالب از دهان حوصله بیش افزون بود حاکم شیروان نوشته دارالجا

درج کرده بود هر ممالک شیروان بتصرف شمسیها شیروان از کنجه گذشته بعد بغداد اهالی نخجوان در آن
ولایات راه دخالت نیست لشکر گوشمال اکبر زیاده بر حزو ربیها بجا ضمیر انور فتح شیروان بکلید فتح الباب
فلاح دیگر ساخته در بیست و هفتم ربیع الاول ورود موکب همایون بکنار رود کر واقع گشته سرخای از آوازه
توجه آن زمان خود را خوار و نظمات جهان ابوی آن بحر زخار را رو بدیار شیروان کرده بود
نخجوان کشته در بیست و هشتم ماه مزبور بعد جهات بر نود وصول یافته قلعه شماخی از دست محمد قلیخان
سعدلو حاکم اردهان با اهالی آن ملک سربلندی یافته قبیح و عوض سبب جمعی از ازبکیه و کرد سر زدند در محل کومه
بیلقی در منزل شماخی واقع است و اصعب مواضع سلسله جبال العقاب داده در پشت کوه فرستادند
فوجی از سپاه نصرت پناه از آنجا خبر یافته بعضی بمود با صد سر زنده و اسیران ایشان بدست آمده با اعتو حصار
توسن شهریاری با طلاق ایلغار فرمان داده بکمک سپاه شیروان ایشان را بدست فرمان خداوند فلک سیر
دو صد جان و اهل خدمت و جمعی بعد از گرفتاری محمد درویش بصدور انجام امور فارس او موکد ساخته در شش بود
در طهماسب قلیخان سردار فارس بالفعل از حوالی بجاپای وارد گردید سپه اقتدار کرده در ماه محرم در حجی
سرحد رستان نوس سعادت اندوختند در خلال این احوال خبر رسید سرخای خان با فوجی کثیر از کنجه
قبله جمعیت کرده نوای فساد در شماخی داده بسبب شهریار لشکر کنجه و اعوقه را با شاهزاده
رضاقلی میرزا در قلعه ... کد گشته جنگل عمیق در پانزده منزلی شماخی واقع و منتهای
داغستان در آن آوان بمسکن و مقام سرخای و در شبانه فرار آن مغرور خود رایی بوده اکلاده

بجهات متوجهه لشکر ظفر اثر تسخیر و تدبیر مکان آن وجهه همت خجسته ... بوده ... بانجام

جلو و هم از ده هزار نفر از بهادران نامی جدید سپاهی آهنگ توقف کرده طهماسب قلی خان سردار

نمودند ۳ روز بعد از حرکت موکب فیروز هم الله فرماندهی لشکر نصرت اثر گرفته

[illegible] به سرخانی متوجه شده بعد از ... همراه ... در موکب والا ... محمد ... شکسته

از راه فارس و سیستان روانه ... سپهسالاران آنجا ... مخصوص

جوش داشته و در یکی از ... کمال اعمال دلاور سال خبر رسید که سرخانی در موضع ... بود ... بایمن

قلعه و سپاهی واقع ... بامر داد جنگ کرده لشکر ... یافته روانه ... اتصال ...

سرخانی بعد از وقوع سپاه جمعیت خود ... که به ... سعید خجسته والا قلعه ... والا ... که ... جاری

راجع و الاحاد ... بانسال ... و ... والی ... استمداد نموده ... بنام ... والا ...

کرمانی ... گرده ... باقی ... مصطفی ... و ...

و ... سلطان ... هزار نفر از ... بمعاودت سرخانی از ... گذشته ... بهم

جهت ... هزار کس در عسکر سرخانی فراهم آمده سردار ... برفاقت او ... ور ... متوجه

حرکت و سرخانی پس از وقوع جمیع ... خود در مکان موسوم بدلوه ... از ... بکوه و از

۱۰

به ... اتصال دارد سر راه جنود منصور تعیین نموده ... فوجی دیگر

... داده و از طرف ... تار ... سپاه سردار ... جمعیت اول ... حجل ... سان

جنگل بود از انبوه خصم خبر یافته تصور اینکه قزلباش غلام سرخای در مقابله پیش آمده دل از
بستر و آویز بر داخته ایشان را استعلام و منهزم ساخته نوعی [illegible] آن گروه لولی قزلباش [illegible] بودند
در او نخفتند و از کثرت سلطنول [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] سر به [illegible] رسیده
عنان کیان [illegible] داده روی بر تافتند و از هزیمت آن گروه قلب لشکر سرخای [illegible]
سلک قزلباشان از هم گسیختند و جمع کثیر از ایشان [illegible] مدارج گشته رو به سمت [illegible] سرخای
بعادت تمق [illegible] در شامی اردو [illegible] ایشان [illegible] دلیران طرف
غازیان قزلباش قلعه خاص [illegible] سرخای و [illegible] معمور بود
و عمارت [illegible] زده بوده [illegible] جمعی از سر راه قزلباشان
در ساله سرخای [illegible] بسمت تمق مطلع بود بعد از [illegible] خاص
قزلباش [illegible] از راه میان کوه گذشته بعد در دلیران [illegible] صبح
گشته جمعی از لکزیه [illegible] از راه دهشت طریق فرار [illegible] بسمت تمق افغانان [illegible] قزلباشان
راه دور و دراز [illegible] قدم [illegible] بعد [illegible] منصور گشته [illegible] خصم
را [illegible] در آمد [illegible] سلطان [illegible] مهدار [illegible] گرد [illegible] ولد
گشته بعد از [illegible] نیزه [illegible] خان [illegible]
[illegible] دریا [illegible] در عرض راه [illegible] افغان [illegible] طی [illegible]

قرین تملک و بسیار خسته شدند و تمامی ایلات و اتباع در کوهستانات سر راه او بر تفرقه کرنال
درآمد القصه در عرض ده روز تا برده منزل صعب المسالک کوهستانات سخت را با توپخانه طی کرده در
اثنای مسالک توپ و اثقالات علاوه بر آن ساده کمان و اقلام خیال بجز نقل و تحویل می‌شد
و در سه پنج دارند و به هر یک بلکه زیاده اقوام [illegible] د باد رفتار زرین لگام را بجا ممنوع
اعتبار خرام داده در عرض راه غزنه [illegible] بی عنوان بصیرت و صدور منسوبان فی ما بین تاخیر
حرکت موکب والا رسید چون در دار النصر صبح همایون رخ داده و در اوقات که
قبول ننموده حکم والا صادر شد در صورتی که در آنجا عمر تحویل خواهد بود [illegible] سپاهی و کلاه
حضور [illegible] و الا راه این سیاق [illegible] را به تخت جواهر آن گونه خیال منسوب است و قشون
لزوم این وقوع ارده‌ها مهابت صف سنان نتوان است لاجرم جای ها تماما رکنه در آن جمعیت تحدید
نموده در کنار رودخانه به فرسخی عمیق نسبت دیار را که بجز منحصر دردی بود شکسته مهیای دفاع و
جدال شد و آن رودخانه است در میان دره عمیق جای آسمان موج آتش چهره نمایی
باهی از دار تعمیق قعرش کار غواص اندیشه در تیاهی بعد از زمانی شعله اور ریشک زمورک و
تفنگ از طرفین هنگامه جنگ بالا گرم کرد عثمان خان حاکم ابدالی با طایفه افغان نامور معبود کشتند و
در بسیار راهی بار یک تر از مژگان دیده با محمد سید اکرده جمعی منتظر در طرفه العین سکنز از باد صرصر
گذ [illegible] بی دل کر را از ملاحظه این حال زمام قرار از دست رفته روی به بنگاه فستند و کوکبه ظفر قرین معاودت

جمعی انبوه
افواج افغان از غایت غرور که تا رسیدن لشکر بانی کرده اند خود را نکوده سامانند هر چند
از ایشان خانه زین خالی کرده رخت بیکبار بعدم کشیدند لیکن سرخای گرفته بود با معدودی کوچ و
کلفت خود در آنجا بود و چون از قرب فوج بر درستی بهر بار ادبار حرکت آواره انسر آن در بیابان
به سور و سر دهقانه و سرای و رخت و قصبات فتح موج زنان و قصد و نهب غالبه [illegible]
افکنده گشته بکنج و کامی صحیح سعی دلیران زمین او داخل هر سه نهفته و بسته که در آن نهال در از نکار
کرده آنچه از خزینه و دفینه سرخای در آبادی آنجا در ظاهر موجود بود در سنه بر طبق حوص کرد
حاصل دولت عاد ولکن خان شمخال که از نکبت داغستان بود در این سرزمین گرفت انداز بعقل عقبه
سعادت قرین گشته بمنصب عالی شمخالی و خلاع فاخره سرفرازی یافته مشغول خدمت و مستدعی تقصیر
اهالی آن سرزمین گردید چون جمعی و ملیا در رکاب فتح بود در تکتاح حسابات و طلاق مانع عبور فیصل گرد
و کار سرخای نیز فارغ از آن بود در خور معطل زند بعد از یک هفته در ماکن داخل امر دوخته
و مبادی الحادی را بر آن جمعی از آنکه در آن در ضد ساز گرفتار بودند و کور آوا شمخالی بخشیده
در فسخ عفو جرید الاعمال فوق کشیده صرف نام کردند و بعد از ورود ملک الرحمن بار داغستان
معلوم گردید که آنجا طغیان پیش آورده ملک افغانه بمورد سعی که منصب شکسته قلعه کوه
از اسفانی کرده اند موکلی والله دوزی روز شنبه رود فرود آمده جمع گردیدن حرب اسباب ملک فراوان قسما
و قمع و عدوان با ایشان در حال مستولی گردید بر آن آنسه افواج منصوره را فتح و ماموری بعد غنیمت

جهانگشای بتسخیر ممالک شام مانند خورشید بوالا رود دهان افلاک گیر نصرت روز دیگر بعزم تسخیر شعبان کوه

وصعود بر درجات آن کوه فلک شکوه برفراز کوه لیس قرار گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بموضع زمان

و نسوان آن طایفه که خلاص داشتند روانه حصه اصحاب را بیایی تحمل از جا بدر فرقه اعیان را که کعبه چهر

با جمعی از دلاوران شعاب فراریان بجهت سرداران شاه طی لب عنان بلند والولعی بود کیان

کعبه بسیاری از آن طایفه را از شعار حیات ملک لعکندند جمعی کثیر را اسیر گرفته همه را که در آن حدود

اطفال شیرخوار و شیخ سالخورده را در میان دریا و آبها انداخته هم حالی را که حق تعالی نعیم در سر حرص

را العله حال نجات کشیدند منکام حرص و سر سودای خود بسدادی قلعه بلند رخت بمنزل عرب

کشیدند بوکشور کیر بعزم سرکشی از باره کوه سر بر آورده رایت عزو شان در آنمکان افراختن آن گروه

حمله بسبب صعوبت کوهستانهای آنجا اردوی همایون از آن راه تعذر در رفت امر والا نصدور

رسید که اردوی را از راه سکجه بساحل ارس روانه فیله شوند در روز دیگر حضرت ظل الله جاهم متوجه

فید گشتند و الحق راهی بود غیر مسلوک رختهای در بعض مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت و صاروج

بر آورده احداث راه کرده که یک یک نفر در کمال دقت و خطر از آن بگذشتند در سه فرسخ ارتفاع و صعوبت

در سنح مسافت صد شعور لحضرت با ملتزمان رکاب تمام آن کوه را با ساحل که بهمه سنگهای سخت سخت گذرانیده

ر در روز کم آنرا پنج فرسخ کشوده منازل دهم حالی الدل بکافی فیله رالبحار نقش قدم قلعه الکا خبیث

ولایت روز یکشنبه لشکر فیروز شاه بدار بکر سعی آمده باردوی همایون پیوسته و بعد از شوق هر در شماخی

می بود بروفق فرمان بکمک فروزان روانه شده و جمعی طهماسب قلیخان را بسرداری قندهار مخصوص گردانید
بعد از شکست سرخای بجوی مقرر راه شماخی عازم تنبیه لزگیه شد و علی خان حاکم ایروان را نیز با فوجی از افواج
روانه ساخته در حوالی نوروز در برابر طهماسب قلیخان ملحق بود و در آن ایام مژده رسید که
طهمورث میرزا ولد [illegible] علیخان [illegible] برادرزاده او بعوام لگزیه
کردن [illegible] رسید [illegible] سپاهیان گنجه و تفلیس
که بوقت [illegible] پاشای والی [illegible] با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده با مداد سرخای می آمد و والی
زاده های [illegible] با فوجی از گرجیه جمعیت در عرض راه کاخت بر ایشان ریخته تا نصف نفر از روسیه
قشلاق و [illegible] جمعیت [illegible] جماعه بتفرقه بدر گشته پاشای فرصت [illegible] بقلعه تفلیس فرار نمایند
والی زاده ها در [illegible] حدود [illegible] و انواع [illegible] بهره مند [illegible] بعد از معرفت
روزی [illegible] درگاه قبله [illegible] سعادت معرفت [illegible] تسخیر گنجه توالی [illegible] اقراخند

در بیان توجه موکب همایون بجانب همایون بجانب گنجه و محاصره قلعه گنجه و [illegible] آن ایام بهجت التیام

مجملی از انتظام امور سرداری
دتنبیه لزگیه در عرض [illegible] فراغ حاصل شد در چهار ربیع الاول [illegible] طرف [illegible] سلطان
گنجه [illegible] کشور [illegible] با افواج
طرف [illegible] عود [illegible] در [illegible] کلیسا [illegible] گنجه [illegible] بارگاه [illegible] زده

سلطان فاتح کلی منصور بخت که با ماکلی عثمانیه آوان روس با عساکر بادشاه مدد و سپاه
تا تار جمعی از روس آمده تا تار به محافظت قلعه مامور بود شهر را خالی نمود تا از بحضن و قلعه داری گرگی
حد بود سکندر مقام گمشته توپهای روس بکام را انجاف قلعه بر حرام مکان گشته اطراف
قلعه را دیده و دیده روز دیگر اصحاب جنگ از میان میدان شهر تا بالای حصار کنجکاو گشتند
فاصله بود طرح سینه رخنه چادر جانب ... انداز حمل آلام از دسته بسته بر سینه نعش و از سر
طرف دیگر مورچه های معین و مقرر گشته بر فوج شمس و بهر سه گرده به مکان اخصاص بالای وجمعی از
جانب خرابی قادر انداز منارهای مسجد را بر ظرف قلعه و در سر آن حصن منش سنگ واقع بود
حوالی گاه حوت که آغاز کمان داری نموده تحت توپچیان روضه منارهای مر بود را که قلعه
آثار جبل به آن دسته مهارت داشتند در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردیدند
توپچیان از مصارف منارهای میان قلعه را که روضه سرکوب بسته دلداری خود بودند بوستان
محافظ باروها اندک روزی از منارها فرار انجا نکوهند از حصار جانب بالا اندازان
آن رزم جانب بالای حواله فاصل ارواح کردید و آتش فولادهای آتش را که در جو مانند
سر به فلک کشیده بود از جوش صاعقه بالای شکست دادند بعد از آن جرابهای بلند بسته بودند که
از منازل نوازل سماوی بود و مصالح شهر از چوب بنا بعضی بر زینت داده شهابهای قلعه
سرکوب قلعه کسانی خشت ها همین بر آن قلعه های چوبین قامت ستغالی عالم می کداز و روح

قلعه را اساس متین آتشبار الصدمه توپ گران سنگ از بنا در آورده جهان جهان عظیم را نمونه عظیم رستم می کردند

منجنیقهای گردون توان مرتب گشته از دهان منجنیق و خمپاره امطار بلیغ علیهم حجارة

بر قلعگیان فرو ریختند و مردان دلیر از کوه بستن برج و حرف سینه کوشیده از طرفین نقب کندن

نقب داده و دست ... [illegible] دلاوران نقب بپای حصار رسانیدند

آتش دادند چاک بنیاد حصار جمعی از [illegible] نقب بصدمهای مختلف

ناگهان بقایای روسیه که از منافذ برده باطل [illegible] آتش نقب دیگر ... برآمد

می باروت رفته بود شدند جوانان که مسلحان رستم ... بر فراز قلعه بند

به افروختن شعله ... صبار ... حکم والا نقب را آتش داده از اطراف قلعه

ولوله کوس و برکاح فرو ریزه ... زلزله و ... در افکندند قلعگیان را ...

همان نقب ... پاره ... خصار از ... خاصه ... عام

کرده همین قرار ... قلعه ... مقام ... مردان کار کردید شهزاده ... نقبهای

دیگر در گرفته از آنجا ... قلعه ... خصار ... بسیار ... بود اگرچه

عدو ... معلوم ... قلعه ... نقل الواقعه ... نمود بوضوح

... از ... نقب ... از ... بروج

بالوگی ... در دفعه نقب ... آورد ... دلاوران

مصطلحه باطال کرده بلقب دیگر عقده دلبر اسکافه از آن پس زلزلی خانمان سوز سیستی حملان

از خرابی جانی و سینه دار کردید چند دفعه تفنگهای طرفین یکدیگر رسیده در همان توپ با کار و حرکت طالجه

دست و گریبان شدند و یک دفعه نیز بهنگام عصر در دو فوج مستحفظان در سینه مشغول حرکت

بودند روم نیز با خمپاره‌های دسته [illegible] حه بر خیل دو دیده خمپاره‌ها آتش داده

بی حساب بجهت داران آتش [illegible] بیک توم کرده در شیشه اهل سینه را تا منتهای میدان

دوانیدند و از طرف دلاوران ارادت و دلیران جلادت با بیقیاس کشته مروم نیز در آویخته

جمعی را در خاک و خون کشیده تتمه را از سر سینه دار کردند جمعی بهادران نامی با جنس کنود کیر را از روز در سینه

پای بوحه ریخته کرده تکه‌ها بر یک از کار کردن و فرمان پدران می بردند قلعه گیان ابتغا را با فره

در آن توقف بحکم با مرده بود تفنگ از آنکه مثقال می‌ریختند و اگر خدیو اولوالعزم از فراز دین شعله

ان الحکم بر یورد و سر شد از حرف عمر سایی از راه روان طرفی جانبی بال آتش جان سوز

در دیگر دفعه جان اتفاق اداره در دفعی سر در کردن فرار سینه بهمدستی با حق

اوان باملد کرده از سر سینه کار کاره‌ان هوشیار می‌کنود گلوله توپ شخص را اینده مورد جان

سران شخص ریزه صورت و لباس آن شخص را باشند در همانجا بحد بدخانه فرموفد و بهمین نهج بدی

میران جنگ التفات صحت شعار بخلاف تفضی در آن روز خورده می‌شد و اکثر از اردو می‌شد در آن

قلعه با گلوله بود تفنگ و خمپاره پاس شب فرو ریخت و از آن جمله فوج عساکر با حاکم آن بساط

بود و در حصار بضرب گلوله توپ رخنه‌ها درآمد و دیگری ولد عباس‌خان بانی توپ باشی نقب توجه

برج را کباب کرده و از آن طرف میرعلیخان ملک توپچی باشی هر در برج توپخانه نصب نمود تا بگلوله خمپاره

قلعگیان راه فرار مسدود گردید و تا غره رمضان اوقات شبانه‌روزی صرف پر کردن خندق نمود اما از آنجا که خندق

قلعه از سنگ تحفه و خار بود بحوالی وصحنه سکنای عظیم اما نیز سبب رالد خندق کنگره‌ها و مبانی برج

حائل آمد بعد چندی سنگ تیر برف و باران توپ‌ها [illegible] استحکام نشده توده خاک شده بود

رست از برکت آنها بارها شکست پرسنگ شهر و دیگر را از آن رخنه‌ها بر برج و سمت بابی برف

حوت قلعه را از آن سمت گرفت شد بنیان هر شب داده از آن شدند بر دیوار حاجی بابا حصار

دیروز صبح اول سمت انهدام یافته نصف قلعه را از آن فرود گرفت و لاجرم عیاران در درون آن عوض خانه حسابی شدند

لاینفک با استحصار امداد عبدالله پاشا کوچک اوغلی که در آن اوقات از اعاظم سر عسکر منصوب و اولاده

اندرون استیلای هیبت نسبت بر دیوار امید و الغ داده لکن از قلعه والی برج می دارند درگی

خندق راه رخنه لازم کوشش و تمسک بود دربار سحر قلعه بعمارات آمده از آنجا حملک آسمان نمود و در

پادشاه قضای مفتاح افتتاح الوان مقاصد در کف منه بر علی تمتاب مشیر عمدی باخر یافت

جمیع ایوان‌های گاه راه و رسم خدیو کشور گشا نمود فوج دلیران حامل اسلام و عساکر نظام

انتقام را البرکرد که خدا بفرار حوادث کرام ورز علی رخصت تسخیر اطراف قلعه بانمود و لاق

حصار شهر را بر حالت شدید مستحکم ساختند جمیع سرداران صفی خان لعابگو نمودند

که به اتفاق بابا و دانی و اردباوردانی که حصه از مشغول محاصره قلعه بودند با شمشیر جلادت تسخیر قلاع و

برور سرپنجه اقبال برزوال حصون و دواکر در ساعت معدود مسخر گردید مجاهدین الات آن بلاد را بسنان الله العزیز

ضمن وقایع ایام که نگاشته قلم صدق رقم خواهد گشت سأتلوا علیکم منه ذکرا

و از جمله قوت اقبال آنکه در ایام محاصره گنجه بجنب اردوی همایون در سر توپ واقع شده بود

سنگ‌بیلی در برابر خیمه خسروانه کشیده بودند نیز مراد بود بجانب لشکر می آمد با آنکه از اتفاقات

در خیمه حرم محترم روزی در سر بساط نشسته بود به عزم حرکت برخاسته در ایام محاصره تیر از

اتفاق آماده کرده فی الفور از قلعه توپی انداز شده گلوله در پهلوی نشستن بر زمین آمد و جان

ایشان به نگهبانی حفظ الهی از آفات بی مثال گذشت

بیان تنبیه ترکان الکه جار و تله و صادر [illegible]

ایام توقف گنجه در جنب [illegible] ایام جار و جلیل در خارج گنجه توقف داشت جمعی از اردوی الکه جار و تله

وارد و دربار گشته گشته بمیعاد سوراخ تعهد کرده بودند جمعی ملازم رکاب رستم ف ورود رکاب

حضور رسید ولیف حاضر ساختند جمعی ورای موعد اثری از وعده بظهور رسید جمعی از خوانین و حکام

و سپاه نصرت فرجام را که در حدود و اعمال مستعد و منتظر فرمان بودند به تنبیه الطایفه

تعین کرده فوجی هم از عسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی کلکچیان خنجر

گذار کرده شاهزاده امام قلیخان از ایل مسنو و دیگر بیرون ماموری کشتند و مامور

ز انعقاد جمعیت متوجه مسکن الجماعت گشته ازالطایفه نیز از قلاع و مساکن خود در

تحصن بقلعه کوهی که در میان فرزندان آن بزرگ البرز پرورده دامان فعین کوه کشیده مانند کوه کمر

بعزم جنگ تشدید و علی العقله سوار دنباله جمعی لشکر فرزندان اثر بهجوم آوردند و ازدحامی

الحاصل کوه را از ما جایگاه گلوله تفنگ ساختند لاحول ایشان به تیر بلا منت کرده جمعی کثیر از ایشان

بعوض تیغ در آمده روی بر تافتند و به تفنگ [illegible] یکصد و پنجاه تن از آن طایفه

بر درد سر داشتند و اکثر را ناچار در آورده بکمند [illegible] سر بریدند و باقی فرار کردند و کس زنان

را اسیر زده اموال و مواشی ایشان را عرصه تلف و نهب و تاراج و ذکور و اناث آن طایفه را که در صدد فرار

باقی بودند مرد و زن داماد و فرزند خسته و مجروح ساختند به نسیم مشتاق زر رسید و خیالات ماالکرام سرکرده رهبر

میان آن جماعت که سر بریدند از کنبد بود و اکثر آن اعیان و بزرگان آن علم بر دوش

[illegible] نموده اسیر بودند هر چند از ره نیدامند حقیقت حال کس بعنوان خود را [illegible] نمود

الحکم والله بنهار با یک تن جمعی از اولاد آن گروه در ارده بعضی رده با سلسله کل

گرفتار آمده زنجیر کاران حواله قید و بند گردیدند و بعوض رسیده جمعی از طوایف بختیاری اطوار

سرکشی و استکبار کرده اند از موقع غلامان خان خانان و تکدی کرده قیام نمودند تا طایفه خبر

بر مامور گشته در محال موسوم به زرد در قلعه کوهی ساکن [illegible] با اطراف کوه گورس مرده

لعقد کرده و کوچ از طایفه معلوم جمعی از ایشان در رودخانه آمدند و عرض حضور همراه

سمت صاحب بار حرکت نمودند با اهل و اطفال خود دستگیر شدند باشاره والله اعلم بالتمام

ناکوز رنکبته جلدک آباد که بعیده روانه خراسانی و در حدود جام بیلوک کش زیب قفا کرده‌اند و
همچنین حکام کرمان و سیستانی را با فوجی به تنبیه بلوچ زیرک با نوع ساخته بودند با نیابی عوارض حکام
زبون صوص غصه علیا شده با مردان جنگی خیره دست فالی کرمانی آن ساخته را از قوی خدلالی
و هر آن جمعی را بلیلی تیغ کج براه ابراز عدم روکل ساخته قلعه زیرک را مسخر کرده اند
وقایع سنهٔ مبارکه بارس ییل مطابق ۱۲۴۸ والانعقاد مصالحه با روسیه در تبریزآباد کوته در بند شاه محمد
خداوندی بیمثال و مانند جون وقوی آن شده قلعهای غنچه دارها را در دار الملک ریاض والولد
در دار النصرف گلزار بکفاره و نی بود بهجوم سپاه ابر بهاران و قلعه گشای جنود نسیم بهاری گشوده
گشته از دربار قورت نامیه ای رفته تحو بهار ریال الی تازه برای کار آمد و باد همای بهمن گ
عازم گرم و راکوی افکنی صبح گلشن آن شب بهی دستی راه دیار ناکامی نماید سلطان گل رکانی
روز سه شنبه نهم بخجسته سال علم افراز خطه حمل گشته بارات الدولای لاله و گل را که کشوران در
بند تعل و تحولات آن بوده با هزار جوش اماح ربیعی برای گلبانگ باغ و بستان کشاد و طنطنه کوس
نوروزی و غلغله فتح و فیروزی مژده بهجت عالم افروزی بروار در زنگ در داد مجلس همایون جشن و زینت
در گلزار بهار سبزه ره زیب و رنگ از ران گلشن رنگین و باغ ارم کسب زینت و نزهت
حدیقه جلادتی مجرد کرد و تجمل با انواع خواسته و در رودس رو نما و سران سپاه از انوار
غلغل قی و غلغله کرنای کوس از انرگشته بهارستانی دیگر در نظر آمده بعد از انقضای جشن

نوروزی نوبت اولین گلزار برزنگ رونق دولت ابدپیوند رسیده در روز فیروز بحت استفتاح
قلعه گنجی که سرحد ولایت دربند و بادکوبه بود نمودند مفصل این مجمل اینکه سابقاً سمت ذکر یافت
که کیفیت تسخیر آن در عهد پادشاه ... در اهتمام ... بهره یابی فعل ... علیا شده
مقرر گردید که از ملازمان رکاب همایون ... خیال استرداد قلعه دربند
وغیره که در تصرف روسیه بود ضمیر انور ... خاطر اقدس الکامی
یافته در باب انجام آن اوامر ... به استعمال در بردن روسیه بمیان حمیت چالاک گردیده و سپاه جرار رسید
کلاه نمودند که اهمال و تعلل انداز سود نبخشید و عاقبت کار به بیهودگی به قدما ...
تخلیه ولایت گیلان را با قلعه بولنیق که از روس الحد ممالک جاسان تصرف کرده بودند ارال
رونق با بروز مرحمت روانه روس نمایند و ماموریه تخلیه معروفات ... کشیده ولایات را
بحوزه ضبط در آورند و بعد از طی این مرحله حرکت حمیت اعمال شاهی ... و قلعه ... در ... باب
اتفاق افتاد که در سلطان سلسله یگانه که کوکب حضرات آن ... و بیت والله ... ابا
امتیازی صفت معلی مقرر گشته که ... داد ... و صید ... در بیت ابد ...
تمام آن بنای حصن جام بنا اتمام زده و در اندک روزی که کمره آن حصن منیع را ...
قلعه ذات البروج ... برین خشنده شکسته الحمد قلعه قدیم را که مانده در املاک سمت ...
سکنه و اهل قلعه را در املاک حکام سروانی قرار دادند و نیز از اخبار ... وزیر ... ایلبارس

دادی خوانند حسین وکیل موبت را با سه هزار نفر از یکجانبه بما خبر حدود خراسان در رساله الحکام

در روقه کشتند گروهی بحوالی با نه و جمعی شمت الوداع سلطان حکمی اکراد جمشکزک است رفته

در حضیض از طایفه شغال کوبانی و بعضی دیگر دستدرازی بودند حکام ناحیه را جمعیت کابل سردفتر

زبانی رسید جمعی کثیر را عرصه شمشیر ساخته در از ایران خدمت بملازمت خداوندانه اختصاص یافتند

نهضت موکب همایون بجانب فارس بعزم محاربه عبدالله پاشا سرعسکر و تفلیس تسخیر عسکر خارج

قلعه ایروان چون مدتی بود عبدالله پاشا سرعسکر روم با افواج فضا هجوم مریوم نقارس

آمده هر چند آوازه آمد آمد سپاه گردون شمار در اطراف لوام ملک اما کوه با هر جا ارو [illegible] الحالی

[illegible] بعد از نوروز سلطانی در ایام محاصره قلعه امتداد یافت [illegible] عسکر [illegible]

حمل بر نما ورد فتح را دادالله [illegible] و بالاج نواحی فارس فرمودند [illegible] سلسله جنبان

عروق [illegible] عسکر کشته ار قارس متوجه گنجه بود عسکر [illegible] از معارضه اعراض

کرده [illegible] عزیمت توجه بانی [illegible] و رضا کرد [illegible] مظاهر اقدس تصمیم یافته جمعی از دلیران [illegible]

[illegible] و [illegible] گذر [illegible] صلابت [illegible] کرده که چند نفر [illegible] طرف [illegible] احتیاط

ضابطه محاصره قلعه گنجه با موسم ساخته [illegible] را هم [illegible] رفته [illegible] فتح کرده که

[illegible] چار [illegible] داغستان [illegible] میدان [illegible] انداخته [illegible] ماندند [illegible]

[illegible] حکام ناحیه [illegible] بردارند و گروهی [illegible]

از پل آن رود بجانب نخجوان نهضت فرمودند و بعد از فراغ از امور و انتظام کارهای نزدیک و دور جمعه بیست و دوم [illegible]

طرف عرصه گنجه و حوالی گنجه بجهت حصار اردوی همایون در کنار رود [illegible] لشکر [illegible] آمده

در منزل [illegible] در همان محال [illegible] بعرض اقدس رسید که تیمور پاشا حاکم وان با [illegible]

تن از عسکر روم و اکراد [illegible] جهان پرور با استماع این خبر [illegible]

با فوجی از دلاوران [illegible] از آن [illegible] گرفته [illegible] عازم

تفلیس گشته اردوی همایون را [illegible] اوقات [illegible]

منتظر [illegible] بعد از ورود [illegible] چنانکه [illegible] تفلیس معلوم شد که

تیمور پاشا برای محصور بودن تفلیس ذخیره [illegible] انجام داده [illegible] حضرت

اراده فرمودند که از [illegible] کوه [illegible] قلعه [illegible] در نواحی فارس

واقع [illegible] و محل توقف جمعی از [illegible]

افشار [illegible] کوهها [illegible] کوه [illegible]

از راه [illegible] کوهستان [illegible] ساختند [illegible]

روز [illegible] فوج [illegible] قدم [illegible] سپاه کینه خواه [illegible]

[illegible] کوه کوه [illegible]

[illegible] نور [illegible] در رونق [illegible]

بیکران اندر ختیننت چنان عرض شد که تخته پاره از استحوال مندی بیک سحیک بکنت زنماندس علوفه غشانی

کرده در قلعه لوبی به اردوی همایون نوشتند و از آنجا که همت ضمیر مقدس را مرصعب بخو

انگیز فتار این روسیه عسکر نصرت اثر را توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی دادند

با دوازده هزار نفر از عساکر ظفر نشان تا مدلی که تا زان عرصه گرد و دلاد عازم مقصد گشته در غره

ماه محرم بیک فرسخی فارس را مقرر اردوی کیهان جشم ساختند و سحرگاهان که زرد رخ ملوک کمر بشت

زرزین کوس کوس جلوس نواخت از ادای نای و غریو کرنای غلغله در چرخ برین انداخت و اعلام

همایون قرودرایات از دها پیکر به نقمه سماک و قبه افلاک افراخت ضابطه که در نشیب و بالا بسته

و فرود شکوه شان نشیب در برابر قلعه توبه صفوف کرده بجنگ پیوسته پرچم اعلام زرنگار گشودند

جمل عسکر پس از وقف با اعلام خدیو مهر تعقد ابدا از نهضت کوکبه طور واقف گشته حصار

قلعه داران را نامی عاقبت خفته و با استحکام درون و بیرون شهر پرداخته خود در قلعه تحف و عساکر و مه

راه سپاهی آن وقوع بیشمار یکصد و بیست هزار رسید با تیمور شاه بتخانه شهر و حصار فرستاده بود

را از روی حزم نشست بدو لولا اغاز رزم نمایند تا عصر به فتنه سازی رزم سازان و کنور دیگری

جانبازان سعی و تلاش شد ... شاید آن طایفه را از حصار بند قلعه جار تر آورده و وارد لشکر

منصور شوند بقبال جنگ و سعی قلعه فارس توقف آن عسکر پیروزی بر همه شب جمعی از

آن فوج بر قرار تا رفیع مرصوف قلعه نصب ختام فرار دادند و اطراف آن ز آنکه گرد خندق

استوار کرده بودند لابد توپخانه های جلو را با فرمایون بحوالی قلعه کشیده ترتیب معسکر بر ولای ایشان
بستند و بعد از اشتعال آن اژدهای ثعبان دهان نوبت کار زهر جسم دافعی رسیده
بولایان و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته بمحض مشاجره لسانی رو به
جبل شب اردو رکیب نمودند روا [illegible] لج فارس بجانب ارزن الروم شتافتند
تتمه خود را بقلعه کشیده با رتحصین معود [illegible] و بعد [illegible] چشمه زلال ظلمت را ابرای اسال اسلحه طناب
در کشید خدیو فیروزی آمی روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر آن مکان را
مفر کوکبه گردون التفات و تمامی نواحی فارس را بپامال سم سمند جنود ظفر فرجام ساختند بکوت مشاد آن
بنیر عسکر و سپه مصحوب یکی از گرفتاران رومیه قریشالی را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند
جوالی نیامده معلوم شد که رهنمائی کارش بتغافل است حصن قلعه گنجه و تفلیس محصور و سامان منصور سهمت والا
بمحاصره قلعه ایروان نیز مقصور بود صرف زمام توجه بجانب ایروان گردید بساید سر عسکر رسم
امداد یکی از حصارهای جلوه گر میدان ظهور نمود و کوچ بر کوچ حسب اللوح کلنار به افراختن بارگاه
بهلوی نشین اوج مهر و ماه ساختند بعد از چند روز جنگ فتح ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند
بحیل ساره والی ایروان بقلعه داری پرداخت و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حاکم سرور گردان
فراز قلعه با ریند را معرض تاریخ ساختند عثمان آقا حاکم آن مکان را دستگیر و با سر و زنده لسبار
بپایه تخت کیوان نظیر رسانیدند و عبدالله پاشا سر عسکر از کار عسکر شکسته تجربه

بنفاذ اوامر خاقان صاحبقران للرصد انصراف موکب نصرت اثر ضعف حال دلیران و سنوح حادثه
در بلاد ایران محمول داشته مجدداً جمعیت لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت
تمام بر موافق ثبت دفتر رومیه و نفیر مجهد افغانی دخبرچی در محاربه بدست آمد بمقتضای اراده
تماده بیکجی بود عازم ایروان بعد از عبور عساکر روم از اراده جای آن نوید و بستند و
بهجت موفور معروض حضرت خدیو ارجمند شد برای سبکباری عساکر بابنه و اغروق اردوی همایون
را روانه کوکچه دنگز ضمن موکب والا در عرض یازده هزار می بقصد استقبال حرکت کرده
عساکر یازده هزاری کوکبه و فوج امداد وارد محال موسوم ماعا آوردی کاتمال ایروان چون
دست آورد و میم حزم و تدبیر ثابت بر سبب آنکه آن گروه انبوه در دامنه کوه فرود آمده کوکبه والا بر تبه
داد بسر آنکوه در جنب قریه ایجی کیسی ایروان واقع و میان عساکر میدان مسطح بود برای
نزول اختیار نموده عساکر ظفر پیکر در حوالی خیابان معارضه انظار شبانه عارض سر حد حجلی جبین
باد برودت در قله قاف بلند پروازی قرار گرفته هر یک از تیر شکاران صید قرار کمی دبیرین
را گرفتار کمند بلای تصور می کردند حضرت ظل اللهی بر کوه با بر جای جهان ... دلتنگ گشته دریا
دلی بودند آمدن ایشان را دلیل آمدن کار دار عطایای حضرت کردگار دانسته با دل
قوی و حوصله شکرف و عزم ثابت و همت زرق با نصف ... نظام امور لشکر پرداخته منتظر بودند
صبح فیروزی بودند تا آنکه در عالم واقعه دیدند بر جانوری مهیب ... ساعت

درمیان خیمه سلیح مخصوص آنحضرت در میان اردو مینشست آمده و با آنحضرت کرده خودکوب صولت
بر دهانه کشیده و تفنگ سر کردنی او را گرفتند شیر جانور اسم روسی هلاک کرد او را محکم کشیدند و بر زانو
در آوردند لیاناهای جانور قایم بود آنحضرت با در آورده تخته سپاه را هر دو در آنجا حاضر بودند
بدانکه پاره کاغذ نشو دار ان و در آنحضرت نقش با زنجیر سر افکنده
او را از پا در آوردند صبحگاهان سران و سرخیلان را احضار فرموده اول انجام کوس شادمانی
هوش ایشان را از باده آتشین تلخ این بیان سرخوش ساختند و سمی سرمست غرور باده جمعیتش نیز در
در پس رو نشسته در اطراف قلعه اردو انی در یکجای پیوسته اگر فوجی در عزم و فصول
در ترتیم واقع شود راه تحمل از هیچ جهت بسته خواهد بود بعد از آن خولتشیه را امان کرده
دلیران لشکر ظفر خصم افکنی دلیرانی و بفتح و ظفر امیدواری دادند مقابل ابر دسیسه از قلعه برآمده
در لیست سرار دو همایونی همان کنار ریگ جای گرد گرفتند سرکار کوکبه جاه الدرغه مقابله
سر عسکر بر دولتخواهان با سعید نصرت انزا آویزند و اردوی عسکر نیز از پس رو ایشان
کوچ نموده همین راه با کوکبه و دار فه حام براه افتاده خود بو منید اقبال با افواج جهانگیر متکلم دار آراسته
مسافتی کمتر از نیم فرسنگ بود بند از فرزندتیه با مند سلسله های تحویل رعد کوهساری از سنگ
نشستگاهی روبک رو میانی نهاده و سر عسکر اردوم توپخانه خود را نم دسته که یک دسته را
جانب شود دیگر را از سر ته که در فضای میدان واقع بود قرار داده خود کند سعادت ایستاده

از هر طرف نامداران خروشیده توپ و تفنگ را صاعقه بار ساخته بنیاد کوه پیکر را با موج اجرای احسان
بهرام صولت بر سر توپخانه یالدی نات ... عساکر امرا باده محکوم ساخته بود کوشش بر آن جمهور را بر سر توپخانه
جانب را رسانیده مهیا ساختند فوج همایون ... قلیان لشکر را دفعه در حرکت آورده توپخانه های جنگی را
بعد از آن بستند تحت ... جانی بهرام کش ... از افواج طرف فوج متهاجم توپخانه زدی ... را
تصرف کردند بنیان یا بیدار قلی ... عسکر ... صدمات توپ های گران ... شکسته ... اسلام
آورده نکته بازان جلادت آتش زنبوره کذلک طوقی در خارج ... بهای ... نمایاره
بر روی زمین از اسب ... سواران تاخته فوج ... روی ... در آمده صیدها
بهرام افتاده حرکه در احاطه کرده ... دست یازیده کار بجای رسید یک نفر یک تن
سکه ... زنده ... انداخته می آورد سواران لشکر تاکنار ... جانب از عقب آن شتافته
در آن روز بجاده هرکس ... را از ... کرده ... هلاک و اسیر جمع فراک شدند و عداله با ... عسکر
بر ... نام فرار ... ساز ... شکسته بحضور ... آورد جمعی او را شاخته ... خانه عادی او ... شاه
... باید مالود ... ها ... تاتوان هجوم ... کش ... ارباب در غلطیده ... کشش کند
در آمده ... گشت فرار ... صید خود را ... ادراک که ... سازند بند
و جمال ... فتحی ... بزرگ ... که ... کامل ... مصطفی ... دانی
دیار ... بیک ... سلطان محمود خان ... صاحب ... ملک ... ابدی

جنگی چشم یافته بود و در عرض راه دو دفعه با فوج عثمانی [illegible] ارادۀ اردوی طوفوز بی سپاه مبادرت [illegible] و تغیر داده قرار داده
نمود و بکار او پاشایان و سرداران همین نهج سر بسر کشته و گرفتار شدند و تمامی توپخانه و احمال و اثقال و خیام
و دواب و آلات و اسباب عسکر روم از آن فزون از خیطۀ حساب معرض بیان در آید و این فتح
روز یکشنبه بیست و سیم شهر محرم سنه ۱۱۴۹ اتفاق افتاده الا اینکه با وجود استعجال شغل سرداران جنگ با اکراد
قلل شقاقی بیدار جمله از آن صادق و کلیسا و فوجی از افراد کمر ایلرک عازم فرار شدند از منه و
در موده حوالی ارک آمده سر راه بر ایشان گرفته از امنه ایشان از تحول و سنگ و دلیران از
قفا به تیر و تفنگ بسی از ایشان را زخم داده بسته چهار هزار تفنگچی از ایشان از بیم جان و دل
دیار [illegible] با آن افتاده مردم گرجی بجانب عثمانی شتافتند الی حال [illegible] از ذرات ضبط و تغنیم غنایم و احصای
جواهر و عطایا در دار الملکان قرداریش شکست و قلل مکانی را به امر اقدس همایون جمعی از عسکر را
به سرداری یحیی حسن مصحوب محمد آقای قبرجی بقاصد [illegible] و بعضی سپاه مصطفی پاشا را [illegible] قلعه آمد از
روانه و جمع کثیر از رومیه را احرام داده به رسم همراه کرده روانه اوطان خود نمودند و از
گرفتاران رومیه را از برای نوکران سرگذشت بجانب گنجه و بعضی دارالدوله [illegible] و سایر [illegible]
فتح و مطوع هم [illegible] نامدار [illegible] داد در کوکبه فردوس اثر بجانب [illegible] اردوان بعرض یافته بجانب
خانی را مفتوح کوکبه نصرت پرور و لوکی ایشان در کوه البرز [illegible] خشنود با خان خانی
خاد سلو [illegible] قپان را که بعد از وقوع فتح بمعنی امر والا به اردوی [illegible] تبوی [illegible]

هزار نفر از یکه تازان میدان کروفر بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند و حضرت دارالملک شاهزاده

ضیاف فرزار با حرم محترم از ارض مقدس ... بدرگاه ... بود دار دولت ... تفصیل بساط

اقدس فائز شد بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان و مجملی از وقایع آن اوان چون ... از درد

داور ... دامود حصول حصص جهانی و قبض و بسط مهام قلعه ... ارکان ... دولت

قدرت ... تحصیل ... نعلو گیرد ... سعی و طلب کلید دارالملک مطلبی ... الله در جهانی

گشوده ... گشته درهای بسته از هر باب گشاده می‌باید بمصداق ... مقدمات

فلاع مرکوز ... در این چند سال ... هر جای طایفه روسیه در این سرزمینها ... تصرف دوانیده

تحکیم ... و ترک ... بود ... آمد ... ایلچیان ... و دو ...

وصوت ... ... در ... و در این چند ... زانیه ... روسیه ... جلادت

سرداران قلعه‌جات ... قلعه‌داری ... در موقع ... قصبه ... عسکر گنجه رسید

... اوان ... نامی را با چند نفر از روسای اوجاق ... گموان

رواق فرزانه طالب امان گشتند ... در حضرت ظل الله موقع ... نابغه ... خان گنجه

راه ... با ... بعد از وصول ... بود ... ارشاد الله در

تقدیم ... ظل الخلیفه ... اقدس ... و جمیع امرای ... تسلیم نموده ... فتح

... فتح گرامی سلطان ... زاده ... کار ... تسلیم ... علیه ... بعد از حصول

اینعان

سربلندی بجانب مقصد شتافت بر موجب حکم با فتحعلی سلطان والی زاده تاتار باتفاق عبدالباقی خان

روانه دربار سپهر مثال و جمعی از غازیان نیز روانه قلعه اراکیه جانی حسن تقالی شتافته کوزانیده

معاودت نمایند در این اثنا فتحعلی سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش و تسلیم و رسم تسلیم

پیشکشهای لایق گذرانیده بمولازمان خاص و خلعت خاص مخصوص با فتحعلی خان سرافراز گردید خود از راه

فارس و فتحعلی سلطان مامور که والده بهبهان دارالملک قدیم بود از راه بهبهان طریق مقصود نموده

و بعد از محاصره گنجه تسخیر یافت والی بهبهان از بارگاه سلیمانی در آمده او نیز بهمان نحو مورد الطاف گشته

در بیست چهارم ربیع الاول نصف قلعه را خالی و کلید قلعه را با سرای امرا و کلی و توپ جات و قورخانه بتصرف

سرداران گذاشته داده خود با روضه قلعه عازم اخته گردید بدلاحس با والی ایروان حسب الحکم بمهمان

کردجی بعد از تسلیم و تحمل بعد از شکست ... قلعه را بعهده مامور نموده در چهارم ربیع الثانی از اطلاق

محمدخان ... بجانب فارس لوای کشور گشای افراخته در سیم ماه مزبور جانب عزنی فارس ... نعم

ارزن الروم ... محکم اردوی کیهان پوی گشته ... حاکم دار ... ار حوکه بر ... خلک ایروان

... کرده ... بر زده در فارس ... بلاد ... نقلعه ... برداشته

دارکنار ... ارزن الروم ... مراحل المز ... عرصه ... بعد از مقدم

قتال عسکر ... اعیان ... عثمانی و احمد پاشا ... تقصیرات ملفوف ... حسن

اوزان ... معزول کرده بوقد عسکر ... جنگ و صلح با دولت ... نیز ... اوقات

و در ارزن الروم توقف نمود عریضه فرستاده متعهد انجام این امر گشت پاشایان و اهالی فارس
و ارزن الروم نیز عرض الصلح عرض امیر دربار معلی فرستاده تعهد کردند که کار اردوی را صلح دهند
مشروط اینکه حدود بهال فسخ عزیمت آن دیار کرده میرزا مغول ابتدا ضرر لدی ایشان
نکردند حسب نسبت انصاف کمی الحضرت قیصری و تدبیر دانی روم مراسله صحبت نیاز عالی عاجز
و زیر دستان نهاد مسلک ایشان را اندیشه ثقة الدوله و قاضی ارزن الروم پاشا چند نفر از اروپا
او جاق وارد فارس و باتفاق علما و جمعی از آنجا کامیاب تفصیل ایشان اکثر پاشایان و باهم اهالی
روانه ایروان گشتند حسین پاشا اگرچه رفتن ایلچیان را از وقوع نگاهداشت الا اجل قلعه داری ایروان بود مدد
امری مستور عاطفه داد احسان را از رأفت بجانب حدود چشمه گردون محکمه قلعه کرده و در بالای قلعه حکم نشست
حلبی الدوله امیر حسن حصاری پاشا سعید پاشا مرد پادشاهانه و سرانجام سکان امیر جلیل امدند بمرده
و با امداد جمع و سخته فان قلعه روانه دربار روم کردند و حکم والا بنوک لقا دو هزار مرد پاشا حاجی محمد پاشا
رسانند و سرکردگان که مامور بمحاصره قلعه بودند آنچه سهم الدین بر توقف و بتهیه جهت صدور امر مجدد
باشند و از وقایع آن ایام اینکه جمعی از ترکمه در خراسان راه هوس فساد انگیز برادر کرمانی ضمیر بدر کرده
با کسرا رقبه و قلعه قسمت انجمن سکوت جا بودند حاصل از دهات سمنان را از اطراف و حاکم در بند
از بلوک جمعی کارآگاه بمدافعه ایشان ساختند سیصد سر فرو بریده از ایشان بدست آورده
و بعضی مراد امیر عزیمت تسلیم کردند و سمنان و جمعی مصدر خدمت شده بعضی ملک الموت و العام

سربلندی یافتند و بعد از آن اوقات به شمخال آمده در دربند می‌بود آدمی با فوجی از لزگیه بر سر قلعه رخوکه
مسکن شمخال است آمده با اتباع شمخال مجادله کرده آدمی مزبور با جمعی به عوض قتل درآمده بدیار قرار
شتافتند و از مویدات اقبال این که هر یک از سلطانی مرد که بنابر مصلحت ملک ارند و طغیان با نادر به کودکی
مردود بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از چند دفعه به سبب امر فرمودند الی بر روی کار نماید
ظهیر الدوله ابراهیم خان که مامور به سبب آن گشته بود مدار السلطنه والا سلطان قلعه جاری ساخته
تلکه کاهان و فرابیح و لب تین از زمین اردورود لنی روز سرابی یافتند و کامیاب آمده خشنود گردیدند
ایلچی روس به حکم سابق دیگر باقی بود در اصفهان شرف اندوز خدمت گردیده در موکب همایون
می‌بود در جنب سرا امان نصرت لات از ملتق ابروان عازم فارس می‌شد و از حضرت الصرافت
داده مرا کافی نصیر خلفا ز السلطان نوعی و یک به بحر قبلک و بعضی هدایا مرحمتی آن روانه نمودند

حرکت موکب همایون از فارس بجانب تفلیس و دربند و انتظام امور گرجستان و تنبیه اشرار

بعد از استرداد قلاع و تتمه جهت انتظام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس بود در هجدهم شهر
جمادی الاول از فارس عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر داشتند که سرداران تفلیس با طهمورث
میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از ... وارد آن دیار با وران کار ربط و کاخت برای بنای
گرجستان روانه دربار فلک بنیان شوند و مامورین در عرض راه اودرک خالکوس سنان
شرفیاب نموده هر چند طهمورث میرزا اسم و لقب والی گری اجتی و الطاف بود لا اجمل علی میرزا

از فرقه گرجیه شرف اسلام مستفید و برادرش محمد مرزا در حسب عثمان پاشا با عساکر ثقلت رسیده
حیات پاسبانی و سرپانی آمی منظور نظر حق شناس می بود و اکثر کارهای را بعلاوه کلهر خان بعلی مرزا
عباس اولاد بخطاب جلیله سرفرازی و با جمعی روانه ساخته مقرر منصور طهمورث مرزا امداد
و اولاد ملازمان رکاب بوده در ظل جناح همای علی طغیان خسروانه بود در حرم منزل تفلیس از مکان
هرات والی طهمورث مرزا بر نوع والی گرگی باسم خود دارث حسن اینجع ارقوه تفعل شاید
مالوس بود یار گرجیه طرطیه کرده بدینسان آنکه وارد تفلیس بود بخانه خود فرستادن جمعی امداد
لل ترا همانی منزل قرار و کوهای خود را بر گرفته لشمی قزلقچای و در دس و برگس آنکه ضعیف
الممالک بر رفتند حد بو سپاهان بعد از ورود سرانک افواج بی سپاه نصرت شاه را
فوج فوج ساخته هر فرقه شمیز برای شیع دستمالت طوایف گرجیه بعض درود سپهر مانه
نزبود بعضه خبر آفتاب قباب برتو صولت حسین تفلیس اکشند و اران جابجا جمعی در مقام
اطاعتی بودند سور دلهای گسته کرکان متصل مواضع درآمدند نشسته شهر اخانه دار ایلات را
کوچانیده روانه خراسان ساختند سمت رو از تفلیس مصر جناب نظام نصرت فوج گشته از
نوعی تنبه والی فرمن نصف بجانب درمنبار فراغت بنشستند این مدعا آنکه ... عبد الیه
پاشا کمید سالار ... ازدم عثمانیه ... عسکر ... و عازم حدود ایروان کردند فیها شان

قیصری بقال افغانی با فرمان بوچه خان فرنگی در سلک جمعیت اسلام و فرقه تاتاریه منعقد و جمعه از راه تولیق

و دربند متوجه ایروان شوند چون سپاه آن لشکر استماع اینخبر عباسقلی خان سارو بیگلربیگی ایروان

را لعصاکم و قلعه تبریز را با دفع جمعی از جنود مسعود دیگر از روی سرحد مامور ساختند اگر از جانب ایران

ظاهر شود در این نواحی متعلقات خود دارای بوده معارضه و جنگ روی دهد موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه

نیز اقبال ایروان و سطوع شعشعه رایات ظفر آیات باشند در مجلس عرض شده والد شد

خان مزبور با عساکر منصور بحدود تولیق رسیده ممالک ایران ورود رسانیده ولایت گرجستان

پادشاه اسکندر جاه روم بعد از آنکه مطلع گردد ولایت مزبور خواهی نخواهی از تصرف آن دولت

بیرون خواهد رفت و این دفعه نیز حوالی مملکت روم حواله بود عباس پاشا والی کنجه از حضرت

اعلی مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود بکالمکی آن دولت علیه روانه ساختند با اطلاع عسکر

ستند سیتور قدیم بین الدولتین مقرر دهد و قرار هم بجانب قیصر بخاطر آورده مصحوب

اسلام کرکی سلطان برادرزاده خان مزبور در دربار قیصری بود بجانب او رساله اعلام شد معتمد

از جمله احوال دوستانی این دولت تنها یک صلح است آنکه خود را با ایران موقوف داشتند اسلام

کرکی سلطان در عوض راه عساکر را ابلاغ و عساکر عثمانی را از قید آزاد ساخته با عزالغلام

امتی بلاد را جانب سالار زدن که تعقیب حال مقدمه اصل عباس پاشا از دربار قیصر با اطلاع صلح معروض

ابراز شکر رفت و نزد سالکان والد سلطان مقرر گردید که تفلیس و در حضرت جلیل جسمانی شده
منت از حد روم والاجاه پادشاه علیحضرت فرمان انتصاب فرمودن سلطان سپهر پناه درگاه نفسانی
زمین بالغ بود گشتی ملاح افزود رس قدم رازخانی رخ صدور حسب طلبت شد حصص همایون
را نکو خصمان ابر بنده افزودن فتنه ستیزه ستمکش همه بحقوق سلطان مزبور شده
درکار قصص فرمان علیشیخ قدم خان رسیده ننموده اند فتح ساخته که ابرای سکر
سلطان رسیدن خواهد آمده لشکر جلادت تبع الهی بحکم نمایند اعتبار هارینه لهوم را حیل بحکم دارا
بعد از عباس گفته که درویش تفلیس خندق مامور رانکه قاضی عبدالباقی و گنجه روانه را مزبور
لوردم سنه روز جهان آنکه بار وزرا شد و مجدد فرمان منتظر بوده گنجه آمد می عثمانی لشکر بدیع ابراهیم
حامی رسیده و بعد از عبور شد معرض عازم بلده چارو و حامی راه از دو گرجی تفلیس از ایالت جلیل
عین الحجاب عازم شده کشته آنکه در حوالی سرحد همایون دعاء ارض بعد از کمال درگیر شمال انتر را بلده جاری که کرده عنایت
است مهجور علم صعوب و صعبی در در البرز کوه بر قرار نموده جاسر خفا کرد فرمودن افزودن را بدان شدند
بوده به کوه اطراف از فوج فوج سلطان جرایر از نفکچیان والد پاره بود نفقه بیفتاد تفنگ
بهر قلعه در قلعه دلیر جار پاره افزونی آتش ده بعد صعود که کوه فلک بایان برافراشته
اما از جهات فتح آن چون ترکیه کردند انصراف را تفنگ سمت ملک نمودند بار کرده جاسر

که بنا زان منازل اهل سهام بی بودند با خوف و بیم گرمانی در برعکس باران نزول بلا را از زمین صاعد
آسمان دیدند لشکر افغان و دلاوران جبال متفق شدند و خود را از آنجا بی‌اوا کشیدند و جمعی کثیر از
اولاد بی فضول و کسر بیوت و منازل آن ایان عرضهٔ الحریق شده لا علاج غضنفر غسانی به اردوی کثیر
بنیان کرده از راه [illegible] ره نوردید، و داد انکار نشستند بعد از ورود کوکبه همایون به شماخی
خبر رسید که خان قدیم شماخی در بندر سیده بود و از آن توجه موکب جلال را شنیده در منزل
دلیسانگ کرده مسکن قرار و روانه قدیم شد بنهاد حکم والا بمقابل توپ [illegible] سلطان [illegible] در
کنجه توقف [illegible] از همان راه معاودت در قراول قصر الکعبه تا منتهای [illegible] والا رسانید و حاجی
خان مزبور بعد از ورود به حوالی دربند [illegible] نامی از [illegible] لاهیجانی را به [illegible] و افغانستان
منصوب و [illegible] را [illegible] خانی و حکومت دربند را با الصدرخانی [illegible] وفد مزبور
با لصد تومان [illegible] سر کردگی [illegible] و درد [illegible] خانی نیز [illegible] با الصد [illegible] که همراهی
خان مزبور را [illegible] و بعضی از سرداران طایفه [illegible] حالی دید [illegible] خان قدیم از وفاق زده بودند.
هرچند [illegible] بوده و جبال غسانی را [illegible] برف فرود گرفته از [illegible] گذر [illegible]
مملکت [illegible] بلند جبال [illegible] در نظر انور [illegible] شمار بود
[illegible] راه [illegible] طایفه [illegible] از [illegible] تر رخته

از راه النی ارعاج شماخی روانه و بعد از ورود منزل
مصطفی شاه سردار داغستان از دربند آمده در منزل دریای عرابک و محل جمع علاء
باشند مه الغوف را در موکب شاهزاده رضا قلی میرزا از راه برای روانه و محمد با فوجی از
لشکر طوالش اورا عازم تنبیه سرکردگان و جماعت گشته شهر از تغرات افلاح مصطفوره رسمی دو فوج
ماده واقعه باره در حج باره نقش و جمعی را هم مامور ساختند و از سمت فیه سر راه بر فراز بالا منزد بند
و بعد از آن سرکوب ایشان قتل و نهب دیدند و نیمه درباره الرفعه تعمال آید عطف عنان کرده در منزل
کلیا فیه بر اردوی طوفری پیوستند و در همان سمت سمامانی قلعه دربند بحضور حسام بیگ موید گشته
چون بوصول رسید الداغستان حیدر بیگ در خانی در آن حال از سلسله جمعی امر معظم ساخته
اراده دادند بر حاضر فولاد خان شمخال بردند به هدایت حال کل از دربند سکنی کرده دلاف
مجلس خانی محمد ولد اوسمی در آنجا توقف صحبت گشته محمد خان نیز با لرکه بروز مجلس را گرفته
دیگر جمعی از ارباب فساد در گذشته همه راه کریس گرفتند و تمامی آن محال با اهالی و ذخایر
مصروف لشکر فیروزی مظاهر در آمد و روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل سمت بنهج قبله
سیب و اسیر و لعرایف خرابی لرکی میشد تا دارالدربند کنند در تعلق بحاضر فولاد خان شمخال بود
کردیدند لکن خانی ولد اوسمی وا ملازار از اوصال که به مقصوده اگاه گشته سر برکت خود بس
کرده الجمع رفتند و فکر کردند حاضر فولاد خان با آماج محمد در کنین بموکب همایون

ملتجی شده بودند جماعت سپاهیان خراسان سرگردان گشتند و الّا آنجا علّامه طوفرخان قاتلی الوغزم بسته برجا

سحاب قمشی ق انهزام یافته در منتصف شعبان بر واری ۳ فرسخی قمشه و بلاد و سرخانی سر جمعیت موفور

بظهور قرار سمت آورده قلی خان بارزن لشکر کرده در بارابر معبر جوش دریا جوش بود فرود گرفته لعقبه

خواره بران سیل بلا لشکر خدیو بهادر نقیحان را ارجار جانا مور بسوی جیره اولاد ...

جلادت کیش افغان فرار کوه را کار داد که به گرفته اند خاک ... نمودند خبر کردند هنوز

افواج دیگر از دامنه کوه در کار صعود نشده بودند که تا به مقاومت نیاورده فرار نموده تا از بن گریخت

از کمین مغاک فیروز ... بر لارن جانان حسنه ... سر ورزنده لباس ... آسعیل با عشایر

... وضعی متعرض ... نصرت ... روزافزون ... هنوز ... اشتغال

را کرفته قلی خان با مور و همرا امکان مکان را امتحان ... کوکبه منصور خود موقف ... اثنا

ایلدار ... که عشرت ... جمعیت ... ازیمت ... سرخانی ... آمدند جبل ... شکست

سرخانی واقف نبودند چرا اجانب کوه را که بسرخانی تصور کردند در طاق ... آمدند

بعد از آنکه ... یافته اندک راه باران خواهش کرده ... جمعی ... بار

... بود کردن زیر تیغ نهاد ... سبکبار ... فتنه ... محمود ...

... مقابل ال ... وارد ار ... کشته

... خود ... سحاب ... بعد از

مقدمه شکست بسمت اعلا و چرکس گریخت و با مددکان خود الله‌یار کد بسته لولادکه و محصور شدند
رحمان خدیو جهانیم جمعی از سرخای سرحد تعیین نوبت بیلان قموق را که در ساکن مولدان
ساخته بودند لهذا لشکر آن نیز ولغته بتنبیه لصهد و بسمی عطوف شان بجانب قلعه قرشی
فرمودند و جمعی در وقت توجه موکب همایون بجانب قموق جماعتی لق قوشند در سر راه درآمده
له از گذشتن کوکبه منصور جمعی از جفیه با جانب سرخای فرستاده بودند ای عشایر از روی فتن
با پره عصب فالی کشته او تقصیر از سر ولایه ولدالق ایکان را فرمودند و در دلند نهار
سکنه و دود ما نهاده سرها بر آوردند روز دیگر قاضی لق فوشه و جمعی از کدخدایان
که روزبه دیگر کسان بودند سرراه ایلس یق خر الان کشته بود و بسمت سر نرالاد
کردن بنا ساخته و وارد اردوی همایون گشتند با کمال امان از سر ایلی آن فوشنه شدند و در نصرف
سپاه فیروزی اثر روکرده بدین جزای قلعه در آن مضرت سردمان حلال کشته او بسمی باحاله کشته راهی
قلعه گردید جمعی از خود به رسم کیزی شبشال حرکت و چند نفر از معتبرین را به دربار جهان فرستاده و مرحمتی
عفو تقصیر بجانب و متعقد استاحکم دفرماس گردیدند لهذا تقصیر ایشان بعفو مقرون گشته نام نکیه اگر سمت
دوقو پاره نیز از راه بعنوان پیشکش نفانه دارای های تعزیر برسم کرده و تعجیل آن کدخدایان طبر
آشیم خانه دار رسانده و فرمانش از محصلان ایل و سرده مقبال خدمت و انفعال کشته بودند از مورد غستان
بعد ... انجام فیه بوجه خاص قولاوخان سمحال و بانو سرایل دارغستان را که بمعموکی والد محبت بوده بورد بمهابت

... ساحت رخصت الانصراف داده خانه داران های درانی غزان و طریق سر راه هود بر بستند
زمام همت عزم را از آن راه تسخیر بلاد تحت صحاری لکهای منعطف ساختند مجملی از بیان مفصل لال
حالات شرح جلوس همایون خدیو عالم و نشر رایحه طیبه واقعات آن ایام تحریر قسیله عبرت سلم و محرر کرده
حور لمعات مشکین رقم در بیضاء سحر پرستان نزهت نشان ایران با ستیلای اقبال حوادث روزگار فرو
گذاشته از هر طرف کس فوجی تاراج مانند سیل بر انگیخته و تجسم نمره بیگانه بر نامین روزگار ویرانی
این گلستان را در سبیل گرفته با حبالی انوشته شان برای علاج سیلاب ... ناخن بنوالی گرگ
وزراع و صغیر با نکبت قلاع مشغول گشت اگرچه خدیو کردن فرازان که سرمایه سلطنت صولت فرو
نمی آوردند ... ایران بود بعد از آن ... داده و الاباب منصوبه ... را با علیخان
از زال ... ملک ایران را با قلاع مفتوحه در بسته ... ملک ... در خود ...
رهوردم ... مملکت ... تسخیر ... عالم ... صفحه ...
... با ... ایران با ... خدیو عالم آگاه ... فتح ...
... آمده ... ایرانیان را از ... آن ملک ... آورد و
... و تنبیه اغیار ... ایرانی ... فرقه ...
... حد وسعت ... ملک ... توقف ... کردن ...
... عرصه ... ورقه ... و ... صحرا ... احوال ...

فیلان مسخر گشته و ارس بر ساحل بحر ممالک محروسه بغرض صدور یافت که حکام امرا و سایر قضات و

واربان وقف و اعیان هر ولایت در بایزدهم صفری در صحرای مغان در پایه سریر فلک مصیر حاضر شوند

و بر حکم ... تعداد و نفوس ... هر یک بجد و جهد و در ... در اردوی و ارس بهم میرسید و هزار

هزار و بیست رواق و نشاط و سرای ... بر ارجمند و بی برای جا جانی در اردوی ... بالتمام

حاجات ولایت و ... جد روح بخش در ... صفا و ... و بازار ... وسیع الفضا ترتیب داده

... عالی ... جم ... ... بسته خانی خدیو ... ... باشد برای نزول حضرت

با حیرت ... ... فرا زند و در توقف ... ... در نظام امور

دعشانی ... ... داده عطف عنان فرمودند بعد از ورود ... با معتمدی از خواص

از اردوی همایون ... ... منزل صعب المسالک را در یک ساعت طی کرده وارد قلعه

... شده از آنجا در ... ... فرخنده ... صحرای مغان را ... جلال ...

... و ... والی ... ... عثمانیه ... ... عبدالباقی خان در کنجه

... ... حمیت ... ... سپهر ... ... و ... ولد ...

... آهنین کرده ... فتح فتح سر برافرازی ... ... آسمانی ... بر ... نمودند

و ... ... جمعیت ... ... هزار ... در درگاه سپهر ... نظم ... ...

... ... تا ... ... جان ... ... عثمانی ... خاطر اقدس ...

کرده فرموده‌اند که شاه طهماسب و شاه عباس پادشاهزاده لبانی در مشهد مقدس بر سریر بقا موجود

لبانی را با کسی که اینک بر تخت بزرگ اند در سروری دارند بر مسند سلطنت بر دارند با آنچه حق

گوش بود و در چند سال بجا آورده ایم و دولت ما لبانی را با ابراز انانی از دست افغانی

ولایت کس را در روی خلاص کردیم شعر حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم که کشم رخت به میخانه و خوش

بنشینم بعد از ابلاغ این پیام هیچکدام جماعت دست برداری نکرده و اعلام زده عرض کردند

شعر یار میخانه و می نام و نشان نخواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود امروز باید بر جمیع

لشکر تا تیمور شاه خاک ایران را از دشمنان پاک نماییم برداریم و به برق تیغ صاعقه

بار آتش در خرمن هستی اعدا اندازیم الحضرت دیده از ما خاک راه برگیرد ما دیده از خاک درگاه

او برنمی‌گیریم شعر از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت درین سرا و گشایش درین در است آنحضرت

فرمودند که یاران چون تاج و افسر و حوالی سروری در سر تربیت این بیچاره موقوف دارند ثانی

رضای خاطر خود را اندیشه باطل خطا است و یک پادشاه کرمانی از مطلب در کش سر پنجه

نکشد می بود حجتی سابقه آنست که حضرت ظل اللهی فرمودند که از زبان رحمت حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد از یکدیگر یک اقعات اخذ خلافت رسیدند که هند و

روم و ترکستان بتحت تخلید خود افتاده اند و در ایران هم تا ابقا مذهب الخ

و [illegible] قوی بود خاقان گیتی ستان شاه طهماسب صفوی در مبادی حال بنابر مصلحت وقت

خود از مذهب را ترک کرده و بدعت تسنن را اساس و سلوک خود ساخته بعلاوه ترک سب و لعن را

که فعل بیهوده و مایه مفاسد است در بسته و از افواه عوام و اوباش آن ولایت که جاری کرده از زبان

بجهات دو سه چیز که بمنزله بر انگیختن نفاق ایرانی و ریختن فتنه و فساد است و مادام که این

فعل مذموم از شعار روزگار ایشان است این مفسده از میان اهل اسلام دور نخواهد شد هرگاه پادشاه ایران

سلطنت را از عقب و در پس خود در اطالت میخواهند باید چراغ این طریقه را که مخالف مذهب اسلاف

کرام و اکابر عظام ایشان است ترک و بمذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند

لیکن چون حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیهما السلام ذریه نبی اکرم و ممدوح امم و

طایفه اهل ایران بمذهب آنحضرت ایشان را از مذهب خود شناخته در فروعات مقلد

طایفه اجتهاد آنحضرت شده اند بنابر متبع آن کرام حکم از تسمیع اصحاب سته در کل جعفری مذهب

حنفی بر آنگیزش آرایش دستار روزگار ساخته‌اند و دقیقه از ترک و تسنن راه مطلب مرفوع و بمذاهب

اعتقادی مختوم ساخته بخزانه عامره سپردند در زمین نسیم عنبر شمیم از روضه رضوان قبول در مصالحه

با حضرت قیصریه از طرفین للطائفه مقبول کامل بدعا حصول آمال آنحضرت مشغول

ایشان را نیز برای قبول و کلفت آرزوی ایشان را بارور میوه حصول ساخته فرمودند چون

پادشاه آسمان جاه روم خادم حرمین شریفین بسبب این عهدی که از جانب شاه آمده بود

نخست ... ایلچی فرزانه از طرفین صحیح مطلب مصالحه مکمل رفع اختلاف

... ی لازم ولایرانی مسلوک باشد اول آنکه چون سالار عقاید
سالفه نکول و طریقه مذهب را بتقلید امام جعفر صادق که از ائمه حقه است اختیار و قبول کردید
قضات و علما و افندیان کرام روم او را عیان حجت او کرده این مذهب را مذهب خامس شمارند ثانی آنکه
چنانچه در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب
نیز در قسمت رکن شامی با ایشان شریک بوده بآیین و طریقه جعفری نماز بگذارند ثالث آنکه هر سال
از طرف ایران امیر حاج تعیین شود و بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج
ایران را بکعبه مقصود رسانیده در ورود این عتبه علیه عنها نه با امیر حاج ایرانی سلوک شود امیر حاج مصر و شام
سلوک شود رابع آنکه اسرای دو مملکت نزد یکدیگر هر کس باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و
شرای ایشان روا نباشد خامس آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین
بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند ایلچیان ایران نیز در ازای این مواهب خاصی ترتیب عبودیت
و از تعقیب چنین کلمات رنجش پیدا کنند ... حسنه بجای القاب امام بیرون دل بردار جسته

در انجمن سازی و محفل آرایی تاریخ جلوس خدیو عالم و انتشار وقایع آن
اوان همایون قتیله عنبر شمیم نوبخت گلزار دولت مشکین رقم ساقی بیا که یار ز رخ پرده

برگرفت ... کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
بار دگر ز خاطر خسته که بود عیسی دمی خدا بفرستاد

برگرفت رصدبندان دقیقه‌یاب مولف الغ سال بطالع مسعود مبارک روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال
هزار و ده رفته بهروزی فیروزمند به برزن جلوس همایون اختیار کردند کارکنان فرمان والا پیش از صبح جمعه مسند
زمردفام سبزه گسترده رنگین درسامان ریاحین و دوش بر دوش در بزم گلشن صف آرا گشته
و گروهی فرزانگان از شکوفه داره‌ها زیاح و طرها بر سر کرده نشسته در لباس شنجرف و بوته‌دار جامه
مجلس گلزار زانو بر زانو نشسته چنار دستهای بالا بر سر بر کمر زده برگهای در کفها جمع کرده
نمودند و ابلق سوار زر و لنگ بر سر بسته که سر بر بالا ایستاده‌اند همیشه کشکان کلبانی
همیشه بهار بر لب جویبار صف کشیده‌اند و چنار چمانی بلند آوازه نوع صنوبر بورانهار جوش
بر دوش گرفته رکابیان سرو مجنون لقلاده قزلفی سلسله‌دار و قبای کوتاه در کش ساج برد
بر دوار گشته سقف بانی ابر آزادی بر دسته نور صبح جمعی را تازه و تر ساخته فرش‌ها نیز بادبرد
در ادب [illegible] بارگاه ابریشم او از مسجد طنابی از پشمینه فلک شکوه خورشید قبای دیباری
کارهای با زیب از رنگ گوهر نگار رنگها بار جانی را در صدر انجمن هم دوش و فرقدان جمع آراسته
و عطای بارگاه و خدمتگذاران جابجا رخجات مقدمات مکان در بارز حضرت باعدی انجم دنباله
مروارید انداز نشسته در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت دقیقه طالع بستر درجه اسد
خدیجه دولت فرخ فرمندان مساز و یافت گوهر نگار رالا رشته نافرید و سکوه بیخ نشستم بر [illegible]

فرزند ... بال را با نهال کرنا فرمودند ، نوبت بی اهمال کوفتند

که دوران ... شیم زده غروب بنت الافلاک رخانه در دولت مبارکباد کوس و

کورکه شادیانه بر جانب و قصبهای جر درنگ جا جا بسته بود فرو شستند بهمه شش جهت بلند آوازه و هم سیت

وزمین فلک کوه و دشت اکنون زمانه را بر کشیده ، ز فر سلطان کامل شد اسناد اطراف

جهت ممکن در مبارکباد و سر دهمت خوش بجای خویش بود این بست خرمی

بالشید برکس اکنون بجای خویش ، روش نثار بر وجوه نازنینان و ولایات گرامی نخرو و دادار زمین

در نیست فخر بافی والور لعمان حاملان بدرود دوار معمور جهان یافت الحجر فتماد دع

تاریخ جلوس آمد ، الهی باد دین فیروزه منظر ، بود با فی لان تحت و قیصر ، بزرگ بای تخت ...

تبارک تاج ظل اللهی باد ، جلوس میمنت مانوس آنحضرت روز پنجشنبه بیست چهارم شهر شوال سنه هزار و

یکصد و چهار و شصت باقی معان بیست دقیقه از طالع که سرطان ... درجه دوم سنبله یک درجه و سی دقیقه

و شمس در برج میزان ... چهارم عقرب میزان و سه چهارم درجه پنجم قوس عقرب ... بیست

درجه شمس جدی یا و سه درجه کوکب مریخ در بیست ... درجه ... درجه و چهار درجه ... دقیقه ... هفتم

فلک ... درجه در بیست ... کوکب قمر سه درجه و یازده دقیقه مشتری ... درجه ... دقیقه

... درجه و پنجاه و شش دقیقه ... هشتم خور یک درجه و سی دقیقه کوکب ... درجه

و پنج دقیقه بیست سیم [illegible] بیست حمل می‌گذرد شصت و هفت درجه کوکب
پنجاه و هفت دقیقه بیست یازدهم جوزا می‌گذرد نه درجه سیزدهم [illegible] در ساعت مذکور در [illegible] و در
شش دقیقه بیست دوازدهم سرطان درجه

چنین عرض رسانیدند که دلخواه آنحضرت در اعمال سلاح و حرب ارض [illegible] اینجا بوده اند و این حال العرض آنکه
آمده که سلطنت ایشان جهانگیر گردید تعلیم دیگران حاکم اند خود حکم نافذ شد در عالم است کوچ
او دولت روانه از صحرا گشته نفوذ عساکر دیگران اند نیک ایراد و سرباز زده اجتماع بر طبع همایون گران
آمده بتبه ایشان الحق صبر [illegible] گشته در موقع [illegible] پیاده ها [illegible] برومند بکام [illegible] ارکان
دولت سلطنت والا [illegible] که آن فساد بود بدان [illegible] زمام فیض و [illegible] امور خراسان را [illegible] فرزند
شاهزاده صاحب قران [illegible] نواب [illegible] قلیچ خان جلادت
[illegible] اند نیستان [illegible] فتح از حضور [illegible] نموده [illegible] و مقرر فرموده
[illegible] استعداد ایجاد کرده لذا [illegible] حاجی [illegible] عساکر [illegible] جان
متوجه اند خود [illegible] سالار و اختیار کل ممالک آذربایجان به ظهیر الدوله ابراهیم خان [illegible] والا گهر
عنایت و مقرر داشتند [illegible] یکدل یکتا و حکام آذربایجان [illegible]
در حساب [illegible] امور [illegible] محمد خان [illegible] بابا خان [illegible] جلادت
میرزا محمد تقی [illegible] فارس [illegible] خراسان [illegible] ایرج [illegible] لشکر
خالی و امیر الامرای [illegible] عباس میرزا [illegible] الطاف [illegible] آمده [illegible] طرف
[illegible] الضرب [illegible] عبدالله خان [illegible] را که از امرای معتبر بود [illegible] تعیین

باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی عسکری را رفیق ساخته با نامه مشتمل
بخبر قتل [illegible] رسالت روانه دربار عثمانی و خبر جلوس میمنت مانوس همایون را بصوب [illegible]
باعلی حضرت پادشاه سکندر جاه روم و اعلام در انجام امر مصالح را متعلق بشروط
خمسه مذکوره فرمودند و ایلچی نیز برای تسلیت انجمن بخارا باری بنزد پادشاه خورشید کلاه لز
روس فرستاده و شاهزاده والا تبار رضا قلی میرزا و ظهیرالدوله ابراهیم خان را مرخص روانه
مقر حکمرانی ساختند و بحکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک محروسه ارقام [illegible]
تعیین شده والا از فتح یافته بودند بخلاع فاخره و انعامات وافره جایزه حضرت
[illegible] فهند در بهار آرائی قلم خجسته رقم باظهار از روزنامه چمن قائم
بهجت قرین [illegible] نوشته [illegible] دیگر باره جهان لز
بخت فیروز طرازنده چون ایام نوروز بهار بکشاد کامرانی نشاط افزود
بل روز جوانی خسرو گردون تخت آفتاب عالمتاب روز سه شنبه هشتم ذی قعده بعد از انقضای
هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از شبان خانه حوت بر بارگاه حمل خرامیده بر [illegible]
جهان نمای نشست و از کلاه نوروزی فرحت نامه بنشاط [illegible] طنطنه کوس نوروزی
و دمدمه جهان افروزی و آوازه فتح فیروزی بر فلک [illegible] بحکم همایون محفل [illegible]

گشته قوائم سریر فلک مصطبه که بطلعت خدیو سریا زینت سریر سپهر می‌بود و فضا و بسیط
ربع معظم را از وفور سپاه و عقوبان رنگارنگ و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سرور را اعلی
اثواب رنگارنگ و خلعهای زرتاری آراسته جیب و دامان را از درهای نثر و سیم اندام
لعبت پرساختند و بعد از انعقاد مجلس در هنگام سکونت گلهای ارزانی همت در نظر والد از
دلی گری پیشانی زینت بستان سلطنت علیا بود در استفتاح کار و افتتاح سخن به بدیع
فتح قلعه قندهار فرموده از فاعه را که بلدیست و استحصار دار شدند احضار و بکفران
خاطر الکدس را لطبار و کیفیت منازل و قذف راه اسفار و ورود لشکر را مورد
اقرار که و تهیه آن سفر خرجیت اثر ساختند و چندروز که از ایلغار آن حضرت انعامی
فراخ ارزانی داده باز فلک مجالس سلطانی سرزنش مربع طبع همت می بود و در پیش
خیمه رنگارنگ چون فلک ساخته آسمان دیگر بر روی زمین افراخته چرخ اعظم را انعام
قبات و مجاران خیمه کیکان را طناب ساخته و صد ستاره ایش از فلک اطلس زیر
سپهر حرمی ابوابیست و چند زده هر روزه در آن بزم سپهر به تحریر اقواع راح ریحانی
پرداخت — دوران معانی رفته است اثر زده ؛ نظم — بر وصلای لمح
ارشاد زده ؛ سبو کف آن همه در بند کنش نشسته کرد ؛ و ... تکیه
خیز بر سحاب زده ؛ بسماع جام و قدح نور ماه نوشیده شد ... بقا نور

آفتاب زده معاودت چون برای مغان نشاط خیز گشته و طبع جوانان چون در هم میخانه نشاط
انگیز دوم ذی حجه آن سال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر دار القرار قندهار
در حلقه مغانی لدینه زیر آمده از راه کره رود و دشت رود اردمان به فوج رکاب
عالی نهضت آیات روانه و فرمان همایون بمولف قدسی شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان
در منزل فراجمن که از محال هشت رود است با سپاه آذربایجان بموکب همایون ملحق شود
و بعد از ورود کوکبه مسعود بفراجمن ظهیر الدوله نیز بسعادت اندوز خدمت گشته چون
طایفه فرمن از قبایل بلباس که متعلق بخاک روم است مصدر بعضی حرکات ناشایست
اساس شده بودند از حکام کرام و سپاه ظفر انجام احتشام را که [illegible] شاهزاده نصرالله
میرزا را که در آن اوان بمنصب [illegible] میرزا موسوم بود با جناب ظهیر الدوله از راه ساوج
بلاغ مکری بر سر [illegible] آن جماعت مامور فرمود مأمورین در عرض دو شبانه روز چهل
فرسنگ راه طی کرده او را [illegible] آن جماعت گشته هزار نفر آن جماعت را که فرصت فرار گرفته
بودند همه را [illegible] بقیه السیف ایشان در موضع سرکش [illegible] کمر کوه را
مستحفظ کرده بحصن پرداخته [illegible] مدافعه گشتند دلیران نصرت قرین بقعای آن
را که مکانی بسیار صعب بود [illegible] در کمال [illegible] ضبط و تصرف
در آوردند [illegible] متجاوز از [illegible] ایشان را دستگیر کرده [illegible]

جبال کشیده فرار کردند و موکب شاهزاده با فتح و ظفر گشته ابراهیم خان با عساکر اردو بکالی

روانهٔ تبریز و شاهزادهٔ کامکار با فنون رکابی در روز کوکبهٔ همایون به اردوی ظفر قرین

پیوست و از اخبار مسرت افزا که در خلال این احوال معروض رای شاهنشاهی شد

فتح بحرین بود و مبین این مقال آنکه در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس از حلقهٔ

معافان از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف حاصل می‌کرد حضرت ظل الله

در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جباره حوله بود ملفوظ

مبارک به تأکیدات بلیغه فرموده بودند و محمد تقی خان بعد از ورود شیراز با بعضی از فنون فارس

به عزم تسخیر بحرین به قلعهٔ مبارکهٔ نادریه فرستاد خود نیز در صدد حرکت برآمد و حین قبل از ورود

بیگلربیگی عساکر را شیخ جباره عازم کعبهٔ معظمه گشته قلعه را به اتباع خود سپرده بود بعد از آن ولد

و معاودت بر طایف قلعه و ولایت را از خود مسلوب ساخته در ورود بیگلربیگی قلعه را به تصرف نمود

کلید قلعه را به درگاه جهان پناه ارسال داشته و در لوازم آن فتح نخلستان و قلاع حصار نافذ

ولایت بحرین ضمیمهٔ ممالک ولایت ضبط او کردید و در اثنای این حال عریضه ارجاع واللد

با همه مشعر بر اظهار ندامت و درخواستهای عفو تقصیر نامه سر برکردن به نظر رسید و صحیح این مقال آنکه

... را از اقدام بادیه پیمایی در محال جاهلانی عن الاعمال آمین و اظهار سکنه در

دربار ... از اقاعده‌نما بر زیاده کی با طاعت ... در دار ... مکرد

تا اینکه بعد از ورود موکب والا بهرات بنحوی که مذکور شد ملحق السیر الطرفین نزول با کسان با جمعی
ملک طوائف پیوسته بحکومت اوبه و ساقلان سرافراز تا اینکه و بعد از فتح هرات
در روز ... که انفراد او بما فی مآب صاحبقران ملک محمود سکنه هرات شدند درباره او فرمان
جهانی تا ... او ... سپرده گذاشته طهماسب قلیخان سردار و میر محمد خان ملک ...
... با او بجوار اعمال کرده چون در ننشسته ... کار و تعمیر سرباده ... و ... سپار
احوال نا ... او را ... بر ... شدند تا ... در ... او را استقلال ...
او گرفته محبوس کردند بعد از آنکه ... در ... قلعه ... بود ... استماع این خبر جمع
در ... او را با ... اتباع خود برگرفته بسمت ... قرار کردند در حینی که موکب والا
مشغول محاصره بعد ... الحکم والا ... او را ... خانه بودند
بجانب ... چند بعد از ورود ... الله موکب همایون ... حکم ... در ... هرات
... برکات ... مستطاب ... او را مورد ... و مشمول ... ساخته ... حاجی
... ملک ... در ... طلا ... فرموده رخصت مراجعت دادند و ...
... شد ... از ورود بهرات ... هر چند ...
جهانی از ... و ... او اظهار ... برای اینکه ... علم ...
... آن ... روی گشته و وقوع ... نوع سلوک را ...

نقض مروت نسازند او را روانهٔ هرات ساخته سردار و بیگلربیگی مقرر فرمودند چون انجه

کرنال دلاور در عوض تلف در آمده بایشان رد کرده او را به انتمای ایلات او در هرات چون

باشند مرخص سازند روانه فرحستان شوند مشار الیهما بر عمل کرده دلاور بمصالحه

با ایلات و اعوان کوچانیده روانه فرحستان گردید و در انجا دست اویه را با تصرف

لوزر محفوظ تخن عاشر العقله نقبات رسانیده و در ان اوان سردار مامور نقابل گشته

بود حاکم هرات با فوجی از سواران تعاقب او پرداخته دلاور از فرحستان بسمت کوه

نیح کرنجت حاکم هرات حاصل و غنایم و عقار آن طایفه را بعوض نصیبی در او داعه جمعیت

کرده دلاور باز عود بمکان خود نموده مقارن آن سردار نیز بعد از اتمام کار خود از قار

فارغ شده در دره هرات جمعی را با دو نفر سرکرده جا نموده حاکم ساج بمحاصره آن نا جمعه

پرداخته دلاور مجددا بر ساج رفته در کمین فرصت نشسته آن دو نفر سرکرده با حاکم مرتوز

بیگانه از قلعه برآمده همین که دست ایشان از دور قلعه کشیده دلاور از کمین گاه بر ایشان تاخته

هر سه نفر سرکرده را با جمعی از مستحفظان از دم شمشیر گذرانیده و از انجا بجانب فرحستان رفته

سردار نیز تعاقب او پرداخته دلاور راه نجات مسدود کرده بسمت تلوع و نزار زه گرنجت

سردار نیز از تعاقب سودی ندیده برگشته احشامات فرحستان را مجتمع کرده باز

عصبانی را که اوزار شنکو شمال بلغ داده از انجا بسمت حکمتی ... محال را

غارت کرده و هر از خانه ولکدار گشته انجار کوچ جنیبه روانه برات خسته بعد از آنکه دلاورخان

بلوچ و نزد او گریخته لقاء قلعه ها ربه اعانت او در آمده آورد در محال موسوم نقرا خشک در

هست فرسنخی زمین دلاور کشی ولاوند حبیب یا حسین خان دم موافقت میرزا حسین ترویج فعبر خود او را

سپهدار ساخته دلاور بر لشکری شاه و دله قبول آن معامله گفته حسین انبی جوالب برای سفینه

جمعی را نماجت او نقض نموده او چون ایلی نقض نزدیک بار فرار کرده به جنشانی آمد زاده انجا

زاده رصاف میرزا را شفیع گناهان خود ساخته عاطفه اعتدال امری بلا کاه جها

و رساله نامدار آنکه در راه جانی شاه عازم قندهار بود کار او حواله موفقی دیگر گشته جواب آن

موقف ... اعلا اصلاح ... در بیان توجه فرازنده نوای شهریاری

بجانب کوهستانات بختیاری برهنمائی تائید حضرت باری سال ... سبب

طائفه بختیاری که به کلک وقایع نگاری شده که بعد از نهضت بکریم محال خانم دبنکر

دیگی از جهات متورگردید مجدد ملاحظه آن رسته وگریخته لطیفه در زر و ادعای جبال و مکامن خیل

ایشان بودند جمعی سعد ساخته از ملازمان رکاب ایشان نیز جمعی دور از ایام ایشان موسم عالی

مرادی مملو فایده روسیاهی و پس از آنکه طایفه گمراهی ایشان گردید بخت از در بار عالی جمعی

از ایشان مامور گشته با ایشان محاربه و جلی آمده عالی ممالک معدودی سالک طایفه قرار گردید

با بانان خانه ... طاحه مهمود ... از اتفاق شده عالی ممالک با رفض جسته سلک جمعی ترتیب داده

در سمت کوهستانی دست درازی نهاد و ترکان ذوالقدر از سلطان خلیل ملک بهمن تحقق شد
بیک کبیر با نیسان با قوجه بالاتفاق حاکم شوشتر و بابت کوه گیلویه با مرادالله مهردار شمال ابن کن
دریای کوه مشهور بانام زرد محبی بعد وصول محبشر عباس قلعه کوه ایلو بسهر برین بنزد
بتفاق خود ساخته در انجا بحصین پرداخته قشون شوشتر کوه گیلویه دریای کوه توقف سلطان
و ملک بحقوقت علی بیک بای بلی بالی ایشک خرزا زکوه کله بعیدالله که در سنگ لاح صعب را
بعد حال منسحی گرد کله تمر راه رسید مند ازان جمعی را که از جانب تله و قوجه را از کمره
ولان ایل بلود میان گرفته به انواع حیل تفنگ و علی خان نمین سنگ مسعود کشته سر کرده را
با جمعی از عشایر ایشان بعقوبات خمس لعنه ساره که دریای کوه بعد بر خود بر گرفته ولاد بات
بحوش شد و جمعی را ایل آوان برکی جبابک حسین گران تیغ قلعه ایروین بود ذوالفقار ابو ذبیر زاده جمند
وبدر برف میرکی با ایشان از قزوین حرکت کرده ولاد محال حالتی بر ورود کردیدند عباس مرادی
سر بهمه روسی بوادی با مرادی کد ایشان دربا جمعیت خود بر ایشان بحمد الله غلبه و اولاد گنبد سلس
می رسید در محال مربعلم بر دکمه بصعوبت للکه تحصار بیش بعناق کرده تحصین گرفتند کس
بهمت والا شهر ادس عاذم بند لمی رکنگان با دیه صلالی گشته بعض از جانب ایشان رکانی را با فصول
قبل دالادولتی وعمال الخاصه و الا نشین مقید بکه سمتان فرستاد و جمعی از جرار حیان کوه
الو را با بابیه شوشتر و کرمان ... ان از طرف دیگر ارکان دولت تا ره جمعی از اول قلعه ره را

اصفهان از راه جمعی کثیر کوه کیلویه در سمت کوه کیلویه عساکر نصرت بود و ...
بعضی و حسب الحکم در روانه خود از سمت فوجی از کار ... شدند مقرر بود تحصیل حسب الحکم بجانب
گشته گردد برود بجانب خانی در خلال مرز نصرالله همراه الفاق عوض را و ... منه در تاب کوه
کوهستانی ... عازم کوهستان شدند مرلود در مرتب ... هم شتم در طرف مظفر بسعادت
ربیع از افاغنه ... جمعی از ... گشته و لاد بند ... از فرزند یاسر حسن ... سر طایفه از جمعی
شدند مقهور ... آمده بعد از دفعه ... گشته منزل مکان ... آن طایفه ساخته ماموران
جمعیت ازانجا شتافته بود ... ارسال ... قلعه و سقبای ... لشکر ... موضع ... و
خیل جمعیت ازانجا شتافته بود ... ارسال ... قلعه و سقبای ... در آن ... گرفته خود
خسرو از راه ... بعد مقصود ... جمعی از لشکر ... شکسته ... عبور کرده دارد جهانی
بود ... از ... آن ... بعضی ... انکه ... ماموران برداشته ... آمده خانه ...
... بعوض آن گروه ... مقصد ... برداشته المجادله اما ... رسیدند ... فرصت بر
... جنبش ... والا ... بیرون ... فرمان ... نیز دارد مسعود کوکبه دیگر روز در آوردند
ساخته ... سپاه فیروزی عساکر در ... ساختند ... مصدر ... گوگر ... راه عازم کوه فرار عبور
... ماموران ... نمودند ... فرار ... تمثال المشان حال فلک به طایفه این جمعی و ... در
خانه ... از بلند ... افکنده هلاک بجانب گروه دیگر ... بر ... از ...

ولایت بغداد شد از آنجا رایات خلد آشیان از راه مکان محکم وارد منوچهر گشتند فوجی که همراه آنجا
بود کشته آنجا شکوه شکست بمکان هزار ساله ارزان تحفه آوردند و در آن مکان فوج ارمنی مسعود الکلدر بحال
همت الاه نمودند بحدود لرستان مامور ساخته عطف عنان بجانب کوه سالم فرمودند
لشکر والا و محال گردیده شدند و بانتظام ضابطه مورد الطاف بی پرداختند
حضرت مولانا مطلع مابخچه زر نبات خود شد ضیا ساخته از آنجا بدولتخانه وارد و للا گشتند
از ... اتفاقات و حسن اتفاقات اینکه علیمراد خان در سمت کوه کش که ماکان نسا کو
است و هوا بهار گشته با جمعی از رفقا بطلب آب هر سو فرستاده بنی دعوی زر جنس سالار بودند
رضای کل کوه کلاه و جمعی لذعا زبانی خوار گشته از درابا کوچ و عیال ببرت آورده بحد مشت
اقدس آوردند پس فرمان قهرمان بقطع دست ... و کشتن حکم صادر گشته در از درو صحی
هستی دست و پای در تا جانی تقاص از ولاح سپرده فیسا که از الکای دردانای کوه
دارای خطا کاری سر بر سنگ می زدند به پشیمانی و التماس عطای رای بختیاری در دربار همایون
متعهد فلاده جانسپاری بودند مورد عفو شد بود داد از احسان و عنایت سایر طوائف خود شکما
حاکم گشتند بهم جهت بیکماه کوهستان ژیمان بود بختیاری سیر نشیب خدا بو کرد و لی گردیده
از آنجا وارد چشمه زنده رود بر الادلی مسعود بمعنی رایات نصرت آیات بجانب اصفهان
نهضت فلاده روز پنجم جلوس اقدس خاک اصفهان را از تابش مقدم اقدس سرمه دیده مهر و ماه گردیدند

چون تنبیه و تادیب ترکمانان توجبان نیز مصلحت منظور خاطر خدمت بود بدیع محمدخان تکلو بیگلربیگی

سابق هرات و الغش خان تکلو بیگلربیگی سابق تفلیس را با سرداران خراسان تعیین آنجا نموده

و استعداد کامل روانه ساختند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان اراده اردو و دو کران

و بیابان گرگ تولی کیسه ستانی نشان فرمودند و از راه خنند و در حوالی بستان

مراد سلطان استاجلو حاکم دربند که بسبب مخالفت مهدی خان تکلو بیگلربیگی شروان بعد

زیارت ملک ملازمت آوردند و بعنایات رسید تفصیل این اجمال آنکه در حین توجه موکب

همایون از کوهستان شماخی متصرف و وارد چشمه گردید بعرض رسید که مهدیخان مشارالیه

را برای انتظام و نسق امور جانب دربند فرستاده بعد مراد سلطان استاجلو در الکاء الحکومه

اولاد سرافرازی داشت بنابر سابقه دشمنی این و مهدیخان نبود او بهانه از دست اویز

فساد ساخته معظم آن ولایت را که بسبب مجاورت لزگیه بنزد زبان دباد بهمانه

نفاق بودند در جرو تحریک بی ادبی کرده مهدی خان را بهلاکت رسانیدند و صدور این حرکت

را ایلی دربند در زمان الکاء عضب خدیو فرو رفته سردار مک قزلقلو یوخی باشی حلو طوف

مقرر داشت و بالکلیه دربند و با فتح ایشان خانی نام کشی اراده حکومت دربند از تحف سلطانی

را همراه بوعات و منصور معهد بر سرداران خانی مرکز را ایت شاد ... کوسمال کامل داده

بجمیلات ... را رستمکی ساز ... اصفهان حیدلفر اردوی دربند وارد درگاه جهان حرضی

شده و الکاس خضر بعد از آنکه بهانه عزم هندستان در دست اهالی دربند برگشته بود
اما آنکه سابق زین بزم و مجلس آرائی زین قصد و عزم بودند از سر غفلت هشیار گشته
دانسته بودند در عاقبت کاسه سرگرانان ایشان خراب شکست و احتساب باز خواهد شد و
جهان دست مرادان ایشان را بر قفا خواهد بست قرار کرده به احمد خان از ایل قبچاق
و ترکمان جستند بعضی سهم کرخنه تا در ک قلعه دربند محصل گشته بودند جمعی از اهل دربند در زمین
او بر لشکر قبچاق ایشان پیچیده بودند ایشان را به پای قلعه عدم روانه و مراد سلطان را که
بر پایه شده بود گرفته دربند وارد بنده دیوان همایون خطاب با وسمی نموده از موقوف اعتصاب وصول
یافت و جمعی از اعیان ترکمان جسته اند مقید ساخته نزد برادر خان روانه نمایند و او سمی بردن
فرمان عمل کرده سرداران ایشان را بقیه اسیر گشته که در شهرستان فساد بوده بودند سر باز زده از
پای در آورده رحیا دلان ایشان را طعمه کلاب ساخت و جمعی از سالمه رسانیده بودند بحکم کوچ منزه
نقل که جدید بسر دلان فرمانها طایفه صور از ادبیران بجای آن طایفه آورده در قلعه دربند سکنا
و بخوف سلطان آن در آن حکومت تمکین داده مراد سلطان را مقید بدربار سپهر مدار فرستاده الحمد
را در روز ورود موبشر سپهر پیشگاه نظم گذشت و بعد از ورود کوکبه کشتی ستان سپهسالار
حرم محترم و اغرق اردوی همایون لشکر کوکب اعلام بر دو قلعه ... اورا ... گذشت
الغ بشارت بوتات سرفرازی بامر رسید با جمعی از اعیان ارکان طرفین سپستان

گذشته روز دوم ماه شوال بفیروزی زمان رایت افواج نصرت همایون فال گشته لنداه و ملک
وو الدارالم روانه ثروم ماه مزبور خارج قلعه کرمانک را بحضرت جناب سپهدار جهانتاب شدند آقا غنی ملکان
اردو در قلعه داری برآمده توپچیان فرنگ نژاد دراس دست بکار ره همایون توپهای کوه توانمن بلا
از توپهای بهای دراز نابجوار قلعه کشیده عداد اوصاعقه بار ساختند زلزله در میان قلاع برج
و حصار قلعه کیانی از سهم جانی بر درمی آسمانی او نخسته قلعه را مسخر ساختند و در آنجا ملک علیخان فرار
ولد بابا علی ملک سیستانی هزار ده جات زمین داور را افزاری نهاب و با فتحی به تسخیر زمین داور
مامور و جمعی ایل کرمانی را نیز به تسخیر قلعه لست و باتوبخانه و سعداد تمام روانه فرمودند و در بیست و
یکم ماه مزبور کوکبه مقصود لرات هرمند عبور نموده جهت بست موسم زمستان صحراها خالی از
علف و بها علت از رحیم کسی از دو قلعه کشیده بمرار لسی تلف زده بود اینداز
ازکوسک نخود عازم شاه نمود گشتند در وقت اردو رفته از هر از جانب حمله حمل و نعل
جمعی فرودی از نماند با بی نقب جسین نیر جلو دار سیدانی جلدی گردیده و از انده روز اول
مکانی تورکوکبه عروسانی کشته از آنجا کنار آب ارغنداب مجاری مراد و بابا علی
مصر جسام دلیرانی عرصه سا گردید و در آن آب با فتحی کرمی زنگ جلادت لنوم تسخیر زمین
کرده ار کنودکا، آب مرز سیل سیاهی بر سرار دوی طوفی شعار آمد از جدال جمعی قزلدی
رانده سور الجحیم در ال انداختند طلانه و لانی و در آن عرصه جنگ گذاری با مندرکان از عشی میدانی

در اطراف اردو تیره دستانی برکف صف بر صف موسنه لبانی دیده انجسم والغرض طرفه الغنیزارها انکسانی

نظاره بسته بودند بالباتی در اوجه جمعی را الحاک هلاک افکندند و بقیه جانب دخاین بجانب قندهار

فرار کردند اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی هایی در همی شنید سلاطین همانوقت

این خبر بعرض خدیو فیروز روز رسید سحرگاهان در بیچه خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم شد

در حسنی بود [illegible] بقصد شبیخون آمده پس رایات نصرت آیات از آن مکانی در اهتزاز آمده

بچهل الو سالک بود و آنها طغیان دولت سرور بلند اختر بطلب معبر شهر کردن خراب

را در انجه ساعی در حیته بر انتهای حدس و فراست در برابر قریه کوکران فرود در سنج قندهار گذار نمند

اگر ده این لشکر انجسم حساب با همه وساب سپاهانی از آب گذشتند دلا رحب کوه سیاه

که نک جانب قلعه برفرازی واقع است اعتبار عبور کرده اگرچه توپ قلعه به سبب لشکر نصرت

از بر سلاطین خدیو نزیاجیات رعد و برق توپهای را صدای آتش [illegible] نوبت مرغل انگنه

جنگی در حسنی صفوف فوج خونخوار با موج دریای بحر جاتی از کوب بنفار ظاهر بود در انجا

شوکت نفر کرسته در سمت شرقی قلعه با فرازی مارگاه عزونی با بره زمین از آسمان بلند

بیان وقایع سنه مبارکه لوی ئیل مطابق سنه ۱۱۴۹ داور [illegible] در مقام تسخیر اسباب [illegible] افغان غلامان

روز نوروز بر تخت آن زمرد شاه حمل قرار گرفت خسرو فرمان ربیع بجا جره دار الولد چمن

والحافظه قلعه گلش بر دارجنت ولاله سه و چاه همتی و دل را لون شعب سید افواج لشکر و حیم شنیم

خوردنی فاتح قلعت غنچه دهسونی شکوفه گشته عرصه جهان را بگونه الوان لاله و ریاحین
شد صفاخانه بحکم خدیو زمین هزار محفل خلدآیین برای جشن نوروزی در کمال فر و فیروزی تزیین
بزم منبر شان از طبقهای زر گرنج و نقد کمال زلال مزلاله جات گشته سرانی و سرکردگان لشکر
از جامه خانه همت سربرت خلعتهای گرانمایه آرزو مند شده روز دیگر فتح علیخان
افشار را که بجرجی باشیگری لشکر فیروزی اثر سرافرازی اثر سرافرازی در نت داوطع جابکواران
جنگ حوصانی قلعت ماموره شد سیوم بری از قلعه فراد فرد آورد حسن از زر قبض سنفان
بمجان قلعت خبردار گشته بتکاپو ستند ایل را با چهار هزار نفر از جوانان نامی قبل ایل
ان روان کرده خدیو سپهان فی الفور بای فلک فرسا را الحلقه خشم رکاب شتاب سرخ منوار
بیاله با جمعی از دلیران کینه خواه بمقابله گشته از شدت صفا عیوی دار العلانت امورانکه فتح علیخان
تاخت کامل کرده بی پایان و قراول و نگهبان و خدایل در دامنه کوهی باز نزول کرده سیدان
ترمسوقف وارد جنگ عارباین زعارن ارانداشته حرم بنات نقصد انکه علی الغفله بر آن
ماروده نظم جمعیت ایشان را از هم اندازند در کمین کین بخودنمای بر دربا مقارن آن طلیعه
رایت ظفر آیت آشکار گشته افاغنه آهنگ فرار کرده دلیران سنقائی ایشان مرا کب
تیزتک با در فتار و لسانی ارایشان را عرصه تیغ خونخوار ساخته جمعی از ناحر و ابسته کوه
متوق و دقیقه با شکلل خودالفلانت سابنده بخجستی خبار کردند خدیو نامدار مظفر و کامکار

بمقر اقتدار فرمودند که سرحد بور را لوازم رسل و دوام آمال او را لمرز نفوذ حصول نمودند و در شتم
ذیحجه از مکان مزبور تحریک لوای مشکوی کرده در مکانی موسوم بشرخ کبر که بالفعل بنا در آباد
اشتهار دارد شادروان عزو شان را برافراختند و در آن مکان نزهت نشانی
بمعماری رای رزین و مهندسی طبع سعادت قرین قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار
چارسوق و دکاکین انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده ارباب تورک
را که در اطراف روی کون و سیم برده جابجا ساختند بنابان حاملکت در اطراف
ممالک محروسه در عسکر ظفر اثر جمیع آمده بودند دست و بازوی هنرورزی بازینه عمار کار
کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام صورت تمام دربته عمارات
آن بروضع دلنشین سمت انجام یافته شهر معمور رنگین در سواد آن طعنه بر غزه صفاهان شد عید مزد
بمعرض ظهور آمده بانند و بانو بحوبلی طاق و طمطراق کشت و بنا در آباد موسوم گردید
و در سیزدهم ماه مزبور کرف سلطان غلجه در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه مدارات
او اختصاص داشت از قلعه قرار و جبهه سامی در بار سپهر اقتدار گشته منظور لحاظ عنایت شدند و معافیت
آن معروض شده و اکثر فوجی از غلجه بعزم دستبرد و کشتار ار عدلیت بر آمده اند جمعی
از دلیران سپاه نصرت نشان بآن مرز گشته طومار حیات لشکریان ار ایشان را از زلال سیف آبدار
تاب بالیدند چنین چند روز بعد از تاب ان داده شده بود در شاید قدوم حرکت از قلعه مزبور

گذارند بعید از وقوع است دیگر سرار کرمان خمل دریا اورده سرداران شاهی حصار تحویل داری
بردو حیلش همت والا نهمت بمحاصره قلعه چندها مقصور گشته در اطراف آن قلعه شهر بند تقاضا صلح
رفیع فرسخ قلاع محکم زینت دارند که دایره محیط آنها شش هفت فرسخ باشد قلعه فوج
بامور و دور هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج جمعی تفنگچی نصب مشغول گشت و
فی الحال حرکت پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از نشانی برجهایی گذر گشتند
باشش روز پنج هنگام دیگر بناگذاشته راه را بالکلیه بر قلعه گیان مسدود ساختند هر یک از ایل گ
تحصیل دانه و غله نامند دانه سر بر می آوردند مستحفظان برج لشکریان را اندرین شمس زبا در می
آوردند و در سوم ماه محرم سنه ۱۱۳۵ الحق طایفه از جانب کردکان مامور به تسخیر قلعه بست بودند
رسید بر توپ و خمپاره بقلعه بسته اما غنیه آنجا از دور دستمانی در آمده قلعه را سپرد به آذر موقوف
راعی حاکم برای ضبط قلعه معین گشته مقرر گردید در لشکر فیروزی آقا غنیمه را بسر گرفته وارد در بالم
سپهر اقتدار شوند جنگ جنگ از سفاهت سپاهیان از جانب شهر صفا عنود گشته میر مقصود و لطیع
شاه همراه نمودن توپخانه گلازنی پرداخته فوج به تسخیر شهر صفا مقرر فرمودند در چهارم ماه مذکور
معروض واقفان عتبه علیا شد مامورین از آنجا توپهای کوه توان و خمپاره های دیگر
ارسال را بعرف خرج حال قلعه گیان احمد در عرض یکروز قلعه را تسخیر آقا غنیمه آنجا را
اسیر فرمانی تدبیر ساختند جمعی از دلیران نصب قلعه مزبور بقیه ایل لشکر با اطراف مامور

گشتند و در اواخر ماه مزبور محرم الحرام دو شنبه ... را که در ماه شوال ... استیصال

جدا مانده جمعی از سپاه دولت ... از آنجا در وقت ... مبارک بحکم اقدس ... اردوی معلی شده بود

جمعی ... از قلب ... افغانها برآمده از صدمه دلیران ظفر شعار فرار ... قلعه ... بود

تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از روسای افغان در قلعه ... بود و فوجی از

بهادران عرصه وغا سرکرده ... ایام بردی بیگ ... به تسخیر قلعه مزبور مامور ...

لام بردی بیگ ... چند روز یورش برده برجی را که در سمت ... قلعه واقع بود ...

و از ... ادراک تحصن جسته ... ماه ... محمود ... جمعی ... سلاسل ...

الان کوه البرز شکوه ... دلیران ... ارباب ... سیستانی در آمده قلعه را تسلیم نمودند لام

بردی بیگ ... اقدس جمعی از تفنگچیان را ... قلعه ... محمد ولد حسین را با سرداران

و روسای افغان که در قلعه می بودند به اردوی معلی ... سرداران ... در ...

... اصفهان و هرات ... دیده ... طلبی نموده ... والده ...

او را از صدمه برآورده ... ملا حسین ... اصفهان

... محمد خان ... سلیمان خان ... بلوچستان ... با توپخانه ... بغداد ... کابل ...

آن ... ساخته ... محمد ... بیگ

سار ... [illegible] ... طایفه ... بلوچ و بلوچ ...

که در قصبهٔ زنگی بودند سعی نموده مأمور به دفع و فسخ نورلنگ شده طایفهٔ بلوچ نیز از ورود لشکر

مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی از ابتدا آغاز کرد و لاله و بقصد نفر از آن بعرض شمشیر گشته

اسیر بسیار بحیطهٔ ضبط در آمد و بعد از استیصال آن طایفه سیف خان در باب حالی [illegible] گشته

ما بقی اطراف بیج و بر [illegible] زیختهٔ اشرفان سرکرده آن طایفه را به تیغ گذرانیده تمامی مساکن

و املاک آنان را عوض نهب و اسیر در آوردند حکم والا نور ورود یافت محمد رفیع ملک با دا مورثی

بسته در خانی و خاران سرداران بلوچ مکی بعد از وی عازم نورلنگ و تنبیه قلیچان نواحی بردارند

و در سیم ماه محرم سنه ۱۱ امیر محبت و امیر عنبار ولدان عبدالله خان حقیقت اخلاص و دربار

او نسبت باین دولت ابد پیوند سابقاً گذشته احمال شده ولاد و دربار سپهر مدار و بخلاع و

اسب و لوازمات دیگر قرین افتخار گشته محمد و امیر محسن خان برتبه ایالت بلوچستان سرافراز

یافت و حکومت نورلنگ نیز بمحراب [illegible] بالی که بعد بعلت خدمت الطاف دراست

غائب گشته با جمعی از غازیان مأمور گردید که بمحافظت قلعه و ضبط علاقت قوسیح را محصور

ولاده اطراف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطانی و دفع اشرار مأمور گشته جماعت اشرار از راه

زر نمودند که اکثر سرداران مقصد کالی در دا بام گردن [illegible] شدند که بود در قلعه حالی که

نساتن حصار [illegible] تنها درست کورش نموده بحوزهٔ تصرف در آوردند و بعد محمد خان

سردار هورنگ مرد کم عقل [illegible] دستبرد نمایانی و سبزه [illegible] محمد بود بمحض [illegible] سلیمان خان

جمعیت کثیره بر سر رفته عقب ایشان را سد ساختند و کوه بر مسالک خطرناک انداختند جمعی از سلاح‌های ایشان بدر آرند

زنان نیز دست از دامن عصمت و دولت مردی اسباب ایشان را به تاراج بردند و شیخ علیخان و حاجی باشی

و محمد علیخان قرقول بازار ایشان را ... به حکم والا به جا باشی فرستاده بر محمد خان را گرفتار نموده

سران را به اقوام ایشان که زبونی از جان و مال دست بر رفته بودند به ... آوردند

بیان تسخیر ولایت بلخ و وصول ماه جلال از غره شوال سابقاً صورت تحریر یافته که شاهزاده رضا قلی میرزا از

موقف عساکر مامور به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود بر در آمدن کوچ و حرف ایلک داد خود

و ایالت به ایجا ارباب استیلا در آمده بود گردید بعد از آنکه جمعیت فتنه‌ها رو به تنزل نهاد نصرت

شعار شاهزاده نیز در خراسانی سردار کوچک خانه و مستعدان انجام را احتشام کرده از

راه بادغیس متوجه اندخود گشت و چون ولایت اندخود معظم ولایت بلخ بود و سکنای ایل افشار

اختصاص داشت بورود موکب مسعود شاهزاده بدو منزلی آنجا علیمردان خان

حاکم خود را گرفته دست آویز اعتبار ساخته با اقبال موکب شاهزاده بر در جسته قلعه را سپردند سکنه

شبرغان نیز چون طایفه جلایر بودند در سلک ارباب اطاعت در آمده رسم استقبال به جای آوردند

شاهزاده بعد از نظام آن ولایت علیمردان خان را با چند نفر از اعاظم آن طایفه

روانه دربار فلک مدار ساخته خود متوجه آقچه شد اهالی آنجا نیز طریق حسن تقدیم رسانیدند

و در غره شعبان داخل ... خواجه را با فوجی از تفنگچیان از راه ... متوجه بلخ گردید ... خورشید خاوری

علم بر طارم چهارم برده با کوکبه و احتشام و مستعدان تمام رایات ظفر به جانب بلخ از قریه طلیعه

سید ابو الحسن والی بلخ نیز در رنگ فیروزی شهر از میان باغ ظاهر گشته چون جمعیت مبارزان بسیار
در نهایت عمق نیز در سر راه مانع عبور بودند شاهزاده کامگار افواج منصور را دسته دسته بیاله در میان
آن شارع و سکنه و باغات متراکم گسستند و او بر صعوبات سخت اعتنا نفس روی برتافته با ایلغار بروح
حصار ... بسته بر در ... و لشکریان ... جلد ... کشیده سعادت بستان قدم بر قدم
بار فرو حصار گذاشته و بیست و یک اتکه نار زنده ... را از ... را ... و دو در و دروازه
را تصرف نموده ... کردند ابو الحسن خان در و سالمه مارک حصاری جسته تحصن داران ... خشند
از آن طرف نیز ... بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و ... از مار گشته نشانه
روزن رخنه افکن ... حصار ... افروز ... ثبات ... گشته بودند تا آنکه قلعه گیان را تاب تقلید
سلب صبر و تحمل گشته تاب ... کنوده والی با تمامی سادات فرقه ... و اکابر و اعیان بلخ
در وسایی انداز از روی عجز ... جبهه ... در بار شاهزاده والا تبار گشته در مجلس ... گرانمایه گردیدند
اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج ... ملازمت ... گردیدند و جمعی از ...
... والی ... سقا ... گشته بودند اکثر محال ... و اسیر حصار
... و قلعه ها ... تسخیر درآوردند اهالی فتنه ها ... بلخ ... تا حدود
بدخشان از آن شاه آوازه غلبه و قهر ... طور ... در صدد آن
محو گشته گردیدند در روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الاول ... سال فرخنده مال ... شاهزاده کامگار

وارد اردو خبر فتح بلخ را محمود علی کفانی شده جلال حضرت اکبر شاهزاده خزانه و خلع و اسباب
چنانچه سرکار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد همراه در لشکر فیروزی اثر فتح نمایان و لطف
و جلیله را نادری تقدیم به اصطلاح شعار حضرت الله مراد تومان باشکوه و خلعت خاصه و خنجر
اسب مرصع و ممکنات تدارک شاهزاده عالی مقدار ارسال داشتند و از آنجا که غرض شاهزاده
سرکردگان بادشاهی نماید لا در باب عهد از هیچگونه امری از کمی فرمان صادر شد مقرر گردید
اوضاع بلخ را منتظم و التفوقه فراوان به انجام کرده تدارک بلغه بعمل آورده چگونه که از عرض نماید شاهزاده
با تجار حلب بر دارنده بلخ را فی الجمله رضای داده از آنگذشته روانه ترشیز و عازم بخارا گردید
از اوصاف نیز ابوالفیض خان بادشاه ارالیکاس رجن خان والی خوارزم بستملو و صلح شجاعه مرلد
و اتکلدی کسان را در سلسله جمعیت العقاد بلاد درگاه المستعلی قرار داده کردید هرچند بتعداد جمعیت لشکر
نصرت اثر از حم الله مزید بود لا تعجلوا کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة شاهزاده عدت
خصم را در برابر آن فوج نصرت استمال مدتی جرکه غزلات در رخت سیاهی در چکاک مشهور
بکوش بردار خبر بادشاه بخارا معلوب و جمع کثیر از لشکر ها آن مقتول گشته در قریه متحصن شده
و لشکر خوارزم نیز سوار عزیمت نمودند که شاهزاده بعزم تسخیر قلعه
گردند واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه اطراف جانب
طرح کرده انداخته بقید و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی بخارا را عرصه سرزمین تسخیر

در اوایل جنگ با بابا خان چاپوشلو که از دو سال لشکر بود در اثنای یورش بضرب گلوله وداع
هستی نمود الله قلی خان در همان ایام از کار گرفتن قزلباشی بزنی داده بود شخصی از نسل شقاوت
قبیله جبلی اوزبک در اطراف حال دست طمع از جان شسته خود را بغفلة بملازمت رسانیده او را از
تیغ رسم اوزبکی بدولت حاضر گشت فی الفور با او در آویخته او را در همانجا پاره پاره
خونخوار ساختند با سپهر آوازه کردند این خبر بعرض خدیو دادگر رسیده فرمان همایون باولاد خان
جاه عز صدور یافت بنوعی که چون سلطنت پای تخت بسلسله جلیله چنگیز خانی و دودمان خان
والا برگشت الحال بنوعی شاهزاده کامکار بکار الحال از نسل والا از آنجا که در عالم اسباب
بی‌دیر اوزبکیه سلسلت محصور افتاده باشد چند نفر از روسای آن دیار را بمراعات جانی کار
در استقرار امور آن مملکت بوالیه دریا سپهر اقتدار بنماید و نیز حکم همایون بشاهزاده کامکار مرقوم شد
که نشر عاطفت برای شاه والا جاه را اصغر خود معاودت به بلخ نموده به اسباب امور آن
مملکت پرداخته [illegible] راه از فرزندان تأمل نمودند و هو الملهم والله
ما موارت الهی از دست [illegible] جا خواهد نشاند حکم همایون از روی الحال برای شاه
والا جاه ارسال فرمودند که از رود آمویه عبور ساخت بلخ را تقویت گرفته مقصود حضرت
تا حضرت حال زمین بلاد فرمان از زمین مرقوم کلک وقایع نگار در دو اولاد کوکبه مسعود
سر داغی زمین بلاد و فرمان جان تلکی عظیم کوکبه لعهد گشته تا نوبت تعدد ایام

اوراد روانه ساختند و حضرت ظل اللهی مدت شش ماه بمحاصره آن قلعه پرداخته کار بر ساکنان سخت در تنگنای کار
یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق کیش که در عسکر او بودند نزد
خویش طلب نموده با ایشان ممهد عهود ساخته بجوار رفته افاغنه را که مستحفظ بروج بودند
با خود همداستان نمود در حین یورش یک دروازه را بتصرف دهند بنابر آن فتنه
قلعگیان خبردار شده همگی را در وقت معهود با ماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان از
بیرون دروازه بعزم قلعه‌گیری دامن جلادت بر میان زده و سر بسماک بر افراشته کشیده
باقدام تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چنین کار [illegible] ال عمل دیده
تدبیر را مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون و حرکت دیگر که بزه لذا از آن حرکت
بهنگام غفلت رسیده سردار را در ازای آن سور خرم و فضول عزم عزل و بدرگاه صاحب
طلب فرمود حسب الامر در حرمی حسب الحکم چنین داشته او را حالی ساختند
و دیگر بوقلل فی‌السبیل [illegible] اوراد [illegible] باید جنگ توپچی باشی بخدمت یاور مرد را
اسباب نقب و گنده و کوب داللات بورش روانه ساختند با مور ارزاق حد و حبیب نقب
در زیر قلعه پرداخته در روز دهم شوال آن سال حسین سال سرادخان افغان که از آن حصن
بحکومت آن را و در منصب بودند بواسطه آنکه بوس غازیان رسانیده دل از خود
را بغزم سلیمان نما بر سریر فلک بنیان روانه ساخته قلعه را تسلیم بر کردگان نموده حسب الحکم بهمدان

با افاغنه که مستحفظان حصار بودند باتفاق ملک سلطانی نبردگاه ها صاف ساخت
داد جانی و ملک محشیش تا رحمت افاغنه قندهار خارج از یک سال بود در جمع ذخیره و تهیه
اسباب قلعه‌گیری می‌کوشیدند به گذشت آذوقه صعوبت خود مسافت مکان ها مستحکم
اتراک ... عثمان داده و در ساوه حصار قلعه دارای تحصن درنشستند تا مدت
محاصره ده ماه کامل امتداد یافت در بیستم شوال عزیمت یورش در خاطر نادری
تصمیم یافته اولا جمعی از سربازان معارک جلادت به تسخیر برجهای خارج قلعه
که در حصار بود ... در آوردند و از آن جمله برج عظیمی که در فراز مرتفع واقع بود
و فوجی از افاغنه ... بر مستحفظان برج بودند حمله آوردند تا آنجا مسخر گشته با مستحفظان
را بپرده بدست آوردند و بعد از آن به تسخیر برج سکینی پرداختند و آن برج بدقات
شمال قلعه در سمت جنوب رسیده در قلعه کوه بسیار بلندی واقع است و قلعه قندهار را
بهادران دلیران بحکم همایون ... میان زد و با همدیگر عزم بلند آن برج
را با چهارده برج دیگر از بروج فلک آفرین دور در فراز کوه سپهر طعنه زن حیرت سلکون
بود هشتصد نفر از افاغنه قادر انداز ... اینها اقدام نمودند یورش نبرده
تصرف بکنند از قندهار تسخیر برجهای فراز گرفتند و افاغنه به برج ... قلب
در شهر در آمدند و حصارهای ... و توپهای کوه نورد را که گلوله یک من بود

هفت هشت ماه بود از خانی راهی صعب بر بالم را عهد اللهی راه سهو بیت نمود
به جهت تفنگ بالا کشیده بر قلعه کشیدند مشهور به کج دده که از جانب جنوب رقی باشد
بسته الحق عجب محال اندیشی اینی امر غریب در وادی حیرت زده مکانی بر کردانی
لست و هر کس حال را راه تمکن قرار بر سیح و خم کرده باشد از آن زمینکانی رخ شود و فلک
سر و تسلیم از مضمون قلعه رسی بر زبر دو مضبوط نفاد امر بلندی و جنبی حکمی ابد باقع حلم
الی خواهد بود الفصل از سیکی نفت و حمایت گرده جانب قلعه کیان مستحفظ مجهولی فوقها
للناس و کل بحاره ساخته بیک مهولانی داده از صورت نوعی انداختند بعد از آنکه نشان فراز
بیج مزبور بر بزیل بدبر رفت جمعی جماعه بختیاری با مستحفظان سمت اقدام گذاشتند بکر
دو طلب و سعی لعل یورش بودند از طایفه مزبور و گرازد حمله کرد و فعال ابدال
از هر کدام سیصد نفر درست جسته بر درهم تر رفته بامر اهمیت میاب کارکشته منکام
طلوع صبح بجانب [illegible] گشته بردند جمعی را یا جه بس از وقت مطلع گشتند و مصائب
واقع بودند قریب دویست نفر از دده طایفان مقتول و مجروح گشته عرصه بر ایشان تنگ
نقص مقصود مشعر بکردید بس دوباره عزم یورش مصمم کردید حال وقایع جلوس ملک سلطان
خمسه الهی و کیفیت تسخیر قندهار روز جمعه سلخ ذی قعده سلطان بهار عزم تسخیر دار القول
روزگار را از للّه و رباضی خانم کلکونی بر طرف خم چاها ساجد کمال لکان سر کس باده جمع شکولد

گنبد نیلوفری لاجوردی صولت و فرقدم برفرازنده کنگره شاخ کشیدند و دو برج حصار حمل برف
گلگون برافراشت از امواج سکرو حصار شمال بصاحب گوالی ولادوی حدت الملک صنوبری
و درخت ازرد بهار چهره دست چنار ساز و برگ نورش کرده عازم دار الملک
گلشن گردید و در سال باغ روستانی با فرنش بارگاه سنبلها و علمهای ارغوان حمایل
پایه زمین را بر آسمان افراختند و روسای لشکر گردون عسکر و امرای مدلید و عطای کامگار
از جانب جانب همت بر شاه آهنگ زمین کلاه های زرخشم و زغور و لالهای الماس ولایت و سا از
تحلیعات [illegible] والیه زرتار حریر دوش از رشته و تموجوش ان مخمل منقوش گل
فراخور نسبت و شان انتشید درسانیدند و طبقها منحوس بازی حب اطباق حجم شمسی نثار
آن بزم همت فریضه خند بعد از غنچه های باغ دگلزار نوبت قلعه گشای اقبال ابدی
گذشت همان روز به شنبه اسباب [illegible] جند جمعی طایفه بختیاری و دو اول دو طلب گشت کاری
ف جبه بودند با [illegible] زرابی [illegible] [illegible] لقرار دلیران خوخولند
و سرباز آن عرصه کبیر دوار را ایجاد کرده در شب دوم فرح همراه برده اطراف قلعه و
هنوز بالای سنگ و [illegible] کوه حصار در کمین گذاشتند و خود نیز آن شب در حات
برج جهات رخصه در پناه کوه در جانب [illegible] از نظر قلعه گیان مستور بودند با انتظار صبح
فیروز و غرب روز نوروز در نگ شب وصال مهوشان دلفور بود فتح محمود

روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول طلوع اعلای عصر دولتی میدان را هم جنبی بود

تماشا طهور را از دل و شجاعت کزار ابر دلیها تماشا کرده بخت از جانب برج دوده یورش

انداخته یورش افکندند جمعی سپه آن سمت طایفه بختیاری تفنگچی دز آنکرده از بخت

یاری کرده قدم بر فراز حصه حفظ و دیگر دسته برج را تصرف کردند و از آنجا

برج میجول روز برگشته با مستحفظان آنجا بر آویختند و برف رسانیده مکانی افراختند

افاغنه سه مرتبه ساحت محوطه جانب چهار برج تهاجم کرده لا از هر که مقدم زدند

تا چون فتح فتح از خراب خانی تفنگچی آن سبی دم و سردار آنی خنجر   علم بر سیم

کوکب دلیران قلعه مرسید عدد افاغنه خیره دستی خود را قاصر کوه   بر سر تا قبضه سپاه در آن

نصرت فرجی در کمنی بوبند از اطراف قلعه رو او ورشلم بیا بمرزی ملکش از مرد بانشا

رتبت یافته بود انحصار قلعه صعود دعروج و ضبط دروازه بر روج کرده قلعه را احاطه محمد داد

حسنی حربی راه چاره از سیه زیر   بد با جمیع ارافاغنه فرصت جسته بر نقض

لذا با خود بر کرفته تعطل بر درگاه حضرت قلعه بر فراز کوه واقع بود که بخم والقبه للطایفه

والد ولکمد و امانت عرصه سمت دیر کمند بعد بر کشند بس به آن راه والله توبها را که در بالای

کوه در برج و حصار قلعه بود تعطل لسه از او اهالی ارعد و خردکش استیلام آتشی حرب

و فضای قصر شوکت او را بر باد داد و بار دار محلات عقلش خوابی نخوابی بیدار کردید والا دیگر

که خورشید جهان افروز از پرده احتجاب در آمد همشیره خواهر بزرگ خود را که عاقله بود
با چند نفر از سرکردگان غلجه بر سم مولت که باصطلاح افغان عبارت از دخیل باشد بحضرت
اقدس فرستاده امان از موقف عفو و جان خود نوید امان حاصل کرده روز بعد با [illegible]
دارد ا باج خود را تمامی رؤسای افاغنه غلجائی در تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان
و دستمایه ساخته دربارگاه زرین قبای چرخ در خارج دروازه ما با دولت مخصوص الحضرت
بدروه عتبه آفرشته بودند بشرف پابوس سربلند و به نوید جان‌بخشی و مرحمت بهره‌مند گشت
و همت [illegible] بت الله در نظر قبول کمال و عنایم فلک‌کیان سرادار اعداد [illegible] شستان
بریدن بود [illegible] به اشاره بندگان جانب اعتماد غنابت و حسینی را با اولاد و اقربا و منسوبین
و احشام و [illegible] سابق مالک آن بود روانه مازندران و مسکن ایشان را در آن قلعه بهشت
مونس ساخته و جنود [illegible] ما الحمد فانی برادر کش [illegible] بقاء از هرات فرار کرده
آمده بودند حسینی گرفته در قندهار محبوس بودند [illegible] ایشان [illegible] محبس نجات
یافته ملازم الدهان عنایت ظل‌الله [illegible] سایه [illegible] مرحمت [illegible] ایشان را نیز
مامور بمازندران و [illegible] و وجه معیشت بقدر کفاف در وجه هر یک معین
فرمودند و طایفه غلجه مشتمل بر دو گروه موسوم به هوتکی و تغلی [illegible] و فرقه دیگر توخی منسوب
بامر سلطان بودند چون [illegible] سلطان [illegible] در [illegible]

سقف جسته در بدو ورود موکب والا نعند ها رفت اند در حدود حد بوکی کاشغار ... بود
حکومت ایلک بیگی را علاوه گوبان با تفویض و قلعه قندهار را که سمت غربی در فرزند
کرد مکان واقع و در تحقیق و ریکون ... اسمی و سمت ما که هار و با مضار بود بحکم والا نسبت
و مالک سره مکانی اصفهانی نادر آباد و دار الملک و مقر حکومت ... سند خلیل ... کرد
بودند من بعد از ایل سلیم ... را گرفتار نمود ... زند ملکه نامی از امرای قلموکانی
را اصفهانی ... روز محمود ... در باب آنوقت را العبد الفقیر خانی ... انک طرق اصلاح
... سکنه ... بود ... و دیگر ... داد ... تعین
و جمعی از جوانان کار آمد علیجه ... دیده ... ملازم رکاب ... نادر آباد و توابع
را به سکنه ... بود ... نظر داشتند ... کوچیده آمده
در ... مکان توقف ... علیجه ... نماند در ...

در سبب ... ماه ... کذشته ... سکان ... ورود ایلچیان
پادشاه سکندر جاه روم باتفاق ... همایون ... سمت تحریر ...

... واقع ... صحرای ... عبد الباقی خان ... باتفاق میرزا ابو القاسم صدر
... عباس اکبر ... در دربار ... عباس ... الدوله ... علیه ... همه
شده ... طرف ... پادشاه سکندر جاه روم لوازم ... سلطان ...

و عزل و تبدیل مصطفی پاشا والی موصل که در این اوان معزول نیز بود باتفاق عبدالله افندی
صدر و اباطه یحیی خلیل افندی قاضی اروبه بالچی کری تیموری از دولت علیه بودند منفصل از راه بغداد
وارد دار السلطنه اصفهان گردیده از سمت کرمان مأمور بدربار فلک مدار شده بودند در نوزدهم
محرم سنه ۱۱ ... روز از نوروز گذشته شرفیابی دولتخانه وارکوتاه دار آباد و بعد از ورود از
بار پادشاهانه یک ، اهدی گشته ارسال کرده تولیت نامی نزاد و نیز ابای نقشه پادشاه والاجاه
روم به نشیمن خلق همایون مصحوب مصطفی نایب الحرم سالم بود که انقضا ایام گذشته و به مبلغ معاشات
ان ... زمان مأمور گشته با عطای گوارک سیمور ... پادشاهی و ایرانی طلا فرانه
حاصل نموده زیاد در معمول مستعمل عاطفت گشته حسب در نامه پادشاه والاجاه روم در باب مذهب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ادعای صریح نکرده در خصوص اختصاص رکنی از ارکان مسجد
الحرام بائمه این مذهب متمسک ... اللهم نموده بفقدان رکنی از ارکان اربعه از نکوردنی
ارمنه ... از ائمه مذاهب اربعه مخصوص ... تغییر آن نمی کرد و منظور فی امیر حاج ایرانی از راه
شام نیز متضمن قیمت است مقرر کرد در امیر حاج ایرانی از راه نجف ... حجاج را
بکعبه مقصود رسانند حضرت طلب الی امیر حاج ایرانی را از راه نجف ... پذیرفتند ...
... بحکم ... حاج را ... حاضر و آماده سازند و ایلچیان را با ...
... مورد ... حضور سلطنت ... نیکو بوجه ...

دلایل و براهین کرده و از نقد و جنس و فولاد و اسباب اضافه بر آنکه در سوالف ایام به ایلچیان
روم عطا می‌شد به آن مرحمت و جمیع آنچه مقدمه کیش و مذهب و [illegible] رکن بود از دولت علیه عثمانیه معاودت بر سر عهد
و مجادله بر [illegible] محول و موکول شده بود در رکن اعظم بنای مصالحه بود بر این منوال که ارتباط عساکر دولتین
[illegible] مصطفی پاشا و افندیان [illegible] رخصت [illegible] الا [illegible]

ورود [illegible] دولت عثمانی [illegible] توجه موکب همایون به جانب هندوستان و تسخیر [illegible]

در کابل قبل از این هنگامی که [illegible] عساکر [illegible] علیمردان خان شاملو را روانه هندوستان در حضرت پادشاه
[illegible] فرموده بودند [illegible] افاغنه قندهار [illegible] والی [illegible]
مقرر کرده [illegible] سرراه فرار [illegible] پادشاه نیز در جواب نوشته بودند [illegible] خصوص [illegible]
تاکید [illegible] فوج ارسال کرده [illegible] در سرراه [illegible] قندهار [illegible] خان
[illegible] محمد علیخان [illegible] افغان [illegible]
مامور پادشاه [illegible] همان جواب سابق را اعاده [illegible] بودند و [illegible] قندهار
[illegible] افاغنه [illegible] به سمت کابل [illegible] فرار کرده بودند [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] آمده [illegible]
و ایران [illegible] دارد از حد مملکت [illegible] بنای محبت [illegible] خود
[illegible] محفوظ و مراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند مرعی و ملحوظ دارند [illegible] گان

لشکر طغیان ترکمان که تا یک چهار فرسخ قلات است با منزلهای کوهستانی آن ناحیه تاخته و از انجا
تا بملک میرانغه چپاول انداخته قریب هزار نفر افاغنه که در آن نواحی بودند در معرض تیغ
هلاک خذلان و گروهی بسیار را اسیر آورده نیمه سمت غزنین و کابل فرار مینمایند و در
خلال این حال معلوم گردید که از دولت علیه گورکانیه کسی که بحد راه مامور و مانع عبور و مرور آن
فوج بیت جیب عارهای ما دقیق نموده از مقام مقرر قدم فراتر گذارند و در اینجا تکلیف تنگ و جلو
را بعرض عاکفان عتبه خلافت رسانیده بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان را بالقارت
در تبیت خان قیبن و در یازدهم محرم الحرام سال قبل که حاجی علی زاده روانه شد روانه
دیار هند فرموده رسانیده در باب ولایات کابل و غزنین شده که از معظمات ممالک خراسان
و رشته مودت دولتین والاالعلیتین باید امر موکد بصدور پیوست که زیاده بر چهل روز در آن
ولایت مکث نکرده زود جواب خبر تحقیقات بجد و جهد توفیق کرده رسانند محمد خان وارد آن
بلده نامه همایون کرده پادشاه والاجاه در باب مرخص ساختن ایلچی ما ملتفت نموده
او را رخصت انصراف نداده چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی در اوایل محرم
سنه ۵۱ بعد از فتح قندهار فرمان موکد خطاب بمحمد خان عز صدور یافته که در وصول حکم رخصت
رخصت یافته برگشته بهر نحو جواب که از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند و
حکم همایون را مصحوب نوجلو ولد حاجی بابا از راه سند روانه ... بسمت کوهستان

غزنین و کابل فرخ ایمان الصمیم ناصیه در غره ماه صفر ایلچیان روم جیحون روانه آن صوب گشته بودند
و در چهارم ایام طوطی الملک نصرت غزنین انهزام یافته از شهر مذکور که حد مملکت ایران و هندوستان عبور
نموده قرار بانگش فرمود غزنین را متوکل به متصدیان حضرت جناب شاهزاده نصرت لوا النصر انسه مرزا
را به تنبیه افاغنه غوربند و بامیان مامور فرمودند با فرخان بای که حاکم غزنین بود و اتباع ... قرار یافت که
همایون مشغول وجهات گشته قرار و قضات و علما و رؤسای غزنین بلدی قافله سالار محمد
و ... یکتای امیدواری ... معدلت آثار آورده مشمول عنایات و عهد بوکردن کیومرث
جهانگیر را از افتاب آفتابی نور ... کرد ... غزنین ... صبح حرکت
موکب نصرت شعار ... فرح ... طوفان ... تنبیه هزاره ... و ... کرد ... فی
هزاره ... در تقدیم خدمات ... سالک طریق ... شده ... مامور ... نامی
واوطان ... را با سکنه ... مستوره ... از ... منفصل ... مامور ساخته
این ... ملازمت ... محکم ... صدور ... سلطان ... خرم
فوجی از آن جماعت برای ملازمت برکات حضرت ... حاضر ساختند و همچنین افاغنه هزاره
کوهستانی غزنین هر یک ... از ... بی ... قاهره ... در آمده
هر یک ... جاده ... غزنین ... ولایت ... حکام
دار الملک کابل ... عزم ... کابل ... طی ... نموده ... عنبه

سعادت پرور و لشکر ظفر فاتح و فیروز برگردیده رخصت انصراف یافت بعد از مراجعت آن
جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد تمرد ورزیده غنی خان و رحیم داد خان کوتوال قلعه
سپاهیان را همراه حصار با دلی درآمده بقلعه والی برافراشتند روز شنبه سیم ربیع الاول رکاب
سانی موکب اقبال شهنشاهی و الا را بالقلعه رسانیدند جمعی از قلعگیان از در سربازی جلادت
برخی گذاشته آغاز معارضه کردند جا ملا کشیخان جمعی مامور بجنگ شوند بجال الشان نیز داخته
بر اوقات کردن بکوه و منبع احمال اردوی را بخشم کرده در او لنگ سه فرسنگی سمت ... زده
شهر نمودند کوهستان‌ها نیک نیز روز بعد وارد آن مکان گشته روز دوشنبه پنجم ماه محرم سواد
شهر را که بجاهای کوه سیاه سنگ و آن طایفه بازبهولی رود سی باز دحام تمام از قلعه برآمده
مبادرت بجنگ و شروع به اندازی توپ و تفنگ کردند بعضی تا به تیره الغرور آتش غضب جدلو سهمان
گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند به تنبیه آن جماعه اشاره فرمودند . مامورین
بحکم عنایت برانگیخته و تا سرهای آخته تا پای دامنه تا پای قلعه برانداخ کردند
دهقان روز عزم بلند صد تو سعت کشور به تسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور نموده مضبوط ساختند
اما بکلاف بحکم همایون توپهای قلعه کوب سپاه فراز کوه گشته پنج شهور بمقابل ... دو راز
لرها در هم آسمان عقاب رنن خنگ جمع دایره آهن و توپهای بنو انار فلدا بکهای حصارهای

ابرمولد بر جانب قلعه کیلان محصور ساختند و بر زلزله در بنیان قلعه ثابت برج و حصار کرد و از قلعه کیلان

انداختند چند روز اهل قلعه با مدعیان آتش نبرده در میان جنگ و لشکر بر خود بسته تجدید جنگ تاب توان

را الاخر صلح دیدند روز پنجشنبه دهم از دوم ماه همراه کاروان عجز و ناتوانی وارد در بار سپهر مثال گردیدن

تا والی با والی اسمعیل اهل قلعه همگی با مهمات ملک جباهت مثال عراق بمقصود رسیدند و باد ای کرده قلعه را سپردند

و منسکنهای لدیغی از یکایک نظر گذرانیده خزانه و جبه خانه و قورخانه با دیگر در ادراک فلک نمودند

می نمود تفصیل سرکار خاصه تعلق نذر فتح و شاهزاده نصرالله میرزا که سابقا از منزل قره آغاج بنیه

کیلان صحاک دیار ما میان صحو رسید مامور گشته بود تسمره سر لابه بنیه و قلعجات آن ایالات را بتصرف و تعلقات

را بحوزه تصرف اختیار در آورده در بیست چهارم ماه از راه جاریه بکار کرد و اینوز تفصیل [illegible]

شد بوکامکار گشت مقارن آن عریضه محمد خان ایلچی که بواسطه قاصد ملحوظ انظار فرخنده صد مضمون

آنکه از دولت گورکانیه او را نه جواب می دهند و نه رخصت [illegible] لهذا ایران [illegible] بعدی

از لیاقت و صلاحیت [illegible] نامه همایون پادشاه والاجاه نگارش یافته مشعر بر آن مضمون

بر قبل از این عبد الباقی مراد خانی و بعد از او محمد علی خان سفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی

شده در خصوص سند ره قرار شرط از جانب آنحضرت سر تعهد ای [illegible] مطلب جواب آمده

بود بنا بر وعده کنی پادشاهی [illegible] کوکبه عز و جاه [illegible] رفته بعد از آنکه

خلف وعده ظاهر گشت ایلچی دیگر برای تجدید بنیاد کرده روانه ساختیم یک سال است در آنجا [illegible] شد

که اورا کفار در کشتیه نجوت با مهتر و لختهٔ اورا در انبار وعده کردن زمان خلف وعده

نعمات آوردن و بعلاوه تهی رکنی را برخلاف قانون سلف تکمیل بکند ایشان و جوار بکشمیر و همایون

را در عقد تعویق کذاشتن همانا باشی از مجالعت و بکلیت و منافع آثار دو نسبی و لکامل خواهند بود

و بعد از فتح و تسخیر قلعها رحم و هیچ و قصوری از افاغنه بارنی صدور یافته بود و در این

ممالک هندوستان واقع شده بود منظور آن بود که انیته بنه الطایفه مرض طبع آدمی

نشاها هجر باشند دراین دولت اهوا خواه یکدیگر صدر نشیم متوجه به آن جماعت کشیم مردم خویش

ارباب ادب آمده مشتمل بودن کنند اما اهالی کابلستان نظر از آنکه بنابر ورود

رایات نصرت آیات متعصم شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتکاری و ادعا پرداختند

در سعادت زودتر بر روی خویش البته با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم نفاق و شقاق کردند

چون المحکمت منافع طایفه ادب و با سپاه ارباب حرمت موکب طوکوکب بود از راه یکتا بی المحصورین

تحقیق درست در مقام یادداشت الطایفه در آمدند تا آنکه الحال بر انتهای قاید نیار زدی امید بدربار

معدلت طراز آوردند آن را بنابر خاطر آن پادشاه ذیجاه مورد عفو و مشمول احسان ساخته

مقرر فرمودیم که بعدی منصوص حال و مآل ایشان نگردد و مبادی حال الی الان که ابنیه

افاغنه منظوری نبود با زمانی که دوستیهای منظور نظر اقدس می باشد جا بار میسر بود راباچند نفر

از اعیان کابل در بیست و ششم ماه مزبور روانهٔ جهان آباد ساختند که سابق بوده نامه

همایون فال و کابلیان از رهگذر نوال جنت خال الم مفهوم بامستان شاه سلیمان جاه حاصل نماند و بعد از

ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آنجا که ملک الیاس از ایام مرحوم [illegible] در سلک [illegible] بود [illegible]

متوقف سید عبدالله ملا [illegible] نام که در عرض راه تعلل [illegible] نمانده [illegible] باعث التفات

مزاج اقدس و محرک موکب مقدس گشته عازم تنبیه حاکم جلال آباد شدند و چون

ولایت کفار به احوال سپاه نصرت شاه می گردید نهاد فوجی از افواج منصوره به [illegible] و قلعه

والک [illegible] در هم [illegible] اهل بهمراهی [illegible] عازم کوهستان جاریه کار بخرابی و ضائع

حاصل خرد و کلان معموره آن ولایت و علف مواشی آن طایفه بود شدند [illegible] آن ایل جمعه

نعل آمده [illegible] توسعه در غله و ذخیره [illegible] آن سمت بخصوص جسته [illegible] از ارباب تحکم

[illegible] گشته [illegible] آن مامور [illegible] لکد کوب و [illegible] ایشان را مقهور و منکوب

ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک [illegible] آن صدمات [illegible] و [illegible]

[illegible] مستغرق لطمات آن دریای [illegible] موج [illegible] جمعی [illegible] بر فراز [illegible] آن

گشته [illegible] طوفان حوادث [illegible] توسل جسته [illegible] ساحل امنیت پیوستند و [illegible]

[illegible] گردکان [illegible] آن طایفه با عبدالله ولد ملا محمد خود [illegible] فرستنده

کابل رکاب اقدس را حلقه گوش غلامی [illegible] خود ساختند [illegible] آسمان

شاه راه آرزو رسانیدند و بعد از چند روز در اماکن حرم [illegible] مرکوب [illegible] و حدود [illegible]

ماه مهر سنه هشت در هشتم جمادی الاولی توجه بجانب گندمک که در خوبی آب و هوا و فور نزهت
وصفا بر آسمان می زد افراختند افاغنه این سرزمین نیز جمعیت کرده از قلعه و کوه
استحکام اساس خود داری برداختند دلیران نصرت نشان بامر اقدس در تفنگ دادن
عازم شده آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای دلیران و غازیان تنگ یافتند در بند
طالب امان و در وسایل التیام و دربار فلک مدار دولت نشان و مشمول عفو خدیو
زمان شدند و افواج بحر امواج که مامور به تنبیه هزاره جات بودند خدمات مرجوعه
را انجام ... ملاء این طایفه را در سلک ملازمان انتظام داده در بیست هشتم ماه
وارد درگاه فخر وجاه گشتند و ملازمان مکان جمع نصب قلعه جلال آباد و تاریب ولد
میرعباس که مرتکب قتل سادل و عوض شده بود مامور گشتند و حاکم جلال آباد که تابع رفتن
کابلیان شده بود فرار و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت نموده روز پنجشنبه نهم
جمادی الثانی بقدوم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند و حبیب ولد میرعباس که پیش از
وقت در فراز کوه احداث سنگرهای محکم کرده و جمعیت عظیم از مردمان کار دیده
و دلیران کارآزموده فراهم آورده اساس استظهار را بلوازم اسباب خود داری استحکام داده بود
غازیان دسته دسته یورش نموده آن بناهای قوی اساس را بدستیاری سر پنجه شوکت قاهره
درهم شکسته متصرف شدند جال ایشان را عرصه تیغ هلاک و زنان ایشان را اسیر و دستگیر نمودند

دلدهیر ... بی امیر فیروزکوهی خسته بدرگاه جهان آوردند و بعد از ضبط و انتظام امور آن نواحی بهار

سنه احدی و ... فتح و فیروزی ملقب آباد و واقع است بحکم لالای قدوم فیروزی اثر رایت بهار

و هر گلزمین آن وادی را ارتفاع ... ستاره روزگار ساختند ذکر دادن شاهزاده رضاقلی میرزا

بهار سنه ... ولیعهدی و نیابت ایران چون در بین اوقات حضرت ... نصرت

رایات عازم هندوستان و سفر بعید ساخته ... بنیاد بهمت خاقان گیتی‌ستانی بود اراده

نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار و شاهزادگان ارادهٔ بلدانی و فرمان روائی ممالک

ایران در ضبط مملکت هند ... کابل ... بعد از ... شاهزاده رضاقلی

میرزا را ... اکبر وارث ... در اوقات ... حکمرانی بلخ ... ولایت

بلخ را ... خانی ... هرات ... خان ... حاکم آن ... کرده و فوج

از ... بمحافظت آنجا گذاشته ... مملکت را مضبوط ساخته ... صحابک ... ارسال

وار ... نصرت ... بود و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ ... موکب

همایون ... توقف ... شاهزاده ... بود ... افواج

ظفر ... از کار ... بگار ... گشته ... شاهزاده ... اولاد

... از ... در ... آورده ... انحال

... همایون شاهزاده رسید ... فرمان ... معروض خواهم

بر سپهر سپند مجدد و حکم مبارک به احضار او عز اصدار یافت شاهزاده ره‌نورد طریق استقبال
گشته بعد از ورود لکابل شده و اغروق را در کابل گذاشته در شب چهارم ماه رجب وارد
خدمت خدیو کامگار گشت روز دیگر حضرت ظل اللهی [illegible] در موکب شاهزاده
بودند پرداخته تا چند روز در آنجا به سیر بستان دلنشین افغانستان گذرانیدند چون ارباب بسیار
از ایشان در شورش بلخ بعوض سقاط در آمده بود به یکار سپاهیان تا فی زاده در سلک عنایت و
سایت دراری امرای دولت و اختیار عزل و نصب حکام یکسان و فرمان دهان زابلستان شاهزاده
کامگار تفویض و روز جمعه غره ماه شعبان بعد از ظهر به بیت مبارک بازگشت و شاهزاده نظر الیه
میرزا را از [illegible] سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزاده که جعفر را به سمت حجت زده
بعد از شش ماهی [illegible] را او [illegible] به حکم قضا تعلق گیرد و جعفر را به دستور ملوک [illegible]
بر بندد و روز یکشنبه سیوم ماه رمضان میرزا یاقیدار در کابل و موکب دار و مرخص و روانه
از آنجا خشنند روز دیگر لوای جهان‌گشای به جانب جلال آباد جهت یافته در دهم ماه از جلال آباد
گذشته سحاب برق تعاجیله [illegible] فرسنگ سهاب بارگاه عز و جاه برابع مهر در ماه آذر [illegible] شد
و در آنجا دوازده هزاری از بلدان سپاه لشکر به رسم منقلای مقرر گردیدند [illegible]
رایت افراز موکب [illegible] گشتند و کشتی‌های [illegible] به پیمایانه کشتی موکب همایون [illegible] گشتند
توجه موکب والا و لوای [illegible] به اطراف و تسخیر آنجا در جنب [illegible] گورکانیه صوبه [illegible] کابل

ناصر خانی می‌بود بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ملک از حوزه تصرف کورکانیه بدر رفت
ناصر خانی در حدود تپه و سلک جمعیت را منسلک ساخته مشغول خود داری شد و در حین
رحلت کابل با رایات همایون عازم شاه جهان آباد شد از شنود غایبت از موقف اقبال
در باب بد حال کردن آن ناسپاس ناصر خان عرض صدور یافت ناصر خان بملاحظه پاس حقوق
اندوخته ابد پیوند راه انصاف بر فرقان همایون بسته در حضرت سلطنت کورکانیه مرد صفایی
داعی جنگ بر ستیز گردن آن ناسپاس خنک ساخته لعلاوه ایمعنی بیست هزار نفر از افغان خیره
ولت و در اندر ناحیه خیبر اجتماع داده بمحافظت در بند خیبر اشتغال ورزیدند و هم از آن سوی سکندر بت غالب
منزل موسوم به باریک آب مضرب سرادقات بخت و تاج محمد طلبان گشته متوجه و از عروق
راه در موکب شاهزاده نصر الله میرزا در آن مکانی گذاشته خود بطرف عصری از راه مهوره جونه
در کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان جرار رود لرانی نیزه گذار
سایه چرب بعزم شبیه ناصر خانی ایلغار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته بر سر فرسنگ
راه طی کرده از پی راه بس وقت ... جا بجا رسیدند ناصر خانی آن از نیل طلیعه همایون خبر دار گشته
به تهیه جنگ پرداخت و صفوف شکر آراست کس با آن سپاه جلو ریز برق‌ریز ... ریخته
در طرفة العین سلک جمعیت آن را پراکنده ساخت جمع کثیر بعرصه شمشیر و ناصر خانی با جمعی
از روسای هندیه زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند تمامی از محمود دشمن ناصر خانی

لشکر یاس نصیر نکرده ضبط دلیران افغان یافت و بعد از دو سه روز در آن مکان متوقف گشته فیروز
بود بهره و اخوف نیز مرکب والا متوجه لار و رشته آنملک را در قبضه تسخیر [illegible] برگشت به
خود از پرتو ماهچه الویه ظفر رایات ناله فر گردیده و سانحه مختل افزا که در یا و متعرض
[illegible] داور دار لشکر گردید آنکه جمعی جماعت ها که در کوه البرز سکنا دارند مانند اینکه
ساکنین ایلات [illegible] بر کوهستان و جنگل پر درخت و دره های بی‌سامان [illegible] با استظهار
جا و مکان بعضی اوقات از دزدی قزاقی هرزنی آمده ظهیرالدوله ابراهیم خان [illegible] آذربایجان
بحکم والا عازم تنبیه ایلات گشته از شعشعه سیف درخشان سایه بردار [illegible] بیک
نفاق میان ایلات [illegible] دلیران انحراف گشته معلوم گشتند [illegible]
جمعی از ایلات سر فراز کوه را کمین گاه کین قرار گاه تفنگچیان کین ساخته بودند از اطراف
آغاز جنگ و شعله کده رزم را به دلیران کارزار تنگ کرده ابراهیم خان بحکم قضا [illegible]
گلوله تفنگ [illegible] و قصوری از حالش بر گذشته به میان عزم [illegible] شاهزاده امیر [illegible] خان
[illegible] آذربایجان و صوفی خان [illegible] را که در [illegible] بود برادری
آذربایجان [illegible] روانه و [illegible] فرمودند [illegible] بقدر امکان [illegible] تادیب [illegible]
و محال [illegible] واقعه [illegible] انصراف موکب مسعود [illegible] و در یازدهم ماه فرخنده
فرجام صیام [illegible] نصرت انجام [illegible] ساحت [illegible] صدور

سنگ کهر بر رود اتک حسب معمول بستند افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از این مجره
ازدحام گذشتن گرفتند و بسان گذشته کوکبه منصور نیز به سواحل نهضت کرد و اگرچه این احوال معلوم نزدیک
و دور گشته بود در بهار موسم از رود خانهای پنجاب بدون کشتی و گلیم عبور میسر نباشد
تا مدتها هرکس را با رود و کار باشد بجز بر یکسان و کار سخت صعب بر ایشان می باشد
بر بنیاد فاید اقبال خسروانی در هر یک از این رودخانه‌ها بر نمونه بجز دخار و سفینه و دمامه
خوشگوار بودند معبر و گذر پیدا کرده سواره و دولاب با بار و اسباب لشکر گذشتند بنابر آن که
از رسانیدن لاهور و دوران طرف اتک وزیرآباد دلیر کرده فلندر خان فتح بر سر راه ابدالی بنیاد
ساخته رایت خود در این افراخته بودند فرار او لاین موکب منصور بمدافعه ایشان بر دو رحمت
رساس قرار آن جماعت کشتن را کار سپاه را لاین کرد کوکبه والا نیز به سواحل ارتک گذشته
در آن سمت رود نصب سرادقات سپه نموده مقارن این فتح کثیر از صوبه هند نیز گرد و
زمین و ارادت آمده کمر سلسله حبل الانعقاد داده با برادر ذکریا خان ناظم صوبه لاهور می آمدند
در ملک بود نیز گردید لاهور مشهود و دیده قرار او این فیما بین کار لیسر داد و بر اینجا میبد نیز
نیز مارانی که نسخه برگشتند بکر معدودی صرف فضا از حلقه دام کمند دلیران رهای جستند و بعد از ورود
موکب همایون بجوار رنج لاهور صاحب شعله ماه موکب عز و جاه گردید [illegible] ضد خود
با افواج منصور از فضای ظلمت بانور بدیدگاه شهزاده خان و کمک مهام [illegible] ایشان بیادر

عوض شانزده فرسنگ خود بنزد روز دیگر بخیمه‌های شاهی فلک شانی فایز گشته یک لک روپیه نقد
و چند زنجیر فیل کوه پیکر با لاکس و یراقهای دیگر برسم پیشکش از نگاه حضور انور گذرانیده و لوازم
خدمتگذاری و انقیاد تقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانه و اسب تازی نژاد با ساخت زین زرین
و کمر خنجر و شمشیر مرصع با وعنایت و نوازشات دیگر درباره او مبذول و بالی لاهور بدستور
سابق بحال و متوکل گشته فخرالدوله ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر و از ادای
اطاعت بوده‌اند بی سر و سامانی در لاهور توقف جهت بازیافت بالجمله آن ملک کمر افراز ساخته
روانه آن ولایت و ناصرخان صوبه دار را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت
اقتران می‌بود به صوبه داری کابل و اب... سربلند و فوجی را تعین فرمودند که بمحافظت معبر
و ضبط کشتیهای بجانب پرداخته شیردوی را روانه اردوی طوفان تمثال نمایند در بیان
جنگ سلطانی فیما بین نادرشاه حضرت گیتی ستانی و حضرت محمد شاه پادشاه والا جاه هندوستان
و کیفیت تسخیر شاهجهان آباد و وقایع ایام نحوست بنیاد بعد ازانکه دار السلطنه لاهور بحیطه
تسخیر درآمد بعرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسید حضرت محمد شاه والاجاه
هندوستانی از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله بودکی نادرشاه
سرحی مادلکارش نامه ... مضمون ... تلف ... ماثرگاه هم در آنحضرت
نیز دو وصه ترکمانیه در نسل سلسله علیه گورگانیه از قرابت دوستی مرکوز خاطر بوده بنابر آنکه

از افاغنه نسبت بهندوستان بیشتر از ایران باعث اعدا واقع شده بود معهذا چون جاها با آنکه

البته تنبیه این طایفه مرغوب بطبع انسانی اندولتین خواهد بود بنابر عقیده ایلچیانی فرستاده در باب

سد راه آن طایفه اظهار نمودیم متعهد گشتند بارها ایلچی با وادی آورده ... حوالت را شنیدیم

و فی الحال برخلاف آن ظاهر شد محمد خانی را روانه کردیم ملک ... ادراک ... گشته

بجوانب ... چند از فراری ... معلوم ... جمعی در زمین آن دولت ... تصرف و دانستیم

آن پادشاه والاجاه را همراهی امور مکلف می‌سازند والا آنحضرت را مخصوص ... درین

گونه مواد مضایقه نخواهد بود اعیان آن دولت در اراده خود راسخ بوده جمعی ...

نمایند و ملکی والاجاه نیز از خزانه ... تقویت ما امداد ایشان کرده ... سعدالدوله ... شد

... بعد از آنکه خود از پای کوه حضرت ... مسعود را دریافتند از آنچه از معرکه

براه ... کریز باز از عفو درباره ایشان بعمل آمد ... التماس آنحضرت خواهد بود

بعد از روانه کردن آن خجسته موکب گیتی کشای روز جمعه ششم شوال از لاهور نهضت و

از رودخانهای ... عبور در روز دوشنبه هفتم ذی قعده وارد سهرند شده و در ... جد

تحقیق ... محمد شاه با سیصد هزار مرد با دو هزار زنجیر ... عراده توپ

از ... درهای برق ... در ... واثاثه رزم و آلات [illegible] ... یانی

ثبت ... شاه جهان آباد ... رودخانه [illegible] ... زار

سلطان ... آباد و جا بجا کرده از جسر کرنال ... و اطراف دیگر ... جنگل ... پوشته داران
مکانی حصین حصینی را در خانه مستحکم ... کرده توپخانه هنجار احاطه اردوی خود ساخته
بعزم مقابله توقف دارد و چون ... سپاه ... نفر از سپاه ... را بعز ... نعش
فرمود ... تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دست بردی زده و بعضی احوال او نموده حکومت
را بعرض رسانید و بعد از روانه ساختن ... موکب ... روز سه شنبه ... ماه ... شهر ... بند
حرکت ... راجه ... کرده و چهار شنبه ... و ... دفعه ... گرده
... کرنال سه کروه ... گشته ... محرم ... خوف ... تحقیق ... احوال ...
... جمعی ... کرده ... در آنجا گذشته روز پنجشنبه ... حرکت ... کرده
... کرده بمقابله شاه آباد نزول اردوی ظفر ... قراولان ... پنجشنبه ...
اردوی محمد شاه رسیده ... سپاهی ... در گوشه ... کمین کرده ... لشکر ...
او جمعی را ... و چند نفر را دستگیر کرده برای عظیم آباد ... کرده ... توقف و
... و ... عمر ... گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور ... آوردند
و ... ایشان ... معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و ... قراولان ...
... حال ... جلد ... در ... اردو
برداشته ... کرده ... و حصار ... تمام جنگل و ... راه ... کرده

دیگر نیز فی الجمله خالی از نسبت و دریش عموار بود و سرکردگان سپاه ایران را هر طایفه کرده فوج فوج

در اطراف بطرف دیگر و جوانب اردوی محمد شاه نگذاشته هر یک سمت خود را ملاحظه و جای مکان

نزول و عبور ایشان نزول و عبور ایشان زمین و کیفیت حقیقت میدان جنگ را تشخیص داده در رای

اعظم آباد خبر موکب والا رسانیدند و روز شنبه چهاردهم ذی‌القعده رایات جهانگشا از اعظم آباد

نهضت کرده ... گشتند و روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح از منزل مزبور لوای آسمان سای نهضت

یافته قبل از ایشان را شاهزاده نصرالله میرزا نیز ... و جمعی از خوانین را ... که خواجه همای

لوای را شاهزاده همایون فال ساخته خود با فوجی از دلاوران یک ... عنان ... از روز ...

وارد سرای عظیم آباد شدند و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود در ... راجه بر آورده

بودند حاکم انباله با اهالی آن مکان باستحکام قلعه رباط مغرور گشته ... سرکشی بر داشت ... والا تحصن

انحاف ... لشکر ... آن نیز از بیم جان طالب امان گشته ... همایون سربلند شدند و دو ...

از سرکردگان قراول ... که ... حاضر گشته محمد ... که از دو ...

محمد شاه بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از گرفتاران ... الاعمال ...

بوضوح پیوست ... محمد شاه از دست برد قراولان ... در حصن کرنال کشیده ... مکان

را جای محکم ... ساخته ... ملاحظه ... اردوی ... کرده بودند ...

رسانیدند ... طرف ... زمین ... نزول ... جنگ

بانشان سلطنت چون راهی که به اردوی محمد شاه بر فتنه تهیه جنگ صعب شد و عرض طبع آمدن
نمود آنحضرت اراده کردند بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف غربی جنوب باش
کرنال وشت جهان آباد واقع است در میدان وسیع و عرصه هموار هم شش روز نصب کوکبه فیروزی
واقع اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازند والا از همانی راه راست متوجه بسمت شاهجهان آباد
افرازند پس موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه
فیض گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه بمکانی هموار نزول کرده و بعد خیام فلک احتشام را در آن
مقام استقرار داده خود با چند نفر از دلاوران طرف قرچه تا نزدیک عسکر محمد شاه چنانکه علما
و دبیر فهما و توپخانه آن بنظر ملاحظه و تحقیق درآمده تشریف فرما بموکب بازگشتند بهنگام شام خبر آمد که برهان الملک
سعادت خان که صوبه دار چند مملکت از امرای هندوستان بود با سی هزار نفر قشون و توپخانه
و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه ظفر پناه
بمقابله او مأمور شدند اگرچه همه جا تا حمله بیم فرسخ که جانش از اردوی محمد شاه
جولانگاه سپاه نصرت کیش بود و هم از کوشش و کمال دسترس که فرمی آوردند با مار فوج او
همان لشکر ... عسکر او رسانند صبح روز سه شنبه پانزدهم از آن منزل حرکت و جوهر ...
فیض ... جهان آباد جانب ... با دریای جمنا بیک فرسخ و نیم فاصله دارد صبح
کوکبه جهانگیری لشکر نصرت ... از مضمون حضرت ... قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا

را تعیین فرمودند و از جانب شمال دریای جمنا را سپر بلا کرده [illegible] با جمعی [illegible]
نوبت در موضع جنگ عازم اردوی محمدشاه شدند و در عرض راه قزلباش در سر راه
سعادت خان نامور شده بودند و [illegible] خبر آوردند که سعادت خان در نیم شب از سر راه خود را به اردوی
محمدشاه رسانیده و قزلباش عقب [illegible] او رسیده [illegible] و در باب [illegible] سعادت
نموده اند پس آنحضرت نیز از مجادلت عسکر محمدشاه گذشته سمت [illegible] را از اردوی او را به
فاصله یک فرسخ در میدان مسطح بود برای نزول اختیار و در رفتن امر اقدس شاهزاده نصرالله
میرزا با فوج [illegible] ملحق و در آن موضع نصب لوائی قرار گردید و در اثنای ارتحال سعادت خان
که [illegible] خود مضطر [illegible] او را [illegible] نموده [illegible] آماده جنگ
خان دوران [illegible] سالار [illegible] خان سردار [illegible] خاص [illegible] جمعی از خوانین
عمده [illegible] او از جا برآمده [illegible] خود [illegible] برده با توپخانه [illegible]
مقابله [illegible] محمدشاه نیز با نظام الملک [illegible] صوبه ممالک دکن و اعظم امرای
آن دولت بود و قمرالدین خان وزیرالممالک [illegible] و صوبه داران [illegible] جمعیت که از حد
افزون و فیلان مست و توپخانه و اسباب آتشخانه [illegible] آمده [illegible] لشکرگاه
خود [illegible] صفوف [illegible] اصحاب صفوف کردند و [illegible] بود
[illegible] از [illegible] میدان جنگ [illegible] آن [illegible] صف [illegible] شدند و [illegible] :

لنی گروه نیز بعزم قریب منجر می آمد خدیو کشور گیر جز ارزو شد چنانچه بلغاق بودند فی الفور جمعی
را بصحبت اردوی همایونی مقرر و سرود مرزا ارزانی داشته ورع و مغفرت خشم بر [illegible] گردن خرام
سوار و قول همایونی مقرر دولت نژاده نصرالله مرزا با جمعی از خوانین با مداد گشته توپهای کوه نوال
و [illegible] سدران سیف [illegible] الرسن فتانی آن نوابش برزن آهنگ [illegible] شد و در تحت لوای شاهزاده والا
تبار کمر بستند مرزا [illegible] طوایف در عرصه رزم گاه اقرار شدند و خود با جمعی از افواج نصرت
نهج و سپاه زرافشان عرصه کین و توپخانه های جلو منتصبه میدان نبرد و عازم معرکه رزم [illegible] گشتند
رسیل [illegible] از لشکر بیکران بود [illegible] خون جهان بود ذره بر هم زدن از حرکت دیده
شد از آمد مرد [illegible] عنان [illegible] فلک [illegible] برکشیدن [illegible] زخم
توپ تیر [illegible] روش و لوله در [illegible] اندر [illegible] کلگون [illegible] ساخت
سپهر [illegible] تخت [illegible] طرفین مانند [illegible] چوبه [illegible] مرد [illegible] داران
سوار و پیاده در [illegible] خون خوار دست به [illegible] الله [illegible] مانند [illegible] درهم
چوگان [illegible] شدند و در [illegible] ماند [illegible] سر گردان [illegible]
[illegible] بفلک می شد [illegible] را از [illegible] دفنا [illegible] بود
[illegible] ساخت [illegible] خاک [illegible] گردید [illegible] طرفین [illegible]

نایرهٔ حرب و قتال از طعن و ضرب اشتعال یافت و سیف و سنان دلیران بهم درافتاد و خصم افکار از اشتعال جنگ
تا آنکه سعادت خان با گروهی از لشکر هندوستان از اول برتافته بکناره شتافت از انهدام شکستند سعادت خان در موضع
قتل و اسیر در آن هنگام محمد خان برادرزاده و اقربای خود زنده گرفتار و خان دوران
که سپه‌سالار و مدار الملک سلطنت بود در جنگ کشته یک برادر او مظفر خان برادر او در آن معرکه مقتول و
عاشور خان وارد نقد بسیار در آنجا خود نیز زخم کاری کارگر افتاده که بعد
درگذشت و اصیل خان سردار فوج خاص پادشاهی با شهامت خان افغان و یادگار خان و کوکی خان
و عنبر خان و عاقل بیگ خان و عیال حامد خان از امرای معتبر بودند با قریب چند نفر از جوانان و
عظمای دیگر و پنجاه هزار نفر از لشکریان آن عرصهٔ شمشیر مراکب جمعی کثیر بتسلیم گرفتار
شدند و محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین خان وزیر اعظم جمعی دیگر از امرای خود که بودند از عقب
در علم صولتی نموده بعد بعسکر خویش بازگشته دست بر دل زدند چون در میدان
کوه مکرر در پنجاه پادشاهی را فرار بود بجنگ آمده بودند با غنایم بسیار و اسباب و اثاثه
فراوان از شمار بحیطهٔ تصرف درآمد با عرصهٔ تنگ عرصهٔ میدان از ورود سپاه هندوستان و خیام
کردید بعد از وقوع این چنین فتح نمایان چون محمد شاه اطراف قورخانه خود را
بمورچال و خندق و توپخانه استحکام داده بود خدیو عدو بند کوکبهٔ انجم کرده
را قبل یورش نداده از چهار طرف محاصرهٔ اردوی او اقدام ساخته بستند راه

قرار نهاده بودند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید معین الملک از لاهور پیش پادشاه فلک جاه

نگارش یافته بود در حینی که فیمابین حضرتین بسبب ترکمانی سلسله صفائی تحقق ولاء و یگانگی

از جنگ رخ نمود از ارباب ادراک عفو کرده دوباره ارمغانی لایق التفات نواب اعلی با التماس استجابت خواهند بود

همایون روز دقیقه شقاوت لکو سلسله اعتدال ساخته روز سیوم جشن صلح سلطنت از خود کرده

و در جشن شهریاری از سر گرفته با خواهش و امر اکابر اظهار شام و لا رود در کار مسند احتشام گردید و در حینی

رایات پادشاه فلک جاه عازم دار الامان حضور اقدس بود بمراعات نسبت ترکمانی فیمابین

حضرتین تحقق داد از جانب ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا با فوج از اردوی همایون

به استقبال آن پادشاه فرخنده خصال شتافته هنگام ورود به پیشگاه مسعود آنحضرت باسپردن

خیمه لشکر با کمال اعزاز نموده از اینجا بر بسکری در حضور مقام شایسته اینک سر از پی از دست

آنحضرت را از روی لطف گرفته در مسند همایون نشستن جو حلس خشند و زمام حساب کل

ممالک هندوستان بدست تصرف نادریه درآمده محمد شاه جانب انزوا در خیمه مقدس مهمان

آنحضرت بود محمد شاه بعد از ظهور عسکر خود مرجعت کرده اما افواج منصوره بهمان هیچ

دست از صولت و محاصره باز نداشته محمد شاه روز بابلی با امرای در اردوی خود کوچ

کرده عازم ارتحل ظهور شعار و جمله خطه با بیداری حرمت آن خاندان دار الدنیا خیمه لشکر

پادشاه جاه الله جاه و کرام بر دل حرم محترم او و در حوالی عسکر نصرت اثر قرار یافته عبد الباقی خان

دیگر که حضرت اعظم امرای با جمعی مأمور گردید که همه همراهی رکاب آن پادشاه والاجاه نموده

بلوازم مهمانداری و شرایط خدمتگاری پردازند و از آنجا روز پنجشنبه لوای جهانگشای صاحبقرانی بجانب

دار السلطنه شاهجهان آباد و اشتهار دهلی نهضت کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله مار مضرب خیام گردید

و چون گشته روز دیگر در آنجا توقف و محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی مرخص شده

پیشتر روانه شهر در روز جمعه نهم ماه ارباع مزبور بوده و مغاربان تا در دولتسرای خاص پادشاهی

البته با انواع قیمتی از زر نقدهای گرانبها و انواع نفیسه از سرکار پادشاهی ابواب [illegible]

قلعه را که از مستحدثات طبع پادشاه معدلت ساز شاهجهان و دار الخلافه سلاطین [illegible] بسیار

بود مقر موکب صاحبقران و محمد شاه را نیز در میان همان جا دادند و در روز ورود موکب اقدس

جناب محمد شاه بنوازشات که در بزم ضیافت گسترده خدیو صاحبقرانی دارد در انقضای مجلس [illegible] الحضرت

پرداخته فرمودند که موافق عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان بار دیگر بآن جناب

تعلق دارد و درانچه شرط امداد و رسم وداد است بمقتضای [illegible] در باره [illegible] اید نمودند

گورکانیه نعمات آنکه محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانید و بکرانه اعلی طرف [illegible]

ز الکلاه و جواهر [illegible] جواهر و خزاین و کارخانه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف

که در دودمان سلطنت بود مفصلا بعرض [illegible] والا در آورده [illegible]

انبار کرد هر چند همت کان حاصیت نوال خدیو [illegible] نظر اعتبار [illegible] زر و جواهر

هندوستانی جمع مخازن سلاطین روی زمین و یا عشری از اعشار آن برابری می کرد بتکده دلهای
بینا زمین از تقلب آن در چند مبالغه باد . و الالتجاه آیه ایشان مشغول بنیاد تعمیر گشته
معتمدین ارباب نصفت حراست تعیین فرمودند در بیان وقایع قبل قتل سلطان ...
هزار ... چمن جنود دولت لشکر برد که باد بیابان عرصه جهان
اندیشه لاله الی شگفته یار بر بعضی قران ریاحین در بر طرف گلزار از زوال کشوده بود درخت یافته
شاخ و شانه اشجار را به مشاجره در هم شکسته و بسته گل را زخم کاری رسیده بر چه کرده از حسب
غنچه های زر آوراقه محللت حبابان چمن دست فرسود تطاول گشوده شکفته و پامال اوباش
بهمن کردید بلبل و سار و فرود فرودین تن در بوک شهسوار تقصد دفع فتنه متخلوف بر کن
بکوبن بعرصه ظهور خرامید بغما کردن صبا به نهب آن عار رنگ بعضی شهور مسان فرمان یافته
از غنچه و سر بر در عمود و سپر بر گرفتند و صاحب کلاهان لاله و گل ارباب غیرت چهره
بر افروخته از جای جستند و شمع مندان درختان سر سبزه دستان بر کرده مشاعل بر حسب
فوج بستان چهار سو بشمال فوج بر بقاس جملی رستان شرکت خراس کردند و دلیران صاحب
شوکت گلستان نوای گلگون بر زند در عرصه گلستان لغزانه مجاری ها را ز صیقل روی آوردند
حرف بستان خار بساط سپر حرف افروخته بود در گرفت یعنی شعله گلهای لعل کشن دود
از نیایش سر در روشن زمانه خدا آورد شب شنبه دهم ذی حجه در نوروز و اصحی مقابل لغاله نور مهر خود

مهاراز برای خاص قدم بمحفل جمال گلگشته طرف عصر از زور خدیو جهان برای محمد شاه را رکاب
بقدوم سعادت لزوم اقدس رنگ بیت الشرف آفتاب بخشید و تمام آن روز در هر جا
رنگ فتنه عجب ریخت و نقش طرفه برانگیخت تفصیل این اجمال آنکه در آن گلشن بازدهم بدین انگیخته
از جانب محمد شاه اشاره بالاطراف معارف تجربکار واقع شد و ولوله فتنه و غلغله آشوب
بلند گشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده بعضی از لشکریان هر در
شهر نزول نموده بودند در او ریخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکردند و چندی از کشته خون
آن بی خانمان شد و حضرات دست اندازی ساخته نیز جهه دلیری را بمهمانان گشته زیرکی گردید
و از رنگ نقلی نه خاص سرکار در آمده قزلباش را متصرف گشته حکم والا صادر شد
هر جمعی از دلیران در سر در محلات مانند حلقه محکم هر پاسبانی محلات ... فلک اند سحرگاه
دیده از خواب گشته بیدار باشند و تکیه لانند لعل لذت غارت ... باز از تیغ خود دلاوری بر دل گذارد
تا فرو آید ریخته مقرر شود عمل نماید بهنگام طلوع آفتاب جهانتاب صبح مهر از دل برگرده
بقصد انتقام تیغ از نیام برکشید و قصد بر خود شعار گرفت سرو برادر ... کج نفی از آرزو ... شتن
با چهره افروخته عارض تاب ناک از سرکار جنگ فلک گداز ... خروج بهم با اهل ساخت حیمکین
و صورت سکیس بر کلان کردن توان نمودار خنجر گدازان شره داد و بهر ... صورتان گیلان
آثار لمه بر در رکاب سلسله آشکاره بمسجد میان ها زاده ... القدس محمود خاص و عام بخشید

دران هنگام بعد از تحقیق اینکه حرکات ذمیمه از کدام محله وجه جماعه صادر شده
دلیران را فوج فوج به تنبیه آن گروه تعین و امر بقتل عام آن محلات فرمودند نور
محمد دار کوب فوج اکبرآبادی از میان شهر برآمد فی الفور ورود دولت عمارات رفیعه
عالیه نقش فلکها کرفت مساکن اصحاب سامان صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای
دلکش برفت و بها باد داد علی الخصوص حرملهای لطافت دکوه و امانت تا شند
نو بنیاد رنجیر شیبان در گرفتند سرها بیکه طعمه بر قصور جنت منزل الصبح کنج کاو
بیان قصور بهشت حوضهای پر از چشمه سار لطافت کوثر آب منجود فواره جوش
حمل شد و بازار جوهریان و صرافان و ورشه بازاران دکاکین دنجا و ارباب مکنت
و تمامی اسواق شهر در لشکر بچه لعما در آمد عاقبت آنگروه باغی جبار شیاطین باتش
خود سوختند و از دیوار کا بید مجنون از تخته دار سیاست کشتند به شراره این
شرارت دود از دودمانها بر آمد و لورا بادیها افروخته چمن شعله دود دم خشک و تر
اهلاک کشید الحاصل از دروازه اجمیری الی مسجد جامع و چند محله دیگر صغیر و
کبیر اعرصه شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب بانه این شعله بر لوی
دیگر زبانه سر کشید در هم و در هم و خرق و حرق و کند کوب و رفت و روب و نهب
و تنهب [illegible] تقصیر نشد هنگام شام الصفرا آن معموره لکد کوب جنود قهر در آمد تا بدر ملی

عوام برق خرمن سوز اند که این همه خواری از خرد و بزرگ شهر شده بود اما ارکان
دولت قاهره سلیمان زمان شاه والاجاه که سالار نظام الملک و قمر الدین خان در صدد شفاعت
در آمده التماس آنچنان نمودند غضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرو نشست
دفع آن و لازم قتل را بنجاکران لشکر گورکانی درگذشت و در سرای [illegible] در تقریب آن ایالت
بعد شامی استقرار و به اهالیان آن تسلیم شد که دمامه مرتفع کردند چشم [illegible] ملکی از آن نقد
مسعود [illegible] در شب شورش سید مبارز خان دارا و قمر الدین خان و ساعد الله خان
[illegible] ظلم شده بودند بر سر قلعچه رفته مرتکب قتل قلعیان باشی و در قتل [illegible]
شده و در جانب حصار شهر در جای تحصن گشته بودند عظیم الله خان و [illegible] خان که از
دولت گورکانیه بودند بحکم والاشان یکروز بعد [illegible] مامور گشته چهار صد و [illegible] نفر
از آن را گرفته بدربار دولت حاضر کردند و همگی عرصه شمشیر یاسا شدند و از وقایع
بهجت افزا آنکه مخدره سراپرده گورکانیه را که به شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده
شبهه اسباب سور و لوازم بزم سرور پرداخته کنار رود جمنا محاذی [illegible]
[illegible] و ممالک هفته ایام و لیالی عشرت [illegible] رنگ روز نوروز عشرت
لیلة القدر ساخته هر روز قلعه [illegible] شب [illegible] منظر [illegible]
دیگر کدام [illegible] صاحب صلابت [illegible] انداختند روز یکشنبه [illegible] پنجم ماه [illegible]

آن وارثی ادب موافق مجلس احضار بعد از رفته والاجاه بدیدن شاهزاده بود
قطعه خنجر والاتبار شاهزاده زینت شاهوار بجواهر مرصع مروارید غلطانی علیه سلسله
شاهزاده بولکانی برای مرصع جیغه با ساز اسپ و پنج زنجیر فیل و سه تکلف بی الماس
در عوض حال الحال شد واقع ملاقات مقارنه بسم [illegible] سه شنبه [illegible] کنند جاوید بیکباره
جلب شدند فارغ نقره فعل انجام از ثواب و حرامی قطعان خان در روز جشن
نفیسه واجناس بجواهر مرصع اسباب در و اوانی سیمین و زرین و ظروف نکات بخ
حصال در حصر از انعام آن نوبت و ذخیره او هام سبات می‌رار در آمد منضبط تعلیم نفیس خندان
روزنامه بوس قبا و حرامی و سبب کنگاو کنند در بود طاوس تخت الجمله از آمدند جواهر آن
را روبیه کرور دو هندوستان سابقه سلاطین ایام در و لیست [illegible] انداز سلاطین هندوستان جواهر
بزمی حرف بیست روبیه لک صد صدلک کرور هر هند اهل اصطلاح در جواهر
از یک هیچ خزانه در نظران [illegible] خزانی بهای الماس و الماس علاحان [illegible] بود [illegible]
مغلیه دودمان دولت بحرانی بیشمار وجود عهد هندوستان سابقه سلاطین و سلف ملوک
داران صوبه و دولت خوردان ارباب دار الخلافه اعیان دولت خوانین و امرا و شده
تسلیم اسباب نفایس و آلات مرصع جواهر و نقد از لک ده کرور بیست از اعلی ممالک
فرستاده صوبه‌ان محصل خان سعادت فوت از بعد و ساختند حصول ها بالکل پیشکش

صاحبقرانی چهل الف نقد که دویست هزار تومان باشد حمل فرمایند و کرور توابع داجاتی

دیگر اسباب پیشکشی از صوبه مزبور متعلق بسعادتخانی بود بخزانه عامره رسانیدند در ایام

توقف در خرمی سلطنت اکثر پیشکش امراء صوبه داران در روز نزدیک صاحبقرانی دوازده

کرور حسب الاصطلاح ایران پنج هزار و پانصد هزار تومان باشد بسرکار همایون انتقال یافت

داز جواهر و خراج دیگر اسباب کارخانجات و اثاثه سلطنت مقداری خطیر فزونی

از حوصله تحریر و بیان بسرکار جهانبانی پادشاهانه بنظر گردون سریر باشد کارپادشاه

والاجاه که از گذشته هائی وسیله ابواب سنت برروی ثوابت در خزانه عامره گیرد کارخانه

کشودند و بعطای ارباب لشکر مصدر خدمات شده بودند انعامات

و عموم غازیان و ملازمان طوق صاحبقرانی بمواجب از دیوان [illegible] عنایت و

[illegible] ممالک همایونی نیز تقرر بعضی شصت روپیه و صد روپیه [illegible] انعام مقرر و مرحمت

کردند خاص و عوام اهل اردوی سپهر احتشام خرد و بزرگ موکب نصرت [illegible] برکسی

[illegible] رحمت حال از خزانه [illegible] خدیو [illegible] ادراک [illegible] دوران

[illegible] نموده و از رحمت انجام [illegible] ولایات ایران [illegible] صدور

که با توجهات سالانه ایران را عموما بتخفیف مقرر فرمودیم و در [illegible] عمره [illegible]

امراء و خوانین دولت کورکانیه بخلاع فاخره [illegible] مرصع [illegible]

افسر عنایت و مجلس خسروانی از آن شهنشه محمد شاه را طلب و بدست مبارک تارک او را به
سلطنت سربلند و تفقدات خاص بهره مند ساختند و در چند روز شمشیر مرصع زینت
میان او فرموده بر دوش او را بجواهر گران بها چنانچه سعادت سلاطین هند را سبب
زینت داده تاج و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان بحضرتش تفویض کردند و محمد شاه
بعد از آنکه سرها فرسودهای ارادت سند عالی در حوضی از سلسله تیموریه آمده و مطابقت
و امداد شما دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین فرو بحث شده ام و از
آنجا که از پدر ایشان نورند متصور نیست از حضرت شما در پادشاهی لطف ظهور نموده
ممالک غربی از اطراف آب اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جایی
که آب دریای مزبور بدریای محیط اتصال می یابد بعلاوه ولایات تته و بنادر و
قلعجات تابعه به رسم پیشکش در سلک ضبط ممالک محروسه پادشاهی انتظام یافته و جمیع آن ممالک
سمت شمالی و غربی آب اتک از قسمت غزنین و کابل همه متعلقات ممالک خراسان شمرده
می شد با آن حضرت نیز تفویض و ضمیمه قلمرو دولت نموده و شرح و تبعه که محمد شاه
پادشاه والاجاه بمسوده آن را بخط خود نوشته بود و الا فضل از آنکه بندگان اعلیحضرت
کیوان منزلت بهرام صولت مریخ سطوت شاهنشاه جهان سلطان سلاطین دوران ظل الله
پادشاه ملک [illegible] خاقان سکندر شان آسمان بارگاه السلطان الاکرم والقا

آن اعظم پادشاه خلد الله ملکه ایلچیان نخبه بعض امور روانه حضور این نیازمند درگاه
الله فرموده بودند این نیازمند نیز متوجه انجام آن مطلب گشته بعد از آنکه محمد خان ترکمان از
فتنه‌ها برپا و داوری وارد گردید اضداد کارگذاران این دولت در صدد توقف
ایلچی و به تعطیل جواب نامه کوشیدند و در مقام تغافل برآمده محرک باده مخالفت
گردیدند تا آنکه ورود موکب همایون آن اعلیحضرت بحدود هندوستان اتفاق افتاد در قضیه
کرنال بمقتضای قضا بلا فی فراقتی و جنگ سلطانی واقع و در جبال الظفر فتح و ظفر از مشرق
آن دولت بزوال طالع گردید چون اعلیحضرت پادشاه جمشید جاه بزرگ ایل ترکمان
و در چشمه مردمی و احسان بودند نفوس آن ولایت مستظهر و از فیض ملاقات و مجلس
بزم آرام نظم همایون ایشان بهره ور گشته باتفاق وارد دار السلطنه شاه جهان آباد
و تمامی جواهر و خزاین و املاک کشور و مالوف سلطنت هندوستان را از سر بخشش موجب
تفصیل علیحده متعلق پای سرکار عمدتان ساخته آنحضرت بر حسب التماس این نیازمند
بعضی را بحیطه قبول موصول در عالم ایلیت و اتحاد جنبه مراعات سلسله علیه گورکانیه
و مرکز قرب و وحدت یگانه مطمح نظر قدسی منظر ایشان گردید تاج نگین سلطنت هندوستان را
گورکان با این نیازمند درگاه اله مفوض و ما کول فرمودند این نوع عطیه که لذیذ در باره فرزند

واز برادر نسبت ببرادر بعمل می‌آید از آن شاهنشاه بنجاه نسبت به این نیازمند
درگاه اله وقوع پیوست لهذا در ازای این معنی تمامی ممالک سمت غربی واتک و دریای
سند و ناله سکهره منشعب از دریای سند را که عبارت از لاهور و ملتان و دار الملک
کابل و غزنین و کوهستانات مساکن افغانی و هزاره‌جات و قلعه بهکر و سهکر و خدا
اباد و باقی الکای دیره‌جات و مساکن حوکیه و بلوچیه و غیرهم و صوبه دار الملتان را با جمع
توابع و مواضع و قرا و مزارع و برکات و بنادر از ابتدای منابع رودخانه اتک تا کل
دره‌ها و اماکن که از آب مزبور منشعب شده انهار را فرا گرفته‌اند تا جایی که دریای
سند و ناله سکهره بدریای محیط اتصال دارد و لخته سرحدی از جهات به این راه دایره
در سمت غربی دریای اتک و منشعبات آن در سمت شرقی دریای سند و ناله سکهره
واقع شده‌اند مخصوص آن دولت نادره و ضمیمه ممالک محروسه آل سلطنت قاهره نمودیم
و من بعد که حاکمان آن دولت خداداد و مدکان آن سهر بنیاد به سر حد ضبط و ربط
ولایات و برکات مزبوره و متوجه حال و عقد مهمات خزینه و کلیه اهالی و سکنه و رعایات
الملت ابتدا بوده امنای این دولت ابد قرین ممالک مذکوره را از ولایات متعلقه
این نیازمند درگاه اله موضوع و قلم امر و نهی زمام کلیه از اینها مرفوع داشته
هیچ جهت دخل و در امور ولایات و برکات مزبوره و سکنه و رعایای آنها ننمایند

واصل قلعه اتک و شهر لاهوری سند و تا کنده واقع شده تا بمتعلق مملکت هندوستان خواهد بود

در چهارم محرم یک هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری در سال بیست و یکم از جلوس نوشته شد

در همان مجلس تمامی امرا و اعیان این دولت گورکانیه را بجهد سکندرانی و رضاجویی خاطر

اقدس پادشاه والاجاه ترغیب و دلالت نموده نصایح مشفقانه در کار ملک و دولت ابد و رسم

سلطنت را شاید آویزه گوش هوش پادشاه و اعیان آن دودمان ساخته مقرر فرمودند

در سکه و خطبه را که در ملک هندوستان بنام پادشاهان جاری بوده باسم محمد شاه رایج

سازند و در این مصالحه شعر بر اطاعت و انقیاد محمد شاه و تمکین او بر اورنگ

داده جمعی از نیر وزرانی و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت رکاب همایون مقرر نمودند

و روز دوشنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد رایت مراجعت افراخته

باغ شعله ماه را مقر قوایم سریر عز و جاه فرمودند و سه هشت پنجاه هفت روز توقف

رایات جهانگشا در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و از قراری که مشاهده شد

حصه سیف زر خیر در کوشی ربیت منافع انگیز غنچه رسل ارجوده بیده زر و در کس ازبیت

و جهلر مس بیست صد کل رنگین اما از حسب لب و هوای سینه نفس و دلانی بر

در اینجا از عمر و زندگانی بمبع توانی مردالی صاحب لعل ازو صل کوکبه همایون شهنشاه

را منحرف ساخته هم رود خانها سحاب وار انک را جرلسیه انداخته کوهستان

والا نیابت سیادت و رفعت درایت متوجه مقصد گشته بیست و هفتم ماه صفر بکنار رودخانه جناب
مشهور بوزیرآباد مضرب خیام سپهر احتشام گشته بعد از آنکه بصنعت متقن از آنجا گذشته چون
موسم برسات و شدت طغیان آب بود حوصله جسر نظامان آن بحر زخار نیافته کشتیها بحکم
همایون کشتیها را از اطراف جمع و افواج قاهره با کمال یکسی مرور آن بحار عبور کرده جلو در
موکب فیروز در آن طرف رود ماند و بجهت گذشتن جنود مسعود لشکر توقف انداخته
در هفتم ربیع الثانی از ماجرای الطف یزدانی خود نیز بکشتی نشسته از آب گذشتند با وصف
اینکه همه عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع می‌شد بارگی موکب معلی از شداد درشت
که از شدت آن عزم نفس از طی راه باز می‌ماند و جوشن آهن در بر دلیران مور نفسیده
میشد زکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان تا سر رود و حیات در رکاب فیروزی
انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت چون پیشنهاد
خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم
منع فتنه و آشوب خراسان بود پردازند بنا بر آن شاه جهان الهی بجارهای باهر و کشایش
حاصر و فوق روانه بلخ مقرر فرمودند کشتیهای فلک منظر در ساحل رود آموی بترتیب
و مهیا سازند تا ارباب جهانی وارد آنحدود شوند ابو الفیض خان پادشاه بخارا گسیل

رنجه در بحر تحیر غوطه ور گشته بموجب استحضار حالات موکب همایون حاجی یوسف معتمد ارسیم
سفارت با خواطر مخلصان بدربار بخوردشان ارسلان خبیر وز سلطان در ماه ربیع الثانی
وارد شد، بهر موقف وفرمان همایون در جواب لوح مقال متوجه گشته لطفی که ملوزمان
دربار انیز با رفیق ساخته نزد پادشاه فرستاده روانه و اعلام فرمودند که چون سلطنت از
خانواده حالیه ونفاوه هرمان حکمران جانب دخربت در مملکت منظور نظر اقدس
دفعه بجانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس می باشد هرگاه با عظیم توران نفدم فرمان اقدس اعلی
دا الله انچه در غیب الهی گذشته از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود نمرکش آباد
می اعلان انکه متمکن خاطر اقدس بود برای ایصال خبر فتح هندوستان و ارسال تحف
کتیسان ایلچی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب وجوار از جواهر و الماس الوان
رسید بجنبه پادشاهان ورسان آن دیار رسد مقارن آن جاپار دولت علیه از جانب حضور پادشاه
والی بغداد مشعر برفات حاجی علی مردان خان قبل ایلچی در سوبرسی توقف رفقای
آن با نجار صدور امر مجدد بجا دافعان درگاه فلک مماس رسیده لهذا حاجی خان چاپک
حرکتی بالسی قبول رالعادت رسم و کردار قزلباش با کمر جلو نصرت پیرو در ممالک روس
نفیس ومیادی چهارده هزار تومان بحساب ایران حالف جمله با ترکند
نادری باشد جواهر مرصع آلات باید تخرقمان رسم از متعالی بجنبه علیا حضرت

پادشاه اسکندرجاه روم و سایل این برای پادشاه خبر رسید که لاوه روس ارسال و دوستیم پادشاه
ایلچیان روانه مقصد گشتند و از سوانح بهجت افزا آنکه در اواخر رمضان ماه عنایت شاهزاده صاحبقران
میرزا منجز انور بهمت ... ابوالعباس خان بیات خوارزم از رفتن موکب گیتی ستان بتحت همدان
اکراهی یافته مبانی زندگی تصور نموده جمعیت موفور از ادرکته خوارزمی فراهم آورده بعزم تاخت
سرحدات خراسان وارد در جنب شاهزاده از حضرت اقدس مرخص گشته عازم مشهد مقدس
بود در راه این خبر رسیده با فوجی از غازیان کاصحاب الفیل بعزم مقابله آن وارد
سرحد و ابوالعباس نیز از ظن این بیخ و بیخ سرحد رسیده بود فرار اتش سکندری خورده
سه هزار نفر از لشکریان اطراف دیگر او رکته شده از فرار نفر گرفتار آن ورود
موکب شاهزاده سرحد معلوم ابوالعباس و دیگر یاغی حلقه ملکه ... به سمت ابیورد روانه
قلعه موسوم بقلاع خان روح ما بین نسا و ابیورد واقع است محصور بود و سر آن قلعه
محکم نبار کرده ... ساخته اکه قلعه کیان در قلعه داری می کوشید ...
اسمعیل ... در شهر ابیورد بود برای خبرگیری حال قلعه کیان با جمعی بسمت قلعه نمود
از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد جمعیت ... ابوالعباس در آمده تصور اینکه گرد
موکب شاهزاده است ... وقت آن رسیده بر فرق دو دستی ... بار می فرستد

ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمع کثیری از اوزبکیه خوربانی بوزنجی
دست تطاول گشوده بودند فرصت نیافتند در بخت خود ملحق شوند در اوایل و کنار عرصه شمشیر ابدا
دگرفتار قید بسیار شدند پس رایات جهانگشا اعلا یافته بحکم همایون رود آنک را جسر بسته
حدود طوس فوج فوج از آن عبور کردند چنین کوهستانات تا چه که سکنای افاغنه و نقب زنی
اختصاص یافت و از لطایف حسن حجبت موفور و عنایت غیر محصور بودند و در عهد سابقه نیز
مصدر انواع فتن و شرور و رود بادهای سلف از شبه ایشان متعرف بقصد بودند برای رأی
جهان آرای نیابت آن جمع دلاورشت و حصار حصار در حوزه ممالک محروسه در آمدند
تعلق یافته افواج قاهره را کوه کوه به عساکر ایشان و رجال آسمانی سان نهضت فرموده اکثر آن طایفه
بالیت سلسله با در بس عمال و کردن عمران ترکان هم آغوش تیغ لجام گشته بقیه رو بصوب سواد خیلان
نیروان القصه شدند و قوع عظیم از آن طایفه ملازمت رکاب طوی اسباب امتیاز یافته
موکب همایون از راه ... و جبر و جلیل آباد در غره ماه رمضان وارد کابل و از آنجا تمامی
پر کوهانی و خیلیان افاغنه آن ولایت گرفتند و جبهه سایی آستان مورد عنایت
بیکران گشته در همه جهت از دولت سمت عطای انک ... علیه تا در به اختصاص در جمیع امرا
نواز طایفه افغان ... کابل و جماعت ... و باقی اقامت که ... در سلک ملازمت

الفقار دلاده روانه هرات گشت تعین فرمودند چون در آنجا مشغول بانجام ضروریات
و استعداد و لاحجاعت یافته بنا بر التماس نصرت آیات وارد هرات شده و شش روز در کابل
مصروف گردید خان خلافت نشان گشته با نظام امور آن نواحی پرداختند و خواهر خانه و حرامی و روابر اسباب
ریاست خاصه زکیه و احوال اردوی همایون با فیلخانه و توپهای بزرگ روانه هرات ساختند
صوبه داری کابل و ولایات در ملکان درباره ناصر خان سرافرازی و او را با جمعی از خوانین با ولد
و عساکر ظفر شعار با مور انتظام آن ولایت ساخته عازم سمت سند شدند

در بیان حرکت موکب جهانگشا بسمت سند و گرفتار شدن خدایار عباسی و وقایع آن سمت خدایار خان

عباسی زمیندار سند در ایام توقف موکب همایون در دار زیابحانی و همچنین در شاهجهان آباد
به مرطلطنه جهانگیری و صدای کوس ستانی آن حضرت در آفاق اشتهار داشت همیشه عرایض بدربار
جهان مدار فرستاده دم از دولتخواهی میزد در موقعی که هندوستان مسخر گشته ممالک حدود کشور سند
گشته موسم زمستان نیز آغاز سردی نموده فصل اقصی البغر گرمسیر گردید عزیمت آن سمت
پیشنهاد خاطر خطیر شده فرمان همایون صادر شد که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس با افواج
فارس با قشون فارس و کرمان و کوه گیلویه و بنادر در همراه موکب بودند از راه

و توپخانه و زنبورک و فیل با سواران و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد و سنگر را یکسر جهانگشا
در تنقیم مهام ملکی کامل حرکت و با توپخانه جلو از راه ایکس دو دیره جات روانه و در پیش و کمک در
دیر از برای ضبط ملاحظات و مال صوبه با ناصرخان و ارقین ملازم و ملاحظه حال فتوحات و نقل و اتفاق
ناصرخان روانه و فرموده بودند که اردوی همایون برکوچ برکوچ بر سمت رواله طی طریق مقصد نموده
تا در صواب این که تمامی سمت سیلاب جنگل کوهستان صعب بوده بقضای الهی توپخانه را در
کمال سهولت از آن مواضع گذرانیده در بیست و نهم ماه شوال وارد دایره اسمعیل خان گشته در منزل انجا
اول و هله بقلعه درازی بردار نجف خان ثابت قرار خود در برابر سلوک خدیو گردون اقتدار از قبیل
السن و میمنت جنس و بهدولی از اقتضای آن را نیک نماید ... کمر دادن تمامی قبیل باروی دیره و دایره الطاف
در آمد هرچند در کنار دریای اتک توقف نمی شد مقصود ضمیر جهانگشای که بنفس نفیس گشتی را
از مقاصد مملکت و فرمان با ملاحظه حرم جمال فیلیان کوه توان آن که آورده بود فقدر در حال حضور
بیک دانست اتصال و ضبط احتیاج دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود و کشتیهای بسیار بهم
توپخانه همایون را در آن محل مستحفظان توپخانه برگشته از روی دریا روانه و از منزل
مزبور برای جهانگشا از آنجا بدیره غازیخان نهضت و در یازدهم ماه مزبور دیره مذکوره در مرکز
دایره عزت ایالت و لاالله عالی ارکان و رکن شان تمکین آن دیار رونق سربر با فلک افتتاح اقبال تمامی

قلعجات آن نواحی و عرض راه سر از سوابق زمان کبر سن معتاد و در مقام استبداد بودند

مقلد قلاده انقیاد گشته مورد عفو ملاهان و اسمعیل خان و غازیخان هر یک بدستور سابق بر مسند

دیره جات خود قایم شده مشمول عاطفت و احسان شدند بعد از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی

حال سمت کریمه آن نور حدقه کمال لطف صلاحیت را آثار آیات منح اطاعت دلالت نموده بعد از

انضمام حبس ضمیمه او بر دارند و او را از سمت سرکشی آگاه سازند قرار گرفته بخدایار خان

تو نفاد و افزون بانضمام در مهمات خود در بیرون و دربارهای ملک را گرفتار ورطه نموده و شر

ساخته حکم مبارک را بنمود بار دیگر نیاز منشی و همگان کردن استیلای و سلیقه ساخته بود که

صحرا شایند و در چهاردهم ذی قعده محال موسوم بلارکانه مخیم سرادقات سلطنت گشت در آن جا

بعرض رسید آن آید که بنجات در کوش خدایار خان از مفاد علم الصحیح صرف داده اغوای

نفی سمت بحراب و سند سورت اولی قرار نهاده به ضمیمه او منضم گشته

از ایشان برادر نصر الله میرزا در الکای دیگر گشته خود با فوجی از غازیان جریده در

ماه مزبور متوقف او نشده و از روی دریای سند عبور نموده بایلغار شب بر داخته تا اینکه

اطراف سند تمام جریده در هند صعوبت طی فیض جار راه ملک اندلس بوده و نخوت

بایلغار طی وارد شده بود و در آنجا عرصه تنگی از جانب خدایار خان بدرگاه

آمده صلح بجهت سر کشی در روز اصلاح مدبر شده در عمر کوت با تمام احمال در

دست بجانب آب و آذوقه دافع و تحصنات شاهوردی فرسخ از آب و انبار دانی تمام است
بمضمون آنکه مرکب جهان کشا از رود بخیان سرزمین علاج خواهد بود لازم آمده دیگر مرا آنچه دست
دولت همگان مرعی بود روز آن قلعه را با عاقبت شناسی خداوند جهان پناه از روز سه شنبه
هشتم ماه سپاه منصور را به برداشتن آب و آذوقه امر کرده هنگام صبح بعلت
الهی از استعداد بود روانه و از روز دوشنبه اعلی روز یکشنبه سیزدهم شهر شعبان
از روز گذشته بجوانب قلعه گشت رسیدند با وصف آنکه خدایارخان بدلی بود خزینه همه
بقلعه مزبور کشیده جواهر و نقد و خزاین خود را در جاهای باریک مخفی طناب دیدم نقب
این مکان رسیدن متفحص شده مهیای فرار بود و جای نگاه برای آن با همه حیله ها
ریخته با عدالت قهر مخالفان را گرفتار کمند تقدیر ساخته خوابی نخواهد دید می دهد
خدایارخان از قلعه مزبور رمیده حیرت و محبس عقوبت گشته بعد از آنکه گرد موکب فلک کوکبه
غبار دیده مراد کرد به انبساط در رود وار با عقاب شکر بود حمله کننده و حاصل
افکنده از پیش قلعه بر کوه بام قرار جسته اعتبار بر برج ارک شاه بار از اوج دشمن
سکاری برش تا رسیدن لشکر جلادت اثر نقد در خارج قلعه با دیه رسیده او ماند
بر شکسته بال تدبیر گرد خود را به قلعه رسانند بعد از لمحه نظر از آنکه از صدمه جنگ شاهی
حلاوت به زبان حفظ خاج کرد در راه ما کوس افکنده از اوامر احب و بام خزینه

نسیم ذروهٔ دولت لالی و گوهر خوردروهای زمین بهار از کنف نجابت ضبط در آمده
بهم صحبت یک گره در پنجا و در تحویل گنجور کنوز عامره شد پس موکب همایون روز پنجشنبه ذی حجه
از عمر کوت عطف عنان کرده خدایار خانی هر گشم حسن همراه رکاب اقدس مامور گشته
... هژدهم ماه مزبور بتائیدات خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد الدکانه شدند

در بیان وقایع قوی ئیل مطابق سنه ۱۱۵۲ سلطان زمین فرسن نیر اعظم روز جمعه شب دویم

محجه عشرت زهره مربع نشین یک‌کاه حمل گشته عندلیب باغی هر از صدا ابجدی باشند
غزر به پشیمان کم کرده سرگردان کرس حرمان می بود با هزار نوا صیت کامرانی در اطراف
نغ بلند آوازه خنث وفاخته زار در دارجریب گلشن کوکو زبانی می گشت نعوف
مندیکی سرو گردن آزاد که بر افراز خنث رکل بهار با بدیهه مشکبار انتخاب دارایی فریدون
دیزدون بار وصول با تخت گلزار گشوده خدیو صاحب کبریا به توران زمین حمل رایت بر کنار
ز نکر نوایی ربیعی ... سلطان با نوبت فر رکاب تحت زمرد فام گلشن تکیه زده بزم
عیش و شکفتهٔ طبع بر روی جگر گوشگان گلشن از ارث ملک و دیار غنچه قلعه خود را
برمی کشاد ... وز حروف ... تسقبال مراج کردید در حست گلزار
ارسلی للاطبای عیاب ... شد جشن از اعتدال کار شغل عالم افروز
[illegible]

طایفه برضیه درین ایام اشتغال در یک ایرکردن فرزندان مراد بامر جالت خداداد بزرگی

برآورده عافیت بزور بازوی بادشاهی از پا درآمده آن زربا

دستگیر کرده بر صدر کامیابی جا بند شد در موقف خدایار خانی خواکبر و دبیر سلسله

تعدیر شد عاطفت خسروانه در درگاه بخشی دولت و دنیی بر سر بساط بادارد در

اعوت درآمده بحکم نفوذ والا باشند و منه از سنه فی الاقسام داده به ابا

بعض از محالات شد بخدا یار محمد داوران قلیخان محاطی کرده اند حمید

و یک سمت سند را در بلوچستان اتصال شرف بمحبت خان حاکم بلوچستان عنایت

ویکار بود و بعضی از نواحی سند را در تعاقب علیا واقع شده بود بخوانین داود پوتره

بعوض ومنت آن آن را الحاق لوازم و اصطلاح آراسته چون حیات اله خان

ولد ذکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سنه شاه جهانی آباد و لد ملتزمان رکاب اقدس بود

بنیابت والد خود صوبه داری ملتان نامزد روانه ملتان گشته بود در بین اوقات

بر حسب ایماء همایون محمد داور اله وکانه بحکم تنفیذ والا بوسه نموده عمر کوت برطبق بلاد سند

همتود در خصوص موکب منصور ارادکانه عازم عمر کوت می شد فرمان همایون با حضار

ذکریا خان اصدار یافته در بین آوان در الطرف کوکبه والا عمر کوت اتفاق افتاد ذکریا خان

بموجب حکم اشرف رفت از روز تسلیم عتبه سعادت مشمول مراحم مشمول بوده بسیر در حضرت

خسرو وزیر فرمان طلب و بعد الحاح موصول گشته در باب خدمت اقبال محمد شاه بابان
ناگرد ارنکی آمده بقلعه و جناب اله خان در رشته عالی علاقه نموده بود مخاطب به سپهدار خان
گردیده رخصت الصراف یافتند و در این مکان عوض انتصاب محمد تقی خان بیگلربیگی
فارس رسیده آمدن بسمت سند صورت نپذیرفته وارد کیچ و مکران و در این جا ملک
دینار حاکم آنجا مخالفت در مقام قلعه گیری برآمده عساکر فوج را بر سر قلعه او تعین نموده بود
سلطان و امرای الحلقه اطاعت در آورده تمام احتیاط از انقضای موسم دریا عبور
را از راه دریا به بندر عباسی مقرر داشت خود در کیچ و مکران توقف دارد حکم والا نافذ
شد که بخدمت برده جنس خود را مشغول کیچ و مکران حسب ارشاد در انجام امور مقرر جمال
گردیده حال کار سند بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته فتول مرخص جنت به استعجال وارد
درگاه سپهدار شاک شود و چند روز به تعلیم مهمات آن سرزمین و انجام امور آن عرصه سپهدار بن
پرداخته هر چند که مسایان میوه کام رس حبامالی در کلید باغ کامرانی عرصه جهانی
زینت باغبانی اقتدار آن نبوده هیچگاه از لذت بعضی میوه های رنگارنگ
مملکت حسابی و بوستان برای سبهات شارع مشتلا دو خرشیر کرسیاحی محظوظ
مرغوب طبع این جدید کامیاب می باشد از جنس فواکه حرمت ترمال عنیت تمام دارند چنانچه
در ایام توقف در بغداد او میرسد در آورده برای اعلی المقاب در ممالک باشد و شان بود از بلخ و

هرات متردد بین قافله جلادت درراه مطابانی که بهنگر گرانی بار خبرهای بعضی از اقوام
و برگشته بانی ارستان صحابه برسید حاکی حسن ذوالفقه هر روز بزرگ نگ می کردید ود
که پیوسته مرضی الاصل طبع همایون می باشد حقیقت اجمع مفهوم رسیده و بکار معلوم
دو شمی گشته قرانی دهای اطراف ترسان مالی براد حسن خرام شکستهای خود ساخته با این
وسیله تحت لشکر راه تقرب دیدگان خواقین سجده گاه توسل می جویند و در ایام توقف
موکب والا در رسید فرشاره پادشاه والاجاه محمد شاه با تحف و هدایای مرغوب
دار و درگاه جهان پناه گشته جمال شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در جلایل احوال ارسلان ممتاز
و ذوالحج بلخ نو باده حرزه از بلخ برکشیش العباد حدیث خدیو کردنی قرار نموده جند سرایه
کوه تولی با دولت پسر حزب بلخ تخته برکاب پادشاه والاجاه ارسال و فرستاده ایدون
را معروض ساخته خصه الصرف داوند للنصر لعف موکب بضوابط لعزان بجانب ایران و عزیمت
ترکستان و تسخیر آن ملک زینت نی بتوفیق ملک منانی بعد از انجام کار هند فراغ از
نظم مهمات سند مساعی همت به تسخیر ممالک توران فراهم قضا این نفاذ پیوست که از
جمیع ممالک محروسه اسب و شتر والحمد و ملبوس از تحفه میسر بود تخته عارباب نصرت شان
و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند و جمال شاهزاده رضاقلی میرزا به نیابت
سلطنت ایران قایم بود در این اوان مصحوب امرا و دس در طهران و شعله نموده که توقف

در آن سال چون موسم ایام قشلاق را انتها رسانیده و مهام ملک را به نیکوترین انجام کردند مقرر
شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات بموکب والا پیوسته شاهزادگان کامکار را نیز برای
ملاقات از ارض اقدس همراه نمایند و در نوزدهم محرم هزار و صد و پنجاه و سه اعلام
جهانگشای آنحضرت کامرانی و شکوه سلیمانی اسمان گشته از راه سبزوار و دامغان و درگز
مراجعت بلوچستان عازم نادرآباد در روز پنجشنبه نهم ماه صفر ختم خرگاه را که درنگ و پنج
نادرآباد که مصرف اتمام عروس آن ساختند و لایام ستوده اثر هندوستان از تاریخ
عزم صفر سال یکهزار و یکصد و پنجاه و یک که روز حرکت از نادرآباد در آن تاریخ ورود
تا حال دو سال و هفت روز مدت حرکت از شاهجهان آباد تا ورود به نادرآباد
یکسال کامل اتفاق افتاده و چون شش ماهی از سنین دیگر هایی در حالت توجه رایات نصرت آیات
بجانب هندوستان در آن در خبر طغیان ارکنه چارتوبله و سانحه مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان
بعرض اقدس رسیده از آن دفع تنبیه آن طایفه مرکوز خاطر مقدس می بود
بعد از ورود موکب ظفرلوا نادرآباد عبدالغنی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابدالیه
و ابو ترکستان معاف و مقرر فرمودند که در ابتدای بهار از نادرآباد روانه سرحد لان
و در موسم زمستان که کوه البرز را برف فرو گرفته راه فرار بر آن طایفه مسدود
کرده به تنبیه آنان بپردازند و همچنین فتحعلیخان کوسه و حاجی و محمدعلی خان قرقلو

سرداران آذربایجان را با جمعی از خوانین و حکام و قریب پانزده هزار کس اذن انصراف
از خراسان داد بنابر آن بنی اعمام و حکام آذربایجان و کرمانشاهان را نیز مرخص فرموده
مامور ساختند پس در روز دهم شهر صفر موکب مظفر از نادرآباد به ... و در روز
دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و چون ... گلستان ... شهر مقر الویه
کیهان‌ستانی گردید چون بسبب بعضی مشاغل ملکی تاخیری در ورود شاهزاده رضاقلی
میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست حکم والا نافذ شد که شاهزاده کامکار شاهرخ
میرزا و امامقلی میرزا و عباسقلیخان ولد اکبر ظهیرالدوله ابراهیم خان که بالب ارض
اقدس سرفرازی داشت مقید به ورود رضاقلی میرزا نگشته زودتر روانه هرات
شوند و رضاقلی میرزا از راه ... آباد در قرارگاه ... موکب همایون ملحق شد
و شاهزاده کامکار با عباسقلیخان در هژدهم ماه ... خدمت خدیو ارجمند و
شرف تقبیل بساط مقدس سربلند گشتند چون تخت طاوس و دریای نور ... سابقاً
سانحه هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاهجهان‌آباد بخزانه همایون
با دیگر جواهر ... گنبد مینای ... فلک ... پایه درجات خود ...
برای تجلی ... برابر ... سر بر دیگر با خیمه ... در شاهجهان‌آباد
فیروز تخت مکلل بجواهر آبدار ... ساخته ... بعد از ... شاهجهان‌آباد

بحکم همایون استادان صنایع کار و مهارت پیشگان جواهر نگار رهنمای هند برای اتمام
تخت و خیمه جواهر نگار بر دل نهفته در مدت یک سال هر ایام راه بود تخت بزرگ که بود از انجمن حسن و جمال
اولاد [illegible] و گوهرهای رخشان هر یک با خراج قلمی برابر و در بها و صفا با گوهر
شب چراغ ماه و لعل رخشان آفتاب همسر بود در کمال زینت و فر زیب داده خیمه بزر در
خوران مکلل مروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام شد و به تخت
نادری موسوم گردید روز دیگر آن خیمه و تخت را با تخت طاوس نصب کرده و چند روز مجلس
نشاط برپا و شاهزادگان آراسته حمایلهای گران و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین هر فرزند
از خود حلقه فتاشی و تمکین بود شاهزادگان نامدار عباسقلیخان عطا فرمود دار السلطنه هرات
راکه تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکانی بود بقرة العین خلافت
و جهانداری شاهرخ میرزا مهین فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا لطف و عنایت و سکه
دار الصلوات هرات بنام نامی او انتخاب فرمود و بعد از طی این مقدمات شاهزادگان
کرام مع شاهزاده نصرالله میرزا مرخص و مامور شدند که شش ماه در هرات توقف کرده
در آمدن زمستان هنگام هوا که باعتدال گراید روانه ارض اقدس شوند پس از رایات
نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مزبور با صولت اسفندیار از جرگه‌های گلستان حرکت
و در جای درگاه [illegible] مشهور [illegible] ولایت [illegible] نزول در روز یکشنبه غره ربیع الاول

رضاقلی میرزا ابن شاه شاهزاده جهانگشا موکب ورود در هر روز بس عیش با فراغت وارد

ال گر بندگان اقدس رکاب تقبیل از سعادت لب بسته با این بسته در سر راه ازرشته

بود صف استعداد و رنگینی در کمال تحفه و حرفه بدیسه دست اثر قیامت

قسر بهار امتحان قبول موقع کامکار شاهزاده خدمت گذشته اثر آفتاب انظار از یک یک

سلطنت صدف گوهر یگانه مولد بان شاه والای ولد تقبیه جواهر با فیه سرافرازی زرکی و بازوبند

وجاقی مار و راه ولد بکت نزل درانی سپاه مهام انجام برای روز سه دیده کردید عنایت

مقرب ملح فرسنخی بک توپخانه مشهور موضع الدول جالی درنهفتم بلخ ولد خود واند و حکمو

خدمت وقلانی لخلاص سابق خواه داد ر افشار بیک قشا عمر حبیب گشت اقبال وفات برادر

ابوالفضل نقد کسی با خلاص دوک در شوار در داشت آمد و دولت در بین خدمت

محمد الله گشته منده بهره خراسانی خطاب بلند گرمی بوالی برادر سک قوش محمد الله باخته

نبی بالغه بولایات عمال و حکام گردید عنایت خواه داد و ولد سلطانی بکلاکی

مولد با شاهزاده رزمی طبع یافت سنجد از الشر غبار بلخ سر مزبور ماه بیستم در

قزلد دو سه هر یک کشتی ده و فروصد هزار سایفا جنس برده لطیف بو

در رود تو داده داده مرمنی بموامر بامر خان ربان با فرمان بلخ سردار سیدات مر باد می

جمله والالشر توپخانه برکرده و ذخیره غله از کشتیها متوکل کرده اماده ابویه آب

کشتیها نموده آن دریای آتش را با عجله و ذخایر بیحد از رود [illegible] سیلاب آباب

[illegible] هم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها نیز از اردوی [illegible]

[illegible] از عاریان یکسر با اراک عقود دامور شدند که همه جا از لای سمت آب

حاذی اردوی همایون راه نورد وادی مقصد باشند و در بیست و هفتم ماه مزبور منزل کوکبه همایون

شبرگان که معظم تجارت اتفاق افتاده در آنجا وارد خلم که ابالتق و دو ذره آن ساقی

وردی ارادت عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و اکثر روسای الکاف

امویه وارد اردوی ظفر شده بشرف آستان بوسی فایز و بشغل خدمت گشته بخلاع فاخره

و الکاف حصار تا قبیله از منزل مذکور شاهزاده رضا قلی میرزا با هشت هزار لشکر

ورودی اثر نصیب فرمودند که برسم منقلای همه جا دو منزل پیشتر رفته در چارجو توقف نماید

تا موکب همایون وارد شود علی قلیخان را نیز بسمت شرقی امویه مقرر ساخته فرمودند

که هر جا محال دولت معسکر شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و احشام آن سمت

هرکس در مقام اطاعت و انقیاد باشد صیانت و متمردین را تنبیه نماید بعد از عبور علی قلیخان

از جمیع ایلات کردنی تقلدوه تلقیان شاه قوچی که از جانب صاحب زنجان قرار داده

عازم فرار شدند بعوض قبال و شب در آمده فوج منصور یکسر غنایم موفور وارد اردوی

معاف گشتند و شاهزاده رضاقلی میرزا که بسمت چارجو مأمور بود چون که آن ناحیه کل
از وقت سمت خوارزم و بخارا کوچیده رفته بودند و جمعی از آن طایفه در دو منزلی
نگاران عسکر شاهزاده در خاید و در چهارشنبه هشتم ماه خالع چارجو بمقر اردوی کیهان
پوی شده در عرض سه روز جسر بر آب آمویه مرتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوج فوج
بمحافظت چارجو و صیانت جسر و ضبط جمع محصولات آن نواحی مأمور شدند و در چهاردهم
ماه آنحضرت را با غلامان و صاحبان نکبه‌های جسر نجاران و نجاران هنرور هندی و ایرانی
مسلم السمن و عمارت دلکش در کمال صنعت و مهارت ساخته و مخصوص نقاشی
و طرحی پرداخته بودند گذار گشته از آب عبور و حکیم بی اتالیق که وزیر و مدبر السلطنه کارخانه توران
بود با جمعی از ارباب اعیان بخارا او را در آن روز و الا در بار عرش گرفت و به تبسم عنایت علیا
فرق و بخلاع فاخره نوازشات خسروانه بهره‌مند گشته بکرور سابخانگت و روز دیگر
حکیم بی را با رفیق مرخص ساختند که ابوالفیض خان را مستظهر باشفاق بی‌نهایت حسب
صفحه ساختند موکب همایونی از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و در روز یکشنبه بیست و دوم ماه چهار
فرسخی بخارا مضرب سرادقات جاه و جلال گشته چون ابوالفیض خان قوت معارضه از
از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در معیت از اقصی ممالک خود فراهم
آورده بود در حسب جبره دستی شوکت نشانی معلوم یافت جز انقیاد چاره ندید با

حکم بی آبانیون دمتاعی خواجه زادگان ولغاد و اشراف و قضات و اهالی و اعیان
بحکم محبت تمام ارباب طاعت و عقیدت منتسبی زرنی امید بدرگاه سپهر احتشام آورده بیک
دستی اردوی [illegible] منزل و روز دوشنبه بیست و [illegible] طرف عصر لغنی کورنش یافته به تقبیل عتبه علیه
فایز و مکین و قرب سلطنت را سپرده حسب ارشادات جلکنی و دواعه رحمانی بنوار حضور جلوس
در بزم مینونشان یافته بصحابت نقدلیات خداوندانه زنگ زدای تفرقه و تشویش خاطر او
گردیدند و بعد از آن جمع روز بار یافته در درگاه حضور اقدس چهره سای آستان مقدس گشته
رخصت انصراف یافته بحکم و مشترکه برای خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کردند
و در روز چهارشنبه بیست و دوم ماه موکب عز و جلال از آن منزل کوچ کرده بیم و سنجی بخار الحکیم ادام
اردوی معلی گشته ابوالفیض خان بخلعت خاص و با دو کوس طلا یافت و کمر خنجر مرصع دا
تا زرین براد ساخت و بیش طلا لعل و اعراد و اعیان او بعطای خلعت شمشیر و خنجر و القاب
سالیانه بهره ور گشتند و در ایام توقف موکب جهانی که ابوالفیض خان رنجه للاویه خدمت
فرمان بری بود بتقدیم رسانیده جمع کثیر از الوس ترکمانیه و از کته بخارا [illegible] ممالک محروسه
را کوله و مسلح آورده از نظر گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت
انتساب اقدس انتظام یافتند و فرمان قضا جریان اقدس شرف صدور یافت که آن جماعت

زیاده تر از توقع زمان بیمان ساختن جهان برده لوازم جمرسان رسانند و بعد از آن
با چند نفر از بیگلربیگیان عظام و خوانین کرام را روانه دار الملک سمرقند فرمودند و از آنجا
ترکمانیه کمی لواحی جمعی را ملازمت اکثر متفق بکان نصرت نشان ترف اختصاص داده
از راه چار جو روانه خراسان گویند و اصلا لا فوت نشده کردن از سلسله القاب برون
کشند و بهمه جهت بیست هزار نفر ترکمانیه را در مکنه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران
ملتزم خدمت بکان رکاب امر و ملازمت او درمی بعنت فضا گشته بسمت خراسان مامور
شدند و در بیست هفتم رجب خان برو وکس ابو الفیض خان بخلعت و اعتبار زون
دوش باهر گوهر نگار زیور منجا باقبه اختیار ممالک سمت شمالی رود آموبه و ما وراء النهر
باد و مرحمت و چار جوی باقی محال جنوبی آموبه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند و نسخ
و سایر دلالات تابعه این دولت علیه با دربه تعلق باشد که و بنده ابو الفیض خان گرد
مولف این تاریخ جودی علیه کرده چنین و بین آوان در موکب همایونی در رایت نصرت شمال
اعیان حضرت قدر قدرت مروج دین احمدی و رونق افزای ملت محمدی تاج بخش خسروان
ممالک هند و توران تا در دوران و سلطانی سلاطین گیتی شاه شاهان جهان خلد الله ملکه
والانجا را لکر و بیدار این شیار مند درگاه اقدس باقدام ارادت بلوازم استقبال اقدام
تو دولت قربانی قیام نمود از آنجا [illegible] آنحضرت از رکاب ترکمانیه و قدر ساختن جاندار سپاهی

این دو دولت خواهان در بارهٔ عنایت و لطفی بکمال حضرت اتحاد و اتفاق و اعانت ثمرات بودند برگ
هر گونه ظهور و خلایع و خفیه عطای از بود تمکن ماغو افش و خوانین سایان چنانچه و مبذول
بند شمار پای کاکان ترکمانان کشان سلطنت و تمکین تاج و سریر در معمول فتوحات لوازم اصطلاح و لوازمی
خاص الطاف ابراز در بند شمار ابراهی لهذا فرمودند ارزانی و مفوض مسلم سبحانی درگاه
اختصاص تورانی سلاطین سابقه ازمنهٔ در که را امویه جنوب جانب محال تمامی و چارجو ولایت
ساختن سعادت بنیاد ابد به در با شوکت و خداداد نادره دولت وضع تورانی از جهت
گردید آن ترکمانان حوزهٔ در ضبط تابعه ولایات سایر و بلخ البلاد ام دستور بند
الهی ظل حضرت اولیای در تصرف و شاهی محروسه ممالک ضمیمه بطن بعد بطنا می باشد
امداد لوازم نموده درانها تصرف و دخل را امویه سواحل سمت ترکمانان بعضی بوده
احسان دوام تا آید بعمل روز افزون دولت آن بمقتضای به در هر باب و اعانت
جانب حد در شرط و آنچه تحریر رسد بظهور الی که دارند ابراز جانب از عملی خلاف
عرض و ترکمانان از بلاد الی ابراز اهل از هر کس و آنکه معهود و مشروط آنکه جانب شرح شش
بسمت بگذرد آب از نموده فرار از دفعات بدر امویه رود جنوب بسمت شکسته و
دولت ترکمانان تسلیم کرده و جمع انجاف ترکمانان ان آید اب شمالی
سلاطین جمیع و مذکوره شهر تحریر بکنند ایشان حمایت و تعلل نموده داشته علیه

سابقهٔ دوران اباء خدیو بخطاب عالی مخصوص بود بنا بر فرط مکرمت بالکل با نام او در افراخت رایات
شاهی بلند ساختند و حکام تمامی ولایات ترکستان نقش وجهی را از روی القاب بر کام ... اند
متعهد صفات شده بعد بار بدخشان باقی عنایت در یکمی حکومت تمکین دادند حسب ... قلیچ خان
در شرف برادرزادگی آنحضرت سر بلندی می افراشت و در آن نور از سایهٔ گریبان تخت
لوای فلک فرسا بود در خاطر اقدس خطور کرده که دری از صدف دودمان جلیل در سلک ازدواج
او در آید شاه ابوالفیض خان این معنی را مایهٔ مباهات دانسته بقاعدهٔ قانون ایلی و راه و رسم ترکمانی
دو نبیره مقصود حصول پیوست ابوالفیض خان بعد از شمول این نوازش از خدا اورون
استدعا کرد که دختر دیگر که در حجلهٔ عفاف بود بخدمت حرم محترم و سراپردهٔ عصمت متوجه گردد
در سلک وصول موفق یافته در سفر خیر اثر خراسان نیز از آن مخدرهٔ خاندان چنگیز خانی در سلک ... کیان
حرم انتظام ... شده [illegible] شده بود در حدود کابل بعضی از اهل ... انجام قدم
از جادهٔ صداقت بیرون گذاشته اند بنابر اطمینات قاطع جلال بر آنکه چاکر قدیم بخدمت ...
اند چون ... بسرداری نقش فرمان ... ممالک سمت شمالی الکه ... خدمت مهام و سند ...
تنگ اند ... نشان وضع و ... جلیلت خداداد متعلق گشته بود با دنواحی و جمعی از ...
و حکام و خوجی ارغار ... بهرام ... را با و ... جمعی از ... ملکان مامور ساخته
روانه فرمودند و ازراه حصار ... قسون ترکمانیه و لاور لکنه حصار ... که سرکردگان

آن طایفه متعهد انجام این شغل شده بودند ملازم کرده روانه خراسان و از آنجا بعزم مقصد گشته
تنبیه ترکمانان آن نواحی بردارد و از صوبه داران کابل و سند و حکام اولکات قزلباش
مراسلات صادر شد که بدستور سابق در شغل خدمت مشغول بوده تابع اردوی سردار باشند و
مقرر شد که ناظمان صوبه دار لاهور و ملتان از اطراف اتک سرحد اردو کوچ نموده از این
طرف باهم رسم رعایت طریق موافقت داشته آنچه مقتضی خدمت دولتی باشد بعمل آرند

جشن در ارض سنه سابقه سرحدات خراسان

اگر اوقات بسفر بود نظام دل جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده و الکای خراسان را بر سر کرده
و قصد قصاص و انتقام از آن جماعه بکمین ضمیر خدیو دوران گوهر پوشیده بود خصوصاً در اوایل
مبادی سلطنت که اینجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده سری بر آورده بعزم تسخیر دارالسلطنت
قدوم بحدود خراسان گذرانیده بودند بهمت والانهمت تسخیر و تنبیه آن ممالک کماکان تعلق گرفت بعد از
انتقام انجام ترکستان در شانزدهم ماه رجب موکب فیروزی کوکب از ظاهر چارجو کوچ کرده منزل بمنزل
عازم خوارزم و بعد از ورود بحوالی قلعه هزار اسپ خیوه دار الملک در مسافت جهت بانهای مستحفظین
خبر تسلط علیه سید جعفر نامی ترکمانیه خوارزم لشکر کرده محمد علی اتالیق با اوزبکیه آنجا
کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد قلعه فتح جان چوب شده اند خدیو بلند اختر بجهت تنبیه این جمع
متعرض را منصور ساختند کوچ بکوچ مسافت روانه شوند و خود با فوج منصور بنگاه اکراد ولاوه

وادی ایلغار گذشته یک ساعت از روز یکشنبه آخر عبور و آمرزش بانضمام گذشتن افواج قاهره
در ناحیه چهارجو توقف و روز دیگر پنجشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد بعزم تنبیه ایلخانی بر عساکر
اعلام حرکت شد ساعت که بعد از ظهر علامت کردم و بجمعیت سپاه خوارزم معلوم [illegible] را دادن
که خبر رسانیدند متوجه شدند تغار بانی سرباز [illegible] بمقدمه لشکر ظفر اثر حضرت [illegible] و
فتح ظهور بودند به کمال جمعیت در آویخته ایشان را از روی صرف و جمعیت پریشان مشغول ساختند
آنحضرت بر وقت ایشان رسیده دستیاری لشکر گروه لشکریان ایجاد کرده جد و بدیل همال لذا
... جدا گشته با فوجی از یکه تازان کرمی و جانبازی موکب طودی مقابله ایشان و ایلکه تیمور
شدند تکمیل [illegible] فاصله مانده بود در حصار تومان و فرار از آنجا باز ماندند و بولاد سکندر سولی
[illegible] از پای در آمد بر در صدمه توجه آن سیل سر بهار گشته بود روی بر تافتند دلیران
جرار شتابند ایلی وقت ایشان شتافته به تعاقب ایشان پرداخته جمعی را از لشکر ایلک جس مقاز
زنگانی در بر گرفت و جمعی را در حلقه کمند دلیران بهم آوردند در بر گرفت و گرد از بنیاد [illegible] برآوردند
غرض بعضی بعد از آنکه تیغ تیز دلیران آن طایفه را از سر وا کرده روز دیگر در همان منزل با دو باد
خوش و صفت منش گریخت مسافت دو منزل برای ملاحظه پر قلعه توقف در روز سوم عطف عنان
کرده وارد دارالدولت سمرقند گشتند و جمعی سپاهیان از ضیافت مرز را الکوی و سبز و انصرام امور
را در کام کار حضور از هندوستان آمده در برابر توقع جنت عالی و ملاقات و اجلاس طالب نمود

لهذا از تحصیل کشتیها با عساکر فتح اثر روانه مشهد مقدس و در آن حین که نامجات عنوان نوشته افواج منصور
متعلقه به تقویت رزم عسکری باشند بود مقرر نمودند که در آن مکان توقف و هزار و صد فوج کشتی از آن
بحکم والاپادشاهی جهت حمل اسباب خوارزم در رسیده بود یکجا به همایون و غله و ذخیره آذوقه
در چهار جوک عشمی و دو دست بود مرتب کشتند از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم مرکب همایون
والا روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در کنار آب آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد شدند
و در بیست و دوم شعبان موضع مشهور بدلوه لوبیه را که اول معموره خوارزم است مضرب سرادقات
والا گشت چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت سپاه اوزبکیه در آنجا جمع نموده خوارزم
و در آن را جمع و در قلعه هزار اسب و خیوه و دلوه لوبیه شیخ عاقبت همت مسعود خاقان
و مقامات گذشته بود هر روز در دلوه لوبیه یکدست دلاوران شده رشید ایلبارس از قلعه
بجنگ برآمده بگرفت دلوه لوبیه را فوراً عساکر ساخته گشتند و در جنگ زمانه داد مردی
داده گذرانید نزدیم بجانب هزار اسب نهضت فرمودند فتح قلعه را موقوف داشتند از زمره حرم
نمودند علیکم حوالی مرتبه حال دولت بر قلعه کشتی آورده قلعه مزبور
شهر خاک ریز محکم و حصار استوار محکم بود و آب آمویه اطراف آن را احاطه نموده بود
بر قول شبی قلعه هزار اسب خرم نداخند بود کنگره قلعه مزبور روز دیگر
جهان ... خود ... دولت خوارزم و دست ممالک توران نهضت فرمودند

که شاید ابهت سلسله جبانی حرکتی ایلبارس کرد و بعد از آنکه معلوم شد که بیک ازان حرکتی کرد و ایلبارس

کرد و بعد از آنکه براه ایشان برآمده از کنار آمویه عبور نموده ایشان را بی خبر یافت و از سپاهی

خوف از کنار آمویه دور گشته جرأت مقابله می کرد لاطائل است دیگر ... و بحکم

الوکات حرارکم خدمتی زیاد سری بعد و بودند بعزم سپاهی های جرار ایلبارس گذار گشتند

آنحضرت بر میمنه و میسره و قلب و قول را بهمان ترتیب از آن فرار بازگشته و جوق اوزبکیه

با فوج از جاسال ... حلاوت سینه دیگر ... دربست آنجا بسر راه ... جماعت

گشته بر سپاهی گرفتند بقیه از آنحضرت دست دلیران کردند فراری جولش برگرفته ... ایلبارس

بو ... ایلبارس از سهم ... بلا ... حوالی ... قلعه فرود آورده ... نصب

خیام اقامت کرده موکب همایون آن روز در هم آنجا ... صبح

بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده ساعت ... آن روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه ... ترکتازی

دلیران گشته ایلبارس ... زیاده از حد و جمعی از اوزبکیه ... ایلچی ... از

ناچار ... موکب ظفر نشان ... جلو ... ان

کرده ... گشته ... ازان ... و ... ایلبارس

اکثری ... اضطراب و اضطرار ... قلعه ... از ... راه ... آنحضرت ... عنوان

... نموده جمعی را ... ملک ... کرده

اعتصاف کرده‌اند والی هرات با اوزبکیه بقلعه متحصن گردید سپاه کامکار که متعاقب ایشان از جا طرف
قلعه تیرانداز ... بالفور تمام خیام و توپخانه و اموال و اغنام اوزبکیه و جمعی
از سپاه و رعیت ایشان را که در بیرون حصار و خارج قلعه خیمه نشین بوده بودند بدست
آورده بسرحاجی را التصرف کردند پس حوالی ایشان زحمت رسید با فرقه توپهای رعد
آوای از دروازه‌ها و حصارهای ... ایشان ... روز بروز جمعی کثیر
دولت خانمان ... قلعه‌گیان ... خندق ... چند ... حالتی ...
ریش و حرق تعب پرداختند و دیوار قلعه بضرب توپ قلعه‌کوب ویران ... با کمال
و حصار ... گشته ... حلاوت ... بودند
اهالی قلعه ... در اوسط بلاد بودند ... اوزبکیه ارباب
اصفهان ... در ... چهار ماه ... جهان ... صف ...
راه ... گشته ... حالی ... با
و در اندک تعلل می ورزیدند روز دیگر ... اقدس رفته او را ... با
اوائل ... حصار قلعه ... معدلت ... جمعیت ساکنان
اقتضای عفو و اغماض کرده ... روا ... جمیل توقف در حق

موکب همایون والی بخارا ابوالفیض خان شاه افراسیاب جاه توران
بحکم والد چندی از حضور لازم دور لیکن فرزند را وادار به راه ریا و اطاعت
دعوت درصدد عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم و از چهارجوی بر دو نفر از خواجگان
آنجا برای انجام حجت نزد والی مزبور رفته بعد مسموع از همگنان الاعظم سمت سالک رخنه
بود بنا قرهای قدرت شاهی بحکم عقل از روی خیرخواهی با و برآمده معهود الیه از بابت نفو
از روی اسراری در جمیع مواد نکاتی که لازمه فساد بودند نیست مسدود شدند و والی گردید
بطلب خانی نواده والی محمد خان چنگیزی سلاطین توران بنی عم دهند مسکان این فرصت
ابد بولام بود عنایت و وزرا و اتالیقان و انشا قال موافق همعنان ملکت تعین فرمودند
شرح گوشتر طاهر خانی و تمامی روسا در کردگان و اتالیقان مسعوده از قسم این حروف
مجازینه عالم سپرده اند عرض تحریر این صحیفه آنکه چون در تمهید فرزندان نیستی از او تکیه
خوارزم بقصد لیسار جهاد در منشاء فتنه و فساد و در صدد و ایل آنجا سنجی هرگونه فرصت
و نتیجه انتقام بودند درین اوقات موکب همایون از سرکار حضرت فیض آثار اقدس صاحبقرانی سلیمانی سکندر
شهنشاه گیتیستان مالک ممالک شاهان جهان سلطان سلاطین زمان ظل حضرت سبحانی نادر
دوران خلیفة الرحمن و باج بخش ممالک هندوستان و فرمانروای سپاهان و بعرصه جهان خلد الله ملکه

دار الملک خوارزم و تمام ممالک بزور بازوی پادشاهانه آلیب و تسخیر جهانگشای همایون مسخر و در
نزدیک و دور کافه ساحات این ولایت مسلط و مقتدر گشتند بفحوای احسن العفو
عند المقدرة بنابر مراعات اسلام و ملیت همکی این ولایت را استمالت
و مورد مرحمت عفو و احسان ساخته بمدلول عفا الله عما سلف از گناهان گذشته
اغماض و عالیجاه سلالة دودمان حکمرانی محمد طاهر خان نواده مرحمت پناه ولی محمد خان را
بوالیگری خوارزم تعیین و همکاره را الحاجب خاص شاخه سرفراز فرمودند لهذا
دراز ای این جان تحیت و عاطفت تمامی بکرمنان اتالیقان و اماقان و ... سفالدل
هر فرقه از ریکیه و جغتای و غیره بالتمام و ترکمانان معتمد و معروف و خلق و ...
بر خود لازم ساختیم که در کمال خدمتکاری عالیجاه والی مزبور مذکور بعد نسلاً بعد نسل از این
دولت پادشاه خداداد والی خوارزم ... حکم و رضای این حضرت
تجاوز نکنیم و ولی دوره برنداریم و اطاعت خدمت دیگری را اختیار نکنیم و به فحوای
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم امتثال اوامر شاهانه را بر خود فرض
و مخالفت ... محض کفر بدانیم و ... از ... ابرالی از ... دشمنی بکنیم و در هر جا
اگر ... ناهی ... خلاف مرخص ادوکوش کنیم هرگاه از ... نمک حرامی ...

ولایت نمود و ما گماشتگان فرستیم که رقم در آن خصوص صادر شده باشد او را از راه تدارک رفته

نو ابجاه والی باز پس بدهیم که بدینگونه چنانچه نوشته طریق معامله را با همه جهت بیان ن

نمودند داریم و از متفرقه رعایا و سکنه چارجو آنچه در آن نواحی باشند و از بین فرار کرده

بهای مملکت آمده محال سکنی قلعه نزد حاکم چارجو و آن الکا بفرستیم و در تقویت قدیم

خود ساکن شوند و همچنین هرگاه از رعیت ایلات ما فرار کرده و بتوابع خدمت این دولت علیه

و فرمان برداران عالیجاه والی کنند و ترغیب ایشان کوشش کنیم و در همه باب با دولت بناء این دولت

خداداد دوست و با دشمن آن دشمن بوده باعتقاد درست بلوازم خدمت دیگر

یک و اطاعت اقتدار بر خود واجب گردانیم و با دارم الجنود بمدد عمل و لا تنقضوا الایمان بعد

توکیدها و تعجلوا یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود در این عهد بقول صادق هم و در

شاهراه اطاعت و خدمت ثابت قدم باشیم و هرگاه تخلف در این عهد و قرار نموده

با با دولت خداداد دشمنی خیانت و نفاق کنیم از دین بیگانه در دنیا و عقبی مستوجب

لعن و سخط و غضب درگاه یگانه و بلعن ازل و ابد و مردود درگاه خداوند صمد [illegible]

مستحق سیاست دنیویه باشیم و حمل با صلاح ... باشد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه

علی الذین یبدلونه و از سوانح اینکه بار اجمعه حکم بنیاد قلعه در میان

اردو شهر گشته فوجی از آنجا که در سایر اکناف از اردوی [illegible] اول خود محاذ قلعه ساخته

اینک تا رایات خانقاه کردند این مراتب معلوم رای جهان‌گشا گشته بسیار در درب کشیکخانه
همایون بحکم والا بردند چنین سانح پرسی الملتمس ولات قراباغ و ازان کسی فرستاده که شمشیرلو
که بود ابوالنجر خان بافوجی از قراقیه و قلیچی وار و رکینه ازان قلعه خیوه که دارالملک ولایت
خوارزم می‌باشد وارد گشته چون حال الابرز شلال دیده بود عریضه اخلاص با محمد عزیز اطاعت
و انقیاد مصحوب چندی از معتمدین بدرگاه روانه و بعد از ارسال عریضه وادم فرصت جسته بکوچک
کبیر از بجانب قراق متهمیز دارین خبر بمسمع اقدس رسید رایات جهان‌گشا بجانب
خیوه نهضت یافته چون خیوه مسابه مشهور و دران قلعه او رکینه را ذخیره و جمعیت موفور
بود او رکینه و باجکینه از نجابتی از دقت تردستی کرده اطراف قلعه را آرسته با غنعار
خود راه بر غازیان جلادت پرور از دریای ارس روان تر از آب فرمنده تر از صرصر می
گذرند مسدود کرده بودند بهرا ولایت محال لفت کن و نیز لیس خارج قلعه مضرب خیام سپهر
احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مورشله نهرها را حفر کرده آب را از کنار قلعه بصحرا
جاری گردند با مورث بانجام این بعمل و امر اتمر برزده در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند
کام مرام قلعه گیان خشک ساختند و جوالهای کرد در شکوه انجام یافته رزد جادم گلوله
توپ و خمپاره را از چهار طرف بقلعه فرو ریختند و دود از نهاد قلعه گیان برانگیختند چون

آن طایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند سکان عصر طالع لالان و باکه کند

قلعه و لاو و لاکها سپهر نشان و مولوی عقود جان گشتند و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر از کنه

کاری و جوانان عثمانلی خمسه خوارزم را که ساکن و دیده انتخاب بلازم رکاب نصرت انتساب

ساخته بجای ما مود محصلان شدند از ملکی جلیل نقش و تمامی اسرا را که در عهد سلف

از ولایات خراسان برده بودند کور لوازمها جمع کرده هر یک را بجای آن و اقربای آن گ

جا حاضر بودند بایشان سپردند و همچنین جمعی از طایفه روسیه گرفتار شده بودند ایشان را او بکمه بودند

از ایشان را مستخلص بار الدور الخلافه مرخص کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسرای

خراسان بهمه جهت حوالی قلعه هزار تعیین شده از انجمله چهار هزار نفر از اینها در جلوه بودند

بارگیر و آلات بجهة ایشان سرانجام و ذخیره و باکمال در دره ایشان معین و ایشان را روانه

خراسان ساخته در قلعه چهار و سنی ابیورد و در موضع موسوم بچشمه جلیجان معماران همت بلند

و سرکاران همت ارجمند بحضرت الملالات شده بود گنبد داده قلعه مرتب را بنحوه

آباد معمول کردند و چندروز بانتظام امور خوارزم و انجام مهام اولکات برداخته جبل کوارس

لشکر زیاده بر وده بی عاقبت تحمل شکسته و اهالی شده لهذا تمامی رعایای خوارزم حفظ

متعهد تقدیم خدمات آن ولایت و مقصا اولای لوازم انقیاد اطاعت گشته جدو اهالی

بر دولت با معدودی در آن مملکت گذرانیده بقدوم ماه صیام صرف زمام نصرت التیام
کرده چهارم شوال وارد چارجوی گشت و بعد از ورود الویه منصوره بچارجوی حکیم اتالیق مشار
و معتمد دولت شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه والاجاه منزوی با عزل صبیه
دولتی وارد و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهانه و نعمابات خدیوانه مباهی
گشته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایات جهانگشا بجانب مرو نهضت نمود
در مرو نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اندخود و اکابر و اعیان آن مملکت حسب الاشاره
اقدس جبین سای گشته در باب ضبط و ربط امور ملکی و ادامر علیه و رشادات بهیه از
موقف عز و اعتمام آمده رخصت انعطاف یافت و موکب همایون اعلی از راه و سبات
دکوکان در مسکن قدیم آن حضرت سمت مشهد مقدس گشته بعد از ورود کلات
رخجند سابقاً بحکم همایون عمارات عالیه و ابنیه رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود مجدد
و اطرح بازار و چهار سوق و حمام و مسجد و رباط در آن مکان ریخته حکم شد اعلی ما فید
از کارکنان در اتمام اینها سعی جمیل بظهور رسانیده و از آنجا بکلات و محال الجوره آباد
نصب و برای هر یک از لشکر که الحالکه بشر اسرای جبوه بودند سر رشته جمعیت منوطی الولایت
ز معظم فرموده از راه عشرت آباد حبوشانی وارد دراد کان خبوشان شده برای

افغانان پرداخته در تقدیم مهام هندی قعده وارد ارض اقدس و از طرف اندرون طلاب

بستان مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع مینا کار در قبه سامیه هندی و برضا

قندیل طلای ماه و مهر طلعه منیره و منجنی بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای گوهر آگین بجواهر ثمین

زینت یافته نذر روضه رضیه رضویه گشته بود ضریح مرصع برنگ درر یکتای موضوعه فرموده

از وقایع ایام تعطف بنگه قبل از ورود موکب والا در سال ارتحال نایب ... و الاجاه

هندوستان بالفلاض نامه و تحف و هدایا و چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف و فوت

بعد از چند روز باریافته بدرگاه حضور و هدایا را از آنجا اقدس گذرانیده توسط بعضی گما

و مخالف شغلفه بصوبه تهاون بصادر صدره کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریای اتک

واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین پادشاه والاجاه هند تعلق دارد رسانید

مبنی اینکه آنکه بعضی از ترکان واقعه در سمت شرقی دریای اتک دیار رسانیده

بتصاریف اخراجات کابل مقرر بود در ضمیمه دولت طرفین رود اتک تمامی رود

مجدد و معین شد ترکان مزبوره جبلی در سمت شرقی اتک در ضمیمه لاهور واقع بود

سالیانه در لیند روز افزون حواله کرد بعد از آن مزبوره ما زیاده از علیه گرگان هند

متعلق باشد متحمل بعضی ترکان اطراف اسعلی و صوبه تهاون شد بنمود ضرقان

ناظم صوبهٔ کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض داشت عالی مودت ... گرکان

مشعر بمصارف کابل لحق الوجود ... بمراد بدولت علیه نادریه قرار گرفته مشتمل بود حضرت

شاهنشاهی موضوع قبول شرف افتاده سخن با نهایت معتمدان پادشاه والاجاه محمد شاه رسیده بود

از آنجا که اعلیحضرت نقاوه دودمان بزرگی و محق شاهی بودند در ازالهٔ حقوق غایبانه

که از اعلیحضرت نقاوه دودمان بزرگی محق شاهی بودند در ازالهٔ حقوق غایبانه که از

اعلیحضرت شاهنشاهی بروز یافته اند و چون مکنونات گاهانه بعمل آمده ابتغی را مغتنم دانسته جز ایالت بر السلام

صوبه دار السلطنه لاهور و تتهه و سند فراسی نوشته مقرر داشته بودند هر کس مرتبه را از حد

دست غزار تومان منتج و سایر اسباب و سرانجام آن کل مستد از ممالک هندوستان وضع و

تعلقهٔ تتهه و سند و غیره و افغان حوزه شاهی و ضمیمه حوزه مملکت ظل الهی داشتند

همچنین از جانب قمر الدین خان وزیر اعظم امرای هندوستان و صوبه دار السلطنه لاهور و ملتان

ملکهای شاهانی مبارکها فلک نشان آمده فرستادگان ایشان مولانا خدابنده سرافراز

و رخصت انصراف حاصل و نیز از جانب طهماسب قلیخان سردار کابل با نوکر مشق نقد مستقل

فورش بود علاقه بلحوظ انظار افغان غیبه جلیل کردید و از دربکنه قطعان کنه کولک اولاد

بیانه اعظم را کشید باب تزویر ساخته از در حیله در آمده بودند سردار کجا کلاه باطله

ارکان بطی بوده اکمال اشتیه بلیغ فرموده و جمهور العرضه مع مبدا الیعرضه ملا زمان

رکاب رسید آن طایفه را تماما بانظم العقاد داده روانه و خود از راه میانی روانه کابل گردید

در بیان نهضت رایات گیتی ستان از ارض اقدس بجانب خبوشان

چون بسبب قضیه مرقوم

ابراهیم خان نبیره ارکیه چاروتله و داغستان منظور نظر آفتاب اثر بود بنهجی که سمت نگارش یافت از آباد و عثمان خان ابدالی در مکان ... آنجا با جماعه ابدالی مامور که چاروتله ساختند و درین اوقات نیز در ولایت خوارزم فترت روی داده فوجی کثیر از دلاوران و جوانان نامزد گشتند که قبل از آنکه موکب همایونی روانه گرمان و دربند گشته با فوجی نامره گیرودار بهنگامه کارزار گرم زنند تا موکب والا داخل شود و عسکر اوزبکیه توران و خوارزم نیز پس از توجه موکب گیتی کشا بحکم والا فوج فوج همراهی آن دریای آهن موج روانه گشتند و چهار روز در ارض اقدس موکب والا توقف کرده بعد از انجام بزم عیش و نظم و نسق اختیار امور ممالک خراسان را بشاهزاده نصرالله میرزا العوض واگذار در چهارشنبه بیست و هشتم ذی حجه هنگام غروب با بهجه رایات جهانگشا از ارض اقدس طلوع نموده حمل نیز عبور در مرو شاه ... نصرت شاه اوزبکیه توران و خوارزم علاوه رای ابا بوده و سرکرد معروف رسیده از اتفاقات آن سال غله در اکثر ولایات شیوع داشت و در جزو دروازه ولایات سرما ... بیکمان ... فلک درفش از راه خبوشان و کشتر آباد و مارتدران عازم مقصد گشت

و در دوم ماه محرم نزلات علا اباد جیوشان مضرب الویه خورشانی گردید و در سنه وقایع

تحاویل شدن سال ایت ئیل وقایع سال هزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری

خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر برای مجلس تحویل نیر اعظم زرنج و سفید کشیم داخر
طبقهای سیمین افلاک چیدند فراشان قضا از ریاحین و ازهار رنگارنگ جا کلاه دربی و صندد
ابوان جهان کشیدند سلطان خاقان ارکان مربع نشین اورنگ حمل گشته زیر بش ابر اوراق
نجوس پر دیبه ... کارگاه ... اسباط ارغن خیز و خراج نسیم بهاری حرارت گل
ابرگ چمن تحسین بزیر رمود فام جمیعت لله ارا از منبق دریا فیض النسیم داد
خد بو نو بهار بعزم انتظام و دسان الله سقا بی مرکب صرصر براد صبا از رکاب شکوفه زرین
گرد در باج ربیع عطار اندوده دی را که در دلها نمونه کوه البرز گشته بود زایل نمود خسرو روز
فیروز گشته از ادوی ظفر شعار یا مثد کوکبه سلطانی بهار خیمه بر دامن دشت و کوهسار
زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود بسمعان انقلاب در مراتع مول اراه یافته
تر وبع مارس و البخیه درس حشم ربنه بوقه آغاز نبر اد کرده فقدان ذخیره و علیق بر علاوه
بار زمان و مانیهای مورگشته جمل ... و علف تا اردو در صحرا کشیده مراتع از برای حیوان سلیمانی
ارجانب محمد و ملائه دام ... تا شهرک کرا باد به شیخ منزل بود به دوازده لارطی

وچارپایان اسبابی از فرط کوه از رفتار باز مانده تلف شده و اسبابی از ارباب اردوی در حین
عبور آنها باد فنا رفتی از آنجا رهسپر شده باز جانب قدیم خرابی را بهادران که در کشتی می باشند
بعد از ورود بشهرک کرانیان در آن صحرا عجیب دامن کلیجک از سبزه ودریاچه بود اردوی
همایون را رفاقت حاصل و ایام عسرت و تعب زایل گشته هر روزه چند بوته هاست تفرق همانی حرکت
راهنگ فرسخی نیم گذر گشته بیابانی طی فتی کرده چند روزی در شعاب شمالی رود کابل سمت
دشت رضا تحت طوائف سام گشته تا دولت از کار رفته بحال آمدند و در آن مکان
عزالفه خوانین و سرکردگان هر ما مور بجار و تبله بودند بحضرت اقدس رسید مشعر بر اینکه سرنخچه افغان
وبازوی فوت بر دل لحسنیر ول خاقان بهادر تخت لفه را کو شمال طلیع داده واوت
او بار و هلاک بر زوالی پسران کشاده به توضیح انموداند که هر که چار و تبله به تعلیق وشهود معروف
ولفیاد انگیزی موصوف و بیسمن لان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جبال
مشهوره جهان و در بلندی و زرعی کوکب چرخ کردار است خوانین و سرکردگان بعد از اینکه در
موقف عساکر مرخص گشته بودند دریا بر دشم دریچه وارد و ورود فانی شده وقلل طالفه
سر موضع را که موسوم بچار و چاده و عاحی بهر بار استحکام داده در بر مکان تک و بیراه
بر غاربان گرفته تحکم بر داخته و سکر زاول بر جابتو غاریان رود سلاوز گشته جمع از طالفه

جان فشار الحصار و جمعی بسمت شرقی کوه و از طرف دیگر که بود از طایفه نائب تقی و عرب مقاومت داده
خار اخالی و بخاوع رفته بنای بر جاس گذاشتند بعد از چند روز در خاوع محاربات
عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیدند و خود از لشکر سیوم
در فراز کوه واقع و صعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و الی مکان بسیار
شجاعت متحمل بسته در زحمت در قلعه کوه للاتفاق لقتاله جیک راه بحصار داده که مشهور
است بدینه اتفاقی هنوز اگر ما لکه کرم زود خورشید بر ذرات اینکه صعود کنند باید که از سینه
و دوست قدم سازد و اگر ملک ربع للی مهر و ماه بر قلعه آن حصار بالا روی کند خود را
از دوره اغیار بار آورد و دلاوران ابدال و دو طلب گشته از سنه عا کردند پس جنگ لشکر ظفر
پیکر باشند وقت صبح طرح جنگ افکنده تمام از طرفین جمعی بعرض قتال در آمدند و بیم بایمند
دعای مستجاب آنکه عالم بالا کنند بیاری روی جلادت انتظار صعود کرده هرچند که بغلطانیدن
سنگ و انداختن تیر و تفنگ مدافعه بروز میدادند دلیران روی باز پس نکرده پای جرأت پیش گذاشتند
الحجه چندین از ابدال مقتول و صدار گشتند لا اینا مبدالی بسکر و از طرف جمعی از سمت شمالی
کوه راه مسدود و طابق فراز بر ایشان بسته شده بود جمع تلال طایفه از علیه بر ترس سرآسیمه از کوه
بر دوه مرتفات نیران داخل و بقیه السیف را اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدودی از آن میانه بدر رفتند
در تمامی ایام کین و مساکن آن طایفه از صدمه جنود منصور عالیها سافلها گشته اثری از آبادی در آن

ذریعه بافی نمانده در اوایل این فتح نمایان دولت ابد روبه بضعه نعام جلوس سابر گرکان
و غازیان غیاث و فدایان عاطفت شمول بر نوید عطای مجدد از موقف خطاب سرکردگان
عرض و نمایش دلها جمله دو دسته روز غرایب مجدد از سرکردگان مرببد رسید در بالکیه ز مجادله
و در این طایفه سلطولان را ماکنار از سمور و محال مرسوم مقصود قرب و همگی
ایشان را از سمت کدر رشبه عیال اطفال ایشان را نقد سا روز آورده عقد حمایله
راکه مساکین این طایفه بود با کلیه از وجود این طایفه بر خورده اند و در جبل مراجعت بحکم قضا
برف و به جا عقبه روی داده قریب بدولت نقل از غازیان در میان برف تلف شده
بودند پس موکب جهانگشا از کنار رجعت حرکت و از خارج بشرداد عبور کرده وارد
ارغف و شش روز آن مکان دلپذیر مهبط عساکر نصرت گردیده از آنجا از راه سواد کوه عازم
مقصد گشتند و از سوانح حیرت افزا اینکه چون ولایت مازندران تمام جنگل و بیشه
بوده و در زمان سلاطین سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده بودند شارع منحصر
ممر ان خیابان است عساکر حضرت شاهنشاهی در راه از جنگل و کار رزاین نمی توانستیم طی مسالک
لجه سربازان و علمداران و همه اکنکان بتقدیر و تصحیح کرده می بردند خراسان را
رده در محال سواد کوه از راه تنگه گذشته با پس زیرات و محال نزدیک
قلعه اولاد در از مواضع قدیم و در بنا هم تردد کرده است روز بکشته نزدیک به ماه صفر مقابله

شمس و مریخ واقع است و هفت روز قبل از آن در این مجلس اتفاق افتاده بود که ربائی
برگستوان بخت در آن شب درخصوص [illegible] نشسته در حین عبور ذات اقدس شاهی را از طرف
گلوله تفنگ سخت از جای در آن حین به بیست قدم فاصله هشت تفنگ را که داده از آنجا که حفظ
الهی در همه حال حافظ و نگهبان وجود ذی‌جود همایون است گلوله بر او کسی تا بحال از آن سبب [illegible]
رنگ نشست حرکت سیده [illegible] و هشت جهت [illegible] آمده [illegible] علیحده
شاهزاده رضاقلی میرزا در آن روز در سوالی مراد بود خلاصه آنان و علمای [illegible] فوج
و همه کیفیت را [illegible] و [illegible] کوه و [illegible] جنگل [illegible] بالکل [illegible]
و گفته تا خبر [illegible] فرمان [illegible] رکاب آن [illegible] جنگل [illegible] رود [illegible]
رفت و آن راه در دامنه کوه و جنگل [illegible] بود [illegible] از [illegible] رسید از آنجا که [illegible]
و کارفرمای این کارخانه خداوند یگانه است تا حال بکرات [illegible] سهام حوادث [illegible] سبب [illegible]
قضا [illegible] الطاف [illegible] از آن حضرت رد گشته و صرصر [illegible]
فانوس حیات [illegible] جهان افروز ذات مقدس [illegible] یریدون لیطفئوا
نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون القصه بعد از ورود
بطهران شاهزاده رضاقلی میرزا بعزم [illegible] از رکاب اقدس مرخص و مامور بتوقف در طهران
گشته [illegible] با همراهان سرکار شاهزاده مقرر گردید [illegible] همایون [illegible] خلد الله ملکه و [illegible]

قریب و بعد از پانزده روز از راه دراجه داغ وارد قبله و از آنجا از راه ساوه بلخی متوجه
مقصد شدند در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف اکراد که در سواحل جبال البرز
کوه اماکن صعب المسالک داغستان ماوراء داشتند از فرط ناموس گرفتار گذشته در صدد
اطاعت و فرمانبری در آمده هر یک سرانجام ملازمت و وجه مال از رسد خود برده ساختند
در عرض حالیه اشکالی عارض عموم سرنشینان دارالعیان بود مقرر گردید که همایونی گردیده ولا فضای ساحت
در آن مکان بعرض خدیو والا گهر رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان والی
آنجا بود کیفیت آن واقعه آنکه سابق در حین توقف رایات جهانگشای در خوارزم جمعی
از شرذمه اوزبکیه و طایفه ارال که در سمت شمالی خوارزم سر حد نفاق می گشتند
خویش طور شعار فرار اختیار نموده بودند در بین اوقات نور علیخان ولد ابوالخیر خان
والی قزاق با آن طایفه اتفاق کرده آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از چندی بر قلعه مسلط و
طاهر خان را با بعضی از اوزبکیه که در دم از اهل خوارزم اهل کاردانی زدند مقتول و متقلد
استماع این خبر شاهزاده کامکار نصرالله میرزا با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره
خوارزم و سرکرده بار در تسخیر آن ملک با مور محمد علیخان
الی حاجی خان مانت سال از دربار صاحب اختیار نو بار کار شاهزاده
صاحب حضور سرور العمان مقتضای قانون کشورگشای سلطنت آفاق مبارک بود حال داده

روانه مهرخان فرمودند که به تنبیه و تدارک آن شقی پرداخته در نوروز امسال در رکاب
شاهزاده ارجمند عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یک ماه در قمیق مکث
و خاص فولادخان شمخال و رضای قموقی و احمدخان زرینی و ارغطاق با جمیع
عظما و امرای داغستان و ارو دلاوری صحبا در رف اندور لغل عتبه علیا گشته بهره یاب
عنایات شاهنشاهی و بخلاع فاخره و عطایای زر و زیور و اسباب طلا مباهی گشتند و در
ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه ترکمانان اتراک که مساکن ایشان در منتهای وادی و تحت چرکس
الاصل صحبت منقبض گردیدند و صعوبت راه و سختی اماکن آنجا عجب بحکایت ... همایونی
راه سلطانی طی وادی بوصف آن نوانک و در تمام آن سرزمین ... آب انهار و
... روزه راه است قطعه زمین مسطح نمی باشد و راهی ... هم نتوانند رفت
بصعوبت ... قطع نظر از آن بحبل ... ولایت ... در تابستان خلق
جبال آن جنگلها از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان از کنار مستان اگرچه
دیگر الف ... میبرند روز دیگر در آن نواحی به تنبیه ترکمانان ... بر دو خشند از سوانح
اتفاقیه آنکه جمعی از خزانه ... را به تنبیه زده ازآنکه مامور ساخته بعد جمعی ... خان سلا
تا قبلی ... از راه بود در مقام ... از اخاراحمک که جمعی ... فی ... الحجه
و ... السعر بعوض ملالک ... جمعی ... عوض ... خلف بود

بزول برف و باران بشدت سرما مانع شد چون طائفه اوزبک در فتح بلخ تعلل کردند

از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند و خان بهادر کوچ و بنه خود را از تمق حرکت

داده در موکب همایون روانه دربند کرده جمعی بقصد خانی اوزبکی را با جمعی از غازیان در عقب

موکب همایون بجانب اولاد محمود مأمور و یکجا منزل جانوران در ملاحظه که در قیتحاق

ساخته روانه فرموده بعد از همایون ملحق شدند و غازیان مأمور به حرکت که در دربند موکب

همایون ملحق کردند و در عرض راه در حدود جماعت از اعمال غازیان بعرض رسید در خیمه

غازیان از جرا قیتحاق رسیده و حکام آنجه بود حرکت که بعد فتح ازبکان الکا در قیتحاق

بحرکت اوزبکی از میان حکام دیگر دو کوه شروع بتنگ تفنگ کرده غازیان در بنگاه

حکام جنگ خود را جمع می‌داشتند که بسیم بر آمده بعضی از اسباب و دولت اینان بتصرف

درآمده جمعی بسیم نقل رسید و صلاح این خبر مرقه خان ازبکی عرض و دولت بیان نمود

سخط بی اکثر عوام خان که اصحیم هانسر خوبی درصدد و دربند و در عثمان توقف

و با دام در کرالکنز زمین شبه و مطیع و منقاد شد ربنا این بوجه تسمیه مقرر اندر احکام

و ... محصلان تعیین شدند در انقضا بعضی الی نیز وظیفه را داده

... بجهت سرحدات غازیان با عزاده و دولت جمل و نقل آوردی

معافی نموده باشند و در باب لطف ایشان در چشم تهیه ساعی ورود فرزند و روز

چهاردهم از عوق اردوی همایون را گذاشته با فوجی متوجه محال ... گشته اردوی همایون
با حدود و ولایت شمخال به جانب حمله قوی فتح و دستگیر قلعه محال بحکم مرحمت و حجیج
زبانها ... فرمودند تمام این محال در تصرف عماربانان بوده در هر جا آغاز انگه
نظلمو ... در دشت لزگی کوشیدند در دوم رمضان المبارک مراجعت و در بیست و هشت
گاه فتح در دربند جایی که علف بود برای قلعه ... احتشام و حرم محترم و همه
دعوتی را با تقیه از دروازه دربند احضار و مقرر فرمودند که هر یک از اردوی همایون
عماربانی خانه و سردار حبیب ... مرحمت داده به شیشه و سامان ... برداخته
از موجبات اقبال که در اوایل توقف موکب جاه و جلیل روی داد آنکه ...
یافته بود در حکم ... به عکاسخانه اقدس انداخته بودند چون بحمدالله
از جماعت ... در زمان اوقات فرار که بعد مطلعه ... کس برای دستگیر ساختن
دستگاه ... و عماربانی ... در صدد دادن ... گرفته بحضور اقدس آورد معلوم شد
که یک فوج ... عماربان ... غوری آقا میرزا ولد ... ولد ... مصدر این حرکت شده آقا میرزا
را در ازای ... به معرض ... در آورده ... قدم از ... بخشیده بود
او را از هر دو چشم کور کردند ... در اوایل اوقات آدم ... محمد شاه بابا ... والا جاه
... را با ... جهت ... فتح ... و ... وارد ...

خان بیگلربیگی گشته رخصت انصراف حاصل نموده و بمحل لطف انعقاد و بیت المقدس نام اردو نیت
علیهٔ عثمانیه بسفارت مأمور و باتفاق حاجی خان ایلچی روم که از دربار عثمانی رخصت انصراف
حاصل نموده بود در ماه ذی قعده وارد درگاه جهان پناه پادشاه والاجاه گردیده نامهٔ مشعر بر
اعتذار قبول و تصدیق مذهب جعفری و لعوض رکن بودن کسانیکه خواسته بندگان حضرت پادشاه
ثانی الذکر مرقوم گردیده قبل از آنکه پادشاهی ایران از سلاطین ترکمان حاصل گردید بعض
از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزهٔ مملکت این طایفه بود بعد از آنکه بانقضای
تقدیر سلطنت ایران بسلسلهٔ صفویه انتقال یافت در عهد اکثر سلاطین بلخ و توابع تصرف اوزبک
و کابل و توابع تصرف هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از اوباتحانی و غیره
تصرف دولت عثمانیه درآمد چنانچه بطول سیر بالای منشور حضرت حد دستوری که فیمابین
خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکان آن پادشاه اسلام پناه قرار یافته معلوم می باشد
و در مکانی که بنا بر انتقال جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع گشته و معهود و مقرر
... بود ... ممالک محروسه در تصرف سلاطین اطراف است از آنجا و اکثر داده بود
... به روم که الحال بحضرت الفتوی الکلبی بعون حسن نصرت سوم
... حصول یابد فهو المطلوب و حکم عرض ارباب نظم که ز ... انسب است انه دراهی
مراد مضایقه و مبالغه نخواهد بود ملک و مملکت فیمابین جدائی نخواهد داشت ... اعلم

آنجا و بدین باعث باظهار این امر پرداختیم چنانچه مقرون بقبول نگردد و ممکن نیست حبال الفت گسسته
شود و اسلام ساییم و در عالم دوستی و برادری نوعی داشتیم هر امور حسب مضمون صلاح
حال مسلمین بود و آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل فیصل نمایند آنگاه تجدید
دو عقده امتناع ماند چون در میانه هر روز نزدیک ... گفته ایم لطالب حرف خود
عازم روم و متوجه آن مرز و بوم می باشیم امیدوار داشتیم که ... بعد از ورود آن سرزمین
در عالم مهمان نوازی از طرفین ... آن دولت علیه امور معهوده دریغ نگردد چون
در خلال این احوال العهد خان ادیب سر خود را با دو ... با اتفاق چند نفر از گماشتگان
بدرگاه جهان پناه فرستاده کاردانی ... با تمام ... با جواب نامه
روانه فرمودند و از جمله عطایای ... مالک الملک لایزال ... [illegible]
در ضمن ... شان ... [illegible] ... مقطع ... [illegible]
نقد و ... در فصاحی ... اطراف ممالک محروسه ... [illegible]
گشته جمعی ... زیاده از حد ... و گوکب ... طغرا ... [illegible]
کفایت ... بنموده هر چند در صحرای مغان ... سابقا ذکر یافت ... [illegible]
و رفض ... و ... ایران کرده ... صمیم القلب خریدار ...
آنهم ... کالای کرامت شده بودند ... ایران ... بنام ... حکم ... [illegible]

شد بجهت آنکه اهل ایران از حد در مذاهب تشیع که نا ملایم دول و رایات مصطفوی صادر گردید
و هنگام مکنت عظام کرام و اساطین دولت عالی مقام و فضلای کرام احتشام داعیه گشایش
و دار افتتاح ممالک چین و کلاه زرین و کمر خدمت شاهی ورود در سرکردگان و رابطه باطن و جمهور
سکنه و مضبوط ممالک محروسه شاهنشاهی و سلاطین به قیصر روم قصر دولت ابد مدت ظل الهی
بمکارم بدیع خاقانی و عنایات از حد افزون فا الی امیدوار بوده بدین نهج چون شاه اسمعیل
صفوی در سال نهصد و شش خروج کرده جمعی از غولان کالانعام را با خود متفق ساخته باعتبار رفض
تعصبات نفسانی در بابت و مبانی دینی در میان اهل اسلام قدح ابدی بر هم زده و مبانی
کدورت بنیانی و سلسله اختلافات متعصبین بین المسلمین کرده تولای نفاق و رواج افتراق تحدیکه کوه
در جهلای ایشان کرده شعله فروغ و مبانی لعنت بعوض تحف در راه بنیاد در تولای گری
صحرا معاشر نموده بدین در صورتی که مسئول آنان بقرون تحصیل خواهد گرگ آن بنیان از عقاید
فاسده و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع یافته
بکمال و خفیف خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم را که مذهب آبای همایون
و اروح میمون ما بوده بالجنان و اللسان اذعان و اعتراف کرده از رفض و تبرا و تولای آن
تولا نمایند و برای تاکید این مضمون از علمای احبار و فضلای دانشمند که ملازم رکاب ظفر شعار پرتو
اندوز انوار حضور فیض آثار بودند تحقیق و استفسار فرموده مسائل که بتوصل اقدس رسانیده بعد از

نعت حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و صحابه اجمعین و تبرک از اصحاب برگزیده رضی الله
عنهم در ترویج دین متین بذل نفوس و اموال و تحری از ارباب و عیال و اجلال از اوطان و لوازم
و طعن و لعن خاص و عام را بر خود قرار داده بانچه به شرف صحبت خاص جناب رسالت مآب
اختصاص یافته بمرتبه کریمه رسول الله در آن هدایه والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان گردیدند و بعد از رحلت
حضرت سید الابرار امر خلافت باجماع صحابه کبار و اهل حل و عقد کار
بوده اند بر خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند خلافت
بعد مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از و فصل و نصب اصحاب بر فاروق اعظم عمر بن
الخطاب و بعد از و بجناب ذو النورین عثمان ابن عفان و بعد از و بحضرت اسد الله
الغالب مظهر العجائب علی ابن ابی طالب قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت
خود با سایر سالک طریق وفاق و مبرا از شوائب خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و اتحاد
مرعی و ملحوظ و حوزه دین متین را از طریق شرک کین مشرکین مصون و محفوظ داشته اند
بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم بار اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند
اگر چه بمرور دهور و امتداد اعوام و شهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از
فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و زکوة اختلافات راه یافته لکن در اصل

مودت و محبت و اخلاص بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و آل و اولاد و اصحاب
او بعضی رفض بصدور آمده چه بار زمان ظهور شاه اسمعیل صفوی دستور مستمر بوده که السنهٔ بی تمیز بتمولی
حکم اقدس والد شاه مقدس ترک آثار سب و رفض نموده بدل محبت و ولای
جاری بر زبان قلیل و همیش مستقیم گردیدند در ازای آن شحنی ما نیز بر گرویدن از محکمه منمنت
مانوس اقدس ترخیص داده تعهد فرمودیم که عهود جمیع معهوده را با اعلیحضرت فلک
رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین تالی پادشاه اسکندر ذوالقرنین
پادشاه اسلام پناه برادر والا دستگاه سلطان ممالک روم اسلام و آل عثمان سلاطین بر وفق
مامول بد برای جنابم سازیم که مقدمات مزبوره تا مدت الی قرب الحصول و درک انجاح و حصول
لیت در بودن رب حضرت در حصول مطالب ما بنحوه زبان فرو دمند و متوکلیم که آن مومن بوده مجدد مبرا
للتاکید از برای استحکام آن و لواطنی خاطر حقانیت مدار عالیمرتبه العلی مجتهد الزمانی
ملا علی اکبر ملاباشی و بانی علمای کرام هر دو رکاب ظفر انتساب حاضر و مقیس انوار حدیث فیض
مظاهر بودند در مجالس خلوات استعلام فرمودیم آن مراتب سانی را متوجه فرض داشتند
و به اجمعه حجت سنیه و امضای علما در حضرت اقدس مرتفع و مابه لسکنک ترویج مرتفع گردید
بحد تعصبی که در ایام رفض و سب و اختلاف باینی ارتفاع انکر استحصال بوده مملکت
از صدر اول الی مدد ظهور او بیکدیگر اهل اسلام در مباحث اصول هر یک طایفه ثابت و راسخ

بودند عجالة هذه المقال نامهٔ ربانی والهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز و علا
شرف صدور یافت به نحوی که از مبادی سلسلهٔ ناهنجار طهماسب و اسمعیل میرزا تا حال خلفای
ارسلان را خلیفه علی المجتبی میدانستند به نهان و دستور هر یک را خلیفه نخستین دانسته از بیت
در فصل محرر باشد و خلفای کرام و اصحاب عظام را در حسن مآثر و مساعی و مناقب و محامد
نقابی کرامین را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر نام آنها را رضی الله عنه یاد نمایند
و علامی فهامی خلاصة الفضلا الکرام میرزا محمد علی نائب الصدارهٔ ممالک محروسه را با جار
ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمه جا رسانیده که روز نزدیک الفاظ آن
تر بسمع قبول و اذعان اصغا نموده تخلف از مدلول آن را موجب عذاب الهی و مورد سخط
و غضب شاهنشاهی دانند در بیان وقایع تخاقوی ئیل مطابق سنه ۱۱۵۴ تاریخ شب چهارشنبه چهاردهم
شهر محرم تحویل آفتاب عالمتاب به برج حمل واقع و روز چهارشنبه در خالع دربند جشن نوروزی
نور فروزی در کمال بهروزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید و چون از نفس قدسی رشت
همایون مجرب و معهود بود که بعد از فراغ رزم داغستان و امور آن مرز و بوم سلطنت ایران
ملک از شاهزادگان گرامی حسب الوصل وجود ابد در کلات که مسکن قدیم همایون است
نمایی کونه نشینی سریر پادشاهی عالم صفحی عبادت از بسته کندانه لکدا صمارالی
مبادرت نمیشه دهد ساختی درست اندیشه وی کارانی سخن کوشش و کار گذاران

صاحب هوشان قبض فرموده‌اند در کلات عالات عالیه و ابنیه رفیعه در دفع و استعلا
ممدوش الوان بهره و طاق مقرنس رواق جمیع منقش است باموهان و حمامات دلگشا و
حمامات و انهار انهارهای کوثر تسنیم صفا پرور و در کهنهای زمزم علاج سلسبیل اثر احداث
و در اطراف ممالک محروسه ساخته‌اند نشاء لطافت ریاض و لطایف انواع و انواع اسپرده در نجران متعدد
و از هر جنس باغات بمحتاج و بیوتات و چیزی که جنس سرکار عظیم القدر بان محتاج باشد بروفق مهیا
و تدارک و نقل آن سرزمینت برای جنت و نهجت آباد خلد برین حصن حصین حصار
درگیر و کهن معموره عالم امکان گشته باشد و موکب نصرت شعار روز خجسته و نجم
بتاریخ الاول لوازم تحولات آن سالگی هوا از موسم اعتدال بود از آباد و دست
و اطراف اماکن و مساکن و خرابه‌های مزارع و محصولات طایفه نعمت آمده در آن دیار و بار
و از اماکن دیار نگذاشتند و از دولتخانه عطف عنان تخت آباد بمحال در آن کرده
در آن سپاه و رودهای و قرای سمانی و قلعه الطالعه کار ایشان در نسب و کوک در زمه
و سپاه در آباد کرده بسمت و سرخانی در اکثر اماکن از بلندهای ارکان توفیق بوده در
مراسم خدمت تقصیر نکردند لا القصد او بتحمی بنابر صدور حسابات کما در مقام درست و
درست بوده بخصوصیات قلعه و ارکان و صعوبت معابر مستحکم گشته لاقلعه قراباش در
بالای کوه فلک شکوه واقع و اطراف آن کوه تمام سنگ و در حصن و سهل بر یک سمت راه

بار یک بسیار سخت بود بخصوص چون بعد از تنبیه اطاعت یافتن ترکمانان و استراباد گردید کوه نشین و دامان
در انتظام مهمات آن نواحی و ترتیب امور اولا متوجه قلعه اودی گشته شش روز در گرد آن باب
زور خصم افکن و بهادران نصرت صولت صف شکن در گرد آن قلعه پای جلادت افشرده بحملات
شدیده و مصدمات عنیفه بر آن قلعه بلند و قلعه سهرابند مستولی شده اودی و اسمی با چاریک
قلعه و حصار و ارک و دیار در قرار اختیار که سمت او از قدم فرسای صحرانی آبادی و بقیه
قلعه گیان و اهالی فراقطاق زدن در بارگاه خدیو آفاق آورده از روی عذر خواهی
جبهه سای موکب شاهنشاهی گشتند و بعضی از آن بعفو معمول و مقرر گردید قلعه استوار را
که از سنگ و آجر بر دوخته بود هدم و ویران و پاره کوه مانند او را با خاک یکسان کردند و بسابقه
سمت دیگر با نهضت بعد از تسخیر ممالک خوارزم و تنبیه ایلبارس والی نیز طاهر خان چنگیزی
یورد الکای توس گشته مرکب همایون عازم خراسان شده بود و در ایام توقف که مسعود در دار
موقف اقدس رسید عریضه از ارتق در خوارزم بمطابقت ارتعلی و اولاد ابوالخیر والی قزاق
را اتفاق اتفاق اتابق و مخالفت برادر بزرگ با انضاده صلاب برقی ... گذرانیده طاهر خان
والی را مقتول و ولد ابوالخیر خان را بجای او والی کرده اند چون صدور این حرکت
از اهالی خوارزم و اوزبک با وصف مروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی
در باره ایشان بعمل آمده ایام سابقه از آن لطف و مرحمت عین ناسپاسی و کمال ناشناسی

ابو نصرالله میرزا که ناظر الحکم ممالک خراسان بود با افواج خراسان و توپخانه و استعداد
کامل مأمور به تنبیه اکراد و تسخیر خوارزم مقرر فرمودند که بعد از نوروز فیروز عازم آن سمت
بوده از فوق سابق با اهالی و اعیان بلاد و سرکردگان ایلات و خوارزم از توجه موکب منصور
شاهزاده خبردار و از زیاده سرکشی که در دماغ خمار در غفلت هشیار گشته
از روی اضطرار با دم پشیمانی و مخالفت و هراس عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت
شاهزاده پیوسته متشبث به عفو گناه و تعهد خدمت و سرپرستی نقیبه را داد ... و فوج
ملازم جدید شدند شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض حصول اذن و رخصت از حضرت
شاهنشاه سلیمان حشمت ... که بخیر او ... او در رکاب خوارزم در رکاب نصرت انتساب
مشغول خدمتگاری و از روی اخلاص سالک طریق جانفشانی و جانسپاری بودند که
در بار خلد نشان از ... عالی ... حقوق خدمت و ضعیف بالی و ملاحظه ... شکسته ... و
شکسته بالی ... نصرت ... طایفه را با عاصی مقرون ... را از طریق ...
با ابو المحمد خان خلد الله ... که ... تحت لوای نصرت ... عالی ... مقدار
... بود ... و ... والی ... بود ... از فوق سابق ... و ... بود ...
با جمعی از ... روانه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزادگان عالی مقدار
کار ... والی ... بود ... ساخته بودند روانه ... و ... فوجی ... ملازمت

رکاب همایون از جوانان کارآمد ایشان و خوارزم گرفته روانهٔ درگاه معلی و بعضی را
را نیز مستخلص ساخته و تتمهٔ حالوالی بلکه و عبور نساخته در آن ولایت بدفع اوقات
گذرانیده مانده بودند تماما کوچانیده روانهٔ خراسان ساختند و روی التماس بعد رفع فرمان
همایون در رخصت الانصراف بخوارزم حاصل نموده روانهٔ خوارزم و شاهزادگان نیز
بجانب خراسان عطف عنان نموده در سنهٔ دوازدهم جلوس اقدس والا بحضور اقدس گشتند

در میان ملک بلخ و ظهور درویش فساد اندیش در آن ملک با دعای سلطنت از سوانح امور آنکه

بعرض اقدس رسید که در اواسط ماه شوال شخص مجهول از نجابی ارادتمان او به
بسا قلبی در لباس درویشی و ولولهٔ اند خود و از آنجا عازم بلخ گشته در آستانهٔ
مقدسهٔ شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت
کرده جمیع کثیری از اوزبک تاجیک بلخ با عصمت الله قنجانی و سعید بیگ عالی و اکثری
از مخلصان اوزبک یاد گردیده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بر سر او جمع و از
اطراف تمام اوزبکیه جمع نذر خان والی بلخ بزیارت درویش مزبور رفته دعای
مدد از آنجا روی دکان رفته بعد از آنکه رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت والی
خان شده جمعی را بر سر او فرستاده فیمابین جنگ اتفاق افتاده شکست یافته در کنار بلخ
با جمعی در میانه مقتول و فتح اوزبک نیز درست تفاوت دار الله در سر وقت او در میانه

از قوم جرکس را که دیده بود اظهار رسانیده بودند و والی در ارک بهبخش شهر بعد از رسیدن ابجر
توجس کعبی جمعی از اعیان زبان سرحدات جرکس از والی محمد حسین خان بیگلربیگی
جنوب سان والی وارد بی محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای دفع
این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و کار استعداد مأمور بلخ و مقابل ایشان در تاریخ یوم
جمعه سلخ شهر ذی حجه الحرام رسیدند در اثنای مجادله مزبوره باطن درویش ولد دنم
مدد کرده عصمت الله را از جانب درویش مذکور با جمعی از ترکستان با مدد او رسیده بود
بگلوله تفنگ رحمه الله و الد بلد حفظه این جمعی نزدیک در اول حال مرتکب اعتقاد
راه فرار درویش دار السلطنه شاه مولان بهبخش و عصمت الله بعد از چهار روز با شقی
نجات یافته خواجه نعمت متوسل آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی از اعیان قدر دولت
با مفسد سالکوی مفسد و مرد والی آوازه جمعی در سر ابو بودند متفرق و در اطراف
بودند دستگیر شده بعوض رسید در اردوی همایون صادر شد بسیار دلایل فی الحال
کار را اصلاح کرد ثلاثه بسمان صادره بمقر عازم مقصد و بالاتفاق والی به تنبیه ایلات جمعی
از رفته در رجب امر همانه سکان طلب کشته فتنه را انگیخته مشغول ایلات کرده را باد
بلخ تمامند حبیب بیگ سرخ رسانی دگر با فتح لخهر خانی ادیسمی بجانب لعلد اواره گشته
قلعجات ساکن او با خاک یک می تمامی محال ایشان قریه نوبه و محال محال با باکل ستون

و دولت فرسود تطاول بغارت ناکشیده شمخال و سرخای که بزرگ داغستان بودند با جمیع سرکشان
از عاشیره کشان رکاب مبارک بتقدیم خدمت و لوازم طاعت کشته تمامی حکام و لوازم توپمان و نقبای
هر کس که در [illegible] عهد مطیع و فرمان بردار نموده لبد قلاده انقیاد بگردن گرفتند و نیز
در خلال این حال از جانب سلطان محمود خان پادشاه روم نامه رسید مشعر بر اینکه از
قبیل تصدیق صحت مذهب جعفری و [illegible] رکن کعبه معظمه مخصوص نماز این جماعت
باشد عذرخواهی نموده اظهار کرده بود که در ازای این امر مطلب امر دیگر از او خوش نبود
و در سال گذشته در [illegible] ترک [illegible] از در بار [illegible] امرای [illegible] آمده بود
بوسطه [illegible] پادشاه والا جاه روم [illegible] بعد از
انجام امور داغستان متوجه روم [illegible] خواهیم [illegible] نیز در جواب
نامه مزبور بیان مراتب [illegible] تصحیح [illegible] شده پادشاه والا جاه مزبور را
از توجه موکب جهان [illegible] محمد قلی خان قرقلو [illegible] و جمعی از
عارفان [illegible] اطاعت او مأمور ساخته در یوم دوشنبه یازدهم ذی الحجه الحرام از سمت
داغستان [illegible] توجه بجانب [illegible] روزی که موکب همایون بجانب
مغان حرکت [illegible] ایام [illegible] هوا [illegible] در کمال [illegible] می‌کرد از
و [illegible] شد [illegible] که [illegible] کل والا [illegible] مجال حرکت [illegible] فرسنگ منزل

را بجهان نوا طراوت داده و از غرق حوت و الاکنار رود گردیدند و از رود حرکت شکستار رود
قطرات سحاب سر رشته رشحش از حیل دست گرمان ازرق بهم داده و لد منقطع
از دو زبان زمستان تنگ بر سر ساکنان عرصه عراق بحث کوه گردش سالیانه گرد طاحونه
سپهر محاضر لک بر لب رود و در رفع حسک حوزی فلک سلاطین کوه لب گردش درکار
از شدت باران روح سلک بحار رسید که در آن نما رواج یافته جانی از کوکب سحابی
ورود کنگ تا بادمی بلاد و رحمت خاک عالم آلوده گشته نظامش بیلو بحر اخضر
میزد و آلات و اسباب از گرمی لیل دکان فرو زوال رفته و باران و شبش رساعد
رتقاط دا ایلات شد [وقایع سنه ۱۱۵۵] شب نخجسته چهارم محرم
بعد از انقضای یازده ساعت جهان دوم دقیقه در جلوه شب کبائل منگکام عیش
در دیار کلمات فرقان را از روی سلطان رکان در لابشوی پرده در خیمه تو
ریان فلک تروانی بود دعای شیم لذا نهانخانه حوت بقضای حمل رخت کشید
حسن نوروزی گذارش شد بعد از انقضای ایام عید از سر او دنیج جواد عشوه و صحرای
متوجه راه فراز کاه کوکبه منصور ساخته نشست یوم دلالی جامع توقف اقرار چند بعد
از آنکه دولت لکار رفته بحال آمده از راه رود و قرار منصف و الاجبار
ریخته عالم خان با سرداران آذربایجان برده لشکر نقد

لذت گرفتن اثر را در حوزه اختیار او مقرر گرداند امر فرمود که بیکدیگر همگنانی در تدارک سپردن
و تفتیش امورات و قرارداد اخبار ایشان هر یک با فیوضات خود و حکام نامی مهیا و مستعد بوده
باتفاق سرداران و صاحبی ضرورت با عافیت یکدیگر برآرند حسب الفرمان شاهزاده
نصرالله میرزا در ورود صاحب اقدس توقف داشت مامور گردید شاهزادگان کرام شاهرخ
میرزا و امام قلی میرزا نعیم بساط بوسی دارد و در بار خدمت شوند در بیست و چهارم ربیع الاول
از منزل مردمان وارد هود رایات انداختند و ادراک خدمت اقدس کشتند و فرستاده
پادشاه هندوستان [illegible] و هدایای گرانمایه که از آن جمله یکصد زنجیر فیل او طاق حرب
و صندل برده و اسلحه هند بکله که گویند سناولان با هر زنجیر کی وثقای آن لکجال
نصیع و مهارت بکار برده شاهزادگان وارد گشته بموکب شاهانه بهره مند شدند
و منزل بمنزل اعلام کینه کش ایشان برگشته وارد جهار فرسخی سنج گردید حسن در
مبادی حال عزیمت تسخیر روم از راه بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که
که توپخانه و قلعه کش از راه همدان روانه کرمان و سامان گشته در حد بغداد رسد
تکت نامه احمد پاشا والی بغداد از راه حمیر اقدس واقف و مجدد افای که ضدای خود را
با رسانیدن با زبی برگزیده سکنهای ملتمس متلکان ایشان چاه فرمائه سعید عطای اقبال در باب
بموقوف اصلاح قلعه بغداد تا انجام کار عسکری را از حوالی عثمانی معطل شده استیهال کرد

خدیو جهانگشا نیز مشغول امور اقبال و فوج ظفر امواج عساکر جاه و فرودین با نیز برای ضبط شاه مره
و خانه و تحف رفت و کربلای معلی و حسکه در باخته و توابع کنار دنباله و با فوجی نوری بنا و توابع
بغداد و موصل و وصه خان تسخیر نمود چنانکه زالر ولاتی بصره برافراز و با بیگلربیگی
حویزه و حکام شوشتر و دورق و اعراب الشمت به تسخیر بصره نامور و مقرر فرموده که با جزایر
که در ساحل حویزه طیار شده از شط العرب عبور و بانجام امر مقرر پردازند و از همان
ترک در جنب شهر حالی الاوکش مرزده نصرالله میرزا را با دیگر شاهزادگان کامکار و زوائد
احمال و اثقال بکار روانه همدان ساخته فرمانی به پادشاه والاجاه هندوستان را مشمول
الطاف خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته مسافت پنج لک که ملک با صلح
این تحریرات تومان بوده با جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهر خانه خاص حواله و با چند
زنجیر فیل و یک فراش خاص کوه اندام برای پادشاه و خان مصحوب میرزا محسن با تومان و میرزا زاده
سعادت خان روانه و جمعی از ارباب خط و خطابت نیز در سلک ملازمان سرکار نظام ملک گشتند
جمل جمیع ارقام نوشته ساخته که و شیوه نمودند که بطلان نهاد و حصه از وقت قدم سلکی با خرج
بودند پیدا در آن را از رخصت دور کرده ساختند حین منظور بخلاف مقدس آن مجد و قلعه
در حدود بغداد بعمل آید در آن هنگام بعرض نیز رسید که علت سپهر رود حاکم و
عبدالله خان که از راه شهرزور و قلعه جوانی دارای اینک خالد

۱۹۶

پاشا حاکم قارص و شهر زور و فرار و بانی زیاد و عظمای اکراد با اتفاق سلیم بیک ... خالد
پاشا را داد و در بار خلافت مدار گشته سلیم بیک با بابلی الولایت سرافراز و بحکومت
خالی گردید ... و شاهی امیر ... و کرد سامان روم بحوزه اطاعت در آمدند و از آنجا
متوجه کرکوک گشته در چهارم ... چلبی ... طاهر کرکوک ... روانه گردید
اهالی آنجا با استحکام قلعه مغرور شده راه اطاعت مسدود و در مخالفت کوشیدند چون توپخانه
همایون ... از راه ... زیرا نرفته بود با لشکر اردوی ظفر
ملحق شود با انتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از ... که توپخانه ترکیب
همایون رسید قلعه را از چهار طرف ... کلوله توپ و خمپاره کرده ... از نه
... الی ... قلعه گیان ... منزل ... عصر از روز
... روز دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور بود قلعه گیان از ... الی ... سورچیان آمده
از ... توپهای قلعه ... و خمپاره های ... اسباب و توپهای ...
امان ... و عفو خطا ... قالی ... درآمده ...
... عفو و ... فتح ... قلعه ...
... کلوله توپ قلعه ...
... درآمد ... توجه موکب والا ... حاجی محمد آقا ... کرکوک

از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب معهوده و بنای مصالحه روانه اسلامبول گشته بود
منظور نظر اقدس آن بود که اگر کوکب نجاح در لمعه و در آنجا سواد فرمان ادعا داده و الا
روم که بر طبق فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از جانب مخالف رسید
مغیر اینکه قتل و اسر طایفه ایران مباح و مذهب ایشان خلاف اسلام است و امضای
دولت عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی موصلی فرستاده حسین پاشای والی
حلب را با جمیع ارباب عساکر عثمانی بمعیت مأمور ساخته بودند بدین معنی محرک عزم
نامی گشته روز چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل فلک فرسا و روز جمعه بیست و سیوم
ماه مزبور ورود موکب ظفر قرین بحوالی موصل واقع شده حسین پاشا حاکم آنجا که از
محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم از کشت جهود بمیدان رانده بمقابله جیش نادری
موکب منصور درآمده جمعی از ایشان عرصه شمشیر گشته معدودی فرار و بمامن عافیت تحصن جستند
روز سه شنبه بیست و هشتم نیم فرسخی شهر مطالع طلیعه همایون در جوار مزار فیض آثار حضرت یونس نبی
علیه السلام مضرب سرادقات اقامت گردید اولا یکدو نفر از علمای موصل را از راه
ارشاد و ابهام بدعا بدربار جهان طلب فرمودند تا پاس ارتباط از ایشان نجاتی
نموده بقلعه داری برداختند حسب الحکم همایون بمحاصره قلعه مأمور گشته فرمان ... اردو نمت
بنمودند گرد حصار موصل نشسته توپخانه های اژدها هیبت در دو سمت

جرار جهان بهرام کین جلادت جیش فوج فوج از آغاز عبور که به سر انجام اسباب قلعه‌گیری و داخل
شنبه و حرکت شنقال ورزیدند بعد از آنکه در پای ارک محاصره قلعه کردند در شب جمعه
شعبان وقت صبح به شلیک توپ و تفنگ و شرارهای خمپاره‌های آسمانی آهنگ زور و قیامت
بر قلعگیان آشکار کردند و گلوله توپ و تفنگ و خمپاره دود از نهاد خانه‌ها گرد از
نهاد خانمانها برآوردند و چند روز به همین نهج برای جهات قلعگیان شعله خمپاره حواله
گلوله و توپ خانه روسی می‌کرد تا آنکه بابایان حجیب دیدند که عزم فلک‌آسای حضرت
اقدس اعلی مطلب ملک مطلب با نجوله گشت جمعی از علمای علام و اقدیان کرام
درویشی از وجوه پاکان نازنی نژاد کوه شکر و شکیبهای الکنی بدربار سپهر رواق و شاله
طالب امان و متعهد گشتند جمعی را بدربار قیصری فرستاد امور معهود را که دلخواه اقدس
است بعین الدولتین صورت انجام دهند از آنجا که الطاف ناصره شکر و شکلی شعله صبر
مطلع نظر انور می‌بود مطالب این مسئول قبول فرموده لسان را برایه گوش گوهر آبان
و بر لیف لندور از سعود اطمینان بخشیدند ایشان قاصد و نقد موصلان را با چند
نفر از سران بخشانی روانه و مشغول نموده نصف حال بر در خجند مقاربین آن محمد آقا که از
جانب الصدر شاه بدربار عثمانی رفته بود دارد و خبر آورد که شاه و سلام پناه رود
از دار طلبیده فرمودند که در شام دوستی این نوع را ابلاغ شنیم عباس حضرت

طالب الیه لشکر منصور تجاوز ننمایند بر گاه عالی لطایف انجام مدعیات در ارض اقدس احمد مملکت گفتگوی
مصالحه نمایند امور معهوده مقرون بحصول خواهد بود بتوانی تحصیل مذهب جعفری را بمعنی
موهم حدوث فتنه و عام و موجب اختلال امر دولت ابد فرجام است مجدد از [illegible] در گذرانند
و احمد پاشا را [illegible] امر مصالحه با دولت قاهره ساخته بودند در ورود ما و بر [illegible] عطف
عنان بجانب کرکوک فرمودند جهت زیارت اماکن مقدسه [illegible] بعد از ورود
لوازم [illegible] عازم [illegible] گردیدند
و در [illegible] سلیمان پاشا [illegible] صدرای بغداد با محمد آقا [illegible] دیگر [illegible] احمد پاشا
پیشکشهای لایق وارد [illegible] کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافره [illegible]
گشتند و محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و [illegible] امر مصالحه [illegible] احمد پاشا
مجددا روانه دربار قیصری کردند اعلیحضرت شاهنشاهی از بغداد [illegible] امام موسی کاظم علیه السلام
[illegible] در حال [illegible] زینت داده بود
ارادت [illegible] زیارت امام ابوحنیفه رضی الله عنه نموده [illegible] مصروف [illegible]
دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند جمیع علمای ایران و افغان و [illegible] بخارا [illegible]
بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند [illegible] حکم همایون [illegible] مصروف [illegible]
اسلام و رفع شبهه و نزاع [illegible] علمای [illegible]

مجمع بعد از ورود از احضار روحانیه مقدسه علویه و غیبیه بهیه عزویه مجلس مذاکره و محاوره
رفع و دفع در هر طرفی با یکدیگر گفتگو کرده مواد منافرت شد دفع و حجب مغایرت
و مشاجرت را منقطع سازند علمای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته
بعد از مقابله و مراتب عقد بیت محترمه را از آن سکوک و سیمای تصفیه داده‌اند
وثیقه منشور کیفیت ماجرا نموده قلم حروف مرقوم و بمهر حکام افاضل و حضار مختوم گشته
تقیع آن را در خزانه مقدسه عزویه ضبط و بهر کو[ر]ی از بلاد ممالک محروسه سواد آن
ارسال داشتند ملخص وثیقه مزبوره عرض از تحریر این وثیقه و تحریر این صحیفه آنست که بعد از
نقل حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین
متین به بذل نفوس و اموال و مساعی مشکوره مجاهدات مبروره کرده برای به توفیق
ربوبیت آیه وافیه هدایه کالسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
گردیدند بعد از رحلت جناب سید الابرار بنای خلافت با جماعه صحابه کبار و ارباب حل و عقد
کار امت نهادند بر خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند خلافت
احمد مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از وی منصب اصحاب بر فاروق اعظم مروج المنبر
والمحراب عمر ابن الخطاب و بعده بشورا و اتفاق اصحاب ذو النورین عثمان ابن عفان
و بعد از وی بمسند امامت اسد الله الغالب مظهر العجائب و مصدر الغرائب علی ابن ابی طالب قرار گرفت

از خلفای اربعه در مدت خلافت خود ناهج مناهج الوئام و اتفاق و معرا از شوائب
اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه را از طوارق ترک و کین مصون
و محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن
به بنی العباس انتقال یافت ایشان نیز به همین ملت و عقیده مایل بحقیقت خلفای اربعه قایل
بودند تا اینکه در سال نهصد و شش که شاه اسمعیل صفوی خروج و بر ممالک سلطنت شروع
کرده بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل رفض بعد حیف خلفای ذی شان
و ایذای قلوب ارباب دین و مطاوعت ایشان نموده علاوه آن سب و رفض را که خاتم شدید
اللسانی از مسجد و گوش تا زبان صغیر در کام خاموشی میکشد شایع و در منابر و مساجد
این گونه اقوال علی الخصوص انواع فضایح کردند و بعد کشف و شیوع این معنی اهل سنت و جماعت
نیز از اطراف آغاز معادات و رنگ مصادقت کرده جمال و سنت و ابرای فرقه از مباح
بجلی حرکات اکلی رفت خیر الورا در ذریک و ما فی و الاب عرض تیغ و گرگ گشتند و این جادثه
سعی تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین شدائد و معمول میبود تا اینکه رفته رفته
ترکمانیه دشت و بعد از آن افاغنه قندهار و هجوم روسیه و روم از اطراف رخنه در بنیان
ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت ایران که قلع و استیصال این جماعات را بر خود لازم
دانسته حسب حمیت مالک الملک ... تحمل قوتی کبری و اسباب کلی از پرده ... حجت ... و مرود ... اند

زردشت

نیر کوکب منیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شهاب
برج صلابت بلنجاق السلاطین مرجع الخواقین قهرمانی و دودمان رفیع الشان ترکمانیه
برق خرمن سوز گردنکشان جهان تابید شعشعه تاج بخش ممالک هند و تورانی طلعت
دریا در چراغان خلد الله ملکه و سلطانه بنحوی که در تاریخ نادری بتفصیل حال بحجه بالبسط مذکور
و مسطور است از مطلع ملک ایران آفتاب طلوع و شعشع طلوع کرده ظلمت زوال
حیث ابر گذشته ممالک را که باقتضای انقلاب دهر بتصرف غیر درآمده بود بزور
بازوی تأیید الهی و قوت سرپنجه اقبال طلب اطلاع انتزاع و کمر مسالک سوکت زبان عنان
و انتزاع نمودند تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای صحرای مغان
عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند در انجا عنان
از سلطنت اجتناب نموده تمامی کار خود بگذارند اهالی ایران دست بدامن ابرام و الحاح
زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم بان حضرت داده و آنحضرت را بما کار است
که ما را اختیاری در نفع حکم الهی نیست و این سلطنت حق ان حضرت است بنحوی که از روز
ازل صاحب اختیار لسان گردان ان را از خاک و ستمهای نجومی رهایی دادند تا قدم
در مقام مبارکت الشان هند و سمند بدو کان ایران را با تیر دیگران بگذارند اعلی
حضرت شاهنشاهی فرمودند اهالی ایران هرگاه سلطنت ما را قصد و اراده

و رسالت خود در ارتباط با شند در صورتی که ابلاغ رسول بالقبول مقرون و بحصول مقرون گردید
در این اثنا رضیه عبد الله خان مخالف مذهب اسلام کرام و امرا و آبای عظام نواب همایون ما است
تارک و بنهج حقیقت خلافت خلفای راشدین سنت سالک گردیدند ان نیز از راه حقانیت
بدو عنایت نامه … متفق اللفظ لا بحکم … را بسمع اولیای دولت رضی نموده وثیقه برای تاکید
رسوخ آن در مطلب مرقوم و بمهر علمای محترم ساخته بخزانه عامره سپردند ارباب حضرت
شاهنشاهی در این اوان ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه که از ارباب حضرت سلیمان حشمت
با … طاعی و … ماثر … ان الله یامر بالعدل والاحسان
سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین داور دادار
داراب کیخسرو نعلام خدیو گردون شکوه انجم احتشام بادشاه روم ابدالله تعالی … مطالب
مطلب … اول آنکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که مذهب
حق است قبول نموده اند قضات و علما و افندیان کرام اذعان کرده ان را مذهب خامس
شمارند دویم آنکه در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه
این مذهب در رکن شافعی با آنها شریک بوده بعد از ایشان … با امام خود
امام جعفری نماز بگذارند سیوم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین نمود که مانند
امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت

علیهٔ عثمانیه امیر حاج ایرانی بالای امیر حاج مصر و شام باشد چهارم آنکه اسرای دو مملکت نزد
هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرای ایشان روا نباشد پنجم آنکه وکیلی
از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل می‌داده باشد
در باب مسئله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدی گشته به مقتضای
انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیمابین اهالی روم و ایران سلوک باشد اما سفرای
دولت ابد مؤید عثمانی چند مطلب سابق را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین
و بودن وکیل از طرفین دولتین باشد و مذهب جعفری را تصدیق که باقی مواد بمجادله و مناقشه
و معاوضه نگه موقوف ساخته بودند ایلچیان در شأن تخصیص مطالب از طرفین ابرو شد
کرده از ادای طرق اقامت در آنجا بر انتظار طعنه و حج و قاطعه الفا و اقدام حرکت می‌شدند
حسب درخواست نفقه هشت سال این مقدمات آمد و شد سفرا صورت انجام نیافت
درین سال خجسته فال در هنگامی که سال سلطانی ۱۱۵۹ باشد کوکبه همایون قاآنی وارد دو طرف
متوجه صاحبقرانی با صحبت دین بعزم آنکه در خاک روم با آن گفتگوی نیز از جوانب عرضه
از قبیل رأس مطلع و بابت و نزاع را از میانه اهل اسلام منقضی گردانند حرکت و از تمامی
ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای عظام ایرانی مذاکره و مقاوله

این امور بوکالت منصوص حضار در بسم مهام والا در این زمینی کرده بودند در مراحل معهوده از تاکید منه

ملک مورد تسلطی نمایند و در بتوقف در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل آستان روضه عالیه

علویه فایز و مشرف گردیده بودند جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و محال واقع

بغداد را در حوزه کیفیت و کوچکا همچه تحدید از اعتماد الدوله نفاذ یافت که الله الحمد

در مذهب اسلام هیچگونه قصور و فتوری واقع نیست فی الحال که از بدو دولت صفویه در ممالک

است بنوعی شیوع یافته علمای کرام که در عالم اسلام اند با یکدیگر مجلس مجادله و مذاکره آراسته

مراتب عقاید ملت نبی را از آلایش شکوک و شبهات تصفیه کرده نتیجه را از اهل حق در سواد

وثائق بعبارتی صحیح تامی صواب و سداد و اعتبار نمایند هنگام تا مرتبی از نهج مقرر در

درگاه عرش اشتباه حضرت ظل الله و امام المتقین الی الله اظهار عقاید پرداخته

حقیقت با جر اینجهتی از در مشهد اشرف شهادت الحضرت بنگاشته عقیده اسلامیه و اعتقاد

دولت قاهره نادره و علمای ممالک ایران اینکه بعد از رحلت حضرت رسالت صلی

صلی الله علیه وسلم خلافت باجماع امت بر جناب خلیفه اول ابا بکر صدیق رضی الله عنه

و بعد از اول نص بصفت الخلافت و اتفاق بر فاروق اعظم عمر ابن الخطاب رضی الله عنه و بعد از آن

تنصیص و نص به الخلافت و اتفاق بر فاروق اعظم عمر امیر اصحاب الی بر جناب ذی النورین عثمان بن

عفان رضی الله عنه و بعد از آن با امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قرار یافت و مولی علی در

بدایه
ان الله یقول والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
و به فحوای آیه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم
ما فی قلوبهم وحدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم خلیفه برحق و در اینجا موصلت فیما بین ایشان
متحقق بوده همه با یکدیگر بر سبیل موافقت بی شایبه مغایرت و منافرت سلوک می
نمودند و بخلاف رسم ملحدان فیما بین ایشان مرعی بوده بعد از رحلت خلیفه
اول و ثانی از دار دنیا از جناب مرتضی سؤال حال ایشان کردند آنحضرت فرموده‌اند
که اماما عدل قاسطان کانا علی الحق وماتا علیه و خلیفه اول نیز در شأن خلیفه ثانی
می فرموده است یحبکم و یحبهم فیکم و خلیفه ثانی در حق آنجناب می فرموده لولا علی
لهلک عمر و بنابر این همگی رضامند ایشان از یکدیگر دلالت و الا دلالت ساب
مستغنی از بیان مذکور است و در سال نهصد و شش هجری شاه اسمعیل صفوی
خروج نموده بنای سب و رفض نسبت بخلفای ثلثه نموده این معنی منشأ ظهور
فساد و هیجان اهل عباد گردیده موروث تعصب و معادات فیما بین اهل اسلام تا آنکه
بمقتضای فحوای اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه
عالم پناه بمرتبه سلطنت و جهانداری فایز گشته نخستین در رفع نمودن شد در اوایل صاحب

مهمان ازین و اعیان ایران که در مجلس شوری نموده لابد عرض عقاید اسلامیه خود کرده بودیم و حال

نیز بر دور روضهٔ مقدسهٔ علیه علویه اذهان اعیان مجدداً استفسار فرمودند عقاید اسلامیه بهیج مسطور

است و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را به ترتیب مذکور خلیفهٔ بالتحقیق

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم میدانیم و شک و شبهه نداریم و از رفض و تبرا احتراز

میجوییم و تخیل بر جناب قدوة العلما شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه

عثمانیه تصدیق مذهب امام جعفری کرده اند مقلد طریقهٔ آنحضرت و بطلان عقیده تناسخ

ثابت می‌باشیم در این نسخه سمت تحریر یافته محض از خلوص فؤاد و صمیم قلب و لقد این

ادعا مصفا از شایبهٔ غش و قلب است و هر کس خلاف این عقیده را باطناً یا ظاهراً آید نماید از دین

برگشته و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شهنشاه زمانه و خدیو فرزانه باشیم عقیدهٔ

داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد که

امام جعفر صادق رضی الله عنه ذریهٔ رسول اکرم و ممدوح امم و از ائمه آل اصحاب مقبول

و مسلم از قرار یکه علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و نزد اعیان ...

عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح در دفعه فرمودند قائل بحقیقت خلفای کرام و از اهل

اسلام و از امت حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام می‌باشند هر کس آن فرقه

اظهار عداوت و تبرا کند از دین برگشته و مخالف خدا و رسول و منکر دین اسلام بوده و از ...

دنیا محاکمه او با سلطان عصر و در عقبی با جناب سید المرسلین و الفقیر خواهد بود عقیده فلک

الدعوات علمای بخارا و بلخ اینکه عقاید صحیحه اسلامیه اهالی ایران بتجلیل رسید علمای فوق

بیان نمودند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت سید الانام علیه السلام می باشند

هر کس با این جماعه اظهار عداوت کند خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه و سلم بوده در دنیا بازخواست آن با پادشاه عصر و در عقبی با شهنشاه رسالت

الدطلاق خواهد بود و اختلافی که معتقدین عقاید مسطوره را در فروعات با ائمه اربعه

می باشد منافی در معالم اسلام نیست و اصحاب این عقاید از اهل اسلام و ملت و سنت

در سیر قوانین محکم سلطانی و امت محمدیه برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است التصرف

موکب همایون از نجف اشرف بجانب آذربایجان و وقایع آن جنگ فتحک از این حکم همایون

به مرمت گنبد عرش مرتبت مبارک که با فتادگی شکسته بود و فرمان نیز و مأمور به رونق مقرر طلاکاری

قبه همایون سایر سلو برج نمودند موجب نو بشد در کمال زیب و فر انجام داده بودند همگی

مورد عنایات گشتند و بهمه خلعت و از جمع تقربت کسب ملک ایشان شده از کار

حضرت مسیر سیرت گوهر شاد بیگم والده شاهزاده کامکار نصرالله میرزا و امام قلی

میرزا صد هزار نادری نیز بخواب داده شد و صرف خدمت کاشی کاری دولت صحن

گنبد و شمامه مرصع بجواهر ثمین و مجمر طلائی گرانبها وقف آستانه مقدسه ساختند

و از آنجا عازم کربلای معلی گشته در غره ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف
و زوار کمار نواب مهد علیا دختر کبری بانوی بانوان حرم سرای عفاف رضیه سلطان بیگم
بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز حسب تمنا در برای تعمیر مسجد جامع
سر مبارک تحویل کلاکمان گشته و بعد از سجود زیارات نصرت آیات سمت نجف
بعد از انعطاف عنان تافته و بخدام و ارباب استحقاق اماکن ثلاثه ائمه اربعه علیهم
السلام والتحیه و امام ابو حنیفه یک الف تصنعه نذر و جواهر از خزانه احسان عطا فرمودند
و احمد پاشا بکر رسانیدن کوه پیکر گردون خرام و پیشکشهای لایق بدربار شهریار خسرو انجام فرستاد که
فرستادگان او همه جا حاضر موکب حضرت بوده و دادآیت تقدیم رسانیدند و از اطراف فرق ترک
پاشاهای سرانجه حق احسان بنده پروری و للازمه مرحمت و عنایت گستری بود درباره
او و فرستادگان او بظهور آید و چون سرداران بجانب عولستان بصره را در تحلیل
شدت محصور و قلعه قریه را نیز تصرف کرده بودند منشور حکمی مصالحه شده
سرداران دست از محاصره باز داشته روانه اردو شوند و منشور که قلاع کرکوک و اربیل
و قریه باقی ولایات را که در تصرف در آمده بود خالی نموده بتصرف گماشتگان احمد پاشا
بدهند پس موکب همایون از ظاهر بغداد حرکت فرموده در جوار ایلجه لسه شلیه لعود

و شهروان علمدار حضرت خسرو گردون مقام سرورشان ساختند در بیان انقلاب اوضاع در بند و خبر غلات

در جنبش موکب همایون از ورود منزل نخجوان رقم | شتافتن نصرالله میرزا بتسخیر اولاد

رحیم بیگ و محمدعلیخان قرخلو را با الکا در حدود نخجوان و قوچی را نیز بتعاقب الکی مأمور و در جنگ

زلالو ... با جمعیت ملک ... در کرده خراجگذاران را با بالیک سرداران و تحصیلات خاطر

بر اوراق ختم — و در بیست دوم شعبان در وقت حرکت موکب منصور مقصورت خسرو عرش جاه

خبر انقلاب سرداران رسیده توضیح انتقال آنکه بعد از کلمه فتوح قضیه ظهیرالدوله

ابراهیم خان حر محمدعلی بیک ولدش با اسم او موسوم و بالمره در بیجان ظاهر گردیدند

ساختهم مجهول الحال از برای ... و جمعی سرداران مشتبه گشته در حدود آذربایجان

ادعای شاهزادگی پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین صفوی ابراهیم خان بنی اورا

قطع کرده مرخص ... و او ... زمستان از که ... محمد ولد ... خانی ...

ایام توقف موکب منصوره بدرشان سرانداطاعت بارزده در ... آوازه مشغول

و کوه و جنگل منوال ... می بود و ... وقت ... فلک ... منوجه روم ... بزده

را که هنوز باد نخوت در دماغ ... قسمه که جمعی سرداران متعقد شده در مقام تخریب

اهل طهران و در هندوستان آمدند ... که عوام کالانعام را ... امور ... و توقیری از

نفع و ضرر می‌باشد به ... او ... مکافات طلبی آن دیار فرنگ گشته ... نجات ...

شیروانی از جانب ایشان آمده شد می‌گوید تا آنکه از جانب محمد علیخان بعوض آقا کیشی زنده

جهت قلعه دربند سرحد تسلط دارد حیدرخان نیز از موقف اعتبار معاف و اهالی مامور گشته

جهت ولایات اهالی ایلات داغستان در دربند به اعتبار قرب جوار مردم گردانی سرکشی کرده

بود در میان سپاهی داغستان حیدرخان را گرفته محبوس ساخته و بعد از چند روز مقتول و اموال

او را غارت کردند و محمد ولد برخانی را با نام لشکری آورده قلعه و نوبر در حکومت بود نشستند

ایشان داده لوای مخالفت بر افراشتند و اهالی ایشان بر این وطن تبرک و عادت دگر مقلد قلاده

اطاعت ایشان شدند بتحریک دربند سبب دارای اتفاق اکثر اهالی که کهنه و دیرینه ایشان

دولت والا در پیشه درگشتند گردیده از آن دور مبنی کار را ابکر و کردند از آن حال حضرت معالی

دگرگونه در باب فتح قلعه در هم اعمال در دربند می‌بودند قلعه را از طرف ایشان که داده نام محمد

ملحق گشتند محمد علیخان بعد از این واقعه جمعی از لشکریان دربند را با ملازمان معالی مرتبه

در باب ایشان مرتبت مقتول و جمعی را اسیر که حسب الحکم حقیقت آن دولت بوده بود کرده

روانه معالی حضرت خود به استحکام قلعه و برج دربند پرداخت و حقیقت حال را بعرض عالی رسانیدند

شده جلیل که چون کلبعلی خان سردار آذربایجان در ایروان بود شنیدن این

خبر با جمعیت در دربند برای تسکین ساده لشکر بجانب گردانی اتفاق و جای حال حاجی

بیگ کنجه در کنار کرک موقف مشغول نشستن بود لیکن بعد از آنکه امر بعوض

بعد چون رسید کریم خان از هنگام بیک ارومیه را برای تسلیم بندر راه فسا و محاصره مقامات
مامور و فوجی از غازیان را نیز همراه عالیشوخان تعیین نمودند و همایون با حصار
شاهزاده نصرالله میرزا که در ایلغار ییلاق همدان توقف داشت خواست که با فتنه
شاهزاده نیز در شانزدهم رمضان در منزل لیلان در حضور موکب همایون از کرکوک
عبور و عازم سمت بغداد و بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته فتحعلیخان افشار
چرچی باشی و از جمعی از خوانین و با پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب شاهزاده
روانه سروان ساختند شاهزاده بعد از ورود نیز حسب الحکم همایون جمعی را نیز
کرد که فتحعلیخان پیش روانه ساخت و عالیشوخان ملحق شوند و خود نیز متعاقب از نیز به مقصد
گردید و بعد از ورود فتحعلیخان روز چهارم فتح قلعه سام و اکراد سروانی که
باعث ذوالفقاریه و فوج عظیم از اکراد و سروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است
به پشت آمده به اراده اینکه داخل قلعه شوند مهیای جنگ گشتند فتحعلیخان و عالیشوخان
نیز سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوستند تا مدد الهی و نیز نتیجه ساعد اقبال بی‌زوال سلطان
چهره مقصود و عنان پایستین حملاتی گشته هزار نفر منهزم و گروهی از عالم ذوالفقارخانه
الثانی سر بسته آمده و محمد ولد خانی رخصا و بقیه سیف قرار نموده تا حدودی چند
محاکم خانی از تخته پس و دیران محاصره افتخر گشته در اندک فرصتی قلعه را تصرف

جمعی کثیر را بجنگ فتح قلعه سنغال صرف ساختند بما مانده دستگیر کردند و بقیه احوال کلام در بیان وقایع

سال آینده مذکور خواهد گردید در بیان طغیان تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس و تنبیه او

در حین توقف موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلیخان کوسه احمدلو را که در ولایت

و تقی خان شیرازی را با محمد دو آمان بایالت فارس تعیین و روانه مشار الیهما نیز در آن سمت بسر برده

کار ایشان مختل کرده بودند لهذا محمد حسین خان قرقلوی امیرآخورباشی را که از سفر سفارت

روس برگشته در درگاه معلی بود بسرداری فارس و بجای ایشان روانه و کلبعلیخان و تقی خان

را بدربار سپهر مدار طلب فرمودند بعد از ورود محمد حسین خان بعنوان حین تقی خان ا فرمودند

فارس را باخود متفق ساخته خیالات باطله بخاطر گذرانیده بود جمع لشکر کردکان با خود

و متفق ساخته و بر سر کلبعلیخان ریخته او را مقتول ساخت و در صدد گرفتن محمد حسین خان از سمت

واقف و مخفی گشته بیکی از نیسته خود را بجای عاقبت رسانیده للاجرم تقی خان

نیز با جمعیت خود عازم برگشته محمد حسین خان خود را بلنگ کشیده چگونگی حال را معروض

تقی خان با تو کشته و برادران تقی خان بعد از آنکه جنبی بقلعه دارالی بردر خسته

دستگیر شده و شیرازیان بمکافات اعمال آن مورد نهب و اسیری را مقرر اولاد محض

و از کلبعلیخان که مرتکب هم آوردند و اولاد برادران که در اصفهان می بودند

بقتل رسانیده و مامورین بر طبق فرمان عمل نموده او را مفید ... جهت

رسانیدند در میان شورش استراباد و نهضت موکب نصرت قرین نادری بجانب

و آذربایجان را با حضرت نادرشاه دربار بیزدهم ذیحجه شهر و بعد او بعزم آذربایجان

حرکت کرده بعد از ورود بمنزل کرند بعرض اقدس رسید که بعضی از صاحبان و ارکان قاجار

نسبت به سپهسالاری محمد حسن خان با طایفه یموت و ... استراباد دست ... از محمد حسن خان

در ارادت ... بهبود خان چاوشلو سردار ایلات ... حکم ... دربار

نادری کردند بهبود خان ... محمد حسن خان ... از اردوی همایون ...

مامور گردید و مامورین با جمعیت ... استراباد رفته ... الوات ...

فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسن خان عداوت ... در ... لوازم ...

و ... محمد حسن خان نسبت ... رسید آن ولایت ...

او گردید ... بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان ولد ابراهیم خان ...

نسبت برادرزاده ... حضرت ... در سنه ... حدود کردستان در ...

و فوجی ... مامور و مقرر فرمودند ... در حدود کرمانشاهان توقف کرده ...

... اقلاع منصوره مشغول قلعه ... بوده تا پای بغداد ...

... سابق ... گذشته نصرالله میرزا ... بعد ...

بمرو و سرکردگان خوارزم و ازرق باتفاق ازوق ایماق ازرانیکو شاهزاده ابره سعید
وادی ملازم و کوتاه بینی طایفه مذبور شد نذر اله مزلوانی گفاری و اله ایلبارس خان را
بموجب امر اقدس نوراله کل بیگی و ازلوق ایماق را حسب احضار او کرده ایشان را روانه
خوارزم نموده معاودت کردند بعد از چندی بعضی از اکابر خوارزم نامه مشتمل بر وفق ایماق
را مشتمل بر سفارت ابراز بعرض اقدس رسیده علیقلی سلطان بسالاری مامور و روا
نه ساختن نمودند سرداران خوارزم دیده دران دیگر بعزم تنبیه بسوی خوارزم نمود و از انجا لوای
سحاب معضلی گذاشتند در بیان وقایع نیکوئیل سال جلوس ۱۰۵۱ روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از
انقضای شش ساعت و شش دقیقه کوکبه نیر اعظم از برج حمل گذشته سلطان نوبهار لذ
سرو و صنوبر از بعض اقداح و صفاقان جهان آرای ربیع از اعدای طنطنه کوس خصم افکنی
در سوری بلند آوازه ساخت افواج قاهره جمعیت ساز دیرگی ممالک گرده بعزم دفع عسکر
بهمن ... سحاب از غنچه و ازهار و موج آب ...
سر عسکر در ... بنوای عدم گنبد سیاه ... کور اظهار
انگیت رکوب لشکر ... دیار ... راه دیار ... گرفت در منزل
کنکه در ... مجلس خسروانی بهار ... نوروزی بفر و
فروزی العقاد ... احمد ... احوال ... از دولت ...

منصوب و در فارس می بود از جانب محمد عباس نام اکبر بابی بصفی میرزا که اشتهار
داشت و اعیان دولت عثمانی او را اخص الاعتبار کرده خبر به سمت عسکر روانه
کرده بودند که نوشتجات به بعضی ولایات آذربایجان فرستاده عبارات زیاده بر حوصله
او بود و در آنها بیع و نقد حیله‌ها را بزرگانه خرج کرده بود که نوشتجات مزبور بنظر رسید
هیچ باده عصب و تحرک سلسله نهضت موکب همایون گشته و اردو ابهر حوالی شدند و درانجا
بمسامع علیه رسید که سر عسکر نیز از دولت عثمانی معزول و العهده‌بای وزیر اعظم سابق
سر عسکری منصوب گشته حسن محمد آقای فرستاده والی بغداد که برای انجام امر صلح بدربار عثمانی
رفته بود در شوال این وقت رسیده با نجار وصول خبر آنجناب موعی الله مراحل مقصوده
طی نمود و حکم همایون خطاب ایروان اصدار فرمان عوض عباس
نموده نگشته رسالی را از طرف روم بدست آمده با شنیدن خصی ساخته سر عسکر فارس
مرسله با و وارد در ارتباط در آید سردار مزبور بموجب فرمان عمال نموده سر عسکر الله
در جواب گشته بود که از مقدمات صلح در پیش ما چیزی نیست و از دولت عثمانی
مامور بر صفی میرزا را برده در ایران بسمت سازیم بعد از آنکه جواب سر عسکر بعوض
شده خلاف گشت اعلام شد آتش آن کیان بموجب تصدیع اصفهان
مدبر باشند عنقریب رایات همایون بنوعی ملاقات او و صفی میرزا را دادگر انجام خواهد گردید .

پس با این عزم رایت نهضت بجانب فارس افراخته در عرض راه خبر گرفتاری سام میرزا رسید
ملتمس استمالت آنکه به هیچ جرم در طی صادر نشده سال قبل مرتکب گشت سام بعد از ورود اهواز ولایت
که شکست یافته منهزم شد از آنجا گذشته در نزد کلوا امیرالخمر گرجی بمحال گرجستان رود طهمورث
خان مطلع شده در دره اچلکلک سر راه بر وی گرفته در دست صاحب ارم فی قعده اورا با چند نفر زنده
دستگیر کرده مقید بقلعه قراقلی فرستاده این مراتب را بعرض اقدس رسانیده مقرر
گردید که سام را کور کرده او را با چند نفر گرفتاران روانه نزد اصحاب بابی عسکر فارس
دار الخلافه بوشتند و حسب صنعی میرزا نبی برادران مجهول یکدیگر را دنبال نمایند
و بعد از ورود آن بحسب امر اعلی بحدود گرجستان مقدم که گشت روانه حوض شده
دار الارشاد گشته و حقیقت او برین منوال است که بعد از آنکه بمحبت اولیای دولت عثمانی
بتمکین محمد عباس بجانب معروف بصنعی میرزا بابا فرار نموده از جمله بد ابر در کار او
لکی زیر دستان که خزانه وهی بجهت لطف خان اکرم و محمد ولد میر خانی حکام لوازم و حسکان
و کدخدایان طبرزن ومحال دیگر مقدار سال فرامین مشفقانه بهر یک نوشته ایشان را
ترغیب باتفاق صفی میرزا نموده بودند یوسف پاشای والی ارجیش از دولت عثمانی مامور
بارسال خزانه و ابلاغ فرامین گشته بعد از ورود بحوالی بولی طهمورث خان در ایلان
اوتاق والی کاخت بوده باتفاق علیخان والی تفلیس در ان اوقات مترصد کمین بوده یوسف

بابت آزرده احضار طالبان نکوه داده میان حکام را باتفاق کرده آفت در بلادها عطا با
و قزلباش را با جمعی از امرا روانه داغستان نموده خود بشیر جهت بلبلاده و رسم بیگی بگرم بودند
پس از وقوف فوجی را در سر راه مهیا و کشیده مامور بمرصد عبور بالطایفه نزاده جمعی
از ایشان را از ضرب کذرانیده فوجی را اسیر گرفتار شده بار ساخته تمامی هرایا و قزلباش را نزد اوردند
و بعد تمام لدی استماع اینخبر قرین وحشت گشته فرار دار عقب خوف در عرض راه چول قلمرو قدم
از پا درآمده و فات یافت بعد از انکه چگونگی بعرض اقدس رسید طهمورث خان در ازای این
نیکو خدمتی به والیگری کارتیل دار تفلیس مرزا و گرجستان والیگری کاخت سرافراز شدند چون
بعد از اتمام مهمات سمت شیروان امر همایون جهت شاهزاده نصرالله میرزا صادر شد که شاهزاده در تفلیس توقف
نموده موکب والا متوجه رایات جهانگشا از صدور تحویل عازم مقصد گشته از انسلاق گوکچه
دنگز عبور و در تش در سنجی از نه جای در موضع موسوم بچای نه وانوق را گذاشته روز پنجشنبه
جمادی هشتم حوالی اشکال موکب همایون از آنجانب فارس حرکت داده از جانب قلعه فارس
ماهیچه رایات نصرت آیات نیزوه مهر و ماه برافراشته چند دفعه عسکر و ابطال بازدهام
تمام نشیب بدیوار قلعه رو بخاک آوردند هر دفعه جمعی از ایشان فسان دو شکر گشته لقمه روی نهب
گشتند دمار از القلعه والی [illegible] گذاشته بنه [illegible] موجب امر همایون در [illegible]

رجب ولاولاروی معاشاهی شده پس در اطراف فارس قلعه جات و سنگرهای محکم ترتیب داده
جمعی از افغانان را با توپخانه بهر طرف تعیین فرمودند چون محمد خان لوکی خشکبانی موجب از
قرهای پادشاه والاجاه روم با فوجی از اکراد معاودت نمک نگاری آمده بود که بهر کار را برین
منوال دیدند بسیاری مجموعی از قلعه بر آمده آهنگ گریز کردند جمعی از طلایه ولایت عساکر اشرف
اثر از فراریان با خبر و معاف مامورشده جمعی از ایشان را عرضه هلاک گردیدند چون امام محمد
استیلا و اختلال احوال سر عسکر رسید و بنا بر بسیاری لشکر روم به عاجز فرار گردیدند سر عسکر
از راه جهل اسد عبدالرحمن پاشا ناجی را با احمد افندی کرینی که از شعور روم و درگاه عساکر بیگانان
مرسوم بود و چند نفر از کردگان اوجاق و یکبایی ینی چریکان کیونان روانه ساخته
مخمند شد و مقصود این طرف را از دولت عثمانیه صورت داد و عبدالله افندی بکر
این سجل در حضرت خسروی موقع قبول یافت سر عسکر احمد کرینی را با چند نفر از ساکن
روانه دربار عثمانی نمود چون موسم زمستان نزدیک شده و هوای فارس جلوه و قحط متعذر بود
و غله و آذوقه در جانب خیفه و احقلاک و قوه ضعف لهذا موکب همایون در اردو دم ماه مبارک
از فارس بجانب اردو جای منصب نموده ازآنجا که متوجه احمد و احقلاک گشته چند روز
توقف فرمودند با تمامی جامات و علامات آن نواحی به تصرف رسیده چون منظور آن
بود در بروج قلعه و ملامع نمودکسان ای تعیین فرمودند در حدود بروج در مکان لذ

حسب آب و هوا و علف امتیاز داشت با سنجند نزار دست افغانیه و بیرانی مرعوب ازین شده
چون ترتیب داده بودند و خود از راه افچه قلعه و قراق عازم کنجه و دروح و در اثنای قرب قعده
وارد مقام [illegible] برای قشلاق حشار شده بود دیگر در بند بعد از چند روز در دولت آباد آمده
گرفتند چون شنید که در داغستان نصب العین ضمیر بود با وصف آنکه زمستان [illegible] شد
[illegible] دوم ذی قعده با فوجی از غازیان سپاهی بجانب داغستان توجه فرمودند از حراد عبور
و همه جا دو منزل یک ایلغار نموده در ششم ذی حجه از دربند گذشته و غازیان را بچهار دسته کرده
بچهار طرف [illegible] امر شده تمامی الطایفه را که با اطمینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند با تاخت
و تاراج گرفته [illegible] غنایم از حد افزون بدست آورده بعد از آن در سیم چهار روز مشغول [illegible] و
تاخت اطراف بودند تمامی روسا [illegible] در کرد کان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان گردیده بزر تربیه
خلاع عفو درجات گشته و در عید الضحی صرف انعام بجانب دربند کرده و امور آنجا را بیر انتظام
داده از راه طبرسران عازم و در [illegible] محرم دار الموقر دولت شدند و بجهت [illegible] مکان
حضرت برای اوقات [illegible] چون ارض و علف [illegible] در کمال وفور بود رونمایی آورد
و در [illegible] ماه [illegible] حرکت [illegible] وارد محال ارس گشتند
در بیان وقایع [illegible] تنگوزئیل مطابق سنه ١١٥٧ روز [illegible] شنبه شانزدهم شهر صفر مجلس جشن والای
نوروز فیروز انقضا یافت قریب سه ماه قشلاق [illegible] گردیده در [illegible]

از حدود شک عطف عنان نکرده از آن در کر عبور و از سمت صاحبن از راه میانی کوه ملقی کوکجه
ایروان شد از آنجا بیست هزار نفر از غازیان سپاه گرفته بجانب ملک داغستان فرسخ طی ایروان
و قراقیطاق و لوسایی و لاو باسش را تاخت کرده با غنایم و اسیر بیشمار مراجعت و وارد بروج
و از آنجا بر حاجی چلبی که در شک لوای طغیان افراخته بود رفتند و از آنجا مراجعت و وارد
کوکچه ایروان شدند و در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل را
با تخت روان طی که فرمودند با رعنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت گشته
مزاج اقدس بصحت مبدل و قرین ورود در اردوی همایون از حوالی اشلی جولکالی کوکچه مضرب سرادقات
عز و تمکین گردید در بیان محاربه با یکن محمد پاشا سرعسکر روم و انجام کار او و چون متواتر
خبر رسید که از دولت عثمانیه یکن محمد پاشا وزیر اعظم سابق سرعسکر و منصوب بسمت
ماحسک پاشای حجه والی آمدین و ده پانزده نفر از پاشایان دیگر جمعیت و ازدحام بحدود
مراد از سمت ارزن الروم و قارص و عبدالله پاشای ... احمدخان و ... بیجان وردی خان
بیکلربیکی اردلان که در دولت ... والا یافته بود در روسیه توسل جسته و جمعی دیگر از پاشایان
و افواج رومیه از راه دیاربکر و موصل بمقابله نواب شهریار که از این سمت مامور بجانب
ایروان می آیند لهذا شاهزاده نصرالله میرزا که در عرض بیرق بارگاه سپهر رونق طلبیده نموده
به تنبیه رومیه که از سمت دیاربکر و موصل می آیند تعیین و بجهت اعانت افواج منصوره

را که در حدود کوهپایه شاهان و لرستان و کردستان مشغول ملازمت بودند بعسکر شاهزاده نامور ملحق شدند
و چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند سلطان مصطفی میرزا و ابراهیم خان
ولد ابراهیم خان را بعد از قصبه والکای بایندر نامی و جهات اخوت سرافراز
بوده شاهان فرمانفرمایند احکام همایون به همه اسباب بعد و شر در نافذ گشته چند روز بعد
ن طوی بزم انبساط در ییلاق کوکچه آراسته شد بعد از انجام کار طوی زمام اختیار لشکر ایران
را بکف اهتمام شاهزاده میرزا و نظام مهام عراق را با ابراهیم خان تفویض نموده سردار
را با توارکان سلطنت در پنجم ماه صفر روانه مقصد و مهم داراعراق را مامور توقف در ییلاقات
سه نخجوان و تبریز فرمودند و خود در روز قریب بعزم مقابله سر عسکر رایات اقبال لوای
طوق شکستند و مرکوز ضمیر انور آن بود که در نواحی قارس و الکای ارزن الروم رسم ترکتازی هم
جمعیت سر عسکر نمودند مقابل این خبر رسید که دسته [illegible] حال رفقای سر عسکر زده
اوزار خواهی نخواهی بازگشت می آورد [illegible] که همایون در بیست و هشتم ماه [illegible] از مردان عهود
و در لعقبه [illegible] آیروان را که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپرلی با [illegible] بود
قرارگاه جنگ خیمه نیکبختان سر عسکر با صد هزار سواره و جهان جهان لشکر [illegible] و
استعلام تمام رزد [illegible] بعد از ظهر آمده [illegible] اردوی همایون در دامنه کوه
[illegible] خیمه [illegible] برادر [illegible] با استحکام مکان و [illegible] اعدا

پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و تسوید سوف گشته نایره بلا بالا و از
طعن و ضرب دار و گیر جمع داد گرفت بعد از حملات متواتر شکست بر لشکر عثمانلی افتاد
جمعی کثیر به قتل رسیده بقیه عساکر لشکر خود جست و جمعی از جوش دریا خروش بمجامع فلت
سمت فارس و بحار و اطراف اردوی عسکر نامور شدند هر روز از قشون جمعی
روسیه در حوالی اردوی آن عرصه تصنیع می کشیدند و از هر جهت عرصه بر عسکر تنگ گشته
از راه استیصال رمار الحنک طور فرنگ کل گشته هر روز بعد ربع فرسخ با کواره داد
لشکر نیمچی آمدند و با نیم فرسخی اردوی همایون زمین کشته و تا هموار و بعد از آن
زمین سطح بوده از جانب اقدس عثمانی بجانب او نمی شد تا اینکه به ۳ کوچ
به نیم فرسخی اردوی معلی رسید گلوله توپهای بزرگ داخل عسکر او می شد ابتدای
زمین سطح بوده رسیده رایت توقف بر افراشت همان شب جمعی از آن سپاه کینه خواه
به اشاره والا رستم نخجان بحوالی اردوی او رفته دولوله و آلات بجانب لشکر آن
افکندند آن شب ترکان با جوال عسکر او داده با فه جمعی قزلباش کردند چون عسکر
حال را بر این منوال مشاهده کردند تیغ از نیام سبدان خصم نشد با اعیان
لشکر عثمانلی طرح مصلوت ابو احسن بنا کذاشت همان شب گلوله میاله به اردوی معلی
بشجمن رند عصر روز جمعه بیت نکم تا ه هرگز بود جا با عرضه لذت خانه نصر الله

میرزا رسید مسعود برادر آنکه سرعسکر جانب دیاربکر از اولاد حاکم گشت بابان و شهرزور و شالم
سلیم خان حاکم بابان را در استخلاص قلعه کوی سنجق حصار داد در قلعه سور درس متحصن ساخته
خود با روسای اکراد بخدمت شاهزاده پیوسته از اطراف سرعسکر نزدیک بالحضرت اردو
طوایف اکراد متابعت را جمع و با جمعیت موفور عازم موصل گشت از مخالف
شاهزاده معظم ابوالفضل رایت عزیمت افراخته در حدود مهربان بلاد فی زلفین
واقع و محصور ساخته جنود مسعود شکست سرعسکر بر رومیه افغان که جمعی کثیر نسل در عسکر
بالقبه السیف سالک طریق فرار گشته لیس ضد و بیهات فی الحال لشکر ابواب شغال برادر
شاهزاده آزاد را بصحت یکی از گرفتاران روم بجانب اردوی سرعسکر فرستاده منور ان
شخص را کلاه مخصوص اوش شد و کوکبه سپه دار روم که دور بعض افغان کشته اخر روز
نیر عزیمت ملک شام که در انقلاب و شکوه در میان اردوی رومیه بسیار کرده بر
فلک تیره که شب از صعود کرده کاشف لمعان آمده که سرعسکر را همان روز وضع
عارض شده جوان عزوب الشمس با قبل رسیده با حال موعود در گذشت از رومیه
وصف حال دولت بعض سرعسکر با فرسر همه آنها که بر کردند بدان فوت ما که بر در
اطراف عسکر رومیه بودند فی الحال باش باشانی درار نجیبه جمعی را مقتول و سایرین را
و تمام آن جماعت سلاح بر جا مانده بود بخبطه ضبط در آورده فوجی از جنود مسعود نیز ارقان

اردوی همایون بعزم تعاقب کوس جلادت بر انگیخته مال را به جا و هم جا بحمایت سلیم
که کم گریز بودند عوض شمشیر تیز ریختند و ده دوازده هزار نفر از الکسانی را از رکاب
ملایک انداخته بجهد الله نفر متجاوز با چند نفر از ارباب امانی در روز بار را زنده دستگیر گردید
و دو نفس الله وردی خان که مردود ایشان بود با صاحب منصبان دیگر ممتاز و درین جنگ
سیاه خانه با اقدام پیوسته آمده تنگ نموده از مخالف لعدم ... داغ جر ولد بود
و کرنه گونک مرد در تکاپس فدیو حیانی آنکه غیرت مروت جمع است از گرفتاران
مجروح و ناتوانی بودند مرخص ساخته باتفاق چادر حسین افغانی را که از گردکان الوحاف
و عطای گرفتاران روسیه بود روانه فارس و چهار هزار نفر را روانه طهران نموده
جمعی را هم روانه تبریز ساختند و چون قبل از این در باب ارکان مذهب امام جعفر
صادق علیه السلام بدولت علیه عثمانی تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار علمای
ان اعیان آن دولت در مقام انکار برآمده بنا بر آن بعد از وقوع عسکر داغستان ... عسکر
روم نامه دوستانه با علیحضرت پادشاه سکندر جاه روم نوشت مصحوب فتح علی بیک نام
ترکمان بر رسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مشعر بر اینکه هر چند از ملکات
ترکمان و طوایف عجم که در ایام ... گشته داشتند فرمان قدرت ... آنها را اخراج ...
تابع مذهب ... و سالک طریق رهنمای حنفیه خلف و تقرر درینان از راه ... الی ...

اینها از قبیل انجام امد دولت علیه علمای اعلام حسب شده با دولت اجماعی حاجت است که
گردد لشکرکشی فتنه و فساد و خونریزی موجب سبب امور دولت اصرار اند برچیده العفو دامن
به دنبال دولت علیه عثمانیه ارکان دولت مامول مقصود آنها که آنها ترک و تکمیل بیعت نکات لازم اند
شد حصن الحصین ترک و دوستی محبت اساس بعد می آمده نعمات طرف از بالکلیه بود
شوق در دهم ماه محرم بیست نهم روز یکشنبه همایون موکب پس هشت خواهند استقرار
(ظل) الله داد رضا خراسان سمت عزیمت حسب فرمود نهضت محمود ولایت و حرکت ابواب
نموده کل سردار قوللر ارسلان محمد علی خان لازم بود عراق مملکت در سردار و خود در ... تصمیم
حاجی مراد شاه ... سر حد عراق ... محاربه امرای قزلباش ... هزار بیست
باب... ابا را حرمه خان علم شیر سردار معظم ارشاد جمع با را خان ... الله
اوقات ... کردند ... از ... داشتند ... در نمود ... سردار سلیمان ... النجف
ارسال ... باب ... راه ... ارد ... بعد از ... محمد علی خان البلاغ حسب
گشته ... ولایت ... لوای طغیان برافراشته مرکز ... ما ... بادلی
دوستی ... خدمت ... حسن ... برای ... کنند مخالفت ... او ... کردند عهد
محمد علی خان ... دادند ... دست ... جمع ... کردن
در ... اولاد ... خان علم ... بعد ... مخالفت ... اند ... جمیع

گنجینه ما فی الضمیر چنانکه شاید لا ابد نماید و اتفاق نماید لذا انجا چرا امیر علم خان خود را به رسم
کمتر از آن سعی در انجام خدمت و پاس حقوق دولت نادریه را منظور داشت لذا فوجی از افغان ایشان را سر راه زده
در حوالی قندهار کار محاربه به انجام رسانید با وصف آنکه عدد لشکر محمد علیخان بچهار ده هزار
نفر میرسید امیر علم خان با دو هزار نفر زیاده نبود با این همه در حوزه اطاعت او بودند یکروز
از صبح تا شام با محمد علیخان جنگ کرده او را منهزم ساخته و چهار فرسخ راه تعاقب
او نموده در این حد مرده و مجروح از طرفین در میان بود و محمد علیخان را بابت تمول
از خوانین و بیش از ماهانی و سیصد لرد ... نوکر و چهار و دویست ... خیمه و خرگاه
از عروض مشد حلال رحمت محمد علیخان بنا بر انکه حسن از حقوق این جانب و ابواب او بود
که در محل دید کارش در انزمان این نام و شرف عاری او لکن کلیه نوکر گشت امام قلیخان از دوده وزیر او
را از دفتر ولایت عروض منع رسانید گردید و هم امیر علم خان بچهار تومان از مال محمد علیخان
همان فتحنامه حق تقسیم نمود و بعد از آن تومان در آن زمان این شکوه در هنگام امیر علم خان وجه از
تومان دیگر بصیغه انعام بعنوان او مکرر گشته امیر علم خان نقابات خاقانی عرض حقوق
ما فیه و بیر در زمان املاق سر نوربخش نعمت ارتقا یافته به شاه و والاجاه جنی با مقبول
وال دیگر او جمال گشته نامه ها بدلها را انتظار اقدس به نزدیک منیف انشغال آنکه مملکت خراسان
را در حکم آن آل مساعی بلند علیجاه که آلت سلسله حکومت انجمن آوازه عظمت وجود و صیت ممدوح بود

دران نوروزی استظهار دزدان پادشاهی برای انتظام محالست و بموجب نفاق منعزل
دولت خود فرزانه را بجهت آنکه مضمون نامه آنکه از سلطنت پادشاهی ایران بحکم الهی
اتفاق افتاده است خوشحال می باشیم در عالم اتحاد دولتین و در آن باب یکدیگر از اهالی در حوزه افتاد
نامی باشد هر قدر که درکار باشد برای خدمت دولتین دریغ نخواهد بود و بعضی ممالک توران
نامی ضمن آنکه ارسال در ورود نامه بنده نوازانه صدق عزیمت بیانجیگری ممالک
توران با حضرت پادشاهی است انقلاب ایران فرصتی بود در ایران ممالک را که متعلق توران می باشد
وضع و متعلقان آن اطراف بالکلیه دولت را اگر آنکه ایشان حدود معین
باشد چون موکب همایون عازم خراسان بود رای آنکه فرزندان قبل از بغداد وارد خراسان
جمعی از انجام امور پادشاه و روانه نمایند حرکت اتفاق امر پادشاه والا جاه مربوط فیمابین
توقف ترسیم و ترتیب طالع نیک و نقش نجیب پادشاه والا جاه مربوط ایران و الحال از حضرت
الطاف فرمودند سابق انگار بنیاد قبیح عباسقلیخان بیگ صدور یافته که از طایفه
خوارزم ناموزونانه ارتکاب شده بود بعد از ورود حضرت ظل الله بخوارزم ابوالغازیخان در عموم
نغمات و اکثر از خوارزم و از راه طریق استقبال نموده هر رسم خدمت تقدیم رسانیدند
لیکن جماعه یموت با ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حدود اورگنج مقابله آمده
جنگ کردند و جمعی کثیر از ایشان به قتل رسیدند آن جماعه پناه به غازیان

درآمد حتی آن طایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافتند و ساکنین خوارزم از عرصهٔ نهب و تاراج

و بند کوچ خود را بر داشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقع است فرار کردند و

علیقلی خان حبشی با انتظام امورات نواحی پرداخته ملالی را در مملکت خوارزم متمکن ...

موجب حکم همایون عطوفت عنوان در دارالسلطنه هرات با جاه و جلال در ساعت خوب و جلوس

تقف صنعت الارض زینت بنیان کرد در حین حکم همایون خطاب ... عز صدور

یافته محصلان تعیین شد که در دربار همایون حضرت ترکمانان آمده اند که از ... کار خود

را در رسم ملازمت ... بدستور سایر ... لوازم ... و انقیاد قیام نمایند

دارالسلطنه مشهد مقدس را با نصرت و اقبال ... حرکت محمود علی ... و از راه

همدان عازم فراهان گشته از آنجا شاهزاده نصرالله میرزا را از راه مازندران و استرآباد

روانه ارض اقدس ساخته موکب جهانگشا متوجه اصفهان گشته در چهارم ذی حجه وارد الکای

خمسه خلد ... گردیدند با ورود موکب شاهزاده بحدود استرآباد طایفه یموت ترکمان

فرمان ... ملازمان مقرره را ... در رکاب ساختند و موکب ... در دهم محرم سنه ۱۱۵۹

از اصفهان نهضت نمود از راه اردکان و بیابان طبس کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس

ورود ... در سیوم ماه صفر دارالسلطنه مشهد مقدس گردیدند وقایع پارس ... سنه ۱۱۵۹

روز ... شنبه بیست ... صفر سنه ۱۱۵۹ نوروز فیروز سلطانی در ارض اقدس منقضی ... سرا

کمالات و علامات حسنه آثار در ذات فلک صفات آنحضرت ظهور رسیده بمعنی ... الصدر

شده بود که ملحوظ ضمیر انور می‌بود در بیست و هشتم ربیع الاول از ارض جلد [illegible] شعار مکان آن

و چند روز بعد [illegible] عزیمت و سامان [illegible] سرا و انصرام امور [illegible] خزینه لشکر [illegible]

حواله خانه [illegible] در نجف و لعاش [illegible] سال [illegible] ممالک [illegible] الملک المتعال [illegible]

آن هوشیار مغرور و معتمد [illegible] للاقتدار برای محاربه [illegible] آن [illegible] عازم عراق

بود و [illegible] سمت [illegible] در صحرای [illegible] بعد از [illegible] سلطان مقدمات چند

ارباب [illegible] السلام [illegible] روم [illegible] چند [illegible] کفایت

می‌بود [illegible] آمده [illegible] ایلچیان [illegible] اقطاع [illegible] خلاف

القطاع [illegible] بعد از قصه [illegible] محبت [illegible] علیه

اعلام [illegible] بود [illegible] احمد [illegible] سنه [illegible]

سالفا در [illegible] با حاجی [illegible] ایلچی [illegible] آمده بود [illegible]

شرایط مصالحه [illegible] و تقریر شروط مسالمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مومی الیه در جشن کبیر و خلایع اندر مضرب خیام عزّ و شأن لمعه با نامه قیصری
وارد اردوی همایون و از جانب پادشاه سکندر جاه روم و بتیقهٔ مجمع المهر
امنای دولت با دوداد شدن لطیف افندی بدربار عثمانی ابراهیم گذشت
بعد از زوره افندی بدربار عثمانیه اعیان آن دولت احمد افندی کسیر
که هم در فارص از جانب سر عسکر بخدمت اقدس آمده بود بپایهٔ وزارت داده
بسفارت ایران مامور بود با هدایا و تحف النفیسه بسیار روانهٔ ایران و از طرف
شاهنشاهی نیز مصطفی خان تالش ملو کاتب حروف و تخت طلای مرصع
بلای اغلطان و جامهای مجوف کانی در جیب و سلاطین و اسلحه با دو زنجیر
فیل رقاص از تحایف و غرائب هندوستان بود برای پادشاه
والا جاه با صلح نامه و نامهٔ محرر که ارسال گشته نامهٔ همایون و صلح نامه
بکتابت حروف و اشیا بمصطفی خان تسلیم شد در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۶۰
که موکب همایون از اصفهان حرکت کرده بود یک منزل را روانه ساختند
و خود بحمد الله از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان
فرمودند صلح نامه که بمسوده راقم حروف مرقوم گشته بعد التسمیه
الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین
واجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة
بین الخواقین واصلح مصالحهم بما فیه امور المسلمین واذهب غیظ
قلوبهم

قلوبهم لتشفی صدور قوم مؤمنین ونزع ما فی صدورهم من غل وحقود
وامرهم بایفاء العهود کما ورد فی کتاب المجید یا ایها الذین
آمنوا اوفوا بالعهود وصلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام
المحمود وعلی آله واصحابه لاسیما خلفاء الراشدین شدوا فی اصلاح
الذین غایة المجهود اما بعد چون در سواد کبرای صحرای ایران بعضی اهالی
از نواب همایون ما استدعای سلطنت شد نه بنا بر آنکه از بدو سلطنت
و خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع و تعصب
و مباینت بعوام ایران ظهور و وقوع داشت طلب مذهب حقه اهل سنت و
جماعت که مختار آبای کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنة ایران
تحاشی و بعد از تکرر الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرموده ایم که
آنها بعد باللسان والجنان تارک اقوال لاطائل و تحقیق خلافت
خلفای کبار رضوان الله علیهم قایل شوند بحصول مامول مایل شده
ایشان نیز به حکم انفس فعل و از حالات سابقه عدول کردند و اعلیحضرت
قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خواندگار عثمان
تخت فرمانروائی عدو بشد علم ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفرة والمشرکین
خاقان البرین والبحرین ثانی اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین

بعد از جهان داعیه گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان
الغازی محمود خان ایده الله تعالی ظل ظلال خلافته علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام
و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بوده بواسطه ازدیاد الفت ملتی الحضرتین و رفع
غوائل شور از میانه فریقین نواب همایون ما مطالب خمسه ذو وثاقی سابقه
مسطوره را از پادشاه سکندر دستگاه مأمول و بعد از آنکه امیدواری سفرا
بحضرت نیز رسانیده گذشته سه ماده را از آنجمله متعلق بقبول و دو ماده
بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه موکول داشته موجب نتایج نوایح خاتم غما
فسخ این امر گردید نظر به تاکید نواب همایون ما که به نسایم محبت غنچه گی
از گلزار اظهار انبساط گشته بسوی رفع غبار غضب و دفع مناقض و ازاحه
عناد منظور نظر داشته‌ایم لیکن بنابر احترامی اینکه پادشاه سلیمان مقام و حفظ
ناموس امرای اسلام تکالیف متعهده را متروک و طریق مسالمه را مسلم
داشته این نوید ایام بخش سالکان [illegible] اعلام نموده [illegible] بعض
از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابقه بسلاطین ترکمانیه متعلق بوده
و بسبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل بدولت عثمانیه انتقال یافته همانا
اظهار [illegible] هر گاه بطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و منافی الفت و رسم
وفاق نباشد اثنای مملکت برسم عطیه از آنحضرت بحوزه
ممالک محروسه انعطاف انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادری
در نوردانیم

در تقریر و قبول آن سخن رخصت بوده‌ایم و در نامه همایون که از آن
دولت والا مصحوب افتخار الاماجد لطیف افندی
عز وصول بخشید تصریح یافته بود که اگرچه بمآثر مشکوره و سعی
مبروره که از دولت نادری در ازاله آثار بدیع بظهور پیوسته
دولتین را متحد ساخته‌ایم لیکن مبنا بر بعضی جهات خاطر اند
متعلق بآن تسمیه نحوی که مراد بود منفسخ شده از مطلب نیز برای
مزید الفت والتیام اغماض و اعتضاد مصالحه الان خدیو خلد مرابع
سلطان مراد خان رابع مجدد شود تا دوستی در میان دولت عظمی
و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل در عرصه روزگار
باقی و پایدار ماند ازانجا که عالیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده
اینگونه دوستی مجدد و وصل محبت را بعهود و مواثیق مشدد فرموده اند
ما نیز مراعات سبب دوستی را بر ذمه خود واجب و رضاجوئی
خاطر آنحضرت را اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده‌ایم لهذا
بعد از وصول نامه مسکین ختامه انجام مأمول تا از آن خدیو اسلام
نیز به حسن اتفاق موقوف و معتمدی را برای بنای مصالحه مأذون و
مأمور ساخته‌ایم که فیمابین معتمدان دولتین امر صلح بیک اساس و شروط
به ۳ ماده و تذییل بر نهج قرار یافت اساس صلحیکه در زمان خاقان

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محبت در سنه ۳ سال شخص از آن دولت در ایران و از ایران در آن قوم است بعد از نظر

سر راه درت برا محل مجلس سالها بیکدیگر رشته و صبت حال در اعات درت برالازم و منسماک ثا از درباره

بیوم الغنام قائم جدام در قرار باشد ماکه اوقی مجامع ایران از راه بغداد عام بیت اسد الحرام

با اجتماع رشته درت استقلال این دعوی و محبت درت در دوست و احقاق این شهزاده بری

طریقی و بوقی بصلاح هم لبنی با شود ... کدورت تنفر در منتهی ...

الکه راه بین بدشتی طی نبرد فتنه و نزاع در بینام ...

بوزینه بوالهی و کسر ترک تنفر دارد ... نغز و تحمل در ارکان

قمانی هم لبنی از غرور و تجدید و بند نموده کرد

ساقط کرد از خط وافر شده

خلد برای